





بازدید شد  
۱۳۸۷

۱۱۶۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه الجبر موعود قسیدہ - ۷۹۳

مؤلف محمد بن حاج ابراهیم بن محمد فردین

موضوع

شماره قفسه ۱۴۷۱۴

شماره ثبت کتاب ۹۰۲۱۲

جمهوری اسلامی ایران

بازدید شد  
۱۳۸۷

۱۱۶۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه الجبر موعود قسیدہ - ۷۹۳

مؤلف محمد بن حاج ابراهیم بن محمد فردین

موضوع

شماره قفسه ۱۴۷۱۴

شماره ثبت کتاب ۹۰۲۱۲

جمهوری اسلامی ایران

باب التكبير باب - مخارج الحروف وصفاتها التي يحتاج إليها في الصلاة







یعنی نوبت دوم بعد از تسبیح صلوات خواستم از حق تعالی یعنی رحمت  
از حق تعالی که خدای تعالی از وی راضی است و او بخیر علی الصلوة  
والسلام است و حق تعالی او را بعهده فرستاده است مردمان بار و بار  
ایشان را درین لغوه اولی التماس کنی که هر چه علی الصلوة و ایضا التماس کنی که  
**و عن ربهم الصالحین ثم نزلناهم علی الاخیان**  
بعد از صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام فرمود صلوات می فرستم  
بر عترت او که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودن است که عترتی  
آمل بختی بعد از آن صلوات می فرستم بر صحابه یعنی کسی که با وی  
صحبت داشته است یا رسول الله علیه الصلوة والسلام دین باشد و قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم من رآنا جنت جمیع اصحابی و تولیهم و  
استغفر لهم جعله الله يوم القيمة معهم فی الجنة بعد از آن که صلوات  
می فرستم بر کسی که شایعست صحابه کند بر احسان و مراد است  
اینجا که بر راه ایشان باشد بعد از آن فرمود بالجبر و بلا یعنی حال آنست  
که بودند صحابه مانند با دانی بزرگ قطم که با خیر باشد و حق  
تعالی دخی ایشان فرمودن است که و السابقون الاولون  
من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان راضی در عترت و رضایت  
**و ثبت از الحمد لله دایما و البسمند و البی**  
یعنی نوبت سوم شکر و سپاس میگویم خدایا جل جلاله و جلاله  
که اوست مستحق شایسته در جمیع احوال و احوال

ول ان حدیثا شد آن مقطع الشرف باشد لغوه کل اشرفی باری  
لم یدافیه تعمد الله فهو قطع و در لغت الحذف القطع یعنی  
در وی نقصانی باشد قوله العلاء یعنی الشرف العلاء و از بهر  
وزن شعر انرا مقصور که دانند و ازین نوع بسیارند درین قصید  
**و بعد فحید الله فینا کتابه فجاهد بجل**  
بعد از مذکور واسطه که ما را بحق سبحانه و تعالی نزدیک گرداند  
قرآنست لغوه علیه الصلوة والسلام ان هذا القرآن سبب طرفة  
بیدار الله و طرفة بای دیگر مقسولاید و چون کسی در شک نامی عمیق  
افتاد باشد که دست بند و وسد خلاص او برسیان مقید شود  
ناظم رحمة الله علیه با شفاعت فرمود که هر کس که نجات خواهد  
از دوزخ باید که دست در قرآن زند پس فرمود فجاهد به یعنی  
تج و دلائل آن جهد کن در آن زمان که دشمنان از شما طبع کنانند  
باشند تا مگر و جیل شمارا در دام خود آوند بواسطه قرآن شما سبقت  
گیرند و بر این قرآن ایشان را مقهور گردانند و آن عید و فی هذا طریقه  
**و اخافوا ان یسرقوا جلا حدید اموالیه علی**  
یعنی چه سرا و راست قرآن که تج و دلائل آن جهاد کنی با دشمنان  
زور که نه نشود نوبی قرآن در هیچ زمانی لغوه علیه الصلوة والسلام  
لا یسرق حدید و لا یخون عن کثرة الرد و قوله جدید ای عظیم  
یعنی عظیم آنست که قرآن بزرگست و تغییر نشود بکثره و اشارتست



لغوله عليه الصلوة والسلام لا تنقصي عما بينه ولا تحلق عن كثر  
ما فرق ظاهر شود میان قرآن و غیر آن و قوله موالیه یعنی تابع قرآن  
چون بدو مشغول باشد و حاله الاقبال از هر دل خرد کند و بند بر  
بر او امر و خواهی آن کار کند بخیر و اخلاص عند الله و عند الناس معظم  
و مکرم باشد که در اخبار آمده است که ملائکه بر بامه قرار دارند  
چنانچه بخواج که بر بامه خانه کعبه روند و قضا الله تعالی را بپوشانند  
**و قاریه المصنفی قرآن که لا یشخ حاله در مجرای**  
یعنی خواندن قرآن که در کس دقت بسندیدن خصال است و در حد  
نبوی او را نامند کرده است بترج قوله علیه الصلوة والسلام مثل المؤمن  
الذی یقرأ القرآن کمثل الأثر جف طعمها طیب و ریحها طیب این که  
گفت ناظم حالیه مریم و موکلا معنی این حدیث است و قاریه المصنفی  
اشارتست بدین خبر که فرمود و قال علیه الصلوة والسلام بقول الله تعالی  
لجعله القرآن تقرؤا لی بطلا و کثابی از دکر حبا و احبکم لی عبادی  
و یدفع عن مسیح القرآن الذی یلوی الذین و عن قاری القرآن تمرا لا یحرق  
مراد ناظم آنکه گفت مریم و موکلا اشارتست بحديث اولی از مصنف حدیث  
**هو المصنفی اما اذا کان امة و منه ظل النبی**  
هو شاد است بقاری مذکور یعنی بسندیدن قاری قرآن در حاله که  
قصد قرات قرآن داند و چون در قاری انواع علوم جمع آمدن باشد  
با صفات مذکور پس مفید و امن باشد در خلایق با کما اشارت بقوله

امده ای اماما و قوله و منه ظل النبی از آنه منقلا یعنی چون در قاری  
انواع علوم جمع آید و مجرد بلا و قانع نشود سایه سبکینه و وفاد طالب  
او باشد در حاله که چون ناچ کسری باشد و بدین اشارت  
مواد است که چون در قاری صفات مذکور جمع آمد بسندیدن باشد  
که طالبان علم قرات قصد صحیح و کند و اغما در قول و کند و بسو  
علیه الصلوة والسلام در حق اهل قرآن فرمود است کما مل القرآن حامل الذی  
**هو المصنفی اما اذا کان امة و منه ظل النبی**  
پس قاری قرآن آزاد مرد است چون در حالت نصره قرآن جفیف  
باشد پس معنی خری سرا و ارا باشد اینجا و چون قاری را دنا و هوای  
نفس مستغیر داند باشد و بر او امر و خواهی کار کند و برش قصد باشد  
تا بوقت مرگ کما اشارت بقوله الی ان نبیلا او را خر خواند پس چنین  
آزاد مردی سرا و ارا باشد بر عبادی قوم را و صاحب قرآن را و اغما در قول  
**و ان کتاب الله و تو شافع و اغنی عننا و اهبنا**  
چون از اوصاف قاری مذکور فارغ شد شروع کرد در بیان قرآن  
فرمود کتاب حق تعالی بهترین و قوی ترین شفیع است از شفعا  
لغوله علیه الصلوة والسلام بحی القرآن یوم القیمه شفیعاً لا صحابه  
بعد از آن فرمود که قرآن توانگر توکلان است و حال آنست که  
قرآن در بخشندگی منفضل است بر غیر خود و اشارتست بدین  
قوله علیه الصلوة والسلام القرآن غنی لا فقر سعة ولا غنی و منه  
و جعفر طبرسی که میگوید و تزدان بر ذوقیه جمل



یعنی که از اوصاف قرآن یکی دیگر آنست که بهترین همشنان است  
و جلیس یعنی مجالس است اینجا وصفت دیگر از آن قرآن آنست که  
خوانده و مستمع و ملائت نیاید از قرآن و تلاوت چون بشنود و تفکر  
خواند و شنود بعد از آن فرموده بود که دانیدن آن یعنی چون مکرر دانند  
قرآن را زبانی حاصل شود از فوائد علم جلیل و ثواب جزل دنیاوی و دینی  
و مجال در قرآن که در حدیث آمده است یا کسی قوم فی بیت من نوب الله  
یكون لکنا بابه و یبذل رسول الله و یخبرهم الملائکه و غیبهم و الرحمة  
**و حیت الفنی نزل فی ظلمات القبر بقاء فی**  
یعنی بدان مواضع که مرید بتدبیر از ظلمات اعمال خود و آن زمان باشد  
که فاری را در گذر کند و او را با معامله خود بهمانند در گذر در آن بهای  
و غیر برسد بدو روشنی یعنی نوری ظاهر و آن قرآن باشد که با قروح  
و سرور پیش وی آید از هر دو است و این که دانیدن فاری را از آن خو  
شدن ظلمات کردار و با ظلمات کور که رسول علیه الصلوة و السلام  
فرموده است ما نزلت منظر الا و الفیاض منور و در خبر آمده  
است للقیظ ظلمات لا یوردها الا صابغ الاعمال و هر کس که نجاة یاف  
درین منزل و پس در غیر این آسان تر باشد و را و الا یخشی بر خود باشد  
**هنا لک بهنیه مقبلا و روضه و عجله فی**  
یعنی بدان مکان غیر که قرآن برسد بقاری بهنیه کند او را و کور  
خوشی از آن خوابگاه و نشان مرتوانا بروز قیامت و آمده است القبر

روضه من ریاض الجنة و خضره من خضر الجنان قوله من اجله یعنی  
آن سبب قرآن فاری را در موضعی بلند با عز و کرام خوشنالی فرود آورد  
و روشن خالک بطور خلافت باشد و در خبر آمده است قرآن را و قیام الله درجه  
**نیاشد فی روضه الجنبه و اجده بهنیه الیه**  
یعنی قرآن از آن خوشخانه و تعالی در خواهد که یارب از دوست من راضی  
شو وجه نرا و راست قرآن که طلب خوشنودی کند از برای جیب  
خود خاصه سالی که آن سبب اتصال جیب باشد محبوب  
و اشار بقوله صلی الله علیه و سلم فی القرآن يوم القیامة  
و یسأل الله عز وجل یسأل فی آن بر فی قاری باشد  
**فما انما القاری به مقبلا جلا فی کل حال بحسب لاه**  
**حسب ما اولک علیها ملاسی انوار من الفاج و الحسب لاه**  
یعنی ای کسی که بفرا قرآن دست در دهن یعنی تلاوت آن مشغولی و بر  
مضمون آن عمل میکنی و حال آنست که قرآن بزرگست من عظیم آن  
از حیث دان در ستر آوضرا و ازین سبب است که ما نیا تاظم اشأ  
کرد بقوله مقبلا و رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است من فقر  
القرآن فقد و قرآنه و بشأ من داذم فاری مذکور که تعظیم قرآن  
کردن باشد بقوله هیا مرا یعنی خوش کواریاد و نیلوا بنور سدا سعا  
و درجات آخری بواسطه قرآن قوله و لذلک علیها یعنی ما در وید  
فاری را بهوشانند جلها کرامت با ناز عزت بواسطه قرآن خواندن  
فرزید جناحه خلافت از نور آن مشتق شود در روز قیامت

و هر که از آن است  
از مشا که سبب  
که باقی سبب  
از آن است  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



ودر خبر آمده است که نورانی از نور آفتاب زیاد باشد  
**فما ظنكم بالتجلى عند ربك اولئك اهل الله والصفوة**  
 پس از مذکور فرمود که فرزند کسی که با او کرامت مذکور گوید باشد  
 هر چند ظن شما باشد زیاد اذان یا بدان فرزند روز جزا و رسول  
 خدای صلی الله علیه وسلم فرمود اهل القرآن اهل الله و خاصه  
 و قوله الملائه اشراف قوم باشند و صفوة خالص هر چه را گویند  
**اولوا البر والاحسان الصبر والتقى جلالها**  
 یعنی اهل قرآن می باید که موصوف باشند بدین صفات که ناظم  
 یا ذکر یکی آنک تیکو کار و با صلاح باشد و دوم متابعت رسول  
 کثرت در افعال و اقوال نکو و سوم آنک باید که صابر باشند یعنی  
 نفس کند بر طاعت و اجتناب از معصیت و چهارم متقی باشند  
 بعد از آن فرمود که صفات ایشان بوجه مذکور در قرآن مفصل  
 آمده است یعنی روشن کما قال الله سبحانه و تعالی ان الابرار لفي  
 و قوله واصبر نفسك مع الذين اؤاموا لله و لا تتبع الهوى  
**عليك بها ما عشت فيها من افسا و بع نفسك**  
 فرمود که بر تو باد یا سامع که این اوصاف که گفتیم حاصل کنی و در  
 دار دنیا که چون میدانی که لذت دنیا را بقای نیست در حاله و تدکی  
 بفروش نفس دنی فانی خود را بنفیسهای بلند و نیکوی باقی آن جهانی  
 و انقاس جمع نفس است و مراد ارواح است و الصبر فی انقاسها عاید

۱۷

۱۸

۱۹

با صفات و شاید که چنین گویم بفروش نفس بد خود را در نفیسهای بزرگ  
 و بلند قرآن و در خبر آمده است خبر کرم من طالع عمره و حسن عمله  
**جزى الله الخيرات عنا ايمه لنا نلقوا القرآن**  
 یعنی جزا دهد از خیرهای ما را ائمه قرا را از ما که نقل قرآن کردند اما خوش  
 و آسان بی زیاده و نقصان با سناد متصل از ایشان تا برسول حبیب الرحمن  
 چون این جهد نمودند در عای که مناسب حال ایشان بود با ظمندان  
 ایشان کرد لوله علیه الصلوة و السلام من اولی الیکم معروفا و کافوا فی حق فان  
**فمنهم من قد سبعة و قد سبطت بها العلی و**  
 یعنی از ائمه مذکور هفت امام اند که در کرامت ایشان مانند اند  
 بنام شب چهارده و چون ماه ددان شب سیما به آسمان رسد جماعت  
 میلش نماید بطرفی و حال آن باشد که نورش تمام باشد بی حجابی و  
 نقصانی پس آن زمان در غایت کمال باشد و چون ائمه سبعة در جمیع  
 علوم با علو استاد در ضبط و اتقان قرائت منسوب بودند ایشان را مانند  
 بیدر کرد و چون در خبر آمده است ان القرآن انزل علی سبعة احرف  
 و من مصحف عثمانی رضى الله عنه که خط خود نبشته است هفت است  
 موافقت آنرا علیا، عصاره قصار کردند بر هفت امام که ذکر آن کرده  
 شد و شیخ المشایخ برهان الدین جعبری در تاریخ ستمه ثمان و تسعین  
 و ستمانه در حرم تحلی علیه السلام که مؤلف اس مختصر بروی ختم جمع  
 الجمع می خواند فرمود که هر قرآنی که نقل آن تواتر باشد و موافقت

۲۰

۲۱

فادعوا له



و رسم مصحف عثمانی از حروف سبعة باشد و بعضی که درین فن  
کامل باشند حرفی که مختلف فیہ باشد و درین قصید نیاید  
کنند که آن شاذ است و آن خط باشد حق تعالی هکذا ترا از خط او  
نگاه دارد و چون آمد دانست کرد بیدر را و اینرا نشد کرد و فرمود  
**لها شهب عنها استنارت فتور شهبواذ الی**  
یعنی آن بدور استار کافیه اند که نور از آن بدور گرفته اند و چون  
این شهاب نور از ماه میگیرد مناسب آمد نسبت رواه بشمار کرد  
بعد از آن فرمود فتور شهبواذ الی فتور شهبواذ الی شیب را  
تا آن حالت که متفرق شد تا یکی جهل و علم ایشان روشنی عالم را  
ظاهر کرد و این یعنی آن رواه بدان طریق که پس گرفته  
بودند بعد از ایشان نقل کردند بی زیادتی و نقصان و آن نور علم  
ایشان عالم فرا گرفت و باقی ماند ای زمانها هذا و الله التوفیق  
**و سوف تره نه واحد بعد واحد مع اثین من**  
بعد از ذکر بدور که آمد سبعة اند و شهب که راویان اند فرمود که روزه  
باشد که به بینی امای با باد و راوی از رواه او و مثل یعنی روشن و بعد  
از آن امام باد و راوی او و اهت امام و جهاد راوی او و پس ترتیب  
مذکور را ذکر شود و بدانکه این رواه از مشهوران رواه اند و هر یکی  
را راوی هست از مشهوران که باصطلاح قرا و این طریق می خواندند  
از آن خط که امام رحمه الله گفت لهم طرق یهدی بعد از آن یاد کرده شود

۳۳

**خیر من نفا دهر کل یارع ولیس علی قرانه منا کلا**  
یعنی خیر از نفا دهر که نام مذکور نقد کنند ایشان و ناقد کسی باشد که نیک  
از بد نیز تواند کرد و یارع کسی گویند که در علم و غیره مانند  
خود ندارد و چون آمد قرا سبعة علماء با عمل بودند التفات بدینا نمودند  
و قرا سبب خوردن و شامیدن نکردند و اندر جناح  
فرمود ما ظم و لیس علی قرانه منا کلا بس علماء عصر  
این است که در قصید مذکور اند احتیاج کردند رحمة الله علیهم  
**فاما الکبر التمر الطیب یافع ذلک الذی اختا**  
ازین بیت شروع کرد در بیان معرفت آمد سبعة و اینها از نافع کرد  
منا بعت صاحب تیسر و این مجاهد کرد و چون نافع امام مدینه  
بود و آن اشرف اماکن است عند مقلان تستکا بقوله صلی الله علیه و  
سلم اللهم انی ارجو انی من احب البقاع ارجو انی من احب البقاع  
الیک و نافع پسر عبد الرحمن بن نعیم است اصلش از اصفهان  
از طبقه دوم است و روایت کرده است که بر هفتاد کس قرآن خوانند  
ام از نابین و در علم عربیت و وجوه قرات دانا بودند است و در  
علم حدیث یکانه وقت و امام مالک رضی الله عنه گفته است که  
قرات نافع خواندن سنت است و چون نافع صحیح گفته بوی مشک  
از دهن وی آمدی از وی سوال کردند که این از چه یافتی گفت رسول  
خدا علیه الصلوة والسلام در مقام لب مبارک برب من نهاد و چیزی

۳۴

۳۵











خمس و مائین و ولادت این دو کوان سنه ثلاث و سبعین  
 و ماه دیروز عاشورا و وفات در سنه احدی و ربعین و مائین  
**و الکوفه الغلیظه** **و اعدوا و قد ضاعت**  
 می گوید از کوفه مشهور سه امام اند که علم ایشان منتشر شد در جهان  
 مانند بوی مشک و نفوذ و از آن استعاره مراد تعظیم اند مد کور است  
 و افتاد بر قرات ایشان بر تنه است که بر آن کسی نمی نباشد زیرا که  
 عام مشهور است بامانت و علم حدیث و زهد و ورع و محرم زهد و ورع  
 در ضایع است که نیاید که ناظم بقوله ما از کاه من مشورع کما شایقی و  
 کما فی حدیث بود بعلوم عربیت و خصال محمود و شروع کرد در بیان این  
**فانا ابوک و عاصم ابی و فشیخه ابی و ابی المفضل**  
**و ذاک ابو عیاش بن ابی کثیر الرضی و جعفر و ابی القاسم**  
 یعنی عام و کنیت ابوبکر است و او پسر ابی القاسم و قرآن بر عهد الرحمن  
 سلمی بر زبان جیش خوانده است و ایشان بر معنی رضوا الله عنه و بر علی  
 بن ابی طالب عیاشی بن کعب رضوا الله عنهما و ابی القاسم بفتح نون است  
 و علی بن رضی الله عنه و فتح لام با تخفیف روایت است و از قرات عام  
 و لهجه نجیب گردنی خلق و قول بعضی آنست که قرآن بر زبان خوانده  
 و جماعت بسیار قرات را اگر شد از وی و از آن جمله دو کس که مشهور تر  
 بودند ناظم ذکر ایشان کرد اول شعبه که بر عیاش است و کیفیت او نیز  
 ابوبکر است و او را نیز از افضل خوانند زیرا که بسبب علم حدیث و زهد

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

انوی

و تقوی یکنه بود و در زمان خود را وی دوم خفص بن سلیمان قرات  
 حاضر است و در اثنای قرات عام خفص حاضر بود از غیر خود زیرا که  
 از عام قرآن بخانه خود می آمد و گفته بود و بعضی او را مقدم داشته اند  
 بر شعبه بسبب اثنان و وفاته عام در کوفه سنه ثمان و عشرين و ماه  
 بود و ولادت شعبه سنه اربع و سبعین بود و وفاته سنه خمس و سبعین  
 و ماه و ولادت خفص سنه احدى و سبعین و وفاته سنه ثمان و ماه  
**و عزمه انکاء و فتوح اما ماصبوة القرآن**  
 و عزمه نام دوم از کوفه خنجر قریب الزیات است که بعد از عام  
 قرات بر وی قرات گرفت و شیخ کسای بود و بعضی از اوصاف و ناظم  
 یاد کرد و گفت خنجر جدی و دانا بود و عالم و برهمن کار و قرآن  
 بر شل خواندی خوب میقت و قرات از وی که در شام بر خنجرهای  
 خواند و خنجرهای در اوقات قرآن آرام گردادی و گفت شش و نه بود  
 نامای کرامت و روش نهادند و مکر درین دستان میشد و دستوانه  
 درین در دستش کردند و خنجرهای فروز با جمع اوزا که از بهر قرات  
 خواندن خود روزی داشت و تعلیم قرآن نو کرد و هم چنین  
 با اهل قرآن و وفات او علوان بود سنه ثمان و خمسين و ماه  
**روى خلفه عن خلافة الذي رواه سلمة**  
 بدانکه از شاه پیر رواه خنجر سلم بود و از اصحاب و خلفه خلافت  
 مشهور شد و رواه خنجر و قوله رواه سلمة و بمصلا یعنی که خلف

۳۷

۳۸



وخلاد روایت می کند از حنفی که حنفی شافعی و حنفی بود  
و شاید که معنی آن باشد که سلیم در حالت الاتقان روایت از حنفی  
می کند و خلف بر بنیه رسیدن بود که او را اختیار فراموش است در  
بعضی کتب و در بغداد وفات یافت سنه تسع و عشرين و مائت و خلاد  
را ولاده در سنه تسع و عشرين و مائت و وفات در سنه ثمان و  
ثمانین و مائت بود در بغداد و الجهاد و حنفی و الصلوة و السلام علی محمد و  
آله و تابعی الکسانی و تعینا کان الاجرام فی  
و امام سوم از کوفه علی بن حنفی بن هاشم است و کسان مشهور است  
مان سبب که در وقت احرام کسان در بر زید بود و بعد از آنکه مذکور  
علم فرائد و عریض بر وی قرار گرفت و وفات او بعد از هشتاد سال  
در قریه که آثار آن بنویسند خوانند دوری بود سنه تسع و ثمانین و مائت  
و محمد بن حسین با او وفات یافت و قالوا ههنا دفننا العلم و الفرائد  
روایتی از مشایخ و رواة او ابی الیث بن خالد مغزوی که ابوالمحاسن  
بعد از کسان از مشایخ و رواة او ابی الیث بن خالد مغزوی که ابوالمحاسن  
کنیت او است و حنفی بدوری مشهور است و یاد کردن شد از پیش  
که راوی ابوعمرو است **سوال** چگونه معلوم شود که روایت دوری از  
ابوعمرو از کسان است **جواب** هرگاه که از کسان روایت می کند  
ناظم او را حنفی گوید چنانکه فرموده باب اما له روایات مع شواهد  
عنه لحفصه **سوال** چون حنفی کسی شریک است میان راوی

این است که شافعی  
و امام سید الشهدا  
صلی الله علیه و آله  
و سلم است

این است که شافعی  
و امام سید الشهدا  
صلی الله علیه و آله  
و سلم است

عالم و دوری و چون دوری از کسان روایت می کند که شافعی است اما ناظم  
او را حنفی می گوید پس فرق چگونه پیدا آید میان راوی عالم و راوی  
کسانی **جواب** کلام هرگاه که را ناظم از ذکر حنفی راوی عالم باشد  
حنفص را مقید نگردد بآنکه مروی عنه چنانکه در باب ها الکسانی  
گفت و قیدها نامعه حنفی را و لا و هرگاه که را ناظم راوی کسان  
باشد ذکر حنفی را مقید نگردد بآنکه مروی عنه یعنی ذکر کسان چنانکه  
در باب اما له گفته است و روایات مع شواهد عنه لحفصه هم و این از  
شکاف همین است و شراح ازین ماکت از معنیات بود عرض آن  
و مائت و چنانکه از شیخ عبد الله بن یحیی در دمشق و از شیخ برهان الدین  
جعفری رحمه الله جماع بود و اما وفات ابوالمحاسن در سنه اربعین  
و مائت بود است **سوال** نقل تواریخ مذکور از شیخ برهان الدین  
جعفری نه قولست و چون ذکر نامه و رواة شروع کرد در بیان سلسله  
**ابوعمرو و حنفی و حنفی این را و حنفی و ابوعمرو**  
فرموده از امام سید ابوعمرو و ابوعمرو حنفی صریح التنبیه است  
یعنی یقیناً من ایشان و اصول ایشان شروع است ماکت اصل هر دو  
از هر دو است و در باقی قراعه قول است یکی الماکت اصل هر دو قول  
دوم آنکه اصوات ثابت شود که یقیناً من ایشان با اصول  
ایشان شدن است چنانکه خرافات اصل نباشد و الله اعلم  
**أهمل من قیامی بملکی بما کمل طایفه قی و لا طایفه قی**

شیخ عبد الله بن یحیی

این است که شافعی  
و امام سید الشهدا  
صلی الله علیه و آله  
و سلم است

این است که شافعی  
و امام سید الشهدا  
صلی الله علیه و آله  
و سلم است



معنی مران زعامة مذکور را در اوای دیگر هستند که در اصطلاح  
 قرا اشیاء را معنی طریق خوانند شاید که مراد ناظر این باشد  
 از آنچه گفتیم و شاید که مراد آن باشد که اشیاء مذکور  
 از مذهب است و درین جهان یک با ذکر شود که بآیت  
 مذاهب راه یابد هر عالمی که اشیاء را بگوید بگوید به  
 کل طایفه بعد از آن فرمودند پس در آن راهها هیچ شب  
 روی ماکر پس حاصل این باشد که اشیاء مذکور را در اوای  
 راوی هست یا مذهب است که هر طایفه بدان طریق یا بآن  
 مذاهب قرائت خوانند از غایت روشنی او را هیچ خونی از خطا  
 و دلیل نباشد که سند قرائت اشیاء مذکور در اوای که درین  
 قصید اند شمس است تا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و چون ذکر طرق شتران نکرده اند و شیخ ما برهان  
 الدین جعفری رحمه الله علیه از مهمات دانستی درین  
 مختصر ما ذکر شد بدین راوی از مشهوران **ابو فیسط**  
 است و راوی ورش **ازرق** است و راوی  
 نری **ابو ریحانه** و راوی قنبل **ابن جراحه**  
 و راوی دوری **ابو الرضا** و راوی سوسی  
**ابن جریور** و راوی هشام **خلوافی** و راوی  
 ابن ذکوان **الحسن** و راوی ابو بکر

طریق

**جی من آدم** و راوی حقیق **عبد بن الصباح**  
 و راوی خلف **ابو یس من عبد الصکور** و راوی  
 خلاد **عاصم من دقانس** و راوی ابو الحارث **عبد**  
**بن جریور** و راوی دوری **جعفر بن محمد بن**  
**اسد الصیفی** و الله اعلم به و چون ناظر بفرموده الله  
 بفرمانه بعضی از حروف این حد مشهور تغییر و تبدیلی  
 کرده است که سبائی و نیز ایجاد و ذکر طرق کردیم  
 پس از هر ظهور و جدولی یکسری که شامل جمیع  
 حروف باشد از هر تغییر و کثیر و زوائد و حروف  
**فلا** علامت راوی راوی باشد که آخر طرق کثیر  
 و ذکر ما بیدقرا نا حول الله علیه الصلوة و السلام  
 و التقیه و الرضا و بر سر جدول نویسیم و بالله التوفیق  
 واقع است اول از مدینه منیر  
 دوم از مکه باشد این کثیر  
 سیوم از بصره ماذنی بر عترو  
 و در شوی است این عامر منیر  
 و از سه قراء دیگر از کوفه  
 عامر و حمزه و کسائی کثیر



فقد اعطى الله عليه وعلى آله وسلم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

وهذا هو الذي للمولى في نصيبها من نصيب فانصت

نموده من العالی الشانه است بطریق مذکور باید مذهب قولا که از انعام  
و امانه و تحفی و عزت و ثبات و غیره الشوائف نصبتها یعنی طریقی  
مذکور و از بهر کسی است که موافقت می کند نصیب کرم آنرا و چون  
که شیخ مبارک دین است هر آنکس که آنرا بخواند و بداند  
مصابیح بجاء و شیخ زمانه که در ذرات بعد از ان فرموده نصیب  
فی نصایبک متفلاسی مجاهد بر خود ده و زحمت بکش در نصایب خود  
چون در این عالم خود و مرادیت شخص است چون نیت خود را مقصود  
که داند بدینستن این قریب است آید و کسی که معرفت این عالم  
نداند چنانچه در حاجت ناظر است زیرا که کسی که موافقت ناظر نکند  
و بطریق دیگر که در این حصید نیست شایعست لکن این حصید  
و از انکه در معرفت و بعد از آن خود شود که در معرفت خود بداند

وما انا الا سبي اعلم و فخر يطوع بما نظه

فرمود که مرا از زبان سخی بگویم آنچه که در قرآن و روای و تفسیر و احادیث  
 بان حروف بهر معنی آسان و شاید که مراد حروف و معنی و تفسیر و احادیث  
**حقیقت اما جاد علی کل قاعده دلیلا علی المنظم**  
 یعنی حروف و تفسیر و احادیث و روای و تفسیر و احادیث و روای و تفسیر و احادیث  
 حقیقت و در قصص مذکور است یعنی حق از ذلک اعم و در وادی  
 خارج شوم ذکر امام شافعی و در وادی او آغاز کنم تا هفت امام با جاد

نَسَائِكَ مُنْقِلَا  
٤٣

م. ع. م.  
لا تفرقه بحدوث

۱۳۵



راوی تمام شود پس حاصل آن باشد که **ایح** ازان ناقص و علیها  
او باشد **دنه** ازان این کثیر و او یان او او و مزنی کسایاتی  
**سطلی** ازان ابو عمرو و او یان او باشد **کلمه** ازان این  
عمر و او یان او باشد **نصع** ازان عام و او یان او ازان سبک نام  
سین معص را بجای شین نهاده است و در کلمه قرشت و شین او و مز  
حرف و کسای کره است کسایاتی و صا و که در آخر معص است  
بجای سین معص نهاده و صا و قطع را بجای صا و معص نهاده  
بس **نصق** ازان حمزه و او یان او باشد **رست** ازان کسای  
و او یان او **ثبیه** بد آنک از حروف بعد از حروف  
مذکورش حروف باقی ماند و آن حروف متحد طعش است ازان ابد  
با کلمات مشتق که از او اء و ف کینیم بیان خواهد کرد این را از حروف  
**و فریغ از روی الحذف استی حاله می بقصی**  
مراد از حروف اینجا کلمه مخلف فیه است از قرآن یعنی بعد از حروف تلف  
فیه نام فاری بیارم و در او یکدیگر حروفی از حروف اینجا را دالالت  
کنند بر آنک صاحب آن حرف چگونه خوانده است نحو و مالک یوم الدین  
باوند ناصر و چون آن قرائت معلوم شود که مذهب کیست و او را و دم  
از بهر فصل نام معلوم شود که حکم مسئله اول با خورشید نحو و عیند  
سراط و الشواطئ قبل از آن معلوم شود که حکم قرائت  
مالک اثبات القامت و حذف الف و حکم صراط عمار و مین است

[illegible]



عین الای الی آخر بعد از ف و کوف و توف  
 شروع کرد در وادف و آن شش حرف است که از حروف مجرد  
 اصطلاح او باقی مانده است و با کلمات علامت کوفیان است  
 و ذکر ایشان وقت پیش ازین و خا علامت ستل امام است اند  
 قرا و فرمود که ما را م آن آیه است که در اول قصیده مذکور آمد  
 بعد از نافع بعد از آن گفت که فال علامت کوفیان و این جامه ای  
 است و چون کوفی معقل یعنی نقطه ندارد و شش گفت از ک  
 سه نقطه دارد و نیز اشارت است به امام و هر کجا گوید  
 معجمه را در نقطه باشد و اگر مهمل گوید ضد آن باشد  
 و توف مع الکی بالظا بمجا و کوف و توف  
 زیرا که کوفیان با کبی یعنی این کثر چون جمع شوند ظا معجم  
 علامت ایشان باشد چون ابو عمرو بن اهل با اهل کوفه  
 جمع شود علامت ایشان خوف یعنی باشد و فاه اعلم  
 و در النقط شیر الکیانی حجة و قل فیها مع  
 و شین علامت حنره و کسائی باشد و چون از حروف مجرد فارغ  
 شد باقی ماند جمعی چند از برای آن هفت کلمه اخبار کرد  
 ناهر کی از آن کلمه دلالت کند بر قرا خود اول آن گفت  
 و قل فیها مع شبعة صحبة نلای یعنی یا حنره و کسائی را و کی  
 عام که شعبة است جمع آید علامت ایشان صحبة باشد

**صِحاح** هاء جمع ضمير عن رافع وسماء في رافع  
**وَلَيْتَ** وحق في رافع و **لَا يَمُنُّ** و **لَا يَمُنُّ** و **لَا يَمُنُّ**  
حق جود با حصر و كساي حفض راوی اضم جمع آید علامت  
ایشان صحاب باشد و كساي علامت رافع و این هاء رسانی باشد  
و كساي علامت نافع و ابو عمرو و امام مکه یعنی ان کثیر باشد و قوله  
و حق في حق مبتدا و قيد خبر و ضمير فيه المفعول است با مکی یعنی  
چون ان کثیر و ابو عمرو و در قرانی متفق باشند بگو که علامت ایشان  
حق باشد و چون با این هر دو این هاء جمع آید علامت ایشان نیز باشد  
و حق في المکی مفعول و نافع و حضم **عَنِ النَّكْوِي** و  
یعنی چون مبتدا و این کثیر و نافع متفق باشند و در قرانی علامت  
ایشان حرج باشد و الضمیر في قوله مفعول است با حرمی و چون  
مکی الی کما است و نافع الی مذهب صاحب آید قوله حرمی و چون  
که في و نافع شروع باشند و در قرانی علامت هر چهار حضم باشد  
و اشارت کرد بقوله هاء یفوق که در قرانی که این حامت بران متفق  
باشند شری امام باشد و آنرا و چون ناقل کنی معلوم شود که حاصل  
و چون مذکور بود تسمی است اول و ضمیر که دلالت بر یک  
ناربی دارد و حرف و ضم شش حرف مذکور اند بقیه ابجد که  
آنرا و اداف با ذکر شد و آنرا نیز کبری گویند اهل انرفی و الله اعلم  
و **هَمَّا** اثنین و قبل او **عَلِمَ** کلمه **فَلَمَّا** مبتدا و **طَفِي**

3r  
 3r  
 88  
 89



یعنی مؤنث یا مذکر که در احوال او حرف باشد از ربوز که دال باشد  
بر یک فاری و آن حرف پیش از کلمه باشد که دال باشد  
بر جمعی یا خود آن کلمه که دال و لث یعنی مذکور باشد بعد از کلمه جمع  
آید و هر دو صورت آنجه شرط کردم عمل کن و شرط آن بود که حرف  
از حرف مختلف فیه و فاری آن فارغ شوم و افعیل یا ورم و یا آنکه  
ربوز بر سه قسم آید یک قسم آنست که حرف ربوز بر یک فاری دلالت  
کند و آن بعد از قرآن آید و اضیاء علی التوریه ما از حشیه و قسم دوم  
آنست که کلمه منفرد از کلمات هست که آن مذکور که آن دلالت بر  
جمعی کند این کلمه پیش از حرف قرآن و بعد از حرف قرآن الجمالک  
بعد از این یاد کنیم این قسم را اما قسم سوم که مقصود است از این  
بیت آنست که در صغیر که دلالت بر یک فاری دارد و ربوز  
کثیر که دلالت بر جمعی دارد و هر دو با هم جمع آید حینند شاید که  
در صغیر مقدم شود بر ربوز کثیر و خوبه و صبیحه ارفع صفو حرمه و ربوز  
و شاید که موخر باشد از ربوز کثیر و خوبه و صبیحه حلا و آن  
دو قسم یقها ان من قوله من قبل او بعد کلمه و هر دو نقد و شاید  
که هر دو مقدم باشند بر قرآن خوبه صفا حق غیب یکتوف و قوله  
و مع لا لا یعلمون و شاید که موخر باشد از قرآن خوبه و صبیحه  
حشیه حلا و خوبه و لباس الرفع فی حق نعلنا و انما انما که کثیر که هر دو  
نقد و یا انما ان مجموع بقسم من قوله و معها ان من قبل او بعد کلمه

و چون معلوم شد که در ضمیر و لیر یا هم می آیند اگر بعد از ضمیر  
و کیر می آید و ضمیر بعد از هر دو می باید آن نیز روا باشد  
خصوصاً در غرض صغریه و عری و بیاید دانش که این  
اقسام مذکور محل آن از قصید میامل حاصل شود و اینرا علم  
**و مکان قصیدانی بصدغنی و اخراج الی**  
بعد از اقسام مذکور شروع کرد و در بیان اصطلاح خود در عبارت  
و بین قرات و کثرت هر وجهی که از برای قاری انفرادی که  
شد آن وجه از برای باقی قرا یا ذکر مثال آن قوله تعالی لا تقیدوا  
الا الله بعضی یا خوانند و بعضی بگوید که آن غیب و خطاب است  
چون ناظر مای غیب را که بعد معلوم شود که باقی قرا خطاب خوانند  
و بعضی در جمع است و اکثر اقسام بعد از این خواهد آمدن و قوله  
بالذکر فی صلواتی علی اهل بیت فرمودن رحمت غای نکر نمودن تا میرفت  
ضمیر خود را اصطلاح می رویای و سبب آن فاضل شری می آید و این  
**مذکور است و هیچ وجهی و هیچ وجهی و هیچ وجهی**  
**و هیچ وجهی و هیچ وجهی و هیچ وجهی و هیچ وجهی**  
شروع کرد و در اندامی گوید صد مدح است لغزل و می خازون  
الذی قائل من مذکور و نیز این ذکر آن و کوفیال بقصر خوانند و ضد  
اثبات حذف گفته که در حدیث فی الحافض و ذلک اما یعنی این که در مقام  
اثبات اثبات لغزاید که در حدیث و وقف پس بر اثبات حذف کنند



و ضد فتح اما له باشد و چون اما له مشنوع است یعنی اما له محض و اضیاع  
 یا فیلل و بین بین پس خوف التیاس را تاظم نکود افتح که معلوم شود  
 که مراد قرائت باقیانی اما له محض و اضیاع است یا اما له تلیل  
 و بین بین اما چون کویدا مل یا فیلل ضد هر دو نوع فتح باید که فیلل  
 چون این معنی معلوم شود مراد از قول تاظم که کث و فتح  
 آن باشد که چون کویدا مل یا اضیاع که هر دو اما له محض آید یا کویدا  
 تلیل یا بین بین از بهر فلان فاری که آن اما له محض نیست  
 فتح باشد در جمیع صور صدان نحو و اضیاع التوریه دارد حسنه  
 و عقل فی جود و ضد ادغام اظهار باشد کفوله تمدون الادغام فانه  
 و ضد همز ثلک همز باشد و همز ضیری و ضد نقل ثلک نقل باشد  
 کفوله و نقل و نقل افح و ضد اخلاص اكمال حرکت حرف باشد چنانکه  
 اول بود کفوله و کمر جلیل بین الدوری و محله اجلا و بدانک اخضا  
 نیز هم چون اخلاص است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت  
 اخلاص را بجا بجه ناد کردن شد و بدانک ضد جزم یا اصطلاح تاظم  
 رفع است کفوله و بالقصر التکی و اجزم تلاخف و ضد تکیز نایت  
 است کفوله و ذکر کم لمن شاع و ضد غیب خطاب است کفوله و فی  
 یصلون الغیب حل و ضد خفت نقل باشد کفوله و شد و حفص منزل  
 و ضد جمع توجید باشد کفوله و جمع و صا لا و حشد ذکر و ضد توفن  
 ترک شون باشد کفوله لثمود توفن و ضد حرکت اسکان باشد

و ضد فتح اما له باشد و چون اما له مشنوع است یعنی اما له محض و اضیاع یا فیلل و بین بین پس خوف التیاس را تاظم نکود افتح که معلوم شود که مراد قرائت باقیانی اما له محض و اضیاع است یا اما له تلیل و بین بین اما چون کویدا مل یا فیلل ضد هر دو نوع فتح باید که فیلل چون این معنی معلوم شود مراد از قول تاظم که کث و فتح آن باشد که چون کویدا مل یا اضیاع که هر دو اما له محض آید یا کویدا تلیل یا بین بین از بهر فلان فاری که آن اما له محض نیست فتح باشد در جمیع صور صدان نحو و اضیاع التوریه دارد حسنه و عقل فی جود و ضد ادغام اظهار باشد کفوله تمدون الادغام فانه و ضد همز ثلک همز باشد و همز ضیری و ضد نقل ثلک نقل باشد کفوله و نقل و نقل افح و ضد اخلاص اكمال حرکت حرف باشد چنانکه اول بود کفوله و کمر جلیل بین الدوری و محله اجلا و بدانک اخضا نیز هم چون اخلاص است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت اخلاص را بجا بجه ناد کردن شد و بدانک ضد جزم یا اصطلاح تاظم رفع است کفوله و بالقصر التکی و اجزم تلاخف و ضد تکیز نایت است کفوله و ذکر کم لمن شاع و ضد غیب خطاب است کفوله و فی یصلون الغیب حل و ضد خفت نقل باشد کفوله و شد و حفص منزل و ضد جمع توجید باشد کفوله و جمع و صا لا و حشد ذکر و ضد توفن ترک شون باشد کفوله لثمود توفن و ضد حرکت اسکان باشد

کفوله و حرکت بین الوعاب و عاتک در حرکت تفصیل است کما قال اما له  
**و حیث جرى التفرک غیر مفید هو الفتح و الا**  
 شروع کرد تاظم در بیان تفصیل مذکور بدانک قسم اول از تفرک  
 است که غیر مفید باشد کفوله معاف در حرکت من صواب و هم دوم  
 است که مفید باشد کفوله و بحول القطع بکسر اللام که جرح خلاص  
 قسم ظاهر است اذ ان سبب که فرمود شخ که این عامر و دش و بر عرو  
 لقطع و حرکت کسولام خوانند و باقی قرا با سکا ن خوانند و بین  
 از من بیت مدافعه ادعایم شد که ضد حرکت اسکان است اما قسم  
 اول که غیر مفید کفوله مشکل است ازان سبب که حرکت مشنوع است  
 اما چون تاظم کث عروفت که کیم حرکت و مفید نکم مراد من شخ باشد  
 اسکان نایل شد بعد ازان کث و الا سکان آخا و نول بعول سکان  
 ضد حرکت است فرق می باشد که حرکت مفید باشد یا غیر مفید و  
 بحث از مشکلات قصیده است تا مل باید کردن و باری و انداعلم  
**و انخت من التور و الی اوقه غیر و کثر و بین الخ**  
 شروع کرد در بیان اصطلاحی دیگر و افاد و لغت بهر ادبی تاظم  
 میان وزن و یا میان فتح و کسر و میان نصب و حفص و ذکر نصب بعد  
 از فتح و حفص بعد از کسره که در فرض الغاب حرکت اعراف و باری  
 است سر حائل این باشد چون کویدا که از بهر فاری در کلمه مختلف  
 فید چون خوان صدان قرائت بنا باید خواندن از برای قرا و اگر کویدا

و ضد فتح اما له باشد و چون اما له مشنوع است یعنی اما له محض و اضیاع یا فیلل و بین بین پس خوف التیاس را تاظم نکود افتح که معلوم شود که مراد قرائت باقیانی اما له محض و اضیاع است یا اما له تلیل و بین بین اما چون کویدا مل یا فیلل ضد هر دو نوع فتح باید که فیلل چون این معنی معلوم شود مراد از قول تاظم که کث و فتح آن باشد که چون کویدا مل یا اضیاع که هر دو اما له محض آید یا کویدا تلیل یا بین بین از بهر فلان فاری که آن اما له محض نیست فتح باشد در جمیع صور صدان نحو و اضیاع التوریه دارد حسنه و عقل فی جود و ضد ادغام اظهار باشد کفوله تمدون الادغام فانه و ضد همز ثلک همز باشد و همز ضیری و ضد نقل ثلک نقل باشد کفوله و نقل و نقل افح و ضد اخلاص اكمال حرکت حرف باشد چنانکه اول بود کفوله و کمر جلیل بین الدوری و محله اجلا و بدانک اخضا نیز هم چون اخلاص است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت اخلاص را بجا بجه ناد کردن شد و بدانک ضد جزم یا اصطلاح تاظم رفع است کفوله و بالقصر التکی و اجزم تلاخف و ضد تکیز نایت است کفوله و ذکر کم لمن شاع و ضد غیب خطاب است کفوله و فی یصلون الغیب حل و ضد خفت نقل باشد کفوله و شد و حفص منزل و ضد جمع توجید باشد کفوله و جمع و صا لا و حشد ذکر و ضد توفن ترک شون باشد کفوله لثمود توفن و ضد حرکت اسکان باشد

و ضد فتح اما له باشد و چون اما له مشنوع است یعنی اما له محض و اضیاع یا فیلل و بین بین پس خوف التیاس را تاظم نکود افتح که معلوم شود که مراد قرائت باقیانی اما له محض و اضیاع است یا اما له تلیل و بین بین اما چون کویدا مل یا فیلل ضد هر دو نوع فتح باید که فیلل چون این معنی معلوم شود مراد از قول تاظم که کث و فتح آن باشد که چون کویدا مل یا اضیاع که هر دو اما له محض آید یا کویدا تلیل یا بین بین از بهر فلان فاری که آن اما له محض نیست فتح باشد در جمیع صور صدان نحو و اضیاع التوریه دارد حسنه و عقل فی جود و ضد ادغام اظهار باشد کفوله تمدون الادغام فانه و ضد همز ثلک همز باشد و همز ضیری و ضد نقل ثلک نقل باشد کفوله و نقل و نقل افح و ضد اخلاص اكمال حرکت حرف باشد چنانکه اول بود کفوله و کمر جلیل بین الدوری و محله اجلا و بدانک اخضا نیز هم چون اخلاص است یعنی حاصل کن ای طالب این فن معرفت اخلاص را بجا بجه ناد کردن شد و بدانک ضد جزم یا اصطلاح تاظم رفع است کفوله و بالقصر التکی و اجزم تلاخف و ضد تکیز نایت است کفوله و ذکر کم لمن شاع و ضد غیب خطاب است کفوله و فی یصلون الغیب حل و ضد خفت نقل باشد کفوله و شد و حفص منزل و ضد جمع توجید باشد کفوله و جمع و صا لا و حشد ذکر و ضد توفن ترک شون باشد کفوله لثمود توفن و ضد حرکت اسکان باشد



نفع یا نصب خوان شده آن کس را خفض باشد و نحو و دخل فلان مطلق  
و نحو ان الزمان بالغی و تلاوهم جنی که کوبد یا خوان یا کوبد بکسر خوان  
صدا بخوان باشد و ضد کسر فتح گفته و بوسه یا لیا فی جاء و قوله ان  
یکسر فی کلا هر یک از اینها جای یکدیگر قرار میدهند که اشارت بقوله  
نیز بخوان که معلوم شود این قاعده عمل برین میسر می آید مثالی آنرا  
**و حیث اقوال الضم والرفع ساکنان فاعنه هم الفتح**  
و بکار بار قاعده می گوید چون کوم از برای مادی بضم خوان و ساکت هم  
از قرات باقیان ایشان بفتح خوانند خود می آید و فی الیاء بالضم طلا  
و اگر در دفع کتم و ساکت باشم از قرات باقیان ایشان بفتح خوانند  
خود دفع و لا یامرکم و وجه سماعه از قرات باقیان بفتح نباشد در نوع  
اول و نصب نباشد در نوع دوم پس حالت شوم از آن گفته و جزو  
و جزو ضم الا سحکان صفت و قوله و رضوان الضم غیر ثانی العقود  
پس قرات باقیان در جزو اسکان مذکور باشد و در رضوان کسر مذکور  
**و فی الرفع والندکیز والعین حمله علی لفظها**  
نوعی دیگر از اصطلاح ناظم آنست که چون کلمه مطلق یا ذکر غیر  
معیّد و اعراب آن احتمال دفع و نصب و جر دارد مراد ناظم دفع باشد  
فقط و اگر آن کلمه را احتمال ندید و غیر ندید که باشد مراد دیگر باشد  
و اگر احتمال غیب و غیر آن باشد مراد غیب باشد و قوله من قید العلاء  
یعنی این قصید را از بهر کسی گفته ام که او را ذهنی و غمی باشد و اضلا

۹۳

۹۳

بر ذهنی مذکور معلوم کرد و مطلق را از مقیده نیز خواند کرد و این  
سه نوع مذکور ناظم در صورت اعراف و ملک بیت گفته است قوله  
و لما اصة اصل و لا یعلمون هل لیخنة فی الثانی و یفتح شمسلا  
بنا و اینه گفته اند و لغوی می باشد در تالفة و ذکر و لا یعلمون و غیب  
**و قبل و بعد الذی انظر الیه من الرفع ای**  
چون در در صغیر که آنرا گفته بودند که بعد از کلمه مختلف فیه  
آنرا یا ذکر کتم در ذکر کبر که دلالت برده و کاری یا بیشتر کند می گوید  
یا ذکر کتم من الحرف مختلف فیه و بعد از این چنانست یا ذکر کبر  
در بیت و مضاف است من قبل او بعد کلمه و چون قاعده مذکور  
شرط است از قصید را اشکالی نماند و برین اصطلاح آسان  
شد و انشور و سواد و سباط جمع قرات یعنی از قواعد که  
باجی باشد در اشتهار قصید معلوم شود و الله اعلم بالصواب  
**و موقوف استیحتی نظم بید و نحو حجابی**  
از آن قاعده می آید که هر کجا اسم نازی توان آوردن و نظم  
چون از قرآن و خواه بعد از نظم بدان مساحت کند نام نازی بام  
حال گفته و نحو یعنی چون نام نازی بگویم و مسئله هیچ ابهامی  
نماند ملک مانده صحنه غنوی ظریف باشد که او را اعام و احوال  
باشد ظاهر باشد در بیان عرب یعنی دانش آن آسان تر باشد  
گفته و کوفته هر شش اول مختلفا و حمره و الاربعام بالخفض جملا

۹۴

۹۴



**وَمِنْ كَرَامَاتِهِ بَابُ التَّحْقِيقِ وَلَا بَدَأَ شَيْءٌ**

وگویی که چون از آن تسبیح باری مخصوص باشد و از بهشت باشد  
 نام او کشت و نام مذهب او در آن باب ظاهر کردن باشد و قرات  
 او را و معلوم شود مذهب او که قوله و در آنک از دعام الکبیر  
 و عطفه ابو عنبر و البصری فیہ یحفظه و قوله و خرج منه  
 و الحکس لای بعد اما لا ذوات الماء حیث ما صلا  
**أَهْلَتْ فَلَيْتَهَا الْمَعَارِي لَهَا بَهَا وَصَفَتْ بَهَا مَا سَأَلَ**  
 بعد از مذکور آن که مذکور بدخ فصد و کشت اهلست یعنی او را بر آورد  
 و ما که بطالب آن فن که فوایدی چند در حق موجود است باید  
 از کتب قرات تحصیل کنید پیش از قرات پس از آنکه بیک کتب خلاصه  
 آن معنیها و قوله و صفت بها ما سأل عن بابا سلسلا یعنی نظم کردم  
 و بختی و در حق علم که او را در زیر باب  
 الفاظ این قصید را بر وجهی آسان و سهل بخواند و می شرف براد  
 طالب قرات حاصل شود از دانش از قصید و اصطلاحات نیامی آن  
**وَفِي لَيْتِهَا التَّحْقِيقُ رَمَتْ أَخْصَارُهُ وَأَخْبَتْ**  
 یعنی مراد از نظم این قصید ايجاز میسر است بر وجهی که آسان باشد  
 و فوایدی که در آنجا هست و از فواید بسیار در حق قصید جمع کردم  
 چون الله تعالی در آن حالتی که آن فواید مع صغیر جمیعها مطلوب  
 و موصل برون پس هر که را علی باشد چون در حق کامل و تفکر  
 کند بهر مند شود و مقصود او از علم قرات حاصل شود

**وَالْقَائِمَةُ أَدَبٌ مِنْ فَوَائِدِ الْفَصِيحَةِ حَيَاءٌ وَ تَحَمُّلٌ**

چون که در بود ايجاز مناسب آنکه نگاه داشت و کشت الفاظها  
 و آن جمع لغت است و قوله تعالی و جانت الفاظا ای مله الاشیاء  
 یعنی در حق قصید جمع کردم کتب بسیار را باز آمدی فوایدی که  
 از مشایخ بسیار برین رسید بود پس روی خود را پوشاند و در آن  
 که داخل آمد بر وجهی از آن است که این قریه است و آن اصل و ابدا  
**وَمِنْ كَرَامَاتِهِ بَابُ التَّحْقِيقِ وَلَا بَدَأَ شَيْءٌ**  
 نام رحمه الله اسم این قصید خزانه آمانی و وجه التمامی کرد از برای  
 بزرگ و جزو موصوفی باشد که در آن اشیاء نفیسه باشد یعنی از امانه و صداقت  
 ایشان بقرینه خود علیه بود و بقول ناب رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فی رتوی و طلعی در حق قصید باز کردم جو تو حق و حق تو شود با شفا  
 آن سر نبیه کن در او در آن حال که فواید و معانی آن بد تو رسد  
 و بدان اکرام و اشباع تو آن قصید مراد حاصل شود و مراد  
 که آمدن است حق طلب شیوا و جید و جید و اقامه علم  
**وَأَدَبٌ لِلدَّخْرِ بِأَخْرِ شَامِعٍ أَعْلَى فِي خَزَائِنِ التَّحْقِيقِ**  
 یعنی ای بار خدای و این معنی شود که آن نگاه دار مراد در لغت  
 و کرامت از دنیا در جمع کردن این کتاب چون که تو علم الاسرار را  
 که قصید حق اظهار فضل است و مشایخ سلف ملک توحید  
 طلبه این خیر است و از بهر رضاء تو این سعی می کنی است

این فواید از کتب  
 بسیار است که در  
 این کتاب جمع  
 شده است و هر  
 که این کتاب را  
 بخواند از این  
 فواید بهره  
 مند شود

این فواید از کتب  
 بسیار است که در  
 این کتاب جمع  
 شده است و هر  
 که این کتاب را  
 بخواند از این  
 فواید بهره  
 مند شود

بوجهی آسان میسر شود مرطالین را و الله اعلم بالصواب  
اینک یدیدی نیک الایادی بیدها آخری فلا آخری  
بعد از دعای گوید دست نیاز تو برداشته ام که نعمتها و مقصود

دو جهان چون از تویی رسد خلاق مرا بی نصیب مگردان  
و نگاه دار مرا که میل کنم به هوا نفس بس سختی نقل کنم  
که شوق تو باشد از شوق خدای صلی الله علیه و سلم چنین  
برسطه از خطایم بگویم با من روز جزا از تو بجزیل و نعم بسیار  
امیر و امنا لایمیر بسرها و ان عزمت فیهو من  
چون دعا کرد آئین یعنی الناس از حضرت تویی کم قبول کن  
و بخش منی مرا این را بگو سیدها این قصید یعنی سرای و طاعت  
این را گردان سهوی یا خطایی باشد و او مانند نافه باشد که  
این باشند از سستی آن در حال که با گردان بروی نمند  
باستعداد مدح قصید می گوید یعنی بر نقد و رایت خللی یا  
سهوی باشد اصلاح آن آسان باشد یعنی که آن نیز نباشد  
افق الحیرة و المیزنة و فیهما الاخوة المراه و اولی  
یعنی خطاب من مرا تا می مرد مذکور است چنانکه یاد کردن شد در  
اول قصید و مرد صاحب مرقع مراد دان خود داشت آینه است  
روشن بر نور در حال که بر او دان گفتل او باشد پس حاصل  
نخن این شد که آن مرد صاحب مرقع هم چون آینه روشن باشد

و الله اعلم بالصواب  
اینک یدیدی نیک الایادی بیدها آخری فلا آخری  
بعد از دعای گوید دست نیاز تو برداشته ام که نعمتها و مقصود

دو جهان چون از تویی رسد خلاق مرا بی نصیب مگردان  
و نگاه دار مرا که میل کنم به هوا نفس بس سختی نقل کنم  
که شوق تو باشد از شوق خدای صلی الله علیه و سلم چنین  
برسطه از خطایم بگویم با من روز جزا از تو بجزیل و نعم بسیار  
امیر و امنا لایمیر بسرها و ان عزمت فیهو من  
چون دعا کرد آئین یعنی الناس از حضرت تویی کم قبول کن  
و بخش منی مرا این را بگو سیدها این قصید یعنی سرای و طاعت  
این را گردان سهوی یا خطایی باشد و او مانند نافه باشد که  
این باشند از سستی آن در حال که با گردان بروی نمند  
باستعداد مدح قصید می گوید یعنی بر نقد و رایت خللی یا  
سهوی باشد اصلاح آن آسان باشد یعنی که آن نیز نباشد  
افق الحیرة و المیزنة و فیهما الاخوة المراه و اولی  
یعنی خطاب من مرا تا می مرد مذکور است چنانکه یاد کردن شد در  
اول قصید و مرد صاحب مرقع مراد دان خود داشت آینه است  
روشن بر نور در حال که بر او دان گفتل او باشد پس حاصل  
نخن این شد که آن مرد صاحب مرقع هم چون آینه روشن باشد

مراد از آن دینی و داری چون در وی نظر کند حال خود را بداند  
از خبر و شو که حال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان احد که مناة اخیه فافادای شیاطین طغیه ای بعد  
آخری بها الخیار بطریق بیادری علت کاسید  
یعنی ای برادر من که بر من نظر خواهی که شوق در حال که  
این من این خبر را که شده است و بیاب او ندا کشد و سوق در دان  
شکوی این قصید گوید و آنرا بزرگ جلیل یا و کن ناطق البان  
در آن دینی هر چه را می نماید و آن فن را روحی حاصل آید  
و من و خیر او ساجد تسبیح الاعصاب و الحی  
بدان از لغات مذکور می گوید ای کسی که ظهور و معانی آن  
قصید کنی طنز بگوید و قصید و مسامحت کن در کلام با نظم  
نخاعل از بخش اطوار و عزت و بیوی کن از ابویات که  
چه در کلام نظم معنی بای یا سخن یا مواق از کلا لافظ  
و من و اخدی الحیبتی اصابع و الاخری اجها  
فی الحدیث انه اخذ العالم فاصاب فله اجران و ان خطا فله  
اجر باطمینان کتب یعنی مواش شود من و اعتراض مکن که من  
بکلی ازین دو که در خبر آمدن است حالی مستم اگر در اجها و سخن  
من راست آید و اجرام و الایک اجرازان سبب که حال من  
بمذکوری مانند که طلب نفع را تخم در زمین انداخت و طبع ازان

بوجهی آسان میسر شود مرطالین را و الله اعلم بالصواب  
اینک یدیدی نیک الایادی بیدها آخری فلا آخری  
بعد از دعای گوید دست نیاز تو برداشته ام که نعمتها و مقصود

دو جهان چون از تویی رسد خلاق مرا بی نصیب مگردان  
و نگاه دار مرا که میل کنم به هوا نفس بس سختی نقل کنم  
که شوق تو باشد از شوق خدای صلی الله علیه و سلم چنین  
برسطه از خطایم بگویم با من روز جزا از تو بجزیل و نعم بسیار  
امیر و امنا لایمیر بسرها و ان عزمت فیهو من  
چون دعا کرد آئین یعنی الناس از حضرت تویی کم قبول کن  
و بخش منی مرا این را بگو سیدها این قصید یعنی سرای و طاعت  
این را گردان سهوی یا خطایی باشد و او مانند نافه باشد که  
این باشند از سستی آن در حال که با گردان بروی نمند  
باستعداد مدح قصید می گوید یعنی بر نقد و رایت خللی یا  
سهوی باشد اصلاح آن آسان باشد یعنی که آن نیز نباشد  
افق الحیرة و المیزنة و فیهما الاخوة المراه و اولی  
یعنی خطاب من مرا تا می مرد مذکور است چنانکه یاد کردن شد در  
اول قصید و مرد صاحب مرقع مراد دان خود داشت آینه است  
روشن بر نور در حال که بر او دان گفتل او باشد پس حاصل  
نخن این شد که آن مرد صاحب مرقع هم چون آینه روشن باشد



در دع یافت بسبب آنکه خشک سالی پیش آمد و مراعت اند  
 باران بی نصیب بود پس نصیر از طبع بود از مفهوم این سخن  
 آنست که مطالب عارف معانی این قصید شد معارف  
 دو جهانی یافت و اگر بصورت او انحصار کرد از یک مادی خالی نباشد  
**و از کمال عرفان که بقصیده از الجمل و فیضیه**  
 شرح این عبارت است از خطا چون در نسخ و همل رفته بود مناسب  
 آن گفت و آن کان خرق یعنی اگر خطای بود در حق قصیده بسبب  
 ضرورت شعر که صنعت آن گوش نداشتند باشد و نیز مادی علم خود در  
 یاب آنرا و از علم خود موافق مکن ملک اگر خود کتب زبان مریض حاصل  
 است در باب آن خطا را و اصلاح کن و این توضیح است که  
 می گوید و اگر در حق قصید خطا و خلل کرده باشد و آن مریض  
 برسد و اجالی یا اطلاقی یا فوری توان گفت  
**و فیضیه و فیضیه و فیضیه و فیضیه**  
 چون اجانبه لون بود از علم اصطلاح را اینجا گفت ای کسی که موافق  
 من میکنی انصاف نگاه دار و بگو صحتی راست می بینم و بجا که اگر  
 موافق نباشد در میان خلق و جوق موافقت من هلاک شوند همه  
 خلایق بسبب بغض و عداوت و نیز اشارت است بدانکه موافقت بهتر  
 از امانت خلق پیدا کند تا بعد از آن اصلاح آن کند که احتمال آن  
 باشد که مراد ناظم معلوم کردن شروع در سوال و جواب کنند

ایضا همانا الصدوق  
 المتأخر من آثاره و فیضیه  
 لعلک ایام و الفیضیه  
 ازجمله و اها و حایه علی  
 احادیث و تالیفات  
 و الفیضیه

من کلام اهل علم با و کمالش اولیت و و الله اعلم  
**و غیرت اما فیضیه و غیرت**  
 ناظم رحمه الله بعد از وصیت مذکور می گوید و نشان جوق خود چنان  
 باش که سینه من از بغض و حسد ستم باشد و چون آمدن است  
 که ایضا شد من ایضا از بهر آن تا بعد از مود که از عیب دور باش  
 اگر خود یک کلمه باشد که در حق آمده است من در حق عرض خود رفته  
 من و جبهه انذار هر که عرض مرا در مسلمان نگاه دارد مقام او بهتر  
 باقی باشد بعد از آن که با حق آمیزد و با آب مغفرت شده  
 باشد که ما اشارت ناظم بقوله غفر خطا را اقدس یعنی غفیر  
**و هذا زمان الضیعه و التیغیض علی جرم فیضیه**  
 فی الخدش باقی علی اسرارنا فی الغایب علی ریشه کمال فیض علی الخیر  
 ای علی انذار ناظم رحمه الله می گوید که زمان ما آن زمان است که  
 رسول خدای علیه الصلوٰه و السلام می رود است که زمانی است که  
 امتان من که مشغولات ظاهر شود و معرفات پوشیده هر که خواهد  
 که امر معروف کند یا نهی مکر شود و مثل او چون کسی باشد  
 که آتش در دست گرفته و بران مشقت صبری کند یا بجای  
 از لا خوف آنرا که اگر اظهار آن خود کند مشقت او زیادتر گردد  
**و لوان جنتنا ساعدت التیغیض حایه فیضیه**  
**و لک فاعز قنوه القلب فخطا و اضعیحه**

ایضا همانا الصدوق  
 المتأخر من آثاره و فیضیه  
 لعلک ایام و الفیضیه  
 ازجمله و اها و حایه علی  
 احادیث و تالیفات  
 و الفیضیه







الاشعاعية

والتاب باب هـ ر ع آفت که از ان باب ما آن شه رست و مواد

لما أتى في القلبي سرا وأنت قد لويت نغمها فقلت

۹۸

ومع مقال الأصول في وصفه لا تغد منها

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠





**وَلَا يَرْكَبُ حَتَّى وَجْهَ ذِكْرِهِ وَفِيهَا خَلَا وَجْهَهُ**

کاف کلا اشارت است باین عامر و حاجت باین عمرو یعنی از این عامر  
و این عمرو یعنی باین عامر است و دانست فصل کند بسم الله بن السورین  
یا ترک فصل کند اما آنکه ناظر گفته است و فصل و اصل و جی  
است محبوب و محتاج و این بر سبیل استغفار گفته اند کلا اشارت  
بقوله حَتَّى وَجْهَ ذِكْرِهِ یعنی باین عامر و ترک بسم الله یعنی نیامدن  
است جایز باشد بسم الله گفتن و مؤلف این مختصر بر مشایخ  
کیا درین و جمال مذهب این عامر و بر عمرو و فصل بن السورین  
و سکت بنی بسم الله خواندن است و بفصل بن السورین و این بسم الله  
خواندن است در روایت اول که مشهور تر است یعنی فصل  
بنی بسم الله و فصل باین بسم الله بر وجه غیر مشهور از زیادات  
قصید است و شراح را گفت و لوی بسیار است و درین  
بیت و آنچه خلاصه است از شرح و از نقل مشایخ شام اینست که گفته شد  
**وَقَدْ نَفَسَ الْوَدَّ فِي نَفْسِهِ وَجْهَهُ فِي الْأَذَى وَالْوَدَّ فِي نَفْسِهِ**  
**لَقَدْ وَدَّ نَفْسَهُ وَجْهَهُ فِي الْأَذَى وَالْوَدَّ فِي نَفْسِهِ**  
چون ذکر سکت رفتند بود چنان می کند که سکت مختار پیش قرا  
گذاشت است گفت آنست که فاری قطع صوت کند زمانی اندک  
و پیش از نفس باشد یا نفس باشد و طول آنرا وقف خواند قرائت  
سکت قوله و بعضی هم می گویند از هر سبب بعضی از مشایخ  
آیا در چهار سوره مشهوره آن سوره الفیاضه و المطففین و البطله

و این بسم الله  
در سوره الفیاضه  
و المطففین و البطله  
در سوره البطله  
در سوره الفیاضه  
و المطففین و البطله

و الفیاضه است بسم الله می گویند میان سوره مدکور و سوره البطله  
که پیش از نشان است بر سبیل استغفار از بهر آنکه مذکور که وصل  
سوره می کنند بسم الله و مراد از این مذکور این عامر و بر عمرو و فصل  
نه آنکه آن بعضی مذکور یعنی از این عامر مذکور باشد بسم الله گفتن میان  
سوره و بر چنانکه گفت ناظر لفظ و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل  
یا سکت کردن آنست که آنکه رحمت شعلی شود یا نه عذاب و معنی  
این یعنی بدانند ذکر کرده شود قوله و بعضی سکت لحظ یعنی آن  
بعضی سکت در سوره و بر سبیل استغفار از بهر آنکه مذکور که وصل  
و این سکت کردن مذکور جزو احتیاط و ترک بسم الله است  
کما مر قوله و لیس یجد لا ای لیس یجد و بسم الله گفتن از بهر آنکه وصل  
می کرد و سکت از بهر آنکه در سوره و بر سبیل استغفار از بهر آنکه وصل

**وَجْهَهُ فِي الْأَذَى وَالْوَدَّ فِي نَفْسِهِ**

یعنی هرگاه که اندک بسم الله می گویند یا وصل یا بره را بسوره دیگر  
که پیش از وقت ترک بسم الله کنی و این عامر قرا از بهر آنکه در جمیع  
شعاری بسم الله گفته بسم الله مکتوب است و این بسم الله یعنی بسم الله  
گفت که سبب خدای علی الله علیه و سلم در اول هر سوره فرمودی که  
بسم الله بگویند و در اول آیه نقرمودی و ناظر رحمه الله گفت لفظیها  
بالتیغ یعنی بسم الله از برای امانت و در برهه امانت نیست لغوه  
نعالی املا المشرکین کافه اثنان سبب در اول آیه نیامدن است



**ولا بد منها في ابتدائك سورة سورها وفي الا**  
 يعني چون قاري در اول قرات ابتدا يا اول سوره کند واجب باشد بسم الله  
 کشف از برای جميع قراء الاول بر آن که بسم الله بايد کشف اما اگر  
 قرآن يعني آي ان آیات سوره چون خواهد خواندن قاري مختار  
 باشد بسم الله کشف و ترک آن و از مفهوم قول ناظم ظاهر باشد  
 که در اجزاء سوره بر آن بفرغيد باشد قاري را اوجه مختار ترک  
 بسم الله است مطلقا و ان شاء الله کبار مؤلف در وقت قرات در مثل  
 حزب الله لا اله الا هو و الحمد لله رب العالمين بعد از استعاذه  
 امر کردندي بسم الله کشف بعد از استعاذه از بهر آنکه  
 مکروه است استعاذه متصل کردن آيت رحمت  
**و منها صلواتها مع اول سورة و لا ينقص الله**  
 يعني هرگاه که قاري وصل بسم الله کند باخر سورة گذشته نشاید که  
 وقف بر بسم الله کند بجز آنکه بسم الله از سورة آيند است و از منع  
 این وجه معلوم شود و وجه ديگر که ان ممنوع نیست بلی وقف بر  
 آخر سورة ثم على البسملة و وجه دوم آنکه وصل کند آخر سورة بسم الله  
 و وصل بسم الله کند باول سورة ديگر و وجه سوم آنکه وقف کند  
 باخر سورة و وصل بسم الله باول سورة و این وجه مختار است  
 کما ذکره و الله اعلم بالصواب **سورة امر القرآن**  
**و قال يوم الدين و منه ناصية و عند من اطا**

۱۱۹

**بحث في الوارد في اشياء اخرى خلف**  
 می گوید صاحب را و او به و چون ناظر کسی و عام مالک در سورة  
 فاعنه بوزن کامل خواند معنی ثبات الملائکة باقی قرات عرف العرف  
 و حق این قرأت مشهور بود ناظم اشایی خود را که بعد از ان و اصل  
 آورد و گفت و عند سراط و السراط قبل سراط و السراط عندک  
 و معنی قبل سراط یعنی خواند و در جمع قرآن فرقی نباشد که بالعموم  
 باشد یا بشیاء و معنی باشد سراط و مضاف باشد چنانکه سراطی  
 و خلف در جميع قرآن مباد الصراط و سراط یا شام نای خواند و مراد  
 از ان شاء الله است که خلط لفظ صاء کذا لفظ زای چنانکه نه بین  
 باشد و صاء و زای محض و حقیقت آن باشد اخرا از ان شاء معلوم  
 شود قوله و اشهد ان لا اله الا الله و اعترف کذا باخلف در شام  
 و انک کلمة فاعنه قوله تعالى هذا الصراط و در باقی کلمات جهاد خواند  
 محققان قرات قرآنی بعد از سوره و معنی اشیاخ مؤلف نقل کرده اند که  
 خلاد و هیکل الصراط معروف باشد باخلف خواند در جميع قرآن و مراد ناظم  
 بقوله و اشهد ان لا اله الا الله و اعترف و این روایت خوانم بر شیخ شهاب الدین  
 جبار بن جامع دمشق فی مسند سبع و سبعین و مسند و در فروع بر شیخ  
 کمال الدین احمد زاهدان بطریق نیایه الاختصار فی قرات عشر الامصار  
 اولاً خواند بر دم از بعد خلاد چنانکه از شیخ شهاب الدین روایت گفته  
 آمد اما بر مخطوطه قرات دمشق بر من و غیرها بقرات خلاد

شیخ شهاب الدین  
 جبار بن جامع  
 در فروع بر شیخ

اهداها الصلوات بها تمام خوانند فقط و این صبح است و شهر و اقصای  
**علیهما السلام و ولدی علیهما السلام و فیما**  
 می خوانند چنانچه آمده علیهم و الهی و ولدیهم این کلمات را بیضم ها خوانند  
 هر گاه که در قرآن بیاید در حالت وصل و در حالت وقف و صلوات  
 بر اوصاف ناظم فتح است و چون فتح درین کلمات مدخلی ندارد بصورت  
 از اعراب آن کسر معین شد پس هر چند کسر خوانند در حال وصل و  
**و بیاضیه من الیم قبل مجز ذاکا و فالو**  
**و غیر فیما القطع صلواتی شهره و استکلیها**  
 بدانکه بیضم جمع بر دو قسم است قسمی تنک پیش از حرف متحرک باشد  
 و قسم دوم تنک پیش از حرف ساکن و آنچه باشد شروع کرد در قسم اول  
 و گفت که صاحب دال و ذاکا این کلمات صله کنند بیضم جمع را یعنی اشباع  
 ضم کنند چنانکه و اوی متولد شود اذان در حالت وصل بخوانند  
 اندر همراهم نشد و همراهم لایم شوند بعد اذان شروع کرد در مدح  
 باقی قرآن بقوله و فالون تخیرین بجز یعنی فالون از نافع و واجب کرده است  
 صله و ترک آن در جمیع قسم اول و در رس از نافع و واجب این کلمات  
 بصله جول بعد از بیضم جمع هر قطعه بیاید بخوانا مع کما انما  
 بنی مشهور و وفای قرآن ساکن بیضم خوانند و جولان قسم اول  
 از بیضم جمع که پیش از متحرک بود فارغ شد شایسته کرد بقوله لکن لا  
**و غیر ذلک و صلواتی قبل ساکن لکن و بعد لکن**  
 و غیر ذلک

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

**بی انک و فیما و الیما و ذاکا و فی الوصل**  
**و بیاضیه من الیم قبل مجز ذاکا و فالو**  
 شروع کرد در قسم دوم از بیضم جمع که پیش از ساکن واقع شود بخوانند  
 الا فالون و علیکم القیام و گفت جمیع قرآن بیضم خوانند بی صله الا  
 ابو عمرو که بیضم خوانند بشرط آنکه ساکن بیضم ها بود و ما قبل ها احد  
 از بیضم ها ساکن یا کسر باشد بخوانند بیاضیه و بیاضیه الفال من  
 بخوانند الا فالون و لکن بیاضیه اند خارج باشد از مدح بیاضیه  
 و جمیع قرآن متوقف باشند بیضم ها و بیضم در حالت وصل و وقف قوله  
 و فی الوصل کسر الفاء با قسم شلال یعنی مدول شی صلاله و کسای  
 در حالت وصل که حاکم پیش از بیضم جمع باشد بیضم خوانند اذان سبک  
 ضو ضم جول بیضم باشد فتح باشد و اوصاف ناظم چند کسر یعنی  
 شود باقی قرآن کسر خوانند پس حاصل آنست در حالت وصل قرآن سه  
 قرآن است در هر حال بیاضیه و بیاضیه الفال ابو عمرو و کسر ها و بیضم  
 خوانند و بیاضیه و کسای و اقی قرآن بیاضیه بیضم بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه  
 لکن یعنی بیضم خوانند بیاضیه بیضم بیضم بیاضیه بیاضیه بیاضیه  
 بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه  
 بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه  
 مذکور یعنی ایان کن بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه  
 آن بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه و بیاضیه





باشد و ترتیب ادغام باید کردن قولش  
**اذا لم يكن ذا عجز و مخاطب و المكنى** یعنی  
 گفتند باینکه آنکه در وسیع علم و ایضا آنکه  
 از باب مثیل که ابو عمرو ادغام می کند در نیت چهار موضع  
 است که یکی است که حرف مدغم تا ضعیف باشد دوم تا مخاطب  
 سیعم متون چهارم جز حرف مدغم متشد باشد و در بیش  
 دوم امثلة هر چهار ترتیب مذکور یا ذکر شود و الله اعلم  
**وقد اظهرنا في التاف مخرب كفة اذا التون**  
 یعنی رواة ادغام از ابو عمرو کاف مخرب در کاف کفر  
 اظهار کرده اند خوف آنرا که نونی که پیش از کاف است  
 مخفی نشود تا همان کلیه که آنرا ایفاء غنه است باقی بماند  
**وعندما الوجهان في كل موضع تسجلان**  
**ليسمع عروا و ازین کاف را و جعل کاف عروا**  
 ضد ما عاید است با رواة ادغام از ابو عمرو یعنی و در هر کلیه که متقول

۱۷۹۷

[illegible]

و قد ارجعوا في كل واحد من هذه الامور الى الله تعالى

卷之四

دونم

175

[illegible]



4









*(Marginal notes in Arabic script)*

عنه عليه السلام في قوله تعالى  
 يا ايها الذين آمنوا اذكروا  
 ان الله قد خلق لكم في كل  
 ذكوة ذكوة منكم فليذكروا  
 ان الله قد خلق لهم في كل  
 ذكوة ذكوة منكم فليذكروا  
 ان الله قد خلق لهم في كل  
 ذكوة ذكوة منكم فليذكروا

18





ما لم يسود بوزني بر دهم خواندی بر وسیل استخفاف نادلیل  
 بوزنی بر حرکات حروف قوله فی قریباً و میمه یعنی چون حرف  
 مدغم یا باشد که ملاقی با یایم شود یا یم باشد که ملاقی با یایم  
 شود یا خود حرف منصوب باشد که در جمیع صورته اشام وند دهم  
 شاید کردن و مراد از قوله واشم قدیم است که اشام کن بر اصطلاح  
 بصریان و دهم کن بر اصطلاح کوفیان که دهم پیش کوفیان اشام  
 پس حاصل سخن آن باشد که در حرف مدغم روم جایز باشد اما اشام  
 روا باشد الا در صور ادب مذکور که نه دهم جایز باشد و نه اشام  
 قوله وکن مثلاً اشارت بنا و مل مذکور و نیز گفته اند که کث  
 شوملاً اشارت بموضع که شعدر باشد دهم کردن نحو  
 الحديث فجعون ونقول له واسأل ان ابوه و چون دهم کند  
 نوب دهم که دفع لفظ را و ضم دهم کردن و این قول ثوری است  
**و از عام حرف قبله صح سبک عیشیه و لا خفاء**  
**خدا العفو و انزله بعد طمعه و المهدی المجد**  
 بدانکه حرف مدغم در دو قسم است یکی آنکه ماقبل او حرفی  
 صحیح ساکنه باشد چنانکه ناظم با ذکر دو در بیت دوم خدا العفو  
 و انزله العلم ما لک از باب شلین و قوله من بعد طمعه و فی المهدی صبیحا  
 از باب شفا و من و قسم دوم آنکه ماقبل حرف مدغم حرف مدولین  
 یا حرف لین باشد خود او در جالوت و الحديث سنشد و جهم و المصیر

این کلمات را در این کتاب  
 در این باب ذکر شده است

این کلمات را در این کتاب  
 در این باب ذکر شده است

لا تهم

لا یكلف الله شیئاً و یحب سکنتم در قسم اول ادغام کردن  
 یا دهم یا غنط بدان صعب باشد از سبب اجتماع سائین علی غیر حد  
 پس رجوع کردن از ادغام یا الخفا خلاص باشد از نزاع یعنی آنکه در  
 حالت دوم و اشام حرف مدغم یا الخفا که خلاص یافت و مقصود  
 رسید که اشارت بقوله طبق مقصلاً و اما قسم دوم که حرف مدغم ماقبل  
 او حرف صحیح نباشد ادغام کردن یا دهم صعب نباشد که مد  
 و دان نام مقام حرکت باشد پس شفت باقی نماید و قوله فاشیلاً  
 النعمه فاشیلاً انما یطو الیایس یعنی فاعل مذکور شامل یا پیش نماید  
 شد مجروح اشله را از مذکور و غیر مذکور و قیاس کن بر آن و الله اعلم  
**باب** **عاه الصکک**  
 بدانکه حالت مختلف چندین است طیها صیر جم مذکور نحو  
 علیهم و ما صیر مقد و منسل مخرج مخصوصه مثلاً نیت خود بحث  
 و ما سکت خرمه و هیه و ما صیر مقد و منسل منصوب یا مجرور  
 من باب بریداحت این قسم اخیر مشتمل است و اینها را ضمیر  
 متصل منصوب یا مجرور یا اعتبار حرکت و سکون طرفین چهار قسم  
 زیرا که خالی نیست از انقباض و اتساع و دو سائر است یا در ضمیر و یا در ضمیر  
 اول ساکن نایب حرکت یا بعکس ازین چهار قسم سه منفق علیه  
 است و یکی مختلف فیه و اندک و در منفقات و گفت  
**و لم یصلوا ما ضمیر قبل ساکن و ما قبله التثنية**

نکته



یعنی هرگاه که ما بعد ها ساکن باشد قراصله کند ها را و از انقسام  
 اربعه دو قسم در وقت مندرج شد یکی آنکه طریقی ها ساکن باشد بخ  
 یقله الله و دوم آنکه ما بعد ها ساکن باشد و ما قبل متحرک باشد بخ  
 و یقله الکتاب و چون ازین هر دو قسم مذکور فارغ شد شروع کرد  
 در آنکه ما بعد ها متحرک باشد گفت هرگاه که ما قبل نیز  
 متحرک باشد هر دو قراصله کنند بخونلفه و در هکذا و این  
**و ما قبله المتحرک لا یزید فیهم و فیهمها تا آخر**  
 شروع کرد در دو قسم چهارم که مختلف فیه است گفت که این کبر  
 صله کند ها را چون واقع باشد میان خرفی ساکن و خرفی متحرک  
 نحو فیه هدی و حفص روایت عاصم موافقت او کند فی قوله  
 فیهمیها تا در سوره قرآن حکما اشارت بقوله بعد حفص اخذوا  
**و من کل من رزق ربه و فصله و یوفیه منها و اعین**  
 و غیره و من حفص فالتفه و شفه یعنی صفت قوم تجلف و انفسلا  
 و اول بتلون الفاف و الفصیر حفص و یافه لای طه بالاسکان و یفلا  
**و فی اکثر قضاها فان لسانه یجلف و یطه یو عین**  
 امر که در ظاهر رحمه الله در بیت اول تسکین ها یون و لا یو در  
 و نوله و فصله و یوفیه منها هر گاه که باید در قرآن مرصع باشد  
 و صاد و حاد و ایشان جمع و ابوبکر و عمر و اند و صد اسکان  
 درین قرائت تحریک یکبار باشد بخلاف اصطلاح ناظم رحمه الله

۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳

انسان سبب که فتح و انداخت و در بیت چهارم افند است  
 که تا اول مطلعها و هشام یک وجه درین کلمات مذکور بقصرها  
 نراشد یون شام یوحه و یافه فی قرآن و ایشان و ش و ان کثیر  
 و ان در قرآن و کسان باشد وصله کند در جمع قوله و غیره و عن  
 حفص تا بعد بعضی جهات مذکور که در بیت اول نام ایشان گفته  
 آمد و حفص از عاصم ها را گفته و تسکین خواند و غیر ایشان از مالون  
 و هشام و غیره را یافه مذکور یعنی هشام بصله و قصر و مالون بقصر  
 و در ش و ان کثیر و ان در قرآن و کسان بصله قوله و شفه یعنی صفت  
 قوم تجلف یعنی صاحب طبعی و صاد و فیه و عاف قوم که  
 ابو هریره را بکبر و سلا داد با ساکن ها خوانده و خطا بوجود فیه  
 بصله خواند و حفص من قوله فی الفاف الثانی قوم تجلف و حفص از  
 عاصم بقرآن الفاف و قصرها و یفله خواند کما اشارت بقوله و اول اسکان  
 الله انما الله حفص و مالون و هشام بر عافه خود باشد یعنی  
 مالون بقصر و هشام بصله و قصر بخواند و یافه قراصله خوانند  
 قوله و یافه لای طه بالاسکان یفلا یعنی صاحب یا بجهلا که سویی  
 است با ساکن ها خواند قوله و یفلا تا در سوره طه و چون گفته است  
 ناظم رحمه الله و فی الظاهر الفاف بان لسانه یجلف و فی طه یو عین  
 یفلا پس مالون در جمیع مواضع مذکور بقصر خواند و در یافه او را قصر  
 باشد وصله ایضا و هشام درین گفته موافق او باشد در قصر وصله

و من کل من رزق ربه و فصله و یوفیه منها و اعین

وَعَلَىٰ أَرْجَائِهِمْ أَنْ يَأْتِيَهُمْ فِي الْمَآخِذِ الْمَخْفِيَةِ  
وَأَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ مِنْهُمْ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning names and dates.

بما هو المشهور قوله الفقه لان الله ما يفت معروف

باقی مانند از احباب کبریا صلوات الله علیهم من قرأ سبعه و از حبش  
بد کورش وجه حاصل شود بداریه یا ضاریه و اسکان و احواله  
و ان شش قرأت مجمل یا مدق و از اربعه و خواه و محض و تحف و غیره  
انگاه با وجوه وقف که خواهد گفتن و ان چون وقف با اسکان کف  
جائز باشد قصور و توسط و طول و دان و باز با هر یکی اشام و قسم  
روم حاصل از جمیع وجوه مذکور عشا شد و چهار وجه باشد هر قرأ  
سبعه و بیست و نه فصل یا دکنیم تا اصل باشد ان فرج مر طالب

٥ قالوا الرجعة منكم  
٦ قالوا الرجعة منكم



اذا الف فباؤها بعد كسرة او الواو عجز ضم الى  
فان يقصّل فالضمة او طابا لغيرها بركب وذا وخصلا  
الى عجز وواو ثانيا لانه وبقصوله في انها  
چون ازها كناية فارغ شد شروع كرد در احكام مذ و قصر ازان  
و بگذرد خلفا مشرك اند و مراد از مذ است كه دراز شود  
زمان صوف حرف مدولين و قصر علم آن باشد و حروف مذ  
على صالة شد اندكى الف و ما قبل آن البته مفتوح باشد دوم يا  
چون ما قبل او مكسور باشد و سونوم و او حوق ما قبل او مضمر كه  
آه يا و او را ما قبل مفتوح باشد در ايشان حروف لين خواهند  
و چون حرف مدولين ملاقي حرف شوند اگر دريك كلمه باشند آنها

ولقد كان المرء ظالمًا | ألقى منه بحجج الكسوف والحد

چون از فتره متصل و مفصل فارغ شد شروع آورد و آنکه حرف  
 مد بعد از حرف محشوی یا متعین واقع شود جمیع قوافضش اندک قصر کنند  
 الا و س که او مد طولی و متوسط نیز خوانده است پس قوافض  
 وجه قصر باشد فقط و او را قصر و متوسط و طول و مثال آنکه حرف  
 مد بعد از حرف ثابت یعنی محشوی آید تا هم درجه اله آهن کف و مثال  
 حرف مفتوح در سه قسم باشد به مثل خان کماله الله تعالی نافع و کاش  
 و ابو حرد و کاسیاتی قویا به یا نقل چنانکه لازمان یا مایل چنانکه جازال  
 لوط کاسیاتی قویا و الاخری که در حد و س و قبل و بعد و محشوی مد و غیره  
 سوی یا از مایل و بعد از آنکه حرف مد و غیره  
 و یا بعد از الواو و جملات و بعضی غیره

شروع شود در کتابی چند که مستقی است از افغان و درش کلمه اول  
به اسرائیل دوم در هر موطنی که هر تحقیق مذکور بعد از خروج  
واقع شود غولان و افغان و سبلا سوم در مباحثی که هر  
مذاهب از هر و صل باشد خوا و تین و این و است و چون از کتاب مذکور  
که قول واحد به هر و درش مذکور باشد یا ندانم و در فارغ شد شروع  
در کتابی چند که مختلف فیه است کلمه اول یا خاندن دوم آلان  
چون هر و دانی از برای استقام باشد و اگر نه ازین باب یا شدنی  
آلان حصص الحق و آلان خفصا که قرات و درش یا تیر و سواد  
باشد و چون استقام باشد و درش بر اصل خود باشد و در و در نش  
بر مذهب بعضی از شیاع را کلمه سوم اما الا فی و درش یا درش کلمات  
دو وجه باشد بنا بر مذهب این طبلوی که از شیاع ابو زره  
دانی است که روایت از وی قصرا من است و درش فصل  
جوب مذکور که اشیاء بقوله قول ای فصل الفطر غولان و الله اعلم

و غیر از کلمه یا المذاق قدس است و بعد از آن شروع  
و چون از حروف مذکورین که مجاور هم باشند فارغ شد شروع  
لذ در در صفر که مجاور ساکن شود و فروزد که جمیع خوانند کنند  
و باز فروزد که چون سکون ساکن بسبب وقف باشد قرائت دو وجه  
اصلی باشد که آن مذکور است یعنی قصر یا نزاع باشد من اصل

قوله مسبب الى القول  
وهو الكلام به او اضرا لنا  
من قوله فلان اي علي  
ان اقول

[illegible]

شكوك  
 على ان رآه العين  
 الحاذق او ما يرى  
 المصطفى من اهل البيت  
 والاسم على العبد  
 بعد من اصابه

منقول من كتاب  
الرواق على سائر الملوك  
المؤلفين على صاحبهم خير وبركات  
الله تعالى والحمد لله رب العالمين





من قوله اذا  
المولود ميلت  
من فدا له لن تجدوا  
من دونه مؤيدا

716

142

تدبر في كل شيء وكن  
مفتوحاً للجميع

من الحقيق هذا السهل  
 الازمانه الذي من السهل  
 على السهل الذي من السهل  
 في السهل الذي من السهل  
 في السهل الذي من السهل  
 في السهل الذي من السهل  
 في السهل الذي من السهل  
 في السهل الذي من السهل



از مواضع مذکور که احصای تسهیل با غیر ایشان از ماضی هست و در  
اصل فاعل خود ناظم آنرا منضم خواهد گشت اول کلمه ایچی است  
در صورت قبضه فرمود که مدلول مجید یعنی بویکو و جن و کسای یعنی  
همه تا فی کنند و صاحب کلام تسهیل که هشام است اسقاط هم اول کند  
چند ایچی ازین باب نیاید بنا بر مذهب او باقی قرار نفع و این کثیر  
و ابو عمر و این ذکران و حفص کما مر هم تا باید خوانند این ذکران  
و حفص مخالف اند از فاعل اصل خود و احصای سایر اصل  
خود در تسهیل کما مر و در فصل کما میبایستی و او را علم  
**و همزه از جنبت فی الاخیاء و شیعه یا عی کا**  
کلمه دوم از جنبت طبیبانکم است در صورت احقاق می گوید صاحب کلام  
کا و وال دامت این کثیر و این یا مر شیعه خوانند یعنی هم ذکر این  
اول هم کند باقی قرار یک هم خوانند و هر یک از این کثیر و این یا مر  
رجوع با اصل مذهب خود در تسهیل و تحقیق یا مد و ترک کردن  
بعد از آن اشارت کرد حسن شیعه بقوله و یا ایچی شیعه  
محبوب و صحیف روایت بقوله مرصلا یعنی مقبول است بفعل صحیح  
**و فی عیث ان کان شیعه عیث و شیعه یا عیث و الد**  
کلمه سوم ان کان و اما ان در صورت خون می گوید از احصای و بویکو  
شیعه خوانند یعنی هم ذکر با اول هم کند و بر اصل مذهب خود تحقیق  
خوانند هم می را و فرمود که این یا مر تسهیل هم تا باید کند هشام بر فاعل

ایضا مواضع مذکور که احصای تسهیل با غیر ایشان از ماضی هست و در اصل فاعل خود ناظم آنرا منضم خواهد گشت اول کلمه ایچی است در صورت قبضه فرمود که مدلول مجید یعنی بویکو و جن و کسای یعنی همه تا فی کنند و صاحب کلام تسهیل که هشام است اسقاط هم اول کند چند ایچی ازین باب نیاید بنا بر مذهب او باقی قرار نفع و این کثیر و ابو عمر و این ذکران و حفص کما مر هم تا باید خوانند این ذکران و حفص مخالف اند از فاعل اصل خود و احصای سایر اصل خود در تسهیل کما مر و در فصل کما میبایستی و او را علم کا و وال دامت این کثیر و این یا مر شیعه خوانند یعنی هم ذکر این اول هم کند باقی قرار یک هم خوانند و هر یک از این کثیر و این یا مر رجوع با اصل مذهب خود در تسهیل و تحقیق یا مد و ترک کردن بعد از آن اشارت کرد حسن شیعه بقوله و یا ایچی شیعه محبوب و صحیف روایت بقوله مرصلا یعنی مقبول است بفعل صحیح و فی عیث ان کان شیعه عیث و شیعه یا عیث و الد کلمه سوم ان کان و اما ان در صورت خون می گوید از احصای و بویکو شیعه خوانند یعنی هم ذکر با اول هم کند و بر اصل مذهب خود تحقیق خوانند هم می را و فرمود که این یا مر تسهیل هم تا باید کند هشام بر فاعل

اصل خود باشد در تسهیل مقدم فاعل باصل کما میبایستی زیرا که  
اگر کلام تسهیل و شعرش مذکور شد مراد و در بعضی مواضع اصل  
خود باشد و این ذکران ایضا فاعل اصل خود است در بعضی مواضع که اول  
ان کان بعد از هم باشد تسهیل می خوانند و مد و باقی قرار یک هم خوانند  
**و فی عیث ان کان شیعه عیث و شیعه یا عیث و الد**  
کلمه چهارم ان کان و اما ان در صورت خون می گوید از احصای و بویکو  
شیعه خوانند یعنی هم ذکر با اول هم کند و بر اصل مذهب خود تحقیق  
خوانند هم می را و فرمود که این یا مر تسهیل هم تا باید کند هشام بر فاعل

ان کان بعد از هم باشد تسهیل می خوانند و مد و باقی قرار یک هم خوانند و فی عیث ان کان شیعه عیث و شیعه یا عیث و الد کلمه چهارم ان کان و اما ان در صورت خون می گوید از احصای و بویکو شیعه خوانند یعنی هم ذکر با اول هم کند و بر اصل مذهب خود تحقیق خوانند هم می را و فرمود که این یا مر تسهیل هم تا باید کند هشام بر فاعل

در مواضع مذکور که احصای تسهیل با غیر ایشان از ماضی هست و در اصل فاعل خود ناظم آنرا منضم خواهد گشت اول کلمه ایچی است در صورت قبضه فرمود که مدلول مجید یعنی بویکو و جن و کسای یعنی همه تا فی کنند و صاحب کلام تسهیل که هشام است اسقاط هم اول کند چند ایچی ازین باب نیاید بنا بر مذهب او باقی قرار نفع و این کثیر و ابو عمر و این ذکران و حفص کما مر هم تا باید خوانند این ذکران و حفص مخالف اند از فاعل اصل خود و احصای سایر اصل خود در تسهیل کما مر و در فصل کما میبایستی و او را علم کا و وال دامت این کثیر و این یا مر شیعه خوانند یعنی هم ذکر این اول هم کند باقی قرار یک هم خوانند و هر یک از این کثیر و این یا مر رجوع با اصل مذهب خود در تسهیل و تحقیق یا مد و ترک کردن بعد از آن اشارت کرد حسن شیعه بقوله و یا ایچی شیعه محبوب و صحیف روایت بقوله مرصلا یعنی مقبول است بفعل صحیح و فی عیث ان کان شیعه عیث و شیعه یا عیث و الد کلمه سوم ان کان و اما ان در صورت خون می گوید از احصای و بویکو شیعه خوانند یعنی هم ذکر با اول هم کند و بر اصل مذهب خود تحقیق خوانند هم می را و فرمود که این یا مر تسهیل هم تا باید کند هشام بر فاعل



[illegible]

وابتداء واد ولفظ کند بهتر صحف بعد از هجرت الفی قنای و نوری و غیره  
 و اقوام در جمیع و فصل در هر استهیل باشد خدایند در اظایر و با الهی  
**باز هر دو این که است در مبحث فی مبحث الاشیاء**  
**فانکرا اولی و بقصه الی سیه** <sup>در این</sup> <sup>در این</sup>  
 کلمه ششم در موضعی است که هر دو فصل واقع شد باشد میان هر دو  
 استقامت و نام تعریف فرمود که جمیع قوا هر دو فصل را داخل کند و گفت  
 بروجه اصح و جایز باشد که تسهیل هر نامی کند ایضا و آن در شش  
 موضع است قبل از ذکر در انعام و دو موضع و آن در یونس و همین  
<sup>اولی که</sup> <sup>در این</sup>  
 و الله در یونس و قرأت ابو عمر و قوله السیر در یونس ایضا  
**و لا ما بین الخبرین هما و لا یجبت ثلث یقین**  
 یعنی در دو موضع سبعة مذکور باجماع است قراجا زنی باشد در همین  
 مذکور و در آیه ایضا که اشارت بقوله و لا یجبت ثلث یقین <sup>در این</sup>  
**ثبته** قوله انما در صورت زخرف و نه در آنکه فصل پس از خبرین  
 که در آنجا نیز باشد ایضا مذکور و در هر اصل خود باشد در بعد از ثلث مذکور  
**و اضرب جمع الخبرین ثلثا انک در خبر اولی خبر اولی**  
**و ثلث ثلث الف و اکثر خبرین و لا یجبت ثلث یقین**  
 فرمود که انواع خبرین من یقین در باب است به قسمید و در یونس اولی  
 اشله آن یاد کرد بعد از آن فرمود در جیب دوم که هر دو مفوحه باشد  
 و با سکون خوانند و خبر و انما ابو عمر و قالون طلبا از ثلث الف کند

[illegible]

الملك في الملكة التي  
في الملك الذي هو ملك  
الملك في الملكة التي

بنی الهی من و هشام در حق هرمت عشق خود با مفتوحه و دام یا بشتم  
شد بود که محقق هرمت و بنفشه بنی خواند ایضا کما اشارت بقوله و بنات  
الفتح خلف لبحلا و دین موضع قریب که مدلول حاجت و بار بیا و کلام لذ  
ایویم و وفا و هشام بنی الهی من یقید خواند پس هشام را دو وجه  
باشد در حق نوع و وجه اول ماضی ایویم و وفا و بنی و وجه دوم او را مد  
باشد با محقق هرمت و در نوع و دم یعنی مفتوحه با مکتوبه بخوانا ایضا  
دو وجه باشد لکن وجه اول مد کند با محقق و وجه دوم ضمیر با محقق  
**و فی سبیل لا خلف عینه** **و فی حروف**  
**ایمک انکما جافق و صا و حاد و فصل ع**  
یعنی از مواضع که هشام را در فصل بنی الهی من خلاف می کند  
جیب قولا و احاطه کند هفت موضع است اول آن قوله ایذا نامت  
در سیم و قوله انکم لنا ذری الرجال وانی لنا الاجراء و اعرف وانی لنا  
ایضا در شعرا و انک لمن المصدقین و انکما الله در صفات و انکما  
لنکس و فی در فصل **لکن** در حق هشام را مد با تسهیل  
و ضمیر یا تسهیل **کما اشارت بقوله و بالخلق** **تلا**  
**و انکما الخاف** **فلا و حاد و متخا و صفا**  
لفظ **انه** در نوع دوم که هرمت مکتوبه بعد از مفتوحه باشد داخل بود  
لکن چون در حکم آن محقق بود تاظم **اما** **افرا** **کود** و **مخا** **لفظ** است  
که ایویم و وفا و او را مد تسهیل هرمت باشد لکن مد بنی الهی من

[illegible]



نشد پس مخالف فاعل خود باشند و ورش و ابن کثیر و فاعل خود  
اند درین مسئله و هشام یا همچنان دو وجه مذکور یافت یکمند  
بالحضی کا اشار بقوله قدمه و حده و دوم قصر بالحضی کا اشار  
بقوله و آتیه بالخلف قوله و تسهل لنا و صفا اگر چه دو اقل یا ب  
فرمود که ما فع و ابن کثیر و ابو عمر و رحمه الله همه اجمعین هجتم دوم  
و تسهیل کنند اما ثانیاً باز که در نهاد در محل خلاف نیز مذکور مدلول  
منصوص باشد و الله اعلم و بعد از آن فرمود که آتیه خوفاً من بر  
مذهب خود ابدال هجتم کون اند و آتیه یا محض کا اشار بقوله و فی الخ  
ابدل و مراد آن نیست که جمیع قرا تسهیل کنند و جمیع خوانان بیک  
الکثر از شیخ کبار تسهیل خوانند و اندو بعضی با بدل و اکثر خوانان  
ابدال کون اند و اقل تسهیل و اطلاق ظاهر حمل بر اکثر باشد  
و قوله سما و صفا اشارتست بجلو تسهیل و تسهیل اذان جهت

البرال رضى العاقل بى  
عن القليل وعلى الاحاطة  
م ذلك ميثاق بى جيبه  
جمله وتحت خبره اى  
اباه جيبه والظهور ان  
تقدم اى حلقه العظام  
الى عرو من حال من جيبه  
وهو رجاوه ليختلص اليه  
لخصا فم تخلص رجاوه  
والام بعض من عرقه فى  
الباقي علقه على آل نجب  
عد القدره واعادته  
فكانوا اعراب قاصدين  
نجد واعادته لجره

١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١  
 ٤٧٢  
 ٤٧٣  
 ٤٧٤  
 ٤٧٥  
 ٤٧٦  
 ٤٧٧  
 ٤٧٨  
 ٤٧٩  
 ٤٨٠  
 ٤٨١  
 ٤٨٢  
 ٤٨٣  
 ٤٨٤  
 ٤٨٥  
 ٤٨٦  
 ٤٨٧  
 ٤٨٨  
 ٤٨٩  
 ٤٩٠  
 ٤٩١  
 ٤٩٢

مذحجیب خود را و مراد از جیب قاری است و ضمیر عاید است یا مد  
و قوله جا، لیفعلایا ایها المدحجرب من العزیزین المدحجربین و بدانکه الحکم  
نوع ثالث تمام کرد درش هست و آن سه گانه است در قرآن قل و بیکنکم  
در آل عمران و آنزل در صا دو الفی و قر و در بیت ثانی یا ثام بیان  
کلمات مذکور شروع کرد و در اول باب گفت بدو که نافع و ابن کثیر  
و ابو عمرو و سهیل همه ثانیید کنند و یا همان محفوظ خوانند پس چون  
محفوظی یا مد و قصر جمع شود باید دانش مرآت قراست فالون سهیل  
همه ثانیید کنند و پیش از آن ادخال الف کنند قولا واحدا و درش و ابن  
کثیر سهیل جمع کنند و ادخال الف قولا واحدا و ابو عمرو و سهیل همه  
کند و بیک وجه ادخال الف و بوجه دوم قصر کنند و ادخال الف از  
زیادت ناظر است و کوفان و ابن کثیر و کوفان تحقیق همه کند و ادخال  
الف نکند قولا واحدا از ایه سبعة باقی مانده شام او را سه وجه است  
وجه اول حفص و قصر در موضع ثلث و وجه دوم حفص یا مد در مواضع  
ثلث و وجه سیوم مخالف در مواضع ثلثه کا اشا و بقوله و فی آل عمران  
رو و الهشام هم حفص یعنی قل و بیکنکم و آل عمران محفوظ خوانند و مذ  
موافق قراة حفص و ابن بهروزن شعرین حفص کرد و در سوره  
و قصر قوله انزل و الفی تحقیق خوانند و مذ و حفص و قصر بوجه ثانی  
در مواضع کا اشا و بقوله و مذ قبل القصر ای جیب مخالفها کا ا  
وجه سیوم در مواضعی بتسهیل همه ثانیید خواند که کا اشا

الحاصل انه اذا اختلف  
الصورتان باقوا في الموضع  
في ذاته موقوفة على ما ذكر  
والمتصور في بطلانها  
الخاصة في كل واحد من  
الاشياء منها ان لا يكون  
حرفان الا في بعض  
الموضعين من بعض  
في الزمان وفي بعض  
الاشياء او اذ كان  
في الاشياء في تلك  
مستحقا للغيرين واذ كان  
المكان في الموضع  
في ذاته  
مستحقا للغيرين في بعض  
من اشياءه





بامدود و لثه بر فاعله اصل و رش و اگر آن ساکن حرف مد باشد  
 نحو جاء آل لوط امة قرا و ادان خلاف است بعضی گفته اند که  
 تسهیل هم نه باشد و ابدال هم نه جایز باشد و اکثر بر آنند که تسهیل  
 جایز باشد و ابدال ممنوع و این اصح است و علامه ناظم رحمه الله  
 دلالت دارد بر وجهین مذکورین و مؤلف این مختصر بر وجهین  
 خوانده است بر بعضی از شایخ شام در جامع دمشق و در حرم  
 خلیل علیه السلام و بر بعضی یکت وجه مذکور که آن تسهیل هم  
 نایب است و ابدال است که الفراه سنه شبعه بعد از افریخا لغت  
 آن کردنی قیاس بر اقبسیه ضعیفه از قبلت علم باشد و ابدال علم  
**و این جزو قبلت هم غیر مجزیه و المذاهب**  
 چون از انواع همین منقشین فارغ شد شروع کرد در احکام حرف  
 مذکور که پیش از همین باشد که تغییر آن تسهیل یا تحذف یا بیدل باشد  
 و غیره و جایز باشد که آنرا بقصر خوانند زیرا که موجب آن بود  
 که مد ما فی همین محقق می شد و بعد از تغییر موجب آنند و وجه دوم  
 ابقاء مد می کند زیرا که تغییر هم عارضی است و در مصطلح قرا  
 در اکثر مواضع اعتدال عارضی می کند و نفس این وجه اشارت کند  
 ناظم بقوله و المذاهب ابدال **تنبیه** اولی آن بودی  
 که این بحث در باب مذکور بقصر بگفتی لیکن چون ذکر تغییر همین  
 می گفت این مسئله اعادت کرد تا معلوم گردد که این بحث مشترک

من ابدال امر تفهیل  
 من ابدال و فی الاستقامه  
 ای اقوم و حرف مد فاعله  
 فعل محذوف یا یفسر  
 به لانه الظرف علیه ای  
 وقع حرف مد متعلق  
 علی جوار الشیء ما زال  
 من الازوال المناقضه  
 اس ضمیر نیما و اجمع  
 الی المد و ضمیر و ابدال  
 ضمیر و المحل ضمیر للمد  
 الذی هو المد و فی  
 اذا وقع حرف المد قبل  
 الهمزة الاولى بالاستقامه  
 کتبه ابو عمرو او الضمیر  
 لعل فالون و البزق  
 فعل مضارع و کل  
 المد ما زال ان المد کان  
 لاجل الهمز و قد استقامت او شقیق  
 و قال آخر من عمل ايضا لان المدات  
 او التسهیل عارض لا یتد او یرو لانه مسقط  
 کما یظهر من الخلاف انما یلی علی من هم من بعض المد المنفصل  
 بلکه هو مد ما زال الهمزة النابتة من ختام الهمزة و قوله و المذاهب ابدال اعتدال یتبعی رجحان وجه المد

کما یظهر من الخلاف انما یلی علی من هم من بعض المد المنفصل  
 بلکه هو مد ما زال الهمزة النابتة من ختام الهمزة و قوله و المذاهب ابدال اعتدال یتبعی رجحان وجه المد

بیابن و بدانست هم غیر تسهیل باشد و تحذف و ابدال نیز مائل  
 غیر تسهیل در عوض التاء ان در قرائت قالون و زی یحذف  
 باشد در قرائت بزی و سوسی و در وجه قصر قالون و دوری و  
 بعد از آنکه هم اول ساکت باشد و مثال تغییر بیدل فی خوا و اوم  
 و ساکنم و جاء و شاء و وقف ختم چون رسم خط عثمانی  
 رخی الله مند وقف میکنند یا تسهیل قیاسی کما سابق  
**و تسهیل الاخری اخلا فیهما تسهیل فی المع**  
 لثاء اصغیر و التاء و اربعینا فوعان قل کما یاء و کلا و سقلا  
 و یوعان منها ابدال منها و مل ثاء الی کالها و انشیر بعد  
**و غیر اکثر القلیل و اوها و کل عمل الکلیل**  
 شروع کرد در همین مصلحتین بعد از همین منقشین اشارت کند  
 که مدلول ما یعنی نافع و این کثر و اید و تسهیل هم نایب کند  
 و مراد از تسهیل مذکور مجرد تغییر است در اول بیت زیرا که در  
 دوم تسهیل مصلحتی قرا که همین را پس من خوانند یعنی میان همین  
 و حرفی که میخاست حرکت او باشد و خدا هد کش الی اول راجل بر  
 تغییر یکیم تکرار لازم آید و چون این مقدمه معلوم شد بدانست  
 همین مصلحتین در کلام مجید بر رخ نوع آید نوع اول آنکه متوجه  
 بعد از او مکتوب نوع دوم متوجه بعد از او مضموم مثالیها فی الی  
 و جاء امة و ان در بیت اولی ذکر نوع سیوم مضموم بعد از او مضموم

۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲

و نوع چهارم مکتوب بعد از مفتوحه شائسته اصناف و اشعار  
 اما بشما و آن در بیت دوم یاد کرد و نوع پنجم مضبوط بعد از مکتوب  
 خوشه الی که آن در مصراع آخر بیت معلوم باز کرد و چون نوع  
 ششم که عکس نوع پنجم باشد فی رعیت فی دعا و استند در قرات  
 بی ایدان مالک شد و بعد از اسله مذکور شروع کرد در کیفیت  
 تخفیف انواع خسته مذکور فرموده نوعان قل کایا و کالوا و سهلا  
 یعنی در نحو فی الی هر دو را تسهیل کن میان هر دو و در نوع  
 دوم بخواب اند تسهیل کن میان هر دو و بعد از آن در بیت پنجم  
 فرمود و نوعان منها ابدلا منها یعنی در دو نوع دیگر از چهار نوع  
 خوشه اصناف و اشعار و اشعار ابدال کن من هر یک را یعنی هر  
 مضبوطه را با او گردان در خوشه و صنف و هر مکتوب را با  
 گردان در نحو و اشعار و نوع پنجم از انواع مذکور خوشه  
 الی فرمود کایا افسس بعد لایق محققان همچو باقیان نزدیک  
 ترست از مفهوم کلمه باظم دو وجه معلوم شود وجه اول آنکه هر  
 ثانی را همچون یا خواند و وجه دوم چون او خواند بعد از آن اشعار  
 کرد بوجه سیوم خوشه الی و آن ابدال است یعنی بواو محض خوشه الی  
 و آنرا اضافه کرد با کثر قرات و عزاکثر الفاء تبدل و او را  
 و بعد از آن فرمود و کل بهما الکل تبدل معصلا یعنی جمع قرات  
 چون بهما شد کند در جمیع انواع اینها یعنی صفو کند و تغییر و اتفاق جمع قرات

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

**و لا بد ان یخضع فی التسلیم و یزید ما هو الغنم و الحرف**  
 شروع کرد در کیفیت ابدال و تسهیل مذکور و فرمود ابدال آن  
 باشد که هم را ابدال کند یعنی محض بواو از هر مکتوب باشد یا  
 محض کند و او مضبوط باشد یا او را و مفتوح باشد یا الف کند و  
 تسهیل آن باشد که هر دو را من بواو اند میان هر دو حرفی که هر دو  
 متشکلند باشد یعنی مثل هر که آن حرکت است اذان حرف اخذ باشد  
 و آن محض است و آنکه در باب وقف گفته است که حرکات انحراف مذ  
 ما خود آید یعنی قوله امانها و او را یعنی نظر کند که هر دو مضبوط است  
 یا مکتوب یا مضبوط از هر دو مفتوح باشد تسهیل آن باشد که هر دو را بین  
 گردانند میان هر دو الف در نحو و امر و او مکتوب باشد یا او را  
 در نحو یعنی الی و او مضبوط باشد یا او را گردانند در نحو و امر و او را  
 او بحث با نظار و بوق و او را خواند و مشافه و شرح قرات و او را علم  
**ما**  
**از استکمال الفاعل و هو من و هو من و هو من**  
**شروع جمله لا یزید و الا و عن ان یضیع ان الضم**  
 چون از احکام هر من فارغ شد شروع کرد در حکم هر من و او را  
 ببیان مذکور و درش کرد و گفت هر من که در کلمه باشد ابدال  
 کرد بر فاعل مذکور یعنی بعد از ضمه الف خواند و او را و بعد از کسره  
 یا غایت و بعد از ضمه او خواند و او را و مشافه و او را علم از هر یک

الانواع و اشعار

تسلی و تسهیل



و اسم مفعول ازین صبر باشد خوب من و المومنین و ما قول همچنان  
 و درین ابدال کند بر فاعل خود اما اگر هم ساکنه تمامه کلمه نباشد خوب  
 الباء و اقرا ابدال نکند با خود همزه ما و کلمه باشد و اما از جمله ابدال  
 و مراد از جمله ابدال هر کلمه است که فارا فعل او همزه باشد و عین الفعل  
 و او و لام الفعل یا که درش در مجموع است و بعضی همزه که در آخر لای  
 و ما و همزه و تروی و تا و از بهر آنکه بر فاعل ابدال در بعضی است  
 دو و اوج می بندد که ماقبل او مضوم بود و دوم مکسور مؤدی براد  
 ثقل می شد خوب تروی و تروی بعد ازانی شروع کرد و بیان حکم همزه  
 که فاء کلمه باشد و متحرک کفوله و اما و عند ان ففتح اثر الضمه فرمود که  
 همزه متحرکه را نیز ابدال باید کرد بدین و درش بر او بشرط آنکه  
 مفتوح باشد بعد از ضمخ خوب و جلا و فوخر و تا و اما اگر مفتوح  
 نباشد خوب و تروی یا مفتوح باشد اما بعد از ضمخ نباشد خوب  
 نحو ما شر ابدال نکند و فاعل نیز ابدال نکند که همزه او فاء  
 الفعل نیست و سوال از چنین است که ابدال جایز نباشد  
**ویند اللفظی کل متحرک العزمی لا یجوز**  
 چون درش ابدال می کرد در همزه ساکن و متحرک هر دو نوع را بیان  
 کرد بعد ازانی شروع کرد و احکام همزه ساکنه فرمود که سوس ابدال  
 جمیع همزات کند چون ساکن باشد فرقی نیست که همزه فاء الفعل  
 باشد یا عین الفعل یا لام الفعل خوب من و پر و فاء ارام و قوله من الهم

۲۱۶

صفت است ازان ساکن و قوله من مفعول دوم بدل است یعنی  
 سوس ابدال کند همزه ساکن را معروف مذکر و موصوفی که آن همزه  
 میزوم باشد چنانکه اقسام آن یاد کردیم ابدال ابدال کلمه **ثبته**  
 تا علم رحمه الله ابدال را سوس مخصوص اگر باید و صاحب سوس را می  
 و در باب اقسام کبر در آن کوریم سوس از قبیل و در سوس و طریق  
 معلوم شود و عین سوس و دروی یا تحقیق و دروی یا فقه و اما ابدال  
**سوس و فاعل است و همزه و مع بعضی و سوسها**  
 شروع کرد در بیان میزومی که مستثنی است و جمیع آن می و فاعله  
 است که سوس ابدال نکند و آن مستثنی در کلام مجید بر نوع قسمی  
 آید قسم اول آنست که سکون همزه علامت جزم است و آن در نوزده  
 کلمه است چنانکه در نوزده تا علم یاد کرد اول آن سوس و ان خبر و  
 و آن همزه و فاعله و آن سوس ابدال نکند و در ابع و ان نصیب حسنه  
 سوس و در توبه و ان فشاء تنزل بضمه در شعرا و ان شاخه و در  
 و ان شاخه و در سوس و اما ابدال در موضع می باید فاعله ان یسأ  
 یاد همزه در سوس و من یسأ الله یصله و من یسأ الله و ان یسأ الله همزه  
 و متخلف در انعام و ان یسأ الله همزه و در ابع و ان یسأ الله همزه  
 یسأ الله همزه و در سوس و ان یسأ الله همزه و در ابع و ان یسأ الله همزه  
 فاعله ان یسأ الله همزه و در سوس و ان یسأ الله همزه و در ابع و ان یسأ الله همزه  
 در البقر و ام لم یسأ الله همزه و در سوس و ان یسأ الله همزه و در ابع و ان یسأ الله همزه

۲۱۷

و شروع کرد و در قسم دوم که سکون در اینجا علامت بنا باشد بقوله  
**وَجِيءَ لِيُخْبِرَ فَيُنْجِي نَارِجَ وَابْحِي عَاوَا قَا اَكَلَا**  
 بدانکه این قسم دوم مذکور است و آن یازده کلمه است اول آن قوله  
 وهو لنا در کف و اینهمه را سائرهم در البقر و بنیائیه در ربه  
 و بنی مبادی و بنیهم عن ضیف ابرهیم در حجر و بنیهم ان الماء  
 قسمه در قمر و ریشه و اخاه در اعراف و شعرا و اقرا کتابک در سخا  
 و دو موضع در سوره قصص الفکر و بعد از آن معرفت و حصول  
 کلمات مذکور را شارح کرد بقوله فخصب لا  
**وَبَوَى وَتَوْبَهُ اخْفِ عَمْرٍ وَنَابَتِكَ الْمَرْشِدَةُ**  
 شروع کرد در قسم سوم که بعضی خواندن اسان تر است از ابدال  
 و آن قوله توبی الیك من شاء و احزاب و فضیله التي توبی  
 در معارج و قسم چهارم یک حرفست در صیرم قوله اثاثا و دریا  
 چون استنباه معنی آنرا بلفظ دیگر کرد سوسی بعضی خوان  
**وَبَعْدَ اَوْ جِدَلْتُ يَشْبَهُ كَلِمَةً نَجْرَةً اَهْلًا اَهْلًا**  
 شروع کرد در قسم پنجم اگر ابدال که دی سوسی بلفظ دیگر هم درین معنی  
 است مثبته شدی و آن قوله موصلا است در سوره المبلد و الفهم  
 و اگر ابدال کردی باوصدت مثبته شدی پس چون در هر خواندن  
 مجذوری نبود ابدال نکرد و چون در مشتقات مجذوری بود مشتاق  
 کبار اختیار کرد و ندانایم هر خواندن بسبب علل مذکور و الله اعلم

**وَبَايَ تَكْوِي الْعَرَجَالِ تَوْنِي وَفَالِ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ**  
 چون از اقسام مذکور خارج شد تا علم ریشه الله شروع کرد در کلماتی بعد  
 از اصول در سوره البقره ذکر آن خواهد آمد بدین که ابرو و بصری رحمه  
 الله آنرا با سکان هم خوانند است و آن قوله تعالى ابرو و بصری رحمه  
 الله قوله وندیا بر کفر قارب علیکم پس درین بیت فرموده که بعد از آن که  
 ابرو و اسکان گذرانند و حرف را در وجه و ابروایت آمدن است از  
 وی وجه اول تولد ابدال وجه دوم بر یافت این بطلون که شرح  
 ابرو و وافی است سوسی بر تاعن خود هم از ابدال کنند  
 بیاید بر ابدال با کسر است و با فعل همز و مکیور و ایداعلم  
**وَبَايَ تَكْوِي الْعَرَجَالِ تَوْنِي وَفَالِ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ**  
 و فی اولی فی الفهم و الی شخبه و بالکسر الله و بی و الی ابدال  
 و درین ابدال و الی بیاید و درین بیاید و الی شخبه و الی  
**وَبَايَ تَكْوِي الْعَرَجَالِ تَوْنِي وَفَالِ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ اَبْرَ**  
 جماعتی از قرا که در کلمات بعد از هم یافت سوسی می کنند در ابدال  
 هم در قریب است ذکر ایشان می کنند مذکور و درین است که ابدال هم  
 کند چون در قاء الفعل واقع شد با تدریس بود که در رخ موضع ابدال  
 کند اگر چه همز در قاء الفعل باشد اول آن پیر فرمود و دوم پس  
 و سیم الذم و چهارم لیل و پنجم کلمه الشی است که بعد از ابدال  
 همز نمی اجتماع یافت باشد اتمام کند و درین یاد اول در تانی و کسای



کتابخانه  
 قاجاریه



انوار منکشاں

۲۲۷

110

119





الاولی و بعد از لام هم منضمه و بعد از هم ها و ساکنه و بعد از ها و  
لام نایه در حالت وصل و چون در لام شریف اصل است که ساکن باشد  
و کسر چون از برای انقضاء ساکنی مدح کرد آنرا بقوله کاسیه طلاله  
بر او از کاسیه ناری را می خواهد که مدح منون خواند از آن  
سبب که اصل در انقضاء ساکنی کسر است بعد از این فرمود  
**و انذریا و من و النفل و ضلع و یه و هم و الی**  
**لها و لوزی البصری و هم و اوه لقا الی و الی النفل**  
یعنی تا قوا که ایشان نافع و ابو عمرو اند با و غام خوانند در حالت وصل  
گویند عا لوزی بضم لام باشد آنی می فرمید و بعد از آن فرمود اصحاب  
ادغام مذکور نقل حرکت هم که نایه لام در حالت وصل و در حالت انقضاء  
گویند عا لوزی در وصل و وقف بر عا انداخته بضم و گویند اولی بعد  
از آن فرمود که ابتدا کردن باصل فاضله است بر مذهب قانون و ابو عمرو  
اشارت بوجه دوم یعنی نقل هم نایه نکره با لام تعریف و لفظ کنند  
باصل جبا بجه هم وصل ثابت باشد و گویند اولی بعد از آن فرمود  
که قانون در حالت وصل و انقضاء او را محصور خوانند است  
**و نندای هم الوصل و النفل و انکس و انکس**  
یعنی در هر کلمه که لام تعریف باشد خوا اولی و الاصل و الانسان  
چون ابتدا کنند بر نقل و دو وجه جایز باشد و بعد اول ایشان هم  
وصل چون اعتبار حرکت عارضه منقوله کنیم گویم اولی الاشارات

نایه و ضلع

و اگر اعتداد عارضه کنیم چنانچه وصل و انقضاء با کنیم  
پس گویم اولی و الانسان و وجه دوم حذف هم وصل  
نکنیم چون اعتبار حرکت عارضه کنیم پس گویم اولی و الانسان  
**و نندای هم الوصل و النفل و انکس و انکس**  
چون این کلمه خارج بود از اصل باب یعنی عا یصدقی و در بعضی  
نافع بر وایت قانون و در بعضی نقل هم که است با و الی جمعا بین  
اللعین ناظم آنرا در آخر این باب یاد کرده و نیز در قوله تعالی کتابیه  
انی در صورت الحاقه اختلاف آمده است از ویش نقل و اسکان  
ناظم رحمه الله اشاره کرد ما بجه روایت صحیح از ویش اسکان  
آمده است و شولف این مختصر را الله حکما را اسکان خوانده است  
**یا و**  
**و نندای هم الوصل و النفل و انکس و انکس**  
فرمود که جبه رحمه الله تسهیل امر است که در حالت وقف فرقی باشد  
که آن هم در وسط کلمه باشد یا در آخر را از تسهیل در باب تحفیف  
است باقی وجه حکما آن فراموشی است و چون در عا ایام و نندای  
کنند که قنور صوت حاصل شده باشد بر قناری را و نفس ضعیف شده  
تخفیف مناسب باشد و آخر کلمات و چون هم متوسطه بطرف نزدیک  
او یا نزدیک او یا در دفع تخفیف و نیز تسهیل و نندای هم و نندای هم  
**و نندای هم الوصل و النفل و انکس و انکس**  
یعنی بدال هم ساکن کن از برای جبه بعضی حرکتها قبل او اگرما قبل هم

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

فقه باشد ایدال باید کردن بر او و اگر فقه باشد و اگر کسره باشد فقه  
 و من قبله یعنی آن حرفی که پیش از همزه باشد او را حرکت  
 آن همزه که ساکن شده باشد بدو و بجای همزه فرو برد و رویدانست  
 همزه بر دو قسم باشد ساکن و متحرک قسم اول که ساکن است پانزده  
 حکم آن در این بیت و آن همزه ساکن باز بر دو قسم است اول آنکه  
 همزه در وسط کلمه باشد نحو موتوف و المون و المزیب و قسم دوم  
 آنست که همزه در طرف باشد و باز همزه منطوق بر دو قسم است  
 قسم اول آنکه همزه منطوق در حالت وصل و وقف ساکن باشد نحو  
 افراده و کلم و لم بضو وجه زید و در قرآن نوع آخری می آید و قسم  
 دوم از ششینی اول که متحرک باشد همزه در حالت وصل و سبب وقف  
 ساکن شود مثلاً ویدان و انحر و بود در حالت وقف و فکس همزه  
 نوع اول باشد پس همزه در جمیع مذکور ایدال کند کما تر و قوله و من قبله  
 تر که فله تر که اخترازی کند تا طم و حده الله از همزه متحرک که در طرف  
 باشد و آن همزه بعد از حرف ساکن واقع شده باشد نحو المشی و السوء  
 و ایدع که در این نوع ایدال مذکور نباشد و شرح در عقب این بیت گفته آمد  
**و حرکت بدو با فقه منسکنا و اشقطة جوی پنج**  
 قوله و حرکت بدو یعنی حرکت در ماقبل همزه و اگر حرکت همزه متحرک و همزه  
 اسقاط کن تا کفشی آن کلمه بر تو آسان تر شود و این همزه متحرک بر دو  
 قسم آید قسم اول آنکه ماقبل او ساکن باشد و قسم دوم جوی ماقبل همزه

۲۳۶

نیز متحرک باشد حکم آن بعد از این از بیت و یسمع بعد الفخ و انض همزه  
 و از بیت فی غیر هذا بین من معلوم شود اما قسم اول که ماقبل او ساکن  
 باشد باز بر دو قسم باشد قسم اول آنست که نقل حرکت همزه مذکور با آن  
 نماید کردن جایزه گفته آید و در این بیت و قسم دوم آنکه نقل حرکت شاید  
 کردن با آن ساکن که پیش از آن همزه متحرک باشد و آن الف است  
 و او و یا که باید باشند جایزه بعد از این بیت گفته آید رجوع کردم با  
 قسم اولی که همزه متحرک باشد و ماقبل او ساکن و نقل حرکت با آن نباید  
 کردن و آن خالی نباشد از سه قسم قسم اول صحیح و دوم حرف این  
 و بیستم حرف مدولین و هر یک از این اقسام متوسط واقع شود و منطوق  
 نیز مثال صحیح متوسط است و سئولا و مثال صحیح منطوق جزوه  
 و مل و الم و مثال حرف این متوسط کلمه الطیر و سئولا و مثال حرف  
 این متوسط منطوق باشد شنی و مل السوء و مثال حرف مدولین متوسط  
 سئولا و سئولای و مثال منطوق حی و السوء و لا المسی و در جمیع اقسام  
 مذکور حرکت همزه با حرف ساکن که پیش از همزه باشد نقل باید کردن  
 و همزه را اسقاط باید کردن کما تر و در جمیع اقسام روم و انعام با احدی جایز  
 باشد کردن لکن در اقسامی که همزه در طرف افتاده باشد جایز نباشد کما  
 سیاقی و همزه متوسط را در این حکم مدخلی نباشد **جواز است** بدانکه  
 جواز اینست مذکور آنست که نقل حرکت همزه یا ماقبل در کلمه متصل باشد  
 که منفصل در باب نقل یاد کردن اند و این سهیل خیاسی است که تخفیف



و بعضی و حکام آن بعد از این مذکور شود ان شاء الله تعالی  
**وید غیری الو او و الیا مبدلا ای از یه یا غریب**  
 شروع کرد در قسم دوم که هر متحرکه باشد و ما قبل ما کن و نقل  
 توان کرد و ما قبل و یک نوع از ان الفات و الف در وسط آید و در طرف  
 نیز مثال آنکه در وسط باشد خواند که و من شعرا و الله و جفا و  
 و تبار و مثال آنکه در طرف باشد خواند و الف و تبار و تبار و تبار  
 که هر دو در وسط افاده باشد تسهیل باید کردن که اشارت قوله یسهله  
 مهمان وسط و اینجا که در طرف افاده باشد ابدال باید کرد که اشارت قوله  
 و یسهله مهمان طرف و درین قسم قصر جاز باشد و طول نیز جایز است  
 بود و ان حرف مد قبل هر متحرکه قصر و المد ما زال اعتدلا  
**وید غیری الو او و الیا مبدلا ای از یه یا غریب**  
 شروع کرد در قسم دوم مذکور که هر متحرکه باشد و ما قبل او ساکن  
 و نقل با آن ساکن ممنوع باشد و ان و او و یا اند که اصلی نباشد مخوف  
 و خطئه و بری و النبی هر که واقع است بعد از او و او و کتند  
 و او و دو او انعام کنند و از هر بعد از او باشد آنرا یا یا کنند و یا دریا  
 او نام کنند تا فرق ظاهر شود میان حرف زاید و اصلی که اشارت قوله  
 حی فصل و حکم حرف اصلی نحو السوای و حی و حی و در آخر  
 با بیا نیا خواهد گفتی که بعضی آنرا جاری جبری حرف

معم

زاید باشد اندو او انعام کردن نحو السوای و حی و حی و السوای  
**وید غیری الو او و الیا مبدلا ای از یه یا غریب**  
**وید غیری الو او و الیا مبدلا ای از یه یا غریب**  
 چون از هر متحرکه که بعد از اولی ساکن می آید فارغ شد شروع  
 کرد در احکام هر متحرکه که بعد از حرکت بیاید و ان مخصوص باشد  
 در دو قسم زیرا که هر متحرکه باشد یا مکسور یا معصوم و ما قبل  
 هر یک از آنها مفتوح یا مکسور یا معصوم باشد و مثال اولی با طاله  
 آسان باشد و در آن مثال مفتوح یا حرکات ثلث تا آخر می آید  
 تا طاله مثال مکسور یا حرکات ثلث تا طین منسب است مثال آخر  
 یا حرکات ثلث دو سک و روف و منتهی و ان و ان و در بیت اول  
 اشارت کرد که چون فتح بعد از کسب بیاید بخاطر طاله ابدال باید کرد  
 بیا و چون مخوف مفتوح بعد از فتح بیاید بخاطر اول ابدال کند مخوف و  
 بر او باقی از احکام نه کانه مذکور است هفت قسم بیاید و ان مفتوح باشد  
 بعد از فتح و مکسور بعد از حرکات ثلثه و معصوم بعد از حرکات ثلثه  
 اشارت فرمود که در بیت دوم که در جمیع هر تسهیل کند هر ثانیه را  
 بن من بر فاعل مذکور و چون انقسام هر ساکن و متحرکه فارغ شد  
 فرمود که هشام موافقت جمع کند در تخفیف هر ثانی که  
 در آخر کلمات باشد از ان جیب که آن محل است راحت  
 است و تخفیف هزات متوسط مخصوص است تا آخر رحمه الله

۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷

23

[illegible]



اقرب است بضم و جزم خود اصل است درین باب احتیاج نباشد  
 بذكر او چون هشام که به بیعت تحقیق رسی گذرانک انگ اصل باشد  
 اولی قوله فی الیای و الواو الخذف وجه رجوع کرد بامذهب جزم  
 فرمود که جزم در حد الله دریا و واو و حذف هزات شایع است و هم کند  
 و ذال الف نکره و برا کده او نیز در مخی و او و یا است قوله و لا تخش  
 بعدا لکسر ذال الف بید لایما شروع کرد در مذهب اخفش که مخالفت  
 سیبویه کرده است در دو نوع نوع اول آنست که هر مضمومه بعد  
 از کسر باشد خوشتر است بعد از حرکت ماقبل هر چه که در اخفش جزمی  
 هر مضمومه بعد از کسر باشد هر چه را قلب کند یا بوجه احسن که اشار  
 بقوله و لا تخش بعدا لکسر ذال الف بید لایما و بوجه دوم که ضعیف  
 است تسهیل هر چه کند مانند یا که اشار بقوله و من حتی فیها کایا  
 و در نوع دوم که هر چه مکسور بعد از ضم باشد خوشتر است بیک وجه هر  
 را قلب کند یا و مکسور بوجه احسن که اشار بقوله و عنه الواو فی  
 عکس و بوجه دوم که ضعیف است تسهیل هر چه کند مانند واکما  
 اشار بقوله و من حتی فیها کایا و سیبویه در نوع اول خوشتر است  
 بضعف مانند واکند و در نوع دوم خوشتر است مانند واکند و  
**تنبیه** قوله اعضا درین لفظ شراح را خلافت بعضی گفته  
 اند درین دو مسئله مذکور که اخفش مخالفت سیبویه کرده است  
 متروک است و اعضا اشارت برت و من و بعضی گفته اند الف لولا

از بهر اطلاق است و ضعیف مستلزم آنرا که کسرت هم و مخفی  
 در قوله و من تمام شد و قوله و کسر قبل الیای کسرت که اگر  
 برادران بودی با کسی کهش قبلا و احلا حاضر یا بدوی یا مستلزم  
 بعد از آن فرمود و مستلزمون الخذف فیه و مخفی یعنی مالم یوت و  
 شایع و من و مستلزمونک در اشال این کلمات هر چه جزمی وقف کند  
 حذف هزات کند یا بر هم نهد که درین کلمات در مصحف ثمانی یعنی  
 الله عنه جزم بر سوم نیست و چون واو ساکن باشد و ما قبلش مکسور  
 محل خلافت باشد اگر نظر بحدیث هر چه ماضی کند کسر و او بر حال خود می  
 ماند و اگر نظر بر آن کند که در کلام عرب مستلزم است بعد از  
 کسر و او ساکن بر ماقبل ما و بر مضمومه باید که اندکی یوح و خوشتر  
 از طریق قیصر پنج وجه حاصل شود بنا بر تسهیل لایما و رسی و وجه  
 اول بنا بر تسهیل لایما گفته آمد در اقسام سعه در اول باب  
 و وجه دوم ابدال هر چه با یا در مذهب اخفش و وجه سوم تسهیل هر  
 میان هر چه و یا که آن وجه اعتقل است و وجه چهارم بحدیث هر چه با هم  
 ماقبل در رسم و وجه پنجم حذف هر چه با کسر ماقبل در رسم ایضا اکثر  
 وجه ضعیف است و مولف این مختصر را اکثر مشایخ بوجه مذکور در این  
 است و بر بعضی پس وجه چهارم که آن معضل و ضعیف نیست و بوجه  
 ششم که آن ابدال هر چه باشد با و بر مضموم و آنکه هر چه مضموم باشد بر بعضی  
 از مشایخ شام خوانده است در سند خمس و تسعین و منتهای

و از مشایخ مؤلف شیخ شهاب الدین جبار مقدسی رحمه الله  
 در شرح خود چنان نوشته است خواندن آن والله اعلم  
**و با حروف بیانی و استعاره و تکرار در حروف و بیانی**  
 یعنی چون حرف متوسطة که در کلمه سبب حرفی که در اول  
 آن کلمه در آید دو وجه باشد حرف با حقیق و حقیق جبار و در  
 متوسطه کلمه آمد بشرط آنکه از حرف ناید که در اول کلمه در آید  
 همچو جز و او که در مراد از ناید است که بخلاف او در نفس آن  
 کلمه خلل ظاهر نشود و خواهی بود در ست مانی بعد از آن امله یا در  
 کردن آید اما اگر بخلاف آن حرف ناید در نفس کلمه خلل باشد چنانکه  
 حرف مضارع و ماضی اسم فاعل و مفعول نحو یونی الله و آن یا چند  
 و مؤنث و ماضی در مجموع وجه لطیف باشد فقط و بیقوم و هاء و  
 داء عارف و الحاقه ازین قسم است که حرف لا تخفیف شد ایضا فقط  
 و خبر جین و اد مؤلف این حروف را شیخ برهان الدین جمعی  
 روایت کرده اند از مشایخ و در حقیق علیه السلام در صد تسبیح و تسبیح  
**تکاملها و بیانی و الاستعاره و التکرار و الامتداد و التعلیل**  
 شروع کرد در کتابی که متوسطه شد باشد سبب روایت در اول  
 آن قوله که احوالها اتم و هو لا و نحو اینها و نحو لا تهم و لا ی  
 و نحو با تهم و قوله و نحوها یعنی نحو قاتلوا و امنوا و اخفی و قاتلوا  
 و کاتهم و انذرهم و الا لقی و انذرا و قوله و لا مات تعریف نحو

و الا اخر و قوله لیس قدامی یعنی من درین استعانت با کلمات  
 که ابدال آن کند بعد از فکر بقوم علم و ذکر که فرق تواند کرد در  
 احکام مذکور و اقسام مشهور غیر مذکور و از انواع آن تواند فهمید  
 که اول و بره جواب نماید در حق و لکن ای که بعد از آن باید فهم تواند کرد از اقسام  
**و التکرار و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل**  
 چون بیان جزائی که در طرف بود که درین بیت هم که احکام و قف  
 فرمود که در هر دو سنی که مثل حرکتی از با ما قبل جاز باشد نحو  
 و التکرار و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل  
 و در مضوم و درم و در حقیق و مکسور و کن از هر حرف و هشام اما در کلمه  
 که هم در طرف آن اشیاء باشد و ما قبل حرف مد باشد و ابدال  
 هم جایز باشد و نحو التکرار و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل  
 طرف بعد از تکرار سکون ابدال آن جایز باشد در هر دو نوع جایز  
 نباشد درم و اشام و شال نوع ثانی غیره و پیدی و اللو و قوله  
 و لغز الیاب محفلا یعنی آنچه گفته آمد انا قل باب یا تین موضع  
 غیر کن که مشکل است ضبط آن کسی را که قواعد نظم نداند  
 و قوله محفلا یعنی حال آنست که جمیع احکام جمع است درین باب  
**و التکرار و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل و التعلیل**  
 ذکر او و یا ساکن گفته است که بیش از هر متحرکه باشد آن برده  
 قسم بود زاید و اصل حکم ناید آن بود که ابدال کند و بعد از آن ادغام



و اگر ما و یا اصلی باشند فرقی نباشد که حرف این باشد خوشه  
یا حرف مذولین نحو السوای و سی و حی که نقل حرکت هج با قبل  
کند و درین بیت اشارت کرده که وجهی دیگر نیز از نقل جا نباشد  
یعنی اصلی را جاری بجوی زاید بر امداد عام کند و گویند السوای  
کفر و سقوط کلمه پس بر قول بعضی روم جا نباشد در بعضی  
**و ما قبله الحركات أو لم يحركها طرأ فالجزم**  
**و من لم يرم و الجزم** و الجزم و الجزم  
ی گوید در بعضی که حرف متحرک در طرف افتاده باشد و ما قبل آن  
متحرک نباشد و بعد از او یا خود ما قبل حرف مذکور الف باشد  
نحو السا و ج و سا و خود که هر دو نوع بعضی جا نز داشته اند تسهیل  
باروم و در اول بیت فایده عند حرف مذکوره از قوله و یبدله  
همما طرف مثله وجه ابدال معلوم شده بود و سلیم روایت کرده است  
از جمله که در جمیع این انواع هج را من من نیز خواندی و آن خوان  
خواندن الا آنکه روم حرکت کنی و از بعضی در بعضی اجزاء بعضی  
روم جا نز داشته اند که تسهیل بی روم متعددست و نیز جواز آن  
آمد است از پیوسته کلمه یا فی باب الوقف قوله و من لم یرم و طه  
مختصا سکون اشارت کرد بقول بعضی دیگر که روا نداشته اند روم و شام  
مطلقا در انواع مذکور زیرا که اعتدال ساکن کرده اند قوله و الحو  
اشارت به بعضی دیگر از قرآن که الحاق کرده اند متوجه را بعضی

۲۸۲  
۲۸۳

و سکون و روم و در همه نوع روم می کنند و این وجه شاذ است  
زیرا که آمده و از جا نز نباشد اند روم در بعضی و سکون و قوله  
فقد شد و غلا اشارت بدین معنی پس حاصل آن شد که در انواع  
مذکور آمده باشد وجه یا شد وجه اول آنکه روم و شام باشد مطلقا  
و وجه دوم آنکه روم و شام باشد مطلقا و وجه سوم که فشار است  
که در روم و کسیر شام و روم باشد و در فتح روم جا نز نباشد و این  
**و فی الزحاة و عند حاکم بن یحیی ساء کلام السوای**  
قوله انما یحق انواع است یعنی در تخفیف هر انواع طرق بسیار  
است غیر از مذکورات و آن نیز حجة ثابت است بخبرینی که  
منور کرده اند و آن هر یک مخصوصه را که مسون باشد یعنی بر کسی که  
انواع تخفیف نداده اند بلکه که معمول باشد بر وی شکل شدن چون  
از حجة آن طرق اخذ کنند و نیز بر طریق شروح و منور کرده اند آن  
را نزد وی در آن حال که آن اشکال بر من تخص محقق باشد که  
یل الی حق نظم **تجملات** چون از احکام باب فاعل شدیم  
جمله مسامحه جدا کنیم متعلقات ترتیب اقسام عزات بر پنج ترتیب  
نامننا طالب این غرض از ضبط این باشد و سببی را اصلی باشد و من  
باب و اول باب از مسایل هج ساء که بعد از حرف متحرک آید شرح  
کرده بود شایعت او کنیم اگر وقف کنی قوله انما و یا سه وجه جا نز  
باشد وجه اول ابدال هج و بعد از ابدال الهاد و اقام نیز جایز باشد

۲۸۳

اینجا

ووجه سیم حذف همزه یا بر رسم اگر چه کشته بودیم چون گفتی یا  
 اینجا می باشد عمل بر رسم کنیم اما در وایت از حزن آمده است اینجا  
 اما قوله تعالى الرزاق الرزاق بر وجه اصح ابدال یا بد کردن و بعضی  
 نیز از نام جایزه شده اند و نیز جایزه باشد حذف همزه کوفی یا بر رسم  
 بر رسم کوفی الیا و رویا و رویای و اما هقی و اقرا ویشا مشهور از همزه  
 تخفیف آمده است و بعضی از حزن و هشام جعفی خوانده اند بدان  
 عربی که گفته آمد از هر سویی که او نیز تحقیق خوانده است  
 و از سبیل همزه متحرکه را که ما قبل او حرف ساکن باشد نحو بخورون  
 ویشلون نقل همزه باشد فقط تسهیل و حذف همزه یا بر رسم جایزه  
 نباشد و در نشاء همزه حکم مذکور باشد اما در نحو لعلک دو وجه جایزه  
 باشد وجه اول نقل و وجه دوم شایع رسم و در نحو انماکم چهار  
 وجه باشد تسهیل فیمای آمد و قصر و شایع رسم آمد و قصر اما  
 حذف همزه نشاید کردن و نقل همزه با الف کما مر و بر نحو جز نقل حرکت  
 همزه یا ما قبل جایزه باشد و در هم و اشمام نیز چنین جایزه باشد و جایزه  
 حذف همزه یا بر رسم لکن در رسم دوم و اشمام نشاید کردن و قوله هو علی  
 ولفوا ایله از حزن و جعفی چند روایت کرده اند و بعد از آن بخانا است  
 ناظم اشارت کرده بدان بر یک وجه ابدال همزه کند بر او و متحرکه جایزه  
 در قرش بیاید و وجه دوم نقل همزه کند یا ما قبل فیمای بر سبیل مذکور  
 و این دو وجه مشهور و مختار است و وجه سیم همزه را و کثرا شد

خوانده اند و فایز از حزن و وجه است که همزه را در هر دو با وای کرده  
 اند و زار و در را اذنام کوفی از هر دو گفتار هم چنین و متعلق این مختصر  
 بر بعضی از شاخه متعلق این وجه خوانده است و این مختار نیست  
 اگر ارس و در نحو هسه و سوه نقل همزه جایزه شده ابدال یا اذنام نیز  
 جایزه شده اما تسهیل من و اشباع رسم و در مختار باشد و در نحو  
 نوزاد نقل همزه یا ما قبل جایزه باشد و وجه دوم همزه و قلب کردن او  
 یا اذنام کردن و او اول در او ثانی و وجه سیم وقف بر رسم نحو لا  
 واما در نحو المودون چهار وجه آمده است وجه اول حذف همزه بعد  
 اذان که نقل کرده باشد نحو المودون و وجه دوم اذنام بعد از قلب همزه یا او  
 بر قول بعضی نحو المودون و او اول شده و او دوم ساکن و وجه سیم  
 تخفیف همزه من من کوندا المودون ثلاث و او است وجه چهارم حذف  
 سی حتی یک و او اول در نحو المودون و در وجه سیم و چهارم تسهیلی  
 باشد و در نحو شی و ان سوسه هجده جایزه باشد حذف همزه بعد از نقل  
 یا ورم و اشمام و وجه دوم ابدال یا اذنام مع الهم و الاشمام و وجه  
 سیم حذف همزه فقط یا بر رسم و از سبیل همزه متحرکه که ما قبل آن  
 الف باشد ترأ المبعثان است و در آن شش وجه آمده است وجه  
 اول آنک وقف کند بر همزه من من یا ما له همزه و هر دو الف را یا که کند  
 و را و نیز بر من وجه تیار و این وجه مختار است و وجه دوم آنک وقف  
 کند یا الفی یا احدی ما له که بعد از او ساکن باشد نحو تراعا و وجه سیم

هسته  
سوه  
نحوه گفتار

المودون  
المودون

نحوه گفتار  
نحوه گفتار



الک وقف بالغی احدی مان تغییر نکند خورترا و وجه چهارم آنک وقف  
بعد الف که بعد از د را باشد کند یا مال خود ترا و وجه پنجم آنک وقف  
با الفی احدی مان بعد از د که بعد از الف هر س کند باشد خورترا و وجه  
ششم آنک وقف کند یکسره و اما الف واقع بعد از د و قبل هر  
نویس یا الف اخیر و بعد از یا ثابت دارد خورترا یا و این وجه اضعف  
از نه و این معنی است و نه موافق برت و مابقی وجوه هم معروف  
و هم در عین وجهی دارد و محقق نماید بر کسی که بنا می باشد  
و قوله بر او ادا از حق قسرد کور است در وی سه وجه است یکی آن  
هشام و دو از آن هر اما وجه هشام آنست که هر اول را بخوبی کند  
و ثانیه را ابدال بالغ بجا نهد که گرفت و مد مشیع کند یا قصر و هر  
تسهیل هر اولی کند برین و ابدال ثانیه و مد مشیع کند یا قصر بر طاعت  
نکونه یا بقا و وجه دوم آنک ابدال کند هر اولی را بر او یا بر دسم  
و هر ثانیه را بالغ و مد مشیع کند یا قصر که اگر کو بر او و از سایل  
هر معنوی بعد از و یکسره بخیر یا هر دو وجه باشد علی بحقیق  
و آن ابدال هر بنیاست و وجه دوم بحقیق که از در خورترا هر  
ابدال کند یا بحقیق یا موقوف و درسی مفید باشد و اند سایل هر مضمونه  
چون وقف کند هر بنی و بخوبی و سکرتسهیل هر بنی کند و حذف هر بنی  
بنا بر باشد بر دسم و چون وقف کند بر خورترا و ابدال هر بنی کند بر او  
با ششام و وجه دوم تسهیل کند بر دسم و در خورترا و بری ابدال هر

بنی بعد از تسهیل را سکا تمام بعد از آن تسهیل هر بنی کند برین و اما و مع  
الزعم موافقت مدعیان بوده یا تسهیل هر بنی کند برین و البیاء  
بر مدعیان خفتی که از در و در وجه اشام بر او باشد خورترا ابدال  
هر بنی کند یا و بر جاز باشد آنک تسهیل کند برین هر بنی و یا بر دسم و در  
خورترا و وجه باشد تسهیل برین و ابدال هر بنی و در خورترا و وجه  
باشد وجه اول آنک هر بنی ابدال کند بالغ و وجه دوم تسهیل برین  
با دسم و در خورترا و جاز باشد ابدال هر بنی خورترا و او بعد از تسهیل را سکا تمام  
و بعد از ابدال بر مدعیان سیوه تسهیل هر بنی باشد میان هر بنی و یا بر دسم  
و بر مدعیان اخفش تسهیل باشد میان هر بنی و او و او هم که هر بنی  
لو لو چون کسور باشد هشام کوید لو لو هر بنی اول را سکا کند هر بنی ثانیه  
را ابدال و هر بنی لو لو بر او برین سکا تمام خواند و اما لو لو چون موقوف باشد  
در بحقیق آن سیوه و اخفش شفق باشد هر بنی هر بنی وقف کند برین  
اگر دهم کند تسهیل کند و اگر دهم کند ابدال کند یا نهد دو کسور گفته  
آمد و هشام بصدر ساکنه و او ساکن خورترا نهد در سکا  
و یا قی قرا بر آنچه گفته آمد لیس کند و الله اعلم بالصواب  
**باب الاطلاق و التذلل**  
بدان اقام بر و قسرت است اقام گیر و اقام صغیر و چون در اقام  
بحقیق است مناسب بود بعد از تحقیق هر اقام آنرا مذکور در در فصلی  
چنانچه از یاد گذر بر غیر مصطلح خود که در اول فصل مذکور بود که اشارت بر قول

**سادک الفاط بها جوفها بالاطها واولها**

بعضی من فرست ذکر کنم لغظی چند که در عقب آن الفاط حروفی که اواخر  
 آن الفاط در آن حروف مدغم می شود مذکور باشد و درین حروف  
 مذکور اظهار ادغام مرسومست و روشن شدن است بطلب قرائت  
**مذکور است از فیهها و جوفها و با بعد الفیل**  
 یعنی از جمله الفاط موعود الذکر فرا کسی لفظ از حروف که بعد  
 از ادغام و امل کلمات مذکور که درین بیت است و آنچه از  
 الفاط موعود بعد از ذکر ذال از مذکور شود قیاس کن آنرا  
 بر ذال از پیشند مذکور در بیت مذکور بعد ازین و هو قول  
**ساعتی و بعد الو و تنو اجوف و تنو علیها**  
 و بعد درین مسئله است که و میان هر دو مسئله باید یعنی حرف  
 بعد از که حروف و او مذکور شود بعد از او ذکر قرائت برین و بعد  
 از آن و او فیصل بیاریم و بعد از او ظاهر کرد و حروف آن قاری که  
 سنی شدن باشد برین از دیگران یعنی بعد از او و کلمه چند بگویم که در او  
 آن کلمات حروفی ظاهر شود که نزدیک قاری میسر و برین حروف مدغم  
 فیهها است یا مظهر عند ما قوله ثرو و فیلا یعنی سلفه از ذال از جهت  
 بغیر یعنی از جهت آنکه بغایت نزدیک بود با آنکه طبع آنرا قبول کند  
**و فی ذال الفایضا و مویب و ه و ب فاجل**  
 از لفظ تا بلفظ بل شبهه الفاط موعود است قوله فاجل مظهر یعنی  
 و درین الفاط اختیارین با ما قبل یعنی

و درین الفاط حروفی که درین حروف مدغم می شود مذکور باشد و درین حروف  
 مذکور اظهار ادغام مرسومست و روشن شدن است بطلب قرائت  
**مذکور است از فیهها و جوفها و با بعد الفیل**  
 یعنی از جمله الفاط موعود الذکر فرا کسی لفظ از حروف که بعد  
 از ادغام و امل کلمات مذکور که درین بیت است و آنچه از  
 الفاط موعود بعد از ذکر ذال از مذکور شود قیاس کن آنرا  
 بر ذال از پیشند مذکور در بیت مذکور بعد ازین و هو قول  
**ساعتی و بعد الو و تنو اجوف و تنو علیها**  
 و بعد درین مسئله است که و میان هر دو مسئله باید یعنی حرف  
 بعد از که حروف و او مذکور شود بعد از او ذکر قرائت برین و بعد  
 از آن و او فیصل بیاریم و بعد از او ظاهر کرد و حروف آن قاری که  
 سنی شدن باشد برین از دیگران یعنی بعد از او و کلمه چند بگویم که در او  
 آن کلمات حروفی ظاهر شود که نزدیک قاری میسر و برین حروف مدغم  
 فیهها است یا مظهر عند ما قوله ثرو و فیلا یعنی سلفه از ذال از جهت  
 بغیر یعنی از جهت آنکه بغایت نزدیک بود با آنکه طبع آنرا قبول کند  
**و فی ذال الفایضا و مویب و ه و ب فاجل**  
 از لفظ تا بلفظ بل شبهه الفاط موعود است قوله فاجل مظهر یعنی  
 و درین الفاط اختیارین با ما قبل یعنی

۲۸۴  
۲۸۵



**واذ عمضا واصل ثم ذرة واذا عمضا واصل**

نم جواب سوال است مقدما از بهر آنکه چون و عن بدو الفاظ مذکور  
کرد کویا سالی سوال کرد که بدو عن و فاعلی گفته اند و استفهام بدو  
قال از کویا از بهر آنکه از اسم است و بدو الفاظ حروف اند و اسم شمس  
است از حروف و حرف ذال از شش حرف است که در اوایل کلمات  
است بعد از آنکه مذکور است بهر معنی که خواهد بود و ازین  
و از صفتها و از دخولها و از معنوی و از جاکم قوله فانظروا لها اشارة  
می کند باظهار کلی گوید که مدلول الفاعلی و دال دوام و تونی نسیمها  
نافع و این کثیر و ماضی اظهار می کند ذال را در پیش از حروف مذکور  
و ذکر قرآن و خبر کوکبا نینا التباسی باشد بعد از آن شروع کرد در اظهار  
بعضی قوله و انظر یا قوله و اصف جلاله مدلول را یا و قاف قوله  
کسای و خلاصه اظهار می کند ذال را در پیش چشم جانتک در اصطلاح  
گفته است و نیز را مقدم داشت بعد از آن و او گفته بعد از آن حرف مظهر  
غدها گفته بعد از آن شروع کرد در ادغام **قوله** و اذ عمضا واصل  
یعنی مدلول صا و ضکا خلف ادغام کنند ذال را در ذال و ذال فقط **قوله**  
و اذ عمضا واصل و جلد دایم یعنی مدلول عم و علی این دو کوان ادغام کنند ذال  
فقط و در هر دو قسم بر ماعن سابق اول و نیز قاری گفته بعد از آن  
حرف مدغم ضها و او فاصل گردانید و چون درین باب یعنی ذال از  
از ذکر هشام و ابو عمرو ساکت شده است و او لا اظهار کل گفته معلوم می

شود که ابو عمرو و هشام در نقل حروف ادغام کنند پس حاصل این فصل

معلوم شد که قرا سجد بر سه مرتبه باشد مرتبه اول آنکه اظهار کنند  
در جمیع حروف و ایشان نافع و این کثیر و ماضی باشد و مرتبه دوم آنکه  
ادغام کنند جمیع حروف و ایشان ابو عمرو و هشام اند و مرتبه سوم  
کسای و خلاصه خلف و این دو کوان است که ایشان در بعضی حروف  
ادغام کنند ذال از و در بعضی اظهار کسای و خلاصه پیش چشم اظهار  
کنند فقط و اما خلف در ذال و ذال ادغام کنند و در چهار حرف باقی اظهار  
و اما این دو کوان در ذال ادغام کنند و در باقی اظهار و اما معانی در صورت  
ایات و آخر ماضی گفته اند **ذکر ذال قل**

**و اذ عمضا واصل ثم ذرة واذا عمضا واصل**

فانظروا لها اشارة و اذ عمضا واصل و اذ عمضا واصل و اذ عمضا واصل

**و اذ عمضا واصل ثم ذرة واذا عمضا واصل**

بعد از ذال از شروع کرد در بیان ذال در حروف او در یک بیت  
یا ذکر و آن هشت حرف است که در اوایل کلمات است که بعد از ذال  
آمد مذکور است اولین صحت دوم ذال ذیلا شوم ضا و ضفا جهاد  
ظا و علی نیم ذای و زین ششم جمیل شده هفتم صاد صیا و هشتم شش شفا  
عشر سمع و لغذ ذرا نا فذ و ضل فذ و ظلم و لغذ و نا فذ و جاکم و لغذ و نا  
فذ و شفا قوله فانظروا لها یعنی مدلول و ذی نیم و یا و ذال دایم

۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵

و اما این اشیر دال قد در مجموع حروف مذکور اظهار کند و بعد  
از مذکورون شروع کند در مدح و عیب باقی قرا و فرمود که درش درضاد  
وظا اذعام کند دال قد را و در باقی اظهار چون اسم فارسی صریح بود  
و او نیز در بعد از اسم او پیش از حروف مدغم فیه که آن ضاد و ظا است  
**قوله** و ادغم و روا گفت ضین دابل زوی ظله یعنی از باقیان بدلول  
سیم و این که دال در چهار حرف اذعام کند و آن ضاد و دال و ظا است  
مطلقا و نیز الا قوله و لغدینا این دال را در دال دو وجه است که  
اشاره بقوله و فی حرف زینا خلاف و در باقی حرف اظهار کند بعد از آن  
فرمود که از باقیان ایضا هشام دال قد را اظهار کند در پیش ظا قوله  
نعالی لغدینا که واقع است در صورت ضاد فقط و در باقی حروف عفت  
که و باقی مواقع ظا اذعام کند پس از اذعام سبعة باقی باقیان و عفت و  
کسای در مجموع حروف مذکور اذعام کند فاعلم که در کتابنا این  
**فانیت سنای عفت نه و ظله جمع و در باقیان**  
فانها نه در مدح و عیب و ادغم و درش ظا قرا و مدح و عیب  
و اظه و کف و فرستید چون در کتب و فی حصة و محب و  
**واظه را و بی هتاه هتاه و بی هتاه**  
چون از باقیان دال قد قانع شد شروع کرد در نماه نایت که در شش  
حرف جایز است اذعام کردن و آن شش حرف را در اول بی و ابدا  
از اول حرف سنانا بییم قوله چمن یا ذکر کرد و املا آن خوانند جمع

۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۸  
۲۶۹

لذبت شود حضرت صدور هر تحت و در نماه کاش ملامه نعت  
جلو و هم **قوله** فاعلمها و عیب یعنی اظهار کند نماه نایت را در شش  
حرف مذکور بدلول دال در درون نیت و یا بدورن این کثیر  
و عام و دال و در شش را و یوخر کو دال نیتا الشاس باشد بعد از آن  
از باقیان فرمود که درش و ظا فقط اذعام کند که اشارت بقوله و ادغم  
درش نماه را و در شش حرف باقی اظهار کند **قوله** و اظه و کف و عفت  
از باقیان ایضا که اذعام کند این امر در صد حرف اظهار کند و آن  
سین و جیم و نایه است که اشارت بقوله سنب چون در کتب و در شش حرف  
باقی که آن صاد و ثا و طا است اذعام کند الا در یک کلمه که بعد  
از نماه نایت صاد واقع شود آن لغدینا و عفت و در صورت ج را و بی  
بر هتاه که هشام است اظهار کند فقط و را و بی و دیگر که این دال را نیت  
و بیست جنو بها که در صورت ج است ملک وجه اظهار کند و وجه و عفت  
فانها در قوله و فی وجهت خلف این دال را نیتا الشاس را و عفت  
و عفت و لسانی باشد که نماه نایت را در شش حرف مذکور اذعام کنند  
**قوله** و بیست که نیت است وجه اظهار این دال را نیت در شش  
جنو بها و نیت این بدلول است و اذعام روایت این فارس و فاعلم  
رحمه الله اشارت کرد بقوله یعنی نیت کردن این را  
قرا و نیت و بیست دال را و عفت را و بیست که در شش حرف  
**الا یار و عفت نه و ظله جمع و در باقیان**

۲۶۸





خون و نسای مستوی بیاورند پس از قرا سبعة هج کس ادغام نکند  
دوین کلمه فاقصر دلت و چون باز کرده شد پس از قرا سبعة هج کس  
ادغام نکند دوین کلمه فاقصر دلت و چون باز کرده شد هج کسای  
و خون و نسای مستوی و باقیانی این و گویان و فاق و این و کثیر  
و معاصم لام هل و بل و رجوع خروف ثانیه اظهار دارند و راه علم

25

175

[illegible]



من ارضنا وجون بعد از نام بل جیسر میاید بل اظهار باید کرد که در موبل  
بجائت و چون بعد از نام ساکن نایب باید واجب باشد از تمام کردن غو  
لین بسطت و لحظت و فرط و حق بعد از این ساکن نایب باید  
نویسنین و قوله المستقیم اخفا باید کردن و در غونا و در حق  
وما اشهد نروا لخلقکم واجب باشد از تمام کردن و بر مذهب بعضی  
بر این نظر که چنانچه از ظاهرها در کردن و آن ضعیف است عمل  
بر این نیست و از این انواع اخفا باید که قیاس بدانچه گفته آمدی  
و بالله التوفیق و بدانکه در معانی الفاظ این فصول در شرح  
بسطی کردن اند و بعد از معنی اخفا باید که نام ظاهر است و حق  
از آن نیز مبرم مند شود از آن شاء الله تعالی بدانکه در اول باب و علم  
کرد بدو کی و فرموده ساز که الفاظ بعد از آن شروع کرد در وضا  
بدان و علم و آن ذکر زینب است فرموده هم الی آخر یعنی زینب  
که محبوب است و گفته اند خودی مراد است از شاد آخر و چون  
آن زینب نمی کند یعنی جمع کند صال و کما یعنی مستطیل و بسیار  
شود بکثره و بر مجتبان و حال آنکه او مرتفع الحال است و آن عجیب  
و بکثره او واصل باشد بهر کسی که که نفرب کند بسوی او یعنی بکثره او  
واصل بکسی باشد که نفرب کند و غرض از این استعانت اعراف طالعین  
است از عصیت و غضب در طاعت بعد از آن فرموده فاظهارها  
یعنی اظهار زینب زوای می کند بوی خوش و در ادایا و اظهار

طیب نفس خود کسی که صفت زینب می کند حال آنکه ظاهر است  
و صفت زینب **قوله** و آدم فسقا الی آخر یعنی اخفای کند از جهت غفل  
آن کسی که وصل زینب یافته است و وصل با مراد راحت وصل  
است و از آن استعاره کرده است بدانکه در آن لغز نه و اخفای کند  
**قوله** موی یعنی محبتی که دایما از هر او در زینب و منافست از این  
از وی باید نایب است او کردن باشد **قوله** و مدحی الی آخر از این  
هم از نه نزلت اما از این بر آن افزان کرده تا مقصود قرات که حکم  
دال قرات معلوم گردد حق آنست که بدست که زینب در آن  
حال که اظهار عجب می کند و کند من خود را از آن فائق که تمام  
و بی نقص است حال آنکه هیچ زینب را که بدست می دهد یا از صبا  
خوش بوی مشتاق الیه مغلل آنست و مراد از زینب شجر طینه  
الزایحه است ایما تشبیه می کند دامن و در زینب در آن حال که  
ضمیم صبا بروی دهد و معنی معلل سیواب کشنده است و مراد از  
طیب رایحه عفت زینب است **قوله** فاظهارها الی آخر مراد از  
هم نسب زینب است یا نور روی وی یعنی ظاهر می گرداند حال  
نسب را نسب ظاهر می یا نور روی او و دلالت می کند بروی حال  
آنکه دلالت نسب وی بروی واضح است و اخفای کند یا قری وصل  
او در مضررتی را که از تشکیلی هجران مجتبان رسید است **قوله**  
و آدم مروا الی آخر مروی کتابت است از وصل و عا کف صفت

اوست و غیر مضرة است و و غیر حرارت یعنی وصل را در حین آن  
 زینب اخفای کند مضرت محیی را که خیف و ترار شدن است و از  
 حرارت عشق آتشی بر سینه وی مشتولی شده و او را تحریف کرده اند  
 بعینیتی که سایه ویرا زایل کردن است **تولده** و فی حرف  
 تینا الی آخر مراد از حرف اول جانب است یعنی در آنک وصل  
 اخفای کند مضرت هجر و خلافت نیست چنانچه در بیت سابق معلوم  
 شد اما در طرف ثوین جهت بر وصل خلافت است بعد از آن فرمود که  
 اظهار می کند کرم صدقه را با آنک در صدد حرف خود را صرف می کند  
 و عموما در بیت است و معنی حرف نافه و غرض ازین کلام آنست  
 که ثوین بر وصل محبوب آن طالبی را باشد که بدل جعد خود کند طلب  
 و مجتبا شد در نیل مطلوب و لا در ثوین و خلافت غرض می کند  
 عابد را بر یاد و طاعت **تولده** فایدت شاعر یعنی در حال محسی زینب  
 تبسم می کند و اظهار می کند در دنیا منور خود را آن دنیا که صفت  
 او آنست که صف زده است در دهن او از ذقان آب دهن عذب  
 او **تولده** جعفر و درود را در دهن یعنی جمع شدن است تراش خور یا در  
**تولده** عطر اظلا یعنی خوش کوار خوش بوی سلسل و **تولده**  
 فاعظاها در الی آخر معنی نیت که آنچه اظهار می کند زینب  
 در حال تبسم در می چند است که مرتفع الفدا است بدو را و یعنی  
 که امل آن درها و اخفای کند اداک وصل او حضرت هجران را در حال

که طفر با خند باشد در وصل و عالت وصل شمع **تولده** و اظهار کف  
 الی آخر معنی اظهار می کند که کف تمام عطا باک خلعت صاحب و فاعظا  
 آنک معصیه و محلل است یعنی عطا و ملاقات است بخدا از وصل یا در مقصود  
 از بیت آنست که هر که در مصروف باشد در صفات او باک ندارد از  
 اظهار آنچه می خواهد او را بدان اطلاع دهد **تولده** و اظهار را و به هشام  
 الی آخر مراد آنست که احتیاج کف مذکور و فرموده اند که آنک اظهار  
 می کند حال وصل را و می گوید آنکه این کف بودی که احوال ما بنفوسم  
 و صبر بودی و ازین معنی معجز کرد بقوله و اظهار را و به هشام کفایت  
 و مراد از هشام کرم است که سابق در قرعه دوم آنک توقف می کنند  
 میان خوف و رجاء فاشای کند معنی ایشان را آنک بعد از آن احوال  
 حق دهم یا شد یا نه خلافت را نام رجه الله از آنکه کامل شد یعنی  
 این که آن خوانند معنی در وقت و ازین معنی تعبیر کرد **تولده** و فی وجبت  
 خلعت این که توان به ملاقات معنی در وجوب وصل با و خلافت آن کسی که  
 نیروی باشد محبت است **تولده** الاصل و بل از روی الی آخر به کلمه غریب  
 است یعنی اخراج از کلامی دیگر معنی بیت آنست که ایام دیدی که  
 گویانید سفر کردن زینب کسی را که ملائیس دوری اوست و در خوف او  
 محبت زده است با بسیار مضرت و مشقت و مثلا کرد او را اشد  
 بدانکه آن کسی که محروم باشد از لقاء الله بسبب حال می شد دایما  
 مثلا باشد با نوع مشقت **تولده** فاعظاها در الی آخر معنی آنست که



اخفای کند حدیث زیب را وی او را از اخفا سر زینب است  
 و اخفای کند آن فاضل با وفا که صفت او آنست که ثنای او شده  
 می گرداند عاشق و حال آنکه شیرین است ثنای او **قوله** و بل و اتسا  
 الی آخر اضرب کوب با کلامی دیگر فرمود آنکه مقیم محبتی است  
 محبت ثابت شد محبت او بنسب آخره بسبب محبت او و مرتضی  
 و نسبت آنکه چون کسی از وی سوال کند از حال محبوب و اخفا  
 کند بر سر و دوست دارد اخفا سر کردن **قوله** و اظهار دلی و لغو الی  
 آخر فرمود که اظهار محبت جایز باشد نزد کسی که وای نفس محافظ  
 باشد بر سر ترا و نزدیک باشد بجان او یعنی التزام او بر اخفا سر را  
 بعد از آن فرمود که خطاب کن در حالت ارعاد و کوا یا دیدی مثل  
 آنچه ترا فرمود پس شیفا کن مجموع این وصایا را حال آنکه می گفتی  
 و مشغول باش و ای محاف خجالتی شد **قوله** و لا خلف فی الاقدام الی  
 آخر مقصود آنست که در اخفا محبت با غیر و ای مذکور هیچ خلافی  
 نیست محققان را بعد از آن اشارت فرمود بسوی علت **قوله** اذ دل  
 ظالم یعنی چون ذلیل شد آنکه ظلم کرد بر نفس خود مراد منتهی در خارج است  
 یعنی چون اظهار محبت نکرد در مدلت اقامه پس اظهار نشاید کردن  
 و دیگر آنکه من خود می گرداند محبوب محبت را و فی که اظهار محبت  
 می کند و قطع وصلت می کند از وی و بدین معنی اشارت فرمود **قوله**  
 و فایض الی آخر و تمامت نموده دمیة الی آخر معنی دمیة که سراد

از وی زیب است بدین بسوی بود دایما که تکران و مشغول طیب  
 وصف خود است و می نماید طیب وصف را با محبتان ناشیفته می  
 شوند بعد از آن فرمود بل یعنی اضرب کن از غیر حدیث وی و بر  
 طریقی استفهام فرمود عمل را با لیب و بعقل یعنی هیچ مافلی دید  
 زیب را و حال آنکه بر عقل باشد و مراد نفس است یعنی هیچ مافلی اید  
 بیند الا انک از عقل باز آید **قوله** و ما اول المثلین الی آخر مراد  
 آنست که احد المثلیین را از محبت جول سکنه باشد که باید است  
 اظهار آن مثل دیگر کند اشارت با آنکه چون عاشق و محبت صادق  
 باشد و با سکنه و فاد باشد و چون محبت مجازی پیدا شود او را  
 باید است از آنکه لطیف و اخفا دان کند و بدان ملتفت نشود  
 تا امثال کرم باشد حق محبت حقیقی باشد اهل الصواب

**باب** **موقف محبت حقایق**  
**و از غامری الخ و فی القایة بنا عید و محبتی نیست**  
 چون از الفاظ سابقه فارغ شد شروع کرد در کلماتی که متفرق آمده  
 است فرمود که مدلول کلمات قدور و سا و حاکم و خلد و کسائی و  
 ابو عمرو و انعام کنند با رسا که را در ذوات درج موضع است اول بطلب  
 مصروف در سوت نسا و آن محبت عجیب قولهم در عد و قال از هجین  
 در بطن و فاد هب فان لك در طه و من لم یحب فاولک در حجرات  
 و خلد را در کلمه آخر دو وجه است و آن ادغام و اظهار و کما اشارت بوجه

۲۷۷  
 مشغول

17

۱۲۹

24-

44  
45  
46

تاریخ ۱۳۰۵  
مهر ۱۳۰۵

RAY



از قدیم طایفه ای ثلاث خارج باشد و قوله فارسی لکه اصطلاح  
 نامم دانند خلاص باشد از ضبط و اصطلاح نامم است که هر سه که  
 تعلی او با ما قبل یعنی باشد و او فیصل نیارد و اگر اصطلاح  
 نمودند که لغزتم و لغزتم و لغزتم از جمله مسیله ملحق است پس  
 رتبه عاشر و غلام از حکم ثانی مانده و بر وجه فرائط اظهار و کثرت  
 و قریب دلائل آن اشارت کرد بقوله عاشر و غلام  
**و فی اربک هدی بر قریب مختلفه کما میام جا**  
**و فالقون و خلف کما البقره فقل یحیی و نالغز**  
 یعنی مدلول ها هدی و یا بر وفات قریب بری و فالقون و غلام  
 اظهار کنند یا اربک دریم معنای یک وجه و بر وجه دوم اذعام کنند  
 و مدلول کاف کما و ضا و ضاع و چیم جا این عام و خلف و ویش اظهار  
 کنند بخلاف و یا قیام قبل و ابو عمرو و عاصم و کسائی اذعام کنند  
 یا هت له دار یخلفا یعنی مدلول لام له و دال دار و چیم جهلا هشام و  
 کثیر و در شان یا هت دال ذلک اظهار کنند و یا قیام غیر از فالقون  
 اذعام کنند و فالقون را دو وجه باشد کما اشارت بقوله و فالقون هم خلف  
 و قیام بقیه فقل یحیی و یا با خلف جودا یعنی مدلول دال ذنا و چیم جودا  
 این کثیر و عدش بار یعذب دریم من شاء انهارا کنند و این کثیر و جیم  
 دوم اذعام کنند کما اشارت بقوله ذنا یا خلف و از باقی قرائن عامر و عاصم  
 بقدر و عذاب برقع را و یا خواهند کما سیاقی و آخر البقره و نیز مذهب

۲۸۴  
۲۸۵

نافع و این کثیر را ابو عمرو و حمزه و کسائی اذعام کنند و نیز مذهب  
 بحریم خوانند پس از بعد از بیاض یا دیکم مذهب قرا که از قاعه یغفر  
 تا جیم یعذب من شاء هر یکی از دو وجه باشد چون اذعام اذعام و  
 اظهار رومند و وقف یکون و دوم و اشام یا آنچه گفتیم منضم شود  
 یا هم قاعه فالقون را جیم را یغفر یا اظهار را پیش لا همن باشد و جیم یا  
 یعذب یا اذعام دریم من شاء و رجوع وقف هفت کانه مذکور در باب  
 عد و قصر و اشام دریم در باب وقف و بعد از آنکه در مد متصل ده  
 وجه اظهار کنند و دو وجه در هفت وجه اظهار کنند و دو وجه دوم  
 از ابو عمرو و اشام یا اودیک وجه اظهار کنند و دو وجه دوم  
 که را یغفر و دالام ملحق اذعام کند یا رجوع وقف هفت یا شد و در بر  
 و درش را اظهار یغفر و عذاب و مدلول و رجوع وقف هفت وجه  
 باشد و این کثیر را چهار وجه باشد زیرا که در یعذب او را دو وجه است  
 و در هفت وجه چهار وجه باشد و حوسی و هفت وجه باشد و هشام  
 را سه وجه دو وجه ایما الی هت شطرف کنند یک وجه قصر و دوم مد  
 باشد او را دو وجه سیوم تسهیل اذعام و جیم را دو بیت خلف جیم جیم  
 باشد و علاوه را سه وجه باشد زیرا که سبب مد خلف هشام باشد  
 و سبب اذعام یا غنه مخالف خلف و این دالان را هفت وجه باشد  
 و عاصم را هفت وجه باشد و کسائی سبب مد داخل باشد و رجوع فالقون  
 پس او را نیز هفت وجه باشد و چون اذعام را در مد متصل برقع مرتبه

أحكام النون السائلة والشبه

YNS

47

شروع کرد و در قسم دوم می گوید که بعد از این سالن و خوش حرفی آن  
خروف خلق پیش نهاد که در اول صراع است و آنکه واقع شود جمیع  
قوا اظهار کنند و هر حرفی را سه سال گفته باشد بگویم تا آنکه  
که در وسط کلمه باشد آن نیز سه سال گفته باشد بخوش انفس که  
و بناون و بی اذکان و از حرفت و حار و نهی و حرف هار و بخو  
من حی و از حرف و ارحامه و خوش علی و انفت و خاصه عامله  
و خوش خلفه و المنطقه و بعد خاصه و خوش غفور و  
مستغفور

1/20

72

724



۲۹۳

[illegible]

ازیا جهاد مشبه منقلب ازیا بنم بجا ورنه اما له ششم بجا ورنه کبر  
ما قبل در بعضی احوال هضم آنکه الف مشطوف باشد و کله که زاید  
باشد بر سه حرف و جمیع این هفت کانه مذکور را بدین شرح با کسر و یا  
فا ما کسر نحو الادر و اما یا فصحی حیران در قرات و رتق و اما انقلب  
ازیا غوطاب و غاب و ری و اما مشبه منقلب ازیا غوسی و غی  
و اما بجا ورنه اما له غوری و غای و اما بجا ورنه کبر ما قبل نحو خاف و  
خافوا و اما الف مشطوف که زاید باشد بر سه حرف نحو غدی و غانی و غانی  
**و جمیع هفت و الکنایه بعد از اما لا دوات الیا**  
اگرچه بوزن نظم رحمه الله بای که آن مخصوص باشد بعضی از این  
نام ایشان صریح بکوس پس درین جهت و قاعده بدان شرط بدانکه جمیع  
دوات الیا چون صلی باشند و الف مشطوف ازیا و آنچه ملحوظ باشد  
دوات الیا حن و کسای اما له کنند و ورش و وا ففت  
ایشان کنند لکن باماله پس سن خلاف منه کما سیاق  
**و تمیز از نشانه آنکه مشبهها و ازین جهت الین الف**  
چون دانست اما له موقوف بود بر دانستن اصل الف تا نظم فرمود که  
کله اسم باشد چون تمیز کند آنرا و شن شود که دوات اما است  
و اگر فعل باشد چون رد فعل کنی یا نفس خود معلوم شود و مشکوف کرده  
که دوات الیا است و اگر ظاهر شود که الف مشطوف از دوات نحو عفا  
و عفا عنه و کسای اما له نکند پس غیر ایشان بطریق اولی له بفتح خواهد

۲۹۱

۲۹۲

و قوله صادف سهلا اشارت برین دو اصل مذکور یعنی حوت  
طالب این دو اصل معلوم کنند بطریق و رسد و اما ما شد کبر  
بلی که نشانه باشد چون باب دسد سیراب شود و اما  
**ملک و اشتراف و الم و فدا هم و الف الفانی**  
**و الف حوت ففلی صنها و جودها و ان صرا و ففلی**  
در صد دوات مثال دو اصل مذکور یا ذکر دو مورد هدی و اندام  
یعنی چون در کون او دو فعل را با نفس خود کوی هدیت و اشتراف  
بعد از آن که اسم کبر و کلف و الهوی و هدی هم دو حالت شینه گویند  
هویان و هدیان سه نام شود در هر دو اصل که اسم است یا فعل چون  
معلوم شود که دوات الیا اندازانه و اما له مذکور است اما له باشد  
اما له کبر پس در غرضها و شفا و ساروقه و عصاه و اما له حدیث باشد  
اما له کون که اگر نشان شینه کند یا کفش صقوان و شقوان و شقوان  
و عصوان و انبان اما بصحی جدا دوات الف و کله اما له دوات اما است  
کاسیاتی تبار طبق و در بعضی موارد کون شود **حوت و ففلی الف الفانی**  
یعنی در هر کله که الف تائید باشد چون و کسای اما له کند و آن بر سه نوع  
باشد اول آنکه مشطوف باشد و از حرف اصلی خود هدیان کافر و نوع ثانی  
آنکه مشطوف باشد از حرف خود و آن نیز در دو نوع است اول آنکه از برای  
تائید آخری و نوع دوم آنکه از بعد الحاق کنند غیر معزی پس الف  
متردد اما له کند زیرا که در شینه خود کبر و غیره و از برای معزیان **قوله**

۲۹۳  
۲۹۴

۲۹۵



ولیت جوت فعلی چون ذکر الف نایب کون بود شروع کرد که آن  
 جلوه آید و در پنج اینده آنرا یاد کرد اول فعلی بفتح فاء دوم بکسر فاء  
 سوم بضم فاء کما اشار بقوله و کیف جوت فعلی و فعالی چون مضوم ما و یا  
 متعرج فاء باشد کما اشار بقوله و ان ضم او بفتح ضالی پس در جمیع اقاع  
 فتح کانه مذکور جنم و کسای و مثابان ایشان اما له کنند هر کسی بر اصل  
 مذهب خود **مثال** نوع اول نحو الشوی الموقی و اسری و مرضی  
 و التقوی و بخراهر و البغوی و دجوبهم و سکری و ما هم یسکری  
 و نری در قرات کسی بکده منون بخواند و صریحی و شقی و نفویها  
 و بطغویها **مثال** نوع دوم یعنی فعلی که بکسر فاء باشد لغویها هم  
 واحد یسا و احیدهم و الادی و کلا یهم و ضیری و الشری **مثال**  
 نوع سوم یعنی فعلی بضم فاء نحو الدنیا و القری و بشری و الاخری  
 و الاخی و الاخی و الحسنی و الخیرهم و لا یهم و المقصوی و السقی  
 و العلیا و البشری و الطوی و الاوی و المثلی و الشوی و رانی  
 و التروا و الکبری و العزی و سفیها و عقیها و الیسری و العری  
 و النجی و نوع چهارم یعنی ضالی بضم فاء و فتح عین خوا ساری و یسکری  
 و کسای و قرادی و نوع پنجم نحو فعالی بفتح فاء و عین نحو انصارک  
 و الینای و الحوا یا و الایای و در مجموع انواع جنم و کسای با ما له  
 کوی خوانند الا روبا که جنم اما له نکند لا ایتباع الاثر و درش را  
 اما لدین من باشد در مجموع و ابو عمرو و در موضع که حرف مال حرف را

باشد اما له محض کند نحو بشری و انصاری و اساری و اگر بنا باشد  
 پس للفظین خوانند و در قوله تعالی یا بشرای در صورتی که حرف اول  
 دو وجه باشد کما سیاقی وجه اول فتح و وجه دوم اما له من جنم  
 مذهب و درش است و درش را در اینده مذکور من للفظین خوانند  
 و باقی قرائت خوانند **مثال** ایدوا و ادعوی و عیجی و عیجی  
 و در قول است یعنی گفته اند که ابو عمرو اما له که درین للفظین و این  
 روایت مؤلف این مجله است و علت آن گفته اند که اینها اسماء اجمعیه  
 و ایشانرا استغاثی است و بعضی گفته اند اما له گفته اند موسی و ذل  
 مفعول است و محیی و وزن یفعل و عیسی و وزن یفعل و مشاخ و حجاز  
 که در سه خبر و سبع و ستا که خوانند شد اما له من و ادعوا خوانند  
**و فی انجیر الاستغاثی اما فی فی منی عا و عیجی**  
 بدانکه بعضی اخی استغاثی را از باب فعلی شمرند اندوز فی النفس و الی  
 و از باب است که در سوم است یا و اما منی بعضی گفته اند که الف او تخلف  
 است از باب دلیل آنکه چون تخلف کنند او را میان گویند و اما عیجی  
 باب دو است یا است دلیل قرله هل صیتر و اما علی الفاء مجهولست  
 بر نایب و علی چون الحروف معانی است جایز داشتند دخول و در  
 نایب در دو جائز است در نیت پس تا برش و چون ناظم فرمود که در مجموع  
 این کلمات جنم و کسای اما له کنند و درش را درین کلمات دو وجه باشد  
 و ابو عمرو و روایت و وری و باقی که استغاثی باشند من یل خوانند

نوع اول  
 ۱۹۵





عنهما اشارت نموده و گویا بی معنی گفته احیا خرم و کسای اما کند  
 بشرط آنکه جمل از احیا و او باشد بخوابات و احیا و نبوت و نبی  
 و اگر بعد از احیا و او باشد خرم اما له نکند و کسای دورش بر فاعله  
 اصل خود اما له کند و کلماتی چند که کسای اما له می کنند قط درج است  
 بعد ازین باز ذکر کرده اول رویای که مضاف باشد با و مستحکم  
 و کلمه دوم التوفیق که معروف باشد با لغت و کلمه سوم مرضات فوقی  
 نباشد که منسوب یا محرم و یا مضاف باشد با ظاهر یا مضمحل و مرضات  
 الله و مرضاتی و مرضات از واجک کا اشارت قوله و مرضات کف  
 مالتی و چهارم خطایا و قوله شله یعنی هر نوع که باشد خود خطایا کم  
 و خطایا تا من خطایا هم و بنم حیاهم و ششم خونی الله و هفتم  
 خد هانی و هشتم در سوره کهنف و ما انشایه و هم در بر هیم و  
 من عصانی فانک کا اشارت قوله و من قبل جاز من عصانی و دهم  
 در سوره میر و اوصانی و آتانی الکتاب و دوازدهم در نمل فمالانی  
 الله و سیزدهم و چهاردهم در سوره الشمس از انلهها و الارض و ما  
 طیها و پانزدهم در سوره الفتحی و اللیل از اجبی و شانزدهم در سوره  
 و التناجات و الارض بعد از آن دهم کسای رحمة الله در جمیع  
 مواضع مذکور اما له کند و ورش یاد و وجد باشد در کلمات مذکور  
 کا سیاقی و یا عبر رویای و التوفیق و ملاها و طیها و سبی و دهمها  
 بنی اللطین خواند کا سیاقی و خرم و باقی قرائن خواند **شبهات**

خرم و رویای و التوفیق یا یزید یا اضافه کرده یا. متکلم و یلی الف و لام تعریف  
 ما قوله تعالی لا یفصم رؤیاک در یوسف بیرون روح که بعد ازین  
 فکرا آن بیاید و تعالیه مقید که دانند خود نامته رفیقه خارج باشد  
 و طرانی هدای و توفیق الله هدای خارجه باشد از حد و در قوله  
 هدای و قوله یسر امرک مشکلا حتی یخمد مقید که ام اما له کن از  
 بهر کسای که گفته کفتم امری نیست مشکل بلکه اسان است بر آن کسی  
 که قوی دارد و قوله حتی یخمد و مشکلا یعنی که اگر از کسای بار و وجهی  
 بیان گویم مخصوصه که مانند است بیوی خوش متدل که خلایق طار  
 طیب آن آسانتر باشد و متدل بود طیب است و بعضی گفته اند که من  
 موضع است و بلا دهنده که بویها خوش یا نسبت بدان موضع کنند  
**و اما احیاءها و الفتحی و الزیج و النور و ملاها**  
 چون از افراد کسای تا و یخ شد رجوع کرد با کلمات مذکور که درین  
 بحث آورده است که خرم و کسای اما له کند کا اشارت قوله فاما لاها  
 یما ازانی فرموده که معصی غمنا و مرسوم بوا و اند این چهار کلمه کا اشارت  
 بقوله و بالوا و بختلا **شبهه** این کلمات چهار کا نه مذکور غیر  
 از ربوا اگر چه داخلست در حکم فاصل اما تا یلم مجموع را منصوص گردانند  
 تا اصل ایشان بیخیانی کند و ان کسی در پاید که او را حکای باشد  
**و در بیان مع سوا و یخمد بلصحه و یخیای**  
 یعنی ختم دوری بر وایت کسای اما له کند قوله و یواک و شوای

۳۰۳

و اما احیاءها و الفتحی و الزیج و النور و ملاها

۳۰۴

شهادت اذ قد تمواي متوايه بيرون رود و از حياي حياهم  
 و از هداي هدايه كه اول حالت و حرم در هر سركه و او باشد در حاله  
 و مالانله و اول حراي باطنه و اي الخ في بعدا  
 في السس و الاطلي و في الليل و الفحي و في اقراء و في انا و ناس سلا  
 و من حها انما اليانته في المعارج يا سها الفح  
 انان جمله كه حرم و ساي اماله ميكنند با نفاق كه كذا في است كه ده  
 اواخر ان سوره كه ناظر ما ذكره واقع شد باشد اول سوره طه يا ذكره دم  
 و الفح سلوم و الشمس جهاد سوره الاطلي بخ و الليل ششم و الفحي  
 هدم اقره ششم و النازعات نهم سوره عبس كما اشار بقوله و من حها  
 دم الفحه يا ذهم المعارج **تبيهاات** قوله كي بعدا اشارت  
 بوجه اماله يعني يا انت صاحب بكري باشد و چون سوره مذكور  
 بر سر هر وجهي كه ضبط آن كودن آسان باشد اشاره كود بقوله يا سها

نه في حجة ابي الاسير اما سوي وسيد في  
 ودر آخر ايام في شعبان واني في الاسير اجم صغ  
 شروع كرد و در طای الامام از قواض حرم و ساي می کنند  
 و اما له آن فرمود که مدلول حجة حرم و ساي و ابوبکر و نزار و سدي  
 و در انفال و قوله ضروري الاخره احي که آن حرف ثانی است در حال  
 و قوله سوي در طه و قوله سدي در سورة قيامه و در جابر و طه و سدي  
 اما له کند در حالت و صف و قرآن سوره در حالت و صل متفق آمد در رفع  
 سوي و سدي و حسن ابوبکرات که در بیت جین و جین نظر آورد  
 اشارت کرد بقوله سبلا اخی حسن بعد از آن فرمود که مدلول فاه

نه في حجة ابي الاسير اما سوي وسيد في  
 ودر آخر ايام في شعبان واني في الاسير اجم صغ  
 شروع كرد و در طای الامام از قواض حرم و ساي می کنند  
 و اما له آن فرمود که مدلول حجة حرم و ساي و ابوبکر و نزار و سدي  
 و در انفال و قوله ضروري الاخره احي که آن حرف ثانی است در حال  
 و قوله سوي در طه و قوله سدي در سورة قيامه و در جابر و طه و سدي  
 اما له کند در حالت و صف و قرآن سوره در حالت و صل متفق آمد در رفع  
 سوي و سدي و حسن ابوبکرات که در بیت جین و جین نظر آورد  
 اشارت کرد بقوله سبلا اخی حسن بعد از آن فرمود که مدلول فاه



نماز صغری جزء اما له کند راه ترا می در شعر در حالت وصل و در طالت  
وقت باز کرد شد حکم آن **قوله** واجبه الا حکم صغریه اول یعنی  
اعی که آن اولین است در سبحان مدلول حکم و صغریه امیر که در حق  
و کسای و ابو عمر و اما له کند **تیسیم** ابو عمر و از اصل خود  
نماز و کرد یعنی اما له بین بین رجوع کرد با اما له محض فاضله دلت  
**و ما بعد از شاع خذوا حصصهم و ارجعوا الی حجراتهم**  
یعنی مدلول شین شاع و خذوا حصصهم و ارجعوا الی حجراتهم  
هر الفی که آن واقم باشد بعد از ذوق باشد که منقلب باشد از یا  
خواشگری و غماری و یا خود آن الف از بین نماند باشد خود ذری  
و اساری و یا الف از بهر الحاق باشد خود ذری در وقف بر مذهب  
کسی که منوی خواند و چون اما له در سبب مشهور بود ناظم اشاره  
کرد بدان بقوله شاع حکما و حصصهم و ارجعوا الی حجراتهم مدلول  
اما له کرد است قوله شاع ففقط و در غیر این حرف اما له کند و در جمیع  
**نای شاع بین یا خلا و سبعه الایه و هری**  
می فرماید مدلول بین شاع و یا بین جمع و کسای می خلاف و سوسی  
بغلاف قوله و نای بخانه در سوره فصلت و سبحان اما له الف نای  
کند و سوسی در موضوعی وجه نای باقی قراینه خواند و شعبه  
در سوره اسرا اما له کند و در فصلت یعنی خواند **قوله** و التون ضود  
سنا لا یعنی مدلول ضاد ضود بین سنا و نا لا خلف و ابو الحارث

۳۱۲

مدور

۳۱۳

و در و کسای و نای در سوره بین اما له کند بر حاصل آن شد که سوسی  
اما له بین کند در سوره بین بخلاف و ابو عمر اما له کند در سبحان قطع  
و خلاص اما له کند در هر دو سوره و خلف و کسای اما له کند در وقت  
کند در هر دو سوره **تیسیم** قوله و هم اشدت بهما فمذکور  
که پیش از شعبه اند و قوله و التون ضود اول کلاهی دیگر است و قوله  
شروع بین اشارت است بصفت وجه قراءه و ظهور آن و قوله و التون ضود  
سنا لا اشارت است ظهور وجه اما له نور و ترا جفت کند که بین الضود و سوسی است  
**اما له سنا و فمذکور کلامه شوق و لا اولا و لا ایلا**  
فرمود که مدلول لام له و شین شاف هشام و حیر و کسای غیر ناظر بر اما له  
در سوره احزاب اما له کند و مدلول بین شین حیر و کسای **قوله**  
اولاها در سبحان اما له کند **تیسیم** قوله سنا ف اشارت است  
بصفت دعایت و مجاورت کسریه اما له و قوله شین اشارت است بوجه  
اما له اولها که اشارت بقوله و کسرا و لیا ضیلا یعنی حیر اما له کسره  
کاف است یا غیره اما له منقلب است از یا و در سوره در اما له بر واقع خود  
**و در الزا و بین بین شوق از الکسره و زحاک الیا**  
**و لکن و سنا الای فمذکور کلامه عفاها فیه فحیر**  
شروع بود در اما له صغری فرمود که در سوره در اما له درانی را باشد  
و بعد از اما الف باشد که در سوره اما له بین کند غیری و ادبی  
و بشری فاذن قسم قوله تعالی و لو انکم لکثیرا استکثرت لولا که و شین

۳۱۳

است سنی فمذکور است در سوره احزاب

که تلفظ می کند

۳۱۴

۳۱۵





۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰

**وَأَكْبَدُ الثَّلَاثَةَ عَشْرًا أَمْ جَاءَ فِي أَطْبَابِ**  
 وَجَافٍ وَزَاغُوا جَاءَ شَاءَ وَزَاغُوا وَجَاءَ أَيْ ذَوِي الشَّيْءِ بِشَاءَ  
**فَرَادَى أَمْ لَا فَرَادَى فِي الْعَيْنِ مَطْلَعٌ وَفَرَادَى فِي رَأْسِ**  
 بَعْنِي وَهَكَذَا كَيْفَ مَعْنَى فَعْلٍ أَنْ الْفَاءُ بَاشِدٌ مُغْلَبٌ أَنْ بَاشِدٌ مَذْكُورٌ  
 فَرَجَحَتْ وَجْهَهُ أَمْ أَلَهُ مَحْضٌ كَيْفَ دَانَ كَلِمَةً اسْتِزَاغَ وَنَحَابَ وَنَحَابُوا  
 وَطَابَ وَضَافَتْ وَجَافَ فَرَادَى وَجَاءَ وَشَاءَ وَزَادَ جَدًّا أَنْ هَرَمَ وَكَهْلَ  
 أَيْ ذَوِي الْأَنْفِ وَهَافَتْ حَمَلٌ كَيْفَ حَمَلٌ كَلِمَةً وَأَنْ جَاءَ وَشَاءَ اسْتِزَاغَ وَنَحَابَ  
 قَوْلُهُ ثَعَالَى فَرَادَى هَرَمَ أَلَهُ مَرَضًا أَلَهُ كَلِمَةً قَوْلًا وَاحِدًا وَدَوَّجَ أَيْ كَلِمَةً  
 حَمَلٌ جَمْعُ قَرْنٍ هَكَذَا كَلِمَةً زَادَ جَاءَ يَدُورًا وَوَجَدَ بَاشِدٌ قَوْلُهُ وَقُلْ  
 حَبِيبٌ مَلَرَانٍ بَعْنِي حَمَلٌ وَكَسَايَ وَشَبَّهَ دَرَسُوتَ مَطْفِئِينَ قَوْلُهُ بَلْ  
 رَانَ أَلَهُ كَلِمَةً قَوْلُهُ مَعْدَلًا ائْتَرَفَتْ بِمَعْدَلٍ جَمَاعَةً مَذْكُورَةً وَجَبَّهَ  
 بَرَانٍ كَيْفَ دَوَّجَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَعْدَلٍ جَمَاعَةً مَذْكُورَةً وَجَبَّهَ  
**تِيهَاتُ** قَارِئُهَا مَقْبُولًا شَاءَ يَدُورًا وَوَجَدَ بَاشِدٌ وَشَاءَ  
 كَلِمَةً أُخْرَى وَقَوْلُهُ غَيْرُ زَاغَتْ وَأَنْ جَرَدَ وَوَضَعَ حَيًّا بِدَلِيلٍ دَاخِرًا بِقَوْلِهِ  
 وَزَاغَتْ أَلَهُ بَصَارَةً وَوَجَدَ حَمَلٌ قَوْلُهُ أَمْ زَاغَتْ هَمَلٌ أَلَهُ بَصَارَةً  
 خَلَاوَنِيَّتِ بَلْ كَيْفَ حَمَلٌ وَبَا قَوْفٍ بَقِيَتْ خَرَانِدٌ قَوْلُهُ وَكَيْفَ ائْتَرَفَتْ  
 خَرَانِدٌ بِمَا ضَمَّنِي ائْتَرَفَتْ كَرِهَ ائْتَرَفَتْ بِمَا ضَمَّنِي ائْتَرَفَتْ بِمَا ضَمَّنِي  
 وَزَاغَ أَلَهُ وَشَاءَ وَطَابَ وَجَافَ وَتَخَاوَنَ كَلِمَةً أَمْرًا يَدُورًا وَوَجَدَ بَاشِدٌ  
**وَفِي الْقَارِئِ قِيلَ لَطْفٌ فِي أَنْتَ تَكْنِي أَيْ لَدُنِّي جَمْعٌ لَدُنِّي**

سورة النور  
سورة النور  
سورة النور

۳۲۱

۳۲۲

**تَكْنِي أَيْ لَدُنِّي جَمْعٌ لَدُنِّي جَمْعٌ لَدُنِّي جَمْعٌ**  
 بَعْنِي مَذْكُورٌ لَدُنِّي وَجَاءَ حَمَلٌ وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ بَصَارَةً  
 كَلِمَةً ثَانِيَةً بِمَا كَلِمَةً وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ بَصَارَةً  
 بَاشِدٌ لَفْظًا بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ كَلِمَةً بَاشِدٌ هَرَمَ أَلَهُ بَصَارَةً  
 أَلَهُ جَاءَ بِشَدِّ كَرْدَنٍ أَلَهُ ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 كَلِمَةً بَعْنِي كَلِمَةً بَاشِدٌ لَفْظًا بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً  
 كَلِمَةً وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ كَرْدَنٍ ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
**وَمَعَ تَأْوِيلُ الْكَلَامِ فِي تَكْنِي وَجَاءَ فِي رَأْسِ**  
 جَاءَ وَوَجَدَ بَاشِدٌ ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
**وَعَلَى زَيْدٍ بِأَخْبَلَانِي وَمَعَ تَكْنِي الْوَاوُ فِي الْفَتْحِ**  
 وَمَعَ تَكْنِي عَطْفٌ اسْتِزَاغَ وَفِي الْفَتْحِ قِيلَ مَذْكُورٌ بَعْنِي وَوَجَدَ  
 كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً  
 كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً  
 بَعْنِي مَذْكُورٌ لَدُنِّي وَجَاءَ حَمَلٌ وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ بَصَارَةً  
 كَلِمَةً ثَانِيَةً بِمَا كَلِمَةً وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ بَصَارَةً  
 بَاشِدٌ لَفْظًا بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ كَلِمَةً بَاشِدٌ هَرَمَ أَلَهُ بَصَارَةً  
 أَلَهُ جَاءَ بِشَدِّ كَرْدَنٍ أَلَهُ ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 كَلِمَةً بَعْنِي كَلِمَةً بَاشِدٌ لَفْظًا بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً  
 كَلِمَةً وَوَجَدَ بَاشِدٌ أَلَهُ كَرْدَنٍ ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ  
 ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ ائْتَرَفَتْ بِمَا كَلِمَةً ائْتَرَفَتْ

۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵





۲۲۰  
۲۲۱

۱۰۰  
 ۱۰۰

2.





بن زید الشرايعوف

خلاف کردن اندر محل اما له در تن فعلی کشند اند محل اما له آن خوف  
ست که پیش ازها ثابت است فقط آن خوف را یکبار بدل کشند  
کسی کشند الله و بعضی کشند که محل اما له خود هاء ثابت است  
و آن حرف نیز که ما قبل هاء است و آن خنیا نام است کما اشارت قوله  
**وَفِيهَا نَائِبُ الْوَقُوفِ وَقِيلَ مَا مَالَ الْكَسَائِ**  
و ترجمه ها می ستعاضد غیر خطا و اگر بعد الباء می کن میلا  
او اکثر و الاثکان این حاج و میعوف بعد الفخ و التفر ارجله  
**اعرف ما في جهنم وليكن في بعض جهنم**  
می رود کسی اما له هاء ثابت و ما قبل او نیز کشند در حاله و معوف

فردیست بنیاد  
۳۳۴  
۳۳۴  
۳۳۴

[illegible]

وَالصَّاحِدُ

اشاره بقوله و بعضهم سوي الف خدال كساجي ميلا و كذا  
اعتبار هوانع كذا در قول والله اعلم و احكم **تبيين**  
قوله حتى تنفعا طر غصن خطا معنى ضغاط عصر است و معنى  
خطا سون اشارت است بدانك ضغاط عاصبي و در فقر حق است و اعلم  
**باب** **نفاهم في الراء**

بعد از اماله ها تا نيت شروع كود در ترفيق را آت كه نوعي است  
از اماله و اصل درش باب نفع است كه محتاج است بسببي و راء  
ساكن باشد و متحرك ساكن را حكم شقوق عليه است و متحرك را در حاله  
و سلكي است و در حاله وقف حكمي و كذا حكم وقف در آخر باب خواهد  
لش و در حاله و سلكي باشد بكي از سه قسم مضموم باشد يا مفتوح  
يا مكسور در كسوره اتفاق است كه ترفيق كند و بدان دو قسم ديگر  
كه مضمومه و مفتوحه است همه قوا نفع كنند غير از و درش حكمه  
بعضي را نفع كنند و بعضي را ترفيق و و درش را درين اقسام اصول

مضمومه است از جنس نافع و ترفيق كود در مذهب او و ترفيق  
**و ترفيق در كل و قبلها است كذا و او الكسور**  
يعني چون راه مفتوح يا مضموم باشد و پیش از و يا ساكن باشد و خوشتر  
و خوشتر يا خود مفتوح باشد و پیش از و كذا كذا و يا ساكن باشد متصل بآن كلمه  
كه را در آن باشد و خوشتر و سوا جا و درش ترفيق كند و يا في آن نفع كنند  
اگر كس متصل باشد از كلمه مذکور غير بمرزبلك كه و درش نفع كنند

۳۴۳

**و ترفيق في الراء كذا و كذا**

يعني اوسان را و كس و ساكن باطل شود و درش اعتداد آن ساكن نكند  
خواه از و زده و امثال آن ترفيق كند و يا بعد از آن نفع است  
كه حروف استعلا را كه پیش از و باشد و حال آن باشد كه ساكن  
باشد و ما قبل حرف استعلا كس باشد و حروف استعلا و اصل هر  
و و قوا كه قواسمه و شقوق از و نفع كنند و نوع قوا سوي الحاء است و كود  
از استننا يعني اگرش از با حرف ساكن نفع باشد و خواه از با حرف ساكن  
كه و درش ترفيق كند و كذا حروف استعلا موجود است و ترفيق  
كه خدا درين نوع حكم حروف استعلا ندارد و چون آن قسم كه

**و ترفيق في الراء كذا و كذا**

كشود و در هر داي كه بعد از كس باشد و درش ترفيق خواهد بود  
چون خاص و اكود و ترفيق كه اگر كس مذکور در اصل اعجمي باشد و نحو  
ابرهيم و عمران و اسرايل و با خود كلمه اندم باشد و يا خود در كلمه مذکور  
دو را باشد و خوشتر و مراد درش هر سه نوع و درش نفع كنند و كذا  
**و ترفيق** حتى يری منعك الا اشارت بنوع اخير كه را مكررت اذان  
سبب كه را نفع با نفعي يا يدي كودن پس اول و يا نفع با نفعي نفع كودند

**و ترفيق في الراء كذا و كذا**  
**و ترفيق في الراء كذا و كذا**

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸



ناظم گفته بود که چون در مضمون بعد از کسر باشد و ریش آنرا ترشح  
خواند انجا اشارت کرد اگر منون باشد از معظم رواه و درش روایت  
است که بنظم خوانده است ازان سبب که و این ساکنین افشار است  
بس تو جمع بنظم بر ترشح ازان سبب است که اشارت بقوله آخر از خلا  
و اصل بنا دل است و آن قوم که ترشح خوانند اگر درند غومصر و اصل  
و قطر است بنظم خوانند اندا سبب حرف استعلا و بعضی از اصحاب  
بنظم درین فصل صها بر ترشح خوانند اندلخا را الهایس حاصل سخن  
بر سه قسم آمد قسم اول آنک در جمع بنظم کنند و آن شه و ثراست  
و انشا و ناظم است و قسم دوم جزا است که در جمع را بنظم کنند الا صها  
و یا جمع را ترشح کنند الا صها و اصل و قطر و هر سه وجه مروی است  
و مولف این مختصر خوانده است و هر قسمی بر بعضی از مشایخ شام و قله  
و قی سر رنده بر وفق کلام در مسئله شور و غیاس آن بود که در اول بی  
ورش بنظم خوانند که بعد از آن ساکن نیست و نه بعد از کسر که مروی است  
اول معلوم شد بود ترشح قوله جبران اما بنا بر روایت انجا فرمود که  
قوله شور ترشح خوانند اند و بعضی جبران بنظم خوانند اندیس در کتب  
از معظم ناظم معلوم شد در هر یکی دو وجه و آن روایت مؤلف حروف است  
و بعضی جبران بنظم خوانند اند و بنا بر قول این بعضی می یابستی که جایز  
بودی ترشح خواندن در قوله اولی الضرر و قوله شور و مؤلف  
این مختصر در سر و جبران بدو وجه خوانده است در دمشق

و سوم جلیل و در غیر اولی الضرر و سر و بنحو ذلت است وجه و اعظم  
**و فی الزمان قد توفی و فی الزمان قد توفی**  
درین بیت در کلماتی چند می گذرد که خارج است از قاعده مذکور و اولی  
مطر و ویش اصحاب و ریش در غایت بعد است که اشارت بقوله شدت  
فی الاما، تو قلا ازان جمله و در آخری و و ذلت یعنی از ورش دو وجه است  
که اند و بعضی بنظم فقط و اصل است که ترشح خوانند که مرا قاعده  
باشد و بعضی بنظم و در کمر و لغین و اجزای و مشرون و حضرت صدور  
و بنحو بنصران و ساحران و بنحور و و افترا و بوجهین خوانند از بنا بر  
اقتضا ضعیفه بجای خود در مطولات علی آن گفته اند و آن بنظم علیه  
تثبت و مشایخ صها بر زبان التفات نکنند و مولف این مختصر  
بر مشایخ بنظم خوانده است بنظم مذکور و و اولی انما بالانوار  
**و لا تدر من فیهما بعد کثرة اذا سکتها صا**  
و ما خوف الا شجلا بعد قرا و کثیرا التخمیر فیهما تذکره  
**و جرحها و قط خصر ضعیف و طغی برفق**  
یعنی که قرا سیده و ریش و غریب بنظم مذکور و در ساکنند چون بعد از  
کسر باشد خور غریب و بعضی کمر و سر و و بنظر قرا سیده بنظم و در بنظم  
در ساکنند مطلقا فرق نیست که در ساکن باشد یا متحرک چون در هر دو نوع  
خرفی از حروف استعلا یا بدشال ساکنند خور و صا و قرا طاس و بلال و صا  
و مثال متحرک بنظر طریک و اعراضا و انه الفراق کا اشارت بقوله و ما حرف

۳۴۸

۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱





و در بار کلمه بین المراسم و در البقره و انقال و دیگر اتم است و قوی که  
توقف چنانچه داشته اند آن ترقیاس کردن بنا بر وجهی ضعیف و قیاس  
درین نوع مشایخه فراموشی ندارد که اشارت بقوله و ما انما نرغب  
مدخل بر این غایب بر وجهی نقل و متابعت رعایت باید کردن و الحاح  
اندر سلف بعد از ما فطرت قبول کرده اند و خواندن آنان نشاید  
بجا و در کردن کما اشارت بقوله عدولت ما فی الذی متکفلا  
و لکنها فی و فقههم مع غیر ما ترقی بعد الکسر او ما متکفلا  
**اولیایانی التکون و رومهم کما و صلهم فابند**  
بعد از احکام را ساکن شروع کرد و احکام را و متفرکه و از خالی نباشد  
از آنکه مفتوح باشد ما مقوم با مکسور فرمود چون مکسور باشد فراسم  
بانتقال ترقی کنند در حالت وصل فرقی نباشد که زاد اول کلمه باشد  
خروج یا در وسط خروج و یا در آخر کلمه باشد چون کسر لادی  
باشد خروجی المیز و الابصار و غیره یا عارضی باشد و یا ذکر اسرار و اندر  
الناس و قوله و نفعها فی الوقف اجمع اشمل از غیرها است یا در  
مکسور مذکور یعنی چون وقف کنند بر راه مکسور و حال آن باشد  
که حرکت آنها روم نکند و غیر پیش از ذکر کسر نباشد و یا ساکنه یزید  
و در حرف مال نخوض مطر و القتر و البصر و قسر و النار و القور و چون  
شرط مذکور باشد اکثر قرائن کند در حالت وقف اما بعضی از ورس

او قید شد

۵۰

نقل

نقل کرده اند و قوی چنانچه از مقوم نقل با ظم قوله اجمع اشمل از غیرها  
می شود آن نیز رعایت آسان است زیرا که نظر مایل کرد اند و مکسور  
وقف ما و خواست بر معواجم اشمل از آن باشد که جمیع قرائن  
کرد باشند بل که نفع اتمی باشد **قوله** و لکنها فی و فقههم مع غیرها  
معنی آنست در پیش سابق لغت طاق بود درین بیت است در آنکه در کتب  
کرد در تحصیل حکم مکسور در حالت وقف فرمود که مکسور و غیر  
مکسور از مقفوحه و مقفومه بیرون وقف کنند بر روی مکسور یعنی  
چون روم نکند ترقی باید کردن چون از سه شرط علی مرجوع باشد  
شرط اول کسر و دوم آنکه پیش از راجع حال باشد شرط سیوم  
آنکه پیش از راجع ساکن باشد و لا تا صر و قد قدر الا شریع الا بار  
من شیروا فعلوا الخبر قدر **قوله** و رومهم کما و صلهم پیش ازین  
معلوم شد که اول نفع و توقف می کنند در حالت اسکان انما فرمود  
له اگر روم کنند نظر وصل کنند که در حالت وصل اثر احکم نفعم است  
یا ترقی او نفعم باشد در حالتی که روم کنند نفعم روم نکند و اگر  
توقف باشد ترقی روم نکند و چون از جمیع احکام رات خارج شد  
فرمود امتحان کنی ذهن خود را درین احکام حال آنکه  
صافی است ذهن تو کما اشارت بقوله قابل الذکا بمقتلا  
**و فقا بعد اعدا الذی قد و صفت علی الاصل**  
در اول باب مذکور و درش را بیان کرد که لجا ترقی کند و در اثناء

۳۵۸

نقل

اللَّهُ مَا مَسِيحٌ

۱۸۸۴  
۱۸۸۵

۳۹۱

وَجَدُوا فِيهَا آيَةً وَكَرَّوْا عَلَىٰ أٰفْسٰسِهِمْ

الحجرات

٢٥٢



حضرت صلیها و در اشتقاق و یصلی سبعا و در فاشید قوله یصلی  
 تا ایا حایه و در سوره و اللیل لا یصلیها و در بیت یصلی و قسم  
 دوم که رؤس آیات باشد و این در سه موضع است اول در سوره  
 قیامت قوله فلا صدق و الاصلی و دوم در سوره اسحق قوله و یصلی  
 و در علق قوله اذ یصلی **تفسیر** بدانکه در هر موضعی که  
 گویند و ش را دو وجه است درین باب از تفهیم و ترفیع مراد آنست  
 که در حالت فتح او را تفهیم باشد و در حالت امانه ترفیع و الله علی  
**و کلامی است از امام بعد کثرت بر فقهایی چون**  
**که مخوف بود تفهیم و ختم نظام اشتقاق صلا**  
 می گویند که قرآن سبعة متفق اند در ترفیع کلام الله سبحانه به خون واقع  
 شود لفظ الله بعد از کسر حرفی نباشد که آن لازمی باشد بخوابات  
 الله و یا خود ما یعنی باشد بخوابات الله و حبسنا الله و اخذنا کسر  
 بر حرفی باشد که آن ناید باشد بخوابات الله و الله که در جمیع ترفیعها یکگون  
 بعد از آن فرمود که قرآن سبعة متفق اند در تفهیم کلام الله سبحانه چون  
 بعد از فتحه یا ضمه باشد بخوابات الله و یصلی الله و قوله و صلا و فی صلا  
 یعنی کلام الله که بعد از فتحه و ضمه باشد تفهیم آن واجب بود حرفی نباشد  
 که وصل کند یا فصل و وصل کامر و فصل ضایک و وقف کند بر حرفی که می  
 از هر آنکه باشد بخوابات الله یعنی وقف کند بر کمال بعد از آن گوید الله  
 زیرا که تفهیم کلام در هر صورت از برای تعظیم خوبتر است و بعضی

۳۶۳  
 ۳۶۴

دیگر گفته اند تا فرق باشد میان اسم باری تعالی و آلات کلام ضمت  
 بخلاف قسم اول که کلام الله را بعد از کسر واجب است ترفیع که در  
 زیرا که لفظ از شغل یصعد سخن نمی آید پس بعد از کسر حرف  
 خواستد تفهیم کلام کند بجمع کردن یا ترفیع که آن اصل بود در  
 کسر و بدان مشابهت حاصل آید که اشاراتنا هم بقوله حق و حق صلا  
 و قوله حق نظام انزل و صلا و وصل اشارت با حکام مذکور یعنی  
 کلام الله که بعد از فتحه و ضمه در حالت وصل و فصل و بعد از کسر  
 بر وجه مذکور چون علوم که بطالبان ترفیع کفایت می دهد و حاضرند شود  
**باب** **الوقف علی اواخر الفقه**  
 در مواضع چند ذکر وقف کردن بود و شروع کرد در بیان آن بدانکه  
 بدانکه وقف عبارتست از حبس ایمن از استمرار عمل او پس چون  
 وقف کند بر حرفی پس ایضا کند حرفی دیگر عمل همان منقطع  
 شود و آن حرفی اولی منقطع باشد از دوم و الله اعلم  
**و الاشارة اصل الوقف و هو انقطاع العمل**  
 معقبات که استانی در وقف اصل است و علتش آنست که وقف شد  
 ایضا است و حرکت ضد سکون پس علامت هر یکی ضد علامت آن دیگر است  
 و چون ایضا مخصوص شده است حرکت زیرا که ایضا سکون منعقد  
 است پس سکون خاص شد بوقف بعد از آن فرمود که اشتقاق وقف  
 از ایضا است که عرب گویند و وقف عن کذا معنی آن باشد

۳۶۵

که با ذاشام ازان پس چون وقف مصطلح آمنت  
 که از حرکت با زبی ایستد مناسب بود و با وقف تسبیح کردن  
**و عند ای غم و کوفه و غیره الزم و الا شام**  
 یعنی روایت آمده است از ابو عمرو و ابیه اهل کوفه که ایشان در  
 حالت وقف دوم و اشام ترکند تا دلاکت کند بر حرکت عراب از کله  
 و چون از آن وایشند که در طریقی بگویند و یا فایده ندانند یا شکر کرد بفرموده متعلا  
**و اکثر اعلام الفرائی اهل التاریمه اولی العلان و مصلح**  
 یعنی سرشاهراسته قرآن اختیار کردند دوم و اشام از هر جمع قرا  
 هم المذکورون و غیرهم و آنچه از آن هر معنی یا قطع و این کثیر و از عام  
 تعقیب یافته است در دوم و اشام و علان و جمع علامه است مطلقا  
 است یا نه کرد یا نه دوم و اشام اولی اسطه ایست که لایزال بر اصل حرکت توقف  
**و زوق اشباح الحول و اوقاف یحیی حق کار**  
 یعنی دوم است که بشنوائی کسی را که نزدیک نباشد و از توقف  
 کرد آن حرف موخوف علیه را و حرکت از آن حرف را که وقف  
 کرد باشی بران یا از بی پوشیدگی در حالت وقف و اولی  
**و الا شام از طایفه الشفاء بعد از استکمال صوت**  
 یعنی اشام آن باشد که هر دو لب را کرد خود را و در بی بیدار بایستد  
 یعنی چون حرکت را ساکن کرد باشی غیب آن بی توقفی بدو اشیاء  
 کفی حرکت آن حرف که ساکن کرد باشی بران که اگر بصیری حاضر باشد

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

دریاد عراب آن ساکن را که اشیاء ازان خطی نباشد و مختار است در دوم  
 اشیاء ازان خطی نباشد و غایب لا صوت هناك فصلی استی بادی باید  
 که احتراز کند از آن بادی و از آن ساکن واقع آمد که انرا بجهت خوانند  
 و آن آوازی ضعیف باشد که دلاکت کند بر عراب آن ساکن که اصغر  
 محافظت نماید بلکه ناظر کثرت احتیال دارد که اشام مدول شود  
 دوم و آنی مذکور همان است که اشام و دوم می خوانند  
**و بعد از الفقه و الزم و از زوق و وقت عند الکفر**  
**و لزوم فی الفقه و التفسیر فی عند انوار الفقه**  
 یعنی اشام و دوم بدو عیب الله قراءه و ضم و دفع جایز باشد و در کسوف  
 و جزوین دوم و با باشد لکن در دفعه و نصب جایز نباشد و پیش پیوسته  
 که امام نحو است چنان است و این که بار و وقت قرات اجازت  
 ندادند و خواندن آن و کثرت و روایت نامی شریف و اطمینان  
**و اوقع المجهول الا لا لایم و اعراب علامه**  
 شروع کرد در ظاهر آنکه در وقت سابق انواع اسامی حرکت را ذکر کرد  
 است چنانکه گفت فی الفقه و الزم می گوید این حرکات که منوع شد است  
 یعنی در بینات خم و فتح و کسری کند و در معربات دفع و نصب و جز  
 سوم آن است که از هر حرکتی لازم از جهت بنا و حرکتی اعراب که متغیر  
 شود یعنی که دوم و اشام در معربات و سادات هست که اگر اسامی یک قیاس و کو  
 نودی و هم آن بود که دوم و اشام و آن قسم و کسری هر دو هم را یاد کرد

۳۷۰

۳۷۱

۳۷۲

نمایه



**و فی حیا انب ویم الحرج ما وعا جز سکا کینما الی الخ**

یعنی که دوم و اشام درها تا نبشت و هم جمع و عارض شکل دریا و درخورد  
و نهجه و خشیه و اما در نحو نبشت اما در حجت یک و خشت تعمیر دوم  
و اشام جایز باشد بر مذهب کسی که وقف او نباشد کما سنا فی زو که  
بر سوم اندیشا و نیز در نحو و نفقه دوم و اشام جایز باشد از ان سبک ها  
نفقه ها تا نبشت نیست اما هم جمع خالی نباشد از آنکه بعد از آن  
باشد متحرک خواشم الاغاون و علی معصم و علی اصدار هر در هر دو  
قسم دوم و اشام نباشد مگر در مذهب ابو جرو وانی و فاطم و بعضی  
و در قسم دوم که بعد از حرف متحرک آید و مذهب جماعتی که صله نکنند  
هم جمع را جایز داشته اند دوم و اشام و آن ضعیف است پس ناظر  
بما فی التفات نکرد و اما عارض شکل دوی بر اشام و دوم نباشد و آن  
بر دو قسم است یکی آنکه حرکت حرف از بهر القاء ساکنین باشد نحو قل  
ادعوا و آن امری و من شافوا لله و میبند و جینشد و قسم دوم آنست  
حرکت حرف از بهر نقل باشد چنانکه گفته آمد در مذهب و در در حاله و  
نحو فاطمه و در مذهب حمزه در حاله وقف خود و مل بر مذهب هر یک  
ازین دو قسم عارض شکل دو نوع است اما قسم اول از بهر آنکه حرکت سبب  
ساکنی که مؤخر است نحو قل ادعوا و اما قسم دوم خالی نیست از آنکه حرکت  
از بهر فصل منفصل است خود و مل با از بهر فصل خود مل و بی نوع اول  
از بهر دو قسم جاری می آید از آنکه است و قولنا فاطمه بر است بر نوع دوم از بهر دو نوع

با عارض خود نباشد

و غیر

**و فی الحیا لا انب ویم الحرج ما وعا جز سکا کینما الی الخ**

یعنی که اول تا سنا درت اند و ها اما دوم و اشام چون نبشت اند  
از شرط مذکور و علی شده ان ضمه است یا کیده نحو یعلو و نیز حزه و اخود  
پیش ازها ضمه اند و حرف که از اشان هم و نیز حاصل شدن باشد یکی باشد  
و آن و او و یا است نحو مطلق و لایبیه که در آن نیز دوم و اشام متوجه شد  
کما اشارت بقوله او اما ها ای اسلاها معنی اصل ضمه و کسب از ان و او و یا  
است پس بر این مذهب قول ناظم معلوم شد از خید مذکور که ها و ضمه است  
چون ماقبل او متوجه باشد یا غیر و او و یا باشد دوم و اشام در آن  
جایز باشد نحو خلفه و غنم و الحیاء و چون بیان مذهب بخار نکرد  
اشارت کرد مذهب غیر بخار و فرمود که بعضی جایز داشته اند دوم  
و اشام مطلقا در جمیع کلمات که ها را ضمه را و آخر آن باشد کما اشارت  
بقوله و بعضی هم الاخره **بسم الله** بدانکه اشتبا در مواضع  
معیده که قوی منع کردن اند از زیادات ضمه است خافیه و دلالت

**و فی حیا انب ویم الحرج ما وعا جز سکا کینما الی الخ**

یعنی که اول تا سنا درت اند و ها اما دوم و اشام چون نبشت اند  
از شرط مذکور و علی شده ان ضمه است یا کیده نحو یعلو و نیز حزه و اخود  
پیش ازها ضمه اند و حرف که از اشان هم و نیز حاصل شدن باشد یکی باشد  
و آن و او و یا است نحو مطلق و لایبیه که در آن نیز دوم و اشام متوجه شد  
کما اشارت بقوله او اما ها ای اسلاها معنی اصل ضمه و کسب از ان و او و یا  
است پس بر این مذهب قول ناظم معلوم شد از خید مذکور که ها و ضمه است  
چون ماقبل او متوجه باشد یا غیر و او و یا باشد دوم و اشام در آن  
جایز باشد نحو خلفه و غنم و الحیاء و چون بیان مذهب بخار نکرد  
اشارت کرد مذهب غیر بخار و فرمود که بعضی جایز داشته اند دوم  
و اشام مطلقا در جمیع کلمات که ها را ضمه را و آخر آن باشد کما اشارت  
بقوله و بعضی هم الاخره **بسم الله** بدانکه اشتبا در مواضع  
معیده که قوی منع کردن اند از زیادات ضمه است خافیه و دلالت

و غیر

کرد اندر وقف اختیار کا اشارہ بقولہ فی وقف الاصلی من المهمات  
شد دانش مرسوم باجور کہ خواهد فاری بر مشیت و محدود قطع  
و موصول و غیر آن وقف کند در وقف ضرورت کہ انقطاع نفس باشد  
بر آخر کلمات عالم باشند در کیفیت آن و ناظم رحمہ اللہ در مرسوم قصید  
کہ انرا عقیلہ انرا باب الفصاید فی سنی الفا صدی خواستہ جمیع احکام آن  
گفته است فعلمت مع قہ ذلك یعنی معنی انامہ قرآن اختیار کردند  
شایع مرسوم از بهر آن کہ و ابن عامر و اگر چه از نشان تفسیر نامان  
است اما اندر پسندیدن داشته اند بر مذهب ایشان نیز معانی لغت  
کردن قوله وما اختلفوا فيه یوما یذبحون کہ مخالف لغت رسم کردن اند  
در کتابی چند سیاقی پس سزاوار شد بیان کردن آن کا اشتداد  
بقوله حیران یقتل الذرا صکه نظیر از بهر معنی موضوع است  
و آنچه قرار اختلاف است در بیان شروع کرد بقوله  
**اذا کنتم بالانهار موتی قیاما فقی حقا و قیو**  
یعنی مدلول حقا و قیو را یعنی این کثیر و ابو عمرو و علی بن خنوف ثناء مرسوم  
باشد ها نایت وقف کنند بها و غیر ایشان وقف کنند بنا **شبیہ**  
بدانک ها نایت در مصحف کرم بر دو قسم است قسم اول بها قسم دوم  
بناء در قسم اول قرآن متفق اند کہ در حاله وقف بها خواهند خواستہ معلوم  
شد در اول باب و قسم دوم مختلف باشد در آن حالت وقف کا مسمو  
پس بعضی کلمات یا ذکریم کہ مرسوم است بها و بعضی کہ مرسوم است بنا

۳۱۶۱

نا اول باشد مرقا و بر باطن آن از آن جمله نعت هفت موضع مرسوم  
است بنا در البقر اولیک بر جوف نعت الله و در اعراف آن جمله  
قرب من المحسن و در هود نعت الله و بر کاف و در مرم و در نعت  
ربک عبدک و کلام و در دوم الی ان نعت الله و در زخرف امر یقینون  
نعت ربک و ایضا و رجنه ربک خیر مما یحرفون و نعت دریا زین  
موضع مرسوم است بنا در البقر نعت الله علیکم و ما انزل و در آل  
عمران نعت الله علیکم اذ کنتم املا و در مائت نعت الله علیکم اذ هم  
و ان خوف دوم است کہ حرف اول و ذکر و نعت الله و حرف سوم  
و ذکر و نعت الله علیکم اذ جعل مرسوم بها اند و در یسیر نعت الله کذا  
و مروان نعت الله و در غل سه حرفت و نعت الله هر یک حرف  
و یسیر نعت الله و اشکر و نعت الله و در نفس فی البقر نعت الله  
و در طرا ذکر و نعت الله علیکم و در طور نعت ربک و امرات و در  
موضع است در آل عمران امرات عمران و در یوسف امرات العزیز فی  
موضعین و در قصص امرات فرعون و در یحیی سه حرفت قوله امرات  
نوح و امرات لوط و امرات فرعون و نعت در یحیی موضع است قد حضرت  
سنت الاولین و در طرا سه حرفت قوله سنت الاولین و لن یجزل  
الله تبدلا و لن یجزل الله تبدلا و در طرا در آخر سوره قوله سنت الله  
اللی قد خلقت فی عباد و لغت در دو موضع است در آل عمران فی جعل  
الله علی الکاذبین و در نور و الحامد ان لغت الله و معصیت در یحیی اول



قوله ومعصية الرسول وإذا جازك ومعصية الرسول وشا جاز قوله  
 قوت عین در قصص نبی است فقط ودر اعراف وفت کلک ریلک لیس  
 علی نبی اسرائیل نبی است فقط وقوله فطرت الله التي فطر الناس وروم  
 نبی است وچون از قوم در دعای نبی است وچون مذکور از کلمات معهود  
 در مجموع قرآن مرسوم بها است وچون قاری از مرسوم غافل باشد در  
 جواب سوالات امتحانی عاجز باشد ودر وقف قرائت مختصر پس مقرر  
 کامل وبقی باشد که در باب مرسوم سعی بلیغ نماز وای الله التوفیق  
**و فی اللات مع مضیات مع ذات یحیی وکانت**  
 یعنی مدلول را رضی کسی وقف کند بر قوله تعالی اللات والعزی  
 قوله مضیات در جمیع قرآن وقوله ذات بهیجة وقوله ولات یسئرن  
 در مجموع بها وای فایان وقف کنند یا و مدلول ها هادیه ورا رقلای  
 وکسای بر قوله هیجات در حالت وقف بها وقف کند وای فایان بها  
**نهیست** از قد دامت بهیجة ذات الیهین وفاتت بیکرم مروت  
 چونند که بها وقف کنند اینه قریبان وقوله رضی خبر بشما بعد وصت  
 ای ذالک رضی اشارت بوجه قرائت کسی که بر اصل قاعده خود است  
 پس پسندیدن است وقوله هادیه زهلا اشارت به هدایت بری که  
 موافق کرد با کسی بر قاعده که آن اصل بود او را که مترخلاف او بود  
 که از قاعده خود بجا و زکوده اما کوفان غیر کسی بر قاعده خود اند  
 و نیز نافع وای بر عامرین حاصل بخوان شد که گفته بودیم مواضعی که

۷۹

قرا سبعة مخالف مذهب خود باشد درین باب ناظم انرا مفصل  
 کند چنانچه احکام و دیق طایف با آخواب همین صفت  
**و فی ایام کفر ذنبا و کانت الوقوف بنون و هو الی**  
 یعنی مدلول کاف کفوا و دال ذنبا بر عامرین وقف کند بر قوله  
 یا ایها الذین آمنوا وعلو وقف کنند یا بر قوله وکانت  
 مرسوم است بنون پس او عمرو و مخالف کف کرد است مرسوم را وای قرا  
 موافقت مرسوم کرد اندر کای و یا ایها مرسوم است بنا پس این عامر  
 مخالف کف قاعده خود است که وقف کرد است بها در بابت وای عمرو  
 وکسای نیز مخالف قاعده خود اند که وقف نکردند بها واما این کثیر  
 از ان وجه که وقف او بها است و نافع و عام و چون از ان  
 وجه ضکد وقف بنا صکره اند جمله بر قاعده خود اند و الله اعلم  
**و ما الی الی الفی و الکفر فی اللات و ما الی الی ما**  
 یعنی مدلول جاء حج ابو عمرو وقف کند بر ما مال درین چهار موضع مذکور  
 یعنی قرآن و کف و نسا و معارج و مدلول را و زکات کسای بیک وجه  
 موافقت کند با او عمرو و بوجه ثانی موافقت کند با قی قرائین ابو عمرو  
 مخالف قاعده خود است زیرا که فی خواست که لام جر که عامل است از قول  
 خود جدا شود پس در تحت غایب آمد کا اشارت بقوله حج وکسای بر قاعات  
 امری که در قی حجتا او عمرو و وقف مرسوم وای قرا موافقت مرسوم کردند  
**و ایها قو فی الدخان ایها الذین انوروا النور**

۳۸۱

۳۸۱

۳۸۲

۳۸۲

**وقال اعلى الانباع صفر ان عام لدي الوحي والتمني**  
 يعني مدلوله ان رافقن واما حمله كساي و ابو عمرو و وقف كند در انجا  
 بر الف وان در سه موضع هي آيد قوله يا ايها الساجد مع لنا در عرف  
 و ايها المومنون در سورة نزلوا ايها المقلان در ضمن و باقي قرا و وقف  
 كند برها و حذف الف كند و انما مرد در حالت وصل ضم ها خرايد شايه  
 يا ايته كا اشار به الناطم قوله و المرسوم فيهن انجلا يعني در مواضع ثلثه  
 الف باليه محذوفت در رسم و انجيل لم مرعي است بلوق و مراد ازان  
 اشارت است لعن و جده قرائت انما مريس درين كلمات كساي و  
 ابو عمرو و ضالف ما علمن خود اندريرا كه رجوع كرن انجا اصل كلمه و مقصدا  
 نقل كرن كا اشار بقوله رافقن حمله **تيسر** بدليل ابو عمرو و كسا  
 ما ايها در حالت وصل حذف الف و ايضا فتحه خوانند و انما مرد در  
 وقف باسكان ها خوانند مع جواز الروم و الا تمام و تاقع و اين كثر و عام  
 و ضمير در حالت وصل فتحه ها خوانند و در حالت وقف باسكان و در غير  
 اين سه موضع مذكور بخوابا ايها الناس و يا ايها النفس قراستوق  
 باشند در وصل و وقف اين فافهم ذلك واه اعلم بالقوا سب  
**وقف و يكات و يكات في عهد و اليك اقف زفما و الكاف**  
 فرمود كه بر مذهب قرا سبعة غير از كساي و ابو عمرو و وقف كن بر قول  
 و يكات لا يطلع و يكات ان الله بسط خيالك در مصحف كرم مرسوم اندر و يكات  
 و يكات مرسوم است بها و يكات بنون و اما كساي بريا و ابو عمرو و يكات

و يعني وجه ان قرائت را مستعجله داشته اند تا هم فرموده و جده قرائت  
 كساي و جازات و وجه ابو عمرو و جاز و جاز و جاز و جاز و جاز و جاز  
**و يا ايها ما سفي و سفي و سفي و سفي و سفي و سفي**  
 يعني مدلوله شق شق شق شق و كساي و وقف كند بر الف سيدل كه ان  
 عرض شون است در ايا وان در سورة سبحان است و باقي قرا و وقف  
 كند برها و انما كند شد ها و مدلوله سفي و سفي و سفي و سفي و سفي و سفي  
 را و ان كساي اندر وقف كند برها و ادعي در سورة صل و اقبال و حذف  
 يا خواتم **تيسر** قوله شق شق شق شق و جده قرائت شق و كساي  
 و بنر مطبوعه انكه قوله اياي قيد كفت زوكه انا ان قيل است له الف  
 است و باللفظ اشغني من ليد و من و ادعي در حالت وصل از رسم  
 القاء سا كين يا و محذوف شد انا ان من در حالت وقف آنچه و جده  
 بود باقي قرائت كساي اياي يا كذا ان جهت كا اشار بقوله سنا سنا  
**وقف و ممة وقف و ممة وقف و ممة وقف و ممة وقف و ممة وقف**  
 يعني بركي از اين كثر روايت كرده است كه چون وقف كروي بريا اشغنا  
 كه محذوف باشد نحو في از حروف جاز كه ان يا بانه است و وجه چا بزو  
 داشتني اولي وقف برها سكنت و دوم وقف برهم بغيرها بعد ازان فرمود  
 كه دفع كن بخت صحيح و وجه روايت صحيح كسي را كه ترا درين روايت ثبت  
 دهد با جمل كا اشار باليه بقوله و ادفع بجهلا و قوله فب يعني هم ايستادن  
 و زبانا و ممة يعني هم خلق و ممة يعني هم يساء لون و مة يعني هم خلق



و بدیع یعنی به سجع المثلون و امثال این مجموع برپا دو وجه است  
 و باقی قراوتی که در معنیها و مجموع این کلمات مرسوم اند بغيرها  
 چنین بری است که محافظت حرکت می کند که اول است برالف  
 حذفه و اگر چه محافظت رسم است و غیرا که وقف می کنند  
 نه حاجت است که سکون عارضی است موافقت رسم می کنند

**باب در معرفت بآیات الاضافه**

چون از اصول فارغ شد شروع کرد در بیان بآیات اضافه و یا اضافه  
 عبارت از آنست که ضمیر متکلم و آن فعل واسم و حرف متصل باشد بملفوظ  
 و سیلی وانی و چون ناظم درین باب قواعد بآیات خواهد گفت  
 و تبیین خواهد کرد درین باب را واجب شد در اول ضابطه  
 گفتی که بدان ضابطه شدی بدانند که با اضافه که است فرمود  
**و لکن لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله**  
**و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله**  
 معنی با اضافه که کلمه نیست و از نفس کلمه نیست تا مشغول شود بر معنی  
 ضمیر که در آن از حروف دیگر که با اضافه کلمه است براسه که  
 متصل می شود یا آخر کلمه دیگر محض آن ها ضمیر غایب و کاف ضمیر مخاطب  
 و در هر کلمه که با اضافه داخل شود هر دو کاف ضمیر نیز شاید که داخل  
 شود در آن کلمه خواه که متصل باشد خواه که اسم خواه که حرف متولیدی  
 لیکن لیاولت سیلی سبیلک ای الله انک صریح طالب باید

۳۸۶  
۳۸۷

در کتابت از قواعد که با جمع فردی از افراد یا بر روی صفتی می باشد  
**و قریب الی الله و قریب الی الله و قریب الی الله**  
**و قریب الی الله و قریب الی الله و قریب الی الله**  
 معنی جمیع بآیات اضافه که قریب بعد از هر چه آن اخلافت و سالت است  
 که بحال است دوست و دراز است و قوله ما امانی الله و قریب عبادها  
 الی الله معنوی ناظم از باب زواید لغت است و بعضی آنرا از باب اضافه می  
 شنند و چون در رسم حذف الیا آمد ناظم از باب زواید لغت و آن باب پیش  
 قسم نهاد است قسم اول که با اضافه پیش از هر قطع منفی حدیث دوم  
 پیش از هر مکسور و سیوم پیش از هر منفی و چهارم پیش از هر وصل  
 که از هر معصاج نام تعریف باشد و پنجم پیش از هر وصل منفی و  
 از لام تعریف واقع باشد ششم بعد واقع باشد پیش از هر حرف  
 شروع کرد درین بیت بقسم اول و فرمود که نود و نواست که این مدلول  
 سناناف و این کسر و ابو عمرو جمله را بفتح خوانند الا مواضع چند که سیاقی که  
 از سماعی که شود و یا خود یا سماعی دیگر منقسم شود که اشارت بقره الا  
 مواضع مثلا معنی در مواضع سناناف خود که آن فتح است احوال است  
**تجسس** بدانکه در قرآن فتح و اسکان ضابطه دارند از ناظم نشاء  
 کرد بفتح مرقومی را با خان یا سکان خوانند و لکن بالعکس و اما قوله  
 مصر فنی در موضع خود حکم آن گفته اند و قوله میفید ای زاید و درین  
 باب چون کلمه ثلاثی فارسی بفتح خوانند مراد فتح یا باشد در آن کلمه

۳۸۹  
۳۹۰

۳۸۹  
۳۹۰

۳۸۹  
۳۹۰





261 Rf

٢٤٩

49

معنی مدلول سما وسم مولى حرمان و ابو عمرو و ابن دكوان از عطی افروز  
علیکم بفتح یا خوانند سما بر فاعل خود و ابن دكوان بخلاف فاعل خود  
قوله مالی سما لوی یعنی مدلول سما و لام لوی حرمان و ابو عمرو  
و هشام قوله یا قوم مالی ادعو که در فاعل بفتح خداوند هشام مخالف  
خود است در حرف و قوله لعلی سما گفتوا معنی مدلول سما و کاف گفتوا  
حرمان و ابو عمرو و ابن عامر قوله لعلی ارجع در یوسف و لعلی اکریم یحیی  
در طه و لعلی اعلی صالحا در مومنین و لعلی انکر منها خبر در قصص  
و ایضا لعلی اطعم الی انه موسی و لعلی ابلغ الاسباب و زعفران در سنن  
موضع مذکور بفتح خوانند سما بر فاعل خود و ابن عامر بخلاف آن و قوله  
معنی نفر للعلاء معنی مدلول نفر و الف العلاء یعنی حماد معنی آن کشته  
و ابن عامر و ابو عمرو و ذناقع و حفص معنی اید در سورۃ بقره و معنی او رحما  
در ملک بفتح خوانند نفر فاعل خود اند و ابن عامر بخلاف قوله و غث  
الثلث عندی حسنه الی دره یا بخلاف معنی مدلول جار حسنه و همز الی  
و دال دره بخلاف عنه ابو عمرو و ذناقع و ابن کثیر ملت و جد عندي اولم  
یعلم در قصص بفتح خوانند بر فاعل خود و ابن کثیر بخلاف فاعل خود  
بوجه ثانی با سکان خوانند **سما** ناظم خلاف را با بن کثیر  
اضافه کرد پس بزی و قبل هر یکی را دو وجه باشد و بعضی از ائمه  
فقه یا از بنی روایت کرده اند و سکان از قبل و اخیرا بخلاف آنان  
ابن کثیر را روایت معتقد است چنانکه ناظم فرمود و اخف موهلا





دال عمران و صف و بجا دی آنک در شعر و لغتی الی یوم الدین و صاه  
 و سجد فی ان شاء الله در کف و سوزن حصص و صافات بفتح خوانند  
 حکما اشار بقوله و ما بعد ان شاء و ابو عمرو و موافقت باقی قرآن  
 کند و ثلث فتح کند و قوله اهل اشارت برین وجه کشد آمد  
**و فی الجوه و فی الجوه و فی الجوه و فی الجوه**  
 یعنی و درش قوله آخری ان در یوسف بفتح خوانند و اما اولی و ابو عمرو  
 مخالفت کند و در قاعده خود موافقت کند با اصحاب اسکان و قوله برین  
 عن اولی حتی یعنی مدلول برین عن و هم اولی و اما حتی حصص و نافع  
 و ابو عمرو پیدی الیک درماید بفتح خوانند و قوله عن اولی حتی اشارت  
 بوجه قرات حصص که چون در فتح که آن اصل است موافقت کردند  
 حاتم مجتبی نافع و ابو عمرو را بود در آمدن قوله و فی رسی اصل کسان  
 مدلول برین اصل و کاف کسان نافع و ابن عامر قوله و رسی الی الله درجاده  
 بفتح خوانند ابن عامر و ابو عمرو مخالف قاعده خود اند و ثاکف بر قاری  
 فتح بقوله کسا و فی الملاء الوافی الشام من الشباب و الملاء الملاحق بعض  
 نفی قاری فتح پوشید خود را نام ملاحقه سفیدی یعنی که چنانچه او ظاهر است  
**و او و اجری تکنا در عجمه و باقی و باقی و باقی**  
 یعنی مدلول دال دن و صحبه ابن کثر و حمزه و کسائی و ابو بکر باسکان خوانند  
 یا ای الین درماید و یا اجری هر کجا که بیاید در قرآن و باقی قرا بفتح  
 خوانند نافع و ابو عمرو بر قاعده خود و ابن عامر و بعض مخالف قاعده

۴۳

۴۴

بعد از ان فرموده قوله دعانی الا و ا و در نوح و ابایی ابو عمرو در یوسف  
 لویان باسکان خوانند و باقی قرا بفتح خوانند پس ابن کثر و ابن عامر مخالف  
 قاعده خود اند درین موضعین **یوسف** ازین جهت رجوع کرده اند بفتح  
 باسکان و مراد از قوله در اینجا جاست یعنی این کثیر که زهر شهوت  
 است و اهل کوفه نیز قاعده خود که اسکان است نگاه داشتند  
 و حال آنست که اسکانی و جعی نیکو است کما اشار بقوله غنیل  
**و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی**  
 و در جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی و جزی  
**یعنی نافع و نافع و نافع و نافع و نافع و نافع و نافع و نافع**  
 یعنی مدلول ظاهر طلال کوفیان و ابن کثر باسکان خوانند قوله و جزی  
 الی الله در یوسف و قوله و ما توفیقی الی الله در هود و باقی قرا نافع  
 ابو عمرو و بن قاعده خود و ابن عامر مخالف آن فتح خوانند و ظاهر قرا نافع  
 من الانصهار است در طاعت و شادی از آنچه توصیف یافته که این علم  
 شریف درین نقطه رسانیدیم و جمع کردن درین قصیده کما اشار بقوله و جزی  
 و توفیقی قوله و کما هر بصدقی یعنی اینده سبعه باسکان خوانند از این  
 کلمات نگاه که بصدقی الی اخاف در قصص دوم و سوم و چهارم  
 قوله انظر فی الی یوم یعثون در سوره اعراف و جبر و ساد هم قوله  
 اخری الی اجل قریب در سوره منافقین ششم و اخاف قوله و جزی  
 الی ثبوت الیک هفتم در یوسف و جزی الی الله هشتم و نهم در سوره

۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵

[illegible][illegible]









و کثرت علم و ادب و عمل و عاظم اشارت حکم و بقوله نو قل  
**و لی یخبر ما کان فی البیت مع معنی یاز علی و الطلحة الثانی**  
 یعنی مدلول من علی حفص بفتح خا ند قوله ولی یخبر در صداد و قوله ما کان  
 لی یخبر من سلطان و یا بریم قوله و ما کان لی من علم در صداد و قوله معی در  
 هت موضع است اول آن در لغت قوله معی بنی اسرائیل و دوم قوله  
 قوله معی عدو و سوم وجهارم و پنجم قوله معی صبر معی صبرا  
 در کتف و ششم در انما قوله ذکر من معی و هفتم در قصص قوله معی و  
 و هشتم در شعرا ان معی دی سیه بن این مازن کلمه مذکور فقر حفص  
 است که بفتح خا ند و باقی قرا باسکان خوانند قوله و الطلحة الثانی عن  
 جلا یعنی قوله و من معی من المؤمنین مدلول عین من و چیم جلا حفص  
 و ورش بفتح خوانند و ان حرف دوم است از شعرا کا اشارت بقوله و الطلحة  
 الثانی عن جلا **شبه** بدانکه معی ایما و معی و رخنا درین کلمات  
 داخل است که ازین قسم است که حکم آن در قسم اول که بعد از با اضافه  
 هنر قطع باید گفته اند که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حفص در  
 موضعین بفتح خوانند پس چون نافی شعرا و حرف توبه و ملک یا هت  
 موضع جمع لقی یازن موضع باشد که حفص در مجموع بفتح خواند هت  
 با افراد سه موضع با اتفاق و نافع در ثانی شعرا و در توبه و ملک بفتح  
 خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و در توبه و ملک بفتح خوانند که اکثر  
 و ند در باقی باسکان و خبر و کسای و ابو بکر در یازن موضع مذکور

در کتف  
 ۲۹۸

باسکان خوانند **شبه** با طم فرمود ما کان لی البیت لی را مقید  
 که و اند ما کان لی ما بخود ما سبقتی و و عربی خارج باشند زیرا که ما که  
 لی ما کان لی منم نیست و قوله جلا اشارت بطلوع و وجهه و ان و رش  
 و حفص و قوله ما علی اشارت بر بیت و و است حفص و اتفاق او که اکثر  
**و معن تو صبر ابو موسی و یا عباد و صبر و صبر**  
 یعنی مدلول چیم چا و رش قوله و لیو متوازی لعلهم و رش و ل در لبق قوله  
 ما کان لی منم و لیو متوازی در دعای بفتح خوانند در سوسین و مدلول  
 صداد صف شعبه در سورت زخرف یا عبادی لا خوف علیکم بفتح خوانند  
 در حالت وصل و در حالت وقف بیاسکان و مدلول عین و رش و رش سا کو  
 و دال و لا حفص و خبر و کسای و ابن کثیر و حفص یا خوانند در حالت وصل  
 و وقف و باقی قرا نافع و ابو عمرو و ابن عامر یا ثبات یا سا کن خوانند در حالت  
 وصل و وقف **شبه** قوله چا یعنی فتح یا در موضعین مذکورین  
 روایت صحیح از ورش امان است و قالون و باقی قرا باسکان خوانند  
 قوله و یا عبادی صف یعنی با ذکر قصه یا و یا عبادی اشارت است  
 در بعضی مصاحف با آن مثبت است و در بعضی محذوف و چون قوله  
 خبر و کسای و حفص و نافع و حفص اتفاق است اشارت کرد بدان قوله  
 و الحذف غرض آنکه و لا معنی کلمات است که چون مجتاج آب که  
 دلو او پر شود مقصود رسد جماعت مذکور نیز سبب موافقت  
 قرات با مصحف با مقصود آنکه و حاجت ندارد بر وجهی دیگر

**و فتح واینها لغزش و حقیقت واینها یین سکن**

یعنی ویش وحقص فوله ولی فیها ما رب اخی در طه نفع خواشد  
و مدلول فاء فکلا وای لا اعید درین با سکن خواند و قوله و فکلا  
اشارت با تمام باب یا یا هاشم شده مذکور **نهییه** بدانکه  
مذکر یقینا درین باب آنست که آنکه یا را مفتوح کند نظرش بر اصل باشد  
و اگر اسکن کند نظرش بر تخفیف باشد و نیز هفت حروف در کلمه و  
کثرت اعتباری کند قرأ پس نحو ولی قیها و نحو وایلی نظر بر قلت ضوح  
می گردد و این نحو فاء مذکور می شود و می ساکن می گرداند و اما علم

**باب در بیان معنی الی واینها**

بدانکه یا ای که درین باب مذکور می شود بی آنکه یا را اصلی باشد و دیگر  
آنکه زاید قسم اول در اسم یا باشد نحو الداعی و در افعال نحو یغی و یبکی  
و ضمیر دوم یا زید و قهر است زیرا که مصاحب نول و فایده باشد  
یا نه اگر باشد نحو یعدوئی و آن در افعال باشد و اگر نباشد آن در  
اسما باشد نحو دعائی و ندوئی و بیکری و باز آن زواید یا در اسم آید  
باشد یا در غیر اسم آید چنانکه هر یک را احکام یاد کردن شود و این

**و در بیان معنی واینها که غرض خط الف**

بعد از این است اضافه شروع کرد و در این باب زواید و اشارت کرد که این  
قرا که یعنی یا است و زواید از غیر آن تین کن و بعد از آن مناهب  
قرا جاری کرد و آن در آن و زوایدش از آن می خوانند

**ص که در مصاحف امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه باشد**

**و ثبت الخالین ذلک الواعی الجلف و اولی الهمل**

نوی بعد از معرفت زواید معلوم کن که اثبات یا است در وقف و  
وصل مدلول و ال ذلک و لام لامعا این کثیر قولا و احدا و هشام بیست  
وجه کند و هشام بوجه دوم باقی قرا منع کند در حذف یا و از اینان  
جمع رجه الله قوله الله یعنی بهال و وصل یا اثبات یا بخواند در حالت  
وصل و وقف و ادغام چون در نون اند و نون یا ال در پیش حروف  
و از فاء و ال الهمل را بی نیل قرا ما می باشد و نون در نون که در آن باید

**و فی الوصل جاز شکر و زامه و جملها استوف**

یعنی مدلول جاز خدا و شکر شکر و هو امامه ابو عمر و جزم و کسای  
و نافع در حالت وصل یا اثبات یا خواند و باقی قرا غیر از این کند  
و هشام کامر بخوف خواند و کسای و نافع و باقی قرا کامر بخوف خواند  
بس حاصل سخن آن باشد که در مجموع یا است مذکور این کثیر مطلقا  
و هشام بیست وجه اثبات کند در حالت وصل و جزم و کسای  
و نافع در حالت وصل یا اثبات کند و در حالت وقف و هشام  
بوجه ثانی و آن در لوان و عاظم بخوف خواند در حالت وصل و جزم از قرا

**قرا فایده شد و مذکور که مجموع آن شصت و دو یا است**

قوله تم کیدون در سوره اعراف هشام بوجه تین مذکور و ابو عمرو  
بیک وجه در حالت وصل اثبات یا کند که کسای و هشام غیر از این



حرف اثبات یا نباشد و بظهور مذهب هشام اشارت کرد بقوله  
 لو اعا وجون ابو عمرو ووجه وکسانی جمع می کنند بین الامریت  
 مدح وجه ایشان کرد بقوله خداوند کند و اما مدح و قوله فاعقل  
 امر است یعنی بعد گفتن از قیاس بدان باب فهم کن تا کامل شوی در این  
**فیه فی الی الذاع الجوار المناد بعد فی مع**  
 و آخرین که شرا و شیعیان و فی الکفایت یعنی بابت فی مورد فلا  
 شما و دعا و غیره چنانچه در حدیث فی ابوعبیدیه آمده که هر چند که  
**و ان فی غیر مذکور و فی ما و فیما و فی الذاع ما**  
 می فرماید بقوله بنسری در سوره فجر قوله الی الذاع در قهر و الجوار در صق  
 و المناد در سوره قاف و قوله یهدی لا فرب و ان یونی خیر امن جنتش  
 و ان تعلی ما علی رشد و قوله اخری الی يوم القيمة در سوره اسراء و الا  
 تبعی فی عصمت در طه این کلمه مذکور مدلول سما یعنی نافع و این کثر  
 و ابو عمرو یا اثبات یا خوانند بر قاعده مذکور مدلول را و فلا و سما  
 و نافع و این کثر و ابو عمرو هرما کثا یعنی در کف و قوله يوم مات در هود  
 یا اثبات یا خوانند بعد از ان فرمود و دعا می فی شما ملو هدی یعنی مدلول  
 قاف فی و جیم جفی و حا و حا و هدی جمن و ورش و ابو عمرو و نری  
 قوله و قبل دعا می در ابرهیم یا اثبات یا خوانند هر یک بر قاعده خود  
 و قوله و فی ابوعبیدیه اهدکم حقه بلا یعنی مدلول حقه و بلا این کثر و  
 ابو عمرو و قالون قوله و فی ابوعبیدیه اهدکم در عا فرما یا اثبات یا خوانند و عا

س م م  
 ع م م  
 ا م م  
 م م م

در صورتی که

مذکور قوله ان ثمن انا اهل در کف ایضا یا اثبات یا خوانند که اشار  
 و ان ثمنی و غیره و هر یک رجوع کنند با قاعده خود و در جمیع نظام  
 مذکور در باب قوله مذکور می بماند در اصل یا اثبات یا خوانند و قوله و یع  
 الذاع هاگ جی حلا یعنی مدلول مضطرب هاگ و جیم جفی و حا و حا  
 غری و ورش و ابو عمرو و یع الذاع الی ثنی بلکه آن در قهری آید و یس  
 از یع یا اثبات یا اهل الذاع المذكور خوانند **یا اثبات** بلکه قاعده  
 ناظم است که چون ذکر حرفی کند که آن بخلاف قیه باشد و ناظر باشد  
 اگر معید که دانند غیر معید خارج باشد و اگر مطلق باشد منزل بر آن باشد  
 که مقدم باشد و در بلا و خواجه انجا ذکر جوار کرد که اشار بقوله الی الذاع  
 الجوار پس منزل بر حرف عسق باشد و حرف سوره یحیی و کوریت  
 خارج باشد یعنی الجوار المنشآت و قوله الجوار الکفس و ترغوا فی  
 که در حاله وصل درین دو موضع ممکن نیست اثبات یا کردن زیرا که  
 بعد از ثانی ساکن و افح است و نیز ان یهدی براد حرف کف است  
 که در یحیی در سوره قصص خلاف نیست که اشار بقوله و لا مراد  
 آیت که در بلا و مقدم باشد و نیز در خراب بیاید یهدی در صحن  
 مرثوم است بیاد وصل و وقف و نیز کثر اخری کف و معید که  
 با سوا نا حرف سوره منافقین قوله اخری الی خارج باشد قوله  
 یعنی معید که بکف اما قوله یعنی مروی رود در سوره یوسف و یقید  
 هود قوله یا فی الشمس و یعیم ماتی بعض مروی رود و مراد از دعا می





گردد مدح سکود قرات ایشانرا بقوله اخولا وقوله المهدي  
 ومن ضلل فاولئك خارج باشد از قید اسرا و کشف تا فهم دلت  
**وفا بجزایر عزان و کید و ریح الاعراف**  
 قوله عنهما صبر ما دامت بانافع و ابو عمرو یعنی قوله ومن انفعی قل  
 للذين دال عمران یا ثبات یا خاوند مدلول خارج و لام لیجلا ابو عمرو  
 وهشام قوله ثم کدونی در اعراف یا ثبات یا خاوند هر یک بر ظاهر خود  
 وهشام بوجود دوم حذف یا کند در حالتین **بشیات** از قید دال  
 عمران ومن انفعی که در یوسف است بیرون رود که مرسوم است با  
 و بقید اعراف و کید و بیرون رود که آن نیز مرسوم است  
 بیا و در مرسلات نیز کید و خارج باشد و این محذوف الیا است  
 در رسم و بصفت روایت ابو عمرو و یا ثبات یا در حالت وصل  
 و وجهین هشام اشارت سکود بقوله حج لیجلا و ایداعلم  
**بخلف و یوفی یوسف حقه و هو تسالی**  
 قوله بخلف از مخد مایل است که هشام از خود وجه است در کید و  
 کما تر بعد از ان قیوم که مدلول حقه این کثر و ابو عمرو قوله یوفی و یفا  
 در یوسف یا ثبات یا خاوند بر ظاهر خود هر یکی از شان و قوله حقه  
 اشا و است بدانچه گفته آمد و قوله و تسالی در سوره هود مدلول  
 حاء حواریه و جنم جملا یا ثبات یا خاوند هر یک بر ظاهر خود **بشیات**  
 از قید هود قوله تسالی در کشف بیرون رود و خلاف این خوان

۳۳۱

۳۳۲

در آخر باب باید و معنی در آنست که اثبات یا خواست زیرا که  
 آن اصل است و یاری دهند آن مواضع و وجهی جمیل سکود  
 است یعنی شایع اثر و صفا قطعت آن از لوازم است و ایداعلم  
**و خروجهما حج امر کمون فدهان انقون الی**  
 معنی مدلول حاج ابو عمرو اثبات یا خرون کند در سوره هود حیا  
 اشارت کرد بدان بقوله فیهما ای فی هود زیرا که در بیت سابق ذکر هود  
 و قده بود پس و لا یخرون در سوره هجر خارج باشد که در رسم صورت  
 الیا است قوله و لا یبقی حیا یا مذکور بعد از خرون قید ابو عمرو است  
 و ان قوله امر کمون در این هود و قدهان در مقام و انقون یا اولی  
 در انقون و نیز کلمه دیگر که بعد از ان خواهد آمدن و است  
 قوله و خا فون ان کثرت و منین دال عمران کما اشارت بقوله  
**و خا فون و منین کما یوسف و فی کاف الصبیح**  
 ضمیر عاید است با ابو عمرو کما تر بعد از ان قیوم که مدلول رای کما  
 انیل قوله و منین و منین در یوسف یا ثبات یا خاوند وصل و وقف  
**بشیات** قوله فدهان در زیر بیرون رود و از قید یا اولی  
 قوله اناریم کما بقون در و شین و اعبا دفا بقون در زیر بیرون روند  
 که در موضعی حذف یا مرسوم اند و انخونی مقید کرد بقوله و لا انا قوله  
 و انخونی و لام بیرون رود در سوره البقره قوله من انفعی از امر قید کرد  
 بسوره یوسف انا قوله انفعی در زیر بیرون رود و معنی و انفعی کما الصبیح

۳۳۳

۳۳۴

از قید قرات ان  
 الله هدا فی

از قید قرات ان  
 الله هدا فی

یا صلی الله علیه و آله  
و سلم

و سلم

و سلم

و سلم

معللاً است که از این قرائت روایت صحیح آمده است از فضیل  
که یعنی با مثل صحیح خوانده است یعنی با شات که کلمه حال آنکه با  
روایت معلل است بدانکه حرف چا در جمل در کلمه اید حرکت پیدا کند  
این را نیز جاری بجای صحیح گردانید تا فیه دلت فیه ادی مخصوص اللم  
**و فی الحالی ذی و التلاقی التلاقی و فی الحالی ذی و التلاقی**  
یعنی مدلول دال در آن که در قوله التلاقی و در سوره و عدیا ثبات با خوانند  
و مدلول دال در آن با غید و جیم و حلا این که در و و ریش قوله واحد  
و فالون بهک وجه قوله التلاقی و التلاقی و در عاقر اثبات یا کند در حق  
هر یک بر قاعده خود و فالون بوجه ثانی موافقت باقی قوله حذف یا  
خوانند در حالین و جزو اثبات اصل است انضای این جهت رفع کند  
فاری فتح مرکب که که جاهل باشد بعلوم عربی که اشارت قوله در آن غید بالخط  
**و فی دعوه الذی دعای جلا جی و فی التلاقی**  
یعنی مدلول جلا جیم جفی بر غر و و ریش قوله اجیب دعوی الذی  
و قوله اذا دعای فلیستجیبوا الی در بقره با ثبات یا خوانند در حالین و صل  
و قوله و لیستألفوا عن التلاقی یعنی اثبات یا خوین مذکورین  
بروایت مشهور از فالون نیامده است یعنی بروایت غیر مشهور  
اثبات یا آمانه است از وی پس از او دو وجه باشد یکی حذف یا که آن  
مشهور است و یکی ثبات یا غیر مشهور است و هفت حروف به وجود خواهد  
**تلاقی و فی الحالی ذی و التلاقی و فی الحالی ذی و التلاقی**

و سلم

**و فی الحالی ذی و التلاقی و فی الحالی ذی و التلاقی**  
بدانکه در این حدیث شامه گرد بخود کلمه که در مجموع اثبات یا در حاک  
و صل بقدر و ریش است در جمله کلمه اول ندوی فستلحق کیف  
ندیر در سوره ملک و در هم و آن کذب لثرون در صافات و سبعم و حاکم  
در دخان یعنی بر چون و با غر لثون و در تفسیر کلمه است مجموع در سوره  
قمر و عید کلمه است یکی در ابرهیم و دو در سوره قاف پس چهار کلمه  
باشش در سوره عید سیزده باشد چهار دم قوله و لا یفقدون و با مین  
و از خود در سوره قصص قوله و اعطای ان کذبون و شاتر دم قوله کذب  
کان نکر در ج و مقدم قوله فکیف کان نکر در سب و هسدم قوله  
و کان نکر اللم نکر فاطر و نوز دم قوله و کان نکر اولم یروا در کلام نبیه  
از قید کذبون بفالی قوله ان کذبون در شرح آخر ج باشد که بصرف  
اثبات است و قوله عنه و صلا غیر عاید است با و ریش و وصل شاد است  
است جمع کلمات که در مجموع با ثبات یا خوانند در حکام  
و قوله جلا اشارت کلمات سوره قمر که عدد آن ظاهر است کلمه  
**فبی عیاری فی و فی التلاقی و فی الحالی ذی و التلاقی**  
یعنی مدلول یا یا موسوی قوله فبی عیاری الذی در سوره راحه و صل  
نقح یا خوانند در حال و وقف بسکون یا و با ثبات یا خوانند در حالین  
و مدلول جلا جی قوله و انبعوی هذا در زخرف و راحه و وصل با ثبات یا  
خوانند و از قید زخرف قوله فانبعوی نخیله و در آل عمران و قوله

و فی الحالی ذی و التلاقی  
و سلم



فما یعرف واطیعوا امری در طه برون و در **تجید**  
 هم از الصلوات نیست زیرا که از تعلقات ترجیه است و قوله  
 یا اشدت بحت قرات سومی و مراد ازید درین موضع  
 نعمت است تنبیه است بدان ثبوت روایت او از ابو عمرو و جمله  
 می گوید که اجماع قرات اثبات یا در قوله فلا تثنی عنی در کشف  
 غیر مدلول میسر مثلاً که این ذکوان است یعنی این ذکوان  
 را دو وجه است یکی اثبات یا در حائین و وجه دوم حذف یا  
**و فی زبیری خلف تکا و جمیعهم لا تثنی عنی القل**  
 یعنی قوله برتی در بر سب مدلول ذکای ذکا قبل یا دو وجه است  
 بدان یکی اثبات یا در حائین و قوله ذکا اشدت بحت وجه و وجه  
 دوم حذف یا است در حائین قوله و جمیعهم لا تثنی عنی القل  
 یعنی قوله ان مهدی در قصص در اثبات یا آن ایه قرائت می اند  
**تجید** بدانکه ناظم درین باب دو یکا قرات اثبات از مشق  
 اند یا ذکر یعنی تسلی در کشف و مهدی در قصص و معنی آن بود  
 که در کشف خلاف این ذکوان معلوم شود اما مهدی در اول یا  
 گفته بود که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو با اثبات یا خوانند در سوره کشف  
 اگر چه از فید کشف گفته بودیم که غیر آن خارج باشد اما ثانیاً از  
 تکیه خوف اشتباه را یا ذکر کرده مهدی که در قصص است نامعلوم شود

۳۳۵

۳۳۶

که مختلف و مشق ازین نوع در قرآن شران کلمات می باشد و چون  
 طاب این فن از اولیات اضافه تا آخر باب زواید بخانه یا و کون  
 شد ضبط کنند با ثبات اقسام مذکور در باب اضافه و باب زواید  
 امد سبعة و روایت اربعه عشر ثواب معلوم کردن که چگونه خوانند  
 و در چند موضع از اصل خود بخا و ذکر کرده اند و آن بعد از اتمام  
 شود و یا الله الذی فی ش و چون از اصول قرات فارغ شد تنبیه بود که  
**و فی اصول القوم حال اطرارها احاب یخون الله**  
 یعنی مجموع احکام قرات و اصول آن می باشد قرائت سبعة ایه که یا  
 که در حد و حال است که آن اصول جاری است بطریق مستقیم از آن  
 که برینکه ترویج می نظم آورده است بخند و کوان بشو بیانی کرده بودند  
 ناظم آنرا بطریق اختصار منظم یا ذکر کرده و از او فراید بسیار و او را عالم  
**و ای که رجوع لفظ حروف و غیره فاعلم ان اطلاق بعض**  
 نفایس جمع نفیسه است و مراد از اطلاق حلی است و غلط جمع  
 عاقل است یعنی اینست ما دم که درین نظم حروفی که مختلف قرات  
 بخانی منظم شود که بدان مزین و یا زیور شود کسی که معطل باشد ازین  
 می باشد یعنی حوزان را که کند ساجد و یا زیور کرده اند بعد از آن اشاره کرده  
**سماضی علی شطوط و یا تکیه و احاب ذر و جلالا**  
 می گوید که الزامی که در اول قصید کرده ام رود باشد که بدان و فاکل در  
 قریح حروف تریع آن حروف مختلفه را بنظم آوردم و فاعلم مذکور که

فما یعرف واطیعوا امری در طه برون و در تجید

۳۳۷

۳۳۸

فوتن الطریق

كالحرف الأول

۱۲۴

وَحَفَّتْ كُوفُ الْبُورِ وَأَوْدَعَتْهُمُ وَالْمَاءُ حَمِيمٌ

وقيل وعصرون في اسمها الذي كتبها صبا جبال المثلث

و جبال اشجار و سنبله و گلاب و زعفران و صندل و کافور و

125

189

۲۴۷



جائزست و در اصطلاح ظاهر این اشعار از انواع سبوح است و تصانیف  
 آن اشعار است که در باب وقف گفته است و نیز مخالفت آنست که گفته  
 و انضاد زایا اشتها لای خلعت و قوله رجال انکم لا اشرارست یعنی  
 روایت و تفسیری اشعار که دلالت می کند بر اصل  
 آن که ضم است و معانی دیگر اشارت است بر وجه قرائت  
**و هاهو بعد انوار و الفا و کیمیا و هاهو اشیاء**  
**و ههوز فایان و الصبر و ههوز و ههوز و ههوز**  
 یعنی مدلول را راضیا و یا باردا و یا حلا کسای و ههوز و ههوز  
 باسکان هاهو و ههوز خوانند چون دفع هاهو و یا و یا و یا و یا  
 نوه و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 و الهه و ههوز یعنی مدلول را در فقا و یا بان کسای و ههوز و ههوز  
 قصص قوله ههوز باسکان هاهو خوانند و قوله و ههوز و ههوز و ههوز  
 اشارت بشهوز و ههوز قرائت که در سبب خلاف نیست و ههوز که  
 کرده اند بعضی از کسای باسکان هاهو بطریق نظم و ابوعرو دانی بان  
 صل کرده اند باینست زیرا که آن معتمد علیه نیست **نیم**  
 قوله اسکن راضیا بار و ههوز اشاره کرده بدان که خورده و یا به چون بار  
 باشد بدان جلالت زیاد باشد یعنی در کلمات مذکور در حاله اسکان  
 چون خقی دارد جلالتش زیاد است از اینجه و ههوز که باشد و قوله ههوز  
 ههوز فایان اشارت بشهوز و یا علی که متکرر اسکان باشد درین

۳۴۹  
۳۵۰

حرف فرمود که بعد از اجاب او بگوید و ههوز و ههوز و ههوز ظاهر  
 شود وجه آن بعد از اشعار اثر و از نقل مقامات و ههوز و ههوز  
**و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز**  
 یعنی قوله ههوز فایان الشیطان ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 اثبات الف کند پس کلمه انداز لال با و ال کسر د  
 کا اشار بقوله ههوز فایان یعنی الف و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
**و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز**  
 یعنی که قرائت سببه غیر از این بیشتر ههوز آدم بر فویم ههوز و ههوز  
 کسر و او کسر مضب که دم و دفع کلمات خوانند که اشارت بقوله و ههوز و ههوز  
 ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 خارج بود و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
**و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز**  
 یعنی مدلول دال و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 بنایت خوانند قوله و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 ابوعرو و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
**نیم** فایان فایان و اول فایان و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 بطور باشد و آن در سه موضع است و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز  
 الف خوانند پس خوانند و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز و ههوز

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

ارجح دقتی بود و در فهم کردن آن حلاوتی و نیز در رسم متعرف  
 اللف بود و عدنا اشارت کرد بقوله دون الف حلا و قوله دون حاجر  
 پرواست صحیح و نقل معنی علیه را که در آخر حاجر است معلوم  
 آمده است یعنی مافقی نیست در آنچه ابو عمرو و روایت کرده است  
 و از بعضی روایات آمده است برادر مشروطه و الله اعلم  
**و استکان یا رکه و یا فکه که و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
**و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
 ضربه عاید است با ابو عمرو یعنی که ابو عمرو و من شش کلمه مذکور با سکان  
 خوانند و بعضی از متابعان که روایت کرده اند از دوری بروایت ابو عمرو  
 بوجه دوم که ناظم آنرا تفسیر یا خلاص کرد اخلاص حالی باشد میان  
 و حرکت و در بعضی مواضع تفسیر این نوع یا خفا نیز کنند کاسیاق  
**شبهات** یا مصطلح ناظم صدا سکان درین کلمات منزل است  
 بر فقه لکن جزا از قرایهت کس فقه روایت نیامده است در بار یکصد  
 اسکان که است و در بعضی کلمات صدا سکان رفع است بر خلاف مصطلح  
 ناظم و ازین نوع در قصیده می آید بر خلاف مصطلح و عذرا آن خواسته اند  
 که معنی باشد از روی لغت آن الفاظ که مصطلح باشد نیامده باشد و این  
 معنی مخفی نباشد بر کسی که او را بر معانی لغت اطلاعی باشد و باشد  
 اینها در اول قصیده عذر خواسته اسکا اشارت بقوله و لیصلو من جاؤملا  
 و قوله و سامع نیجیه بالاعضا و الحنفی و ان سکان هاهنا

۴۵۳  
 ۴۵۴

**و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
**و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
 یعنی مدلول حاسن و طاطلا ابو عمرو و این کثر و کوفیان قوله نفقکم  
 در ایقم و در اعراف بنونی مفتوحه خوانند و بکثر یا و مدلول هم اصلا  
 نافع در البقره نیفید کبر خوانند یعنی یا مقصوره و فتح فا قوله و لا تشاء  
 یعنی یا امر یا نایث خوانند و در موضعین قوله و حق نافع معنی لا  
 و صلا یعنی که نافع یا این عامر موافقت کند در نایث نفق در اعراف  
 پس حاصل سخن آن باشد که ابو عمرو و این کثر و کوفیان بنویسند  
 در موضعین و این عامر نایث و نافع بنید کبر در البقره و نایث در اعراف  
**شبهات** فتح و ن نفق از معنی که گفت و لازم معلوم شد پس  
 عدول کرد از فتح ناضد آن فخلف نشود و معلوم شد نفق نافع و  
 اینها مراد از صد قرات اصحاب مذکور و قرات نافع که مذکور است از  
 صد قرات اول معلوم شد و قرات این عامر از صد قرات نافع معلوم  
 شود و حق قرات نفق بنویسند سابق اما قبل که آن قلنا است  
 و اما بعد پس که سینه نیست بدان اشاره کرد بقوله حین طلالا  
**و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
**و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه و یا فکه**  
 معنی جمع قرا ابدال همز کند و کلمه فی فرقی نباشد که معرجه باشد  
 یا جمع سلامت یا جمع تکسر نحو البیض و البیون و البیضا و البیون و البی

۴۵۵  
 ۴۵۶

۴۵۷  
 ۴۵۸



الا نافع در مجموع بهتر خواندنی ابدال و قالون مخالفت نافع کند در دو  
 مذکور حق قوله تعالى ان وهبت نفسها للنبي وقوله ولا تجلو ابصار  
 النبي در سوره اخرا ب که با ابدال خواند ظاهر همان کیفیت ابدال کرد  
 بقوله الياء شد بدلا یعنی که هم چون در طرف اقبال باشد ابدال  
 کند با حرفا عد عویش بعد از ان با ساکن دریا مبدل اذ عام کنند  
 همچنانکه در قوله يا نسوا الاما رحم نبي کامر **شبهات** فابدأ ابدال  
 در وصل ظاهر شود از ان سبب که بواسطه التقاسا کین ابدال یی  
 کشید چون در حالت وقف آن محدود باقی ماند که بسبب وقف  
 زایل شد پس قالون بر اصل خود موافق نافع باشد و بهتر خواند  
 چنانچه اید هم و دانی رحمه الله در تفسیر باز کرد و الله اعلم  
**وقال الصائين افر الصابون و افر الصابون**  
**وقال الصائين افر الصابون و افر الصابون**  
 یعنی بدلول خا خد که جمیع قرائن ا نافع بود که صاحب مع الصابون  
 منصوب و مرفوع مجموع بهتر خواند و نافع ترک هم و ان در البقره  
 و در مائده و در حج ی آید و ناظم در قرات نافع شعری با مرفوع نشد  
 زیرا که با وجود واو ساکن مع ترک المرفوع بالانم آید بعد از ان فرمود  
 که بدلول فاضل هم مزو و کف با ساکن نا و فا خواند هر یک که بیا بد  
 و یا قی قرا بضمها و فا خواند زیرا که قی در اصطلاح ناظم که صد ساکن نشد  
 بود مکن نیست پس هم چنین شود بعد از ان فرمود که ختم در حالت وقف

اجتماع هفتین

۳۴۳

از کلام این آیه در تفسیر  
 و الله اعلم  
 و الله اعلم

و او خواند و حفص در حالت ایس بر او خواند و در باب وقف ختم شد  
 ختم معام شد و در تخفیف قیاسی و رسمی در کرات تا نیا غرض این  
 بود که کسی اعتقاد نکند که ختم در دو کلمه رجوع کرد است از تخفیف  
**و بالغب عا بطور عار و عیبك الثاني الى**  
 یعنی بدلول دالی دال این کثر قوله و ما الله بقا فلما تعلون لفظ طعن  
 بغیب خواند و با قیاس خطاب و قوله هنا یعنی درین موضع که بعد از  
 هر وا است در تلاوت بعد از ان فرمود که بدلول هم الی و صا صفی و  
 دال کلا نافع و بویکر و این کثر قوله و ما الله تعالی بها تعاون اولیک  
 الی و اشارت الی الجوی بغیب خواند و با قیاس خطاب ف اشارت بقوله  
 و عیبك الثاني و در پیش از ندم قوله تعاون دو کلمه و کلمه با هم ان کو در  
**خطبتك النبی محمد بن عبد الله و افر الصابون و افر الصابون**  
 یعنی قرا بحد و احاطت به خطبتك بنو جید خواند ا نافع که جمیع  
 سلامت خواند بعد از ان فرمود که بدلول شین شایع و دال و خلا حم  
 و کسای و این کثر لا بعدون الا الله بغیب خواند و با قیاس خطاب  
**شبهات** بدانکه اصطلاح ناظم آست که چون در موضع لفظ  
 جمع سلامت و تکمیل باشد محل مرجع سلامت کند و قوا شایع و خلا  
 اشارت بوجه قرات یعنی چون ماقبل لا بعدون بغیب بود که آن هنا  
 است غایب است قبل سخن بود نگاه داشتن که آن امری شایع است  
**وقال جناسا سکر او جناسا بضم و ساکن الی انما**

۴۴۲

جمع قیاسی  
 و الله اعلم

۴۴۳  
 و الله اعلم











124

۳۸۹

1234

100

1000

22

446

PL 4

PAY

۱۰۰

pt 9.





و قوله و فی سورة الشوری و فی بحث در این خصوص می مدلول نما  
 خصصیم قیاسیعه غیر از دفع در سورة شوری و در اینهم که بحث سورة  
 و بعد است ریح بتجید خواند پس ریح بجمع در موضعین نفردا باشد  
 قوله و فی انزال فان را کیده هلا یعنی یکی و قبل در قرآن تجید خواند  
**تشیها ت** مسئله ریح دایر است میان تجید و جمع زیرا که آن  
 دو قرأت مشهور است و چون نام یکی در آن که گفته آمد مذاهب  
 اند سبب جمل معلوم شود و از بهر ظهور مذاهب هر یک با ذکر است  
 تا مع در این موضع مذکور جمله تبع خواندن است و این کثیر در الیقین  
 و کثیف و جاثیه و مجر جمع خواندن است و در سورة ابریه بتجید و جمع  
 در قرآن بجمع خواندن است فقط و در باقی تجید و کسای در جمع و قرآن  
 جمع خواندن است فقط و در باقی تجید و جمع و مختلف فیه اند که در  
**و ای خطای بعد قرائت ریحی از یز و زلیا بالضم**  
 یعنی مدلول عم با ض و این عامر قوله و لوری ازین خطای خطاب خواندن  
 و با ضانی بغیب و مدلول کاف کلا این عامر از وزن العذاب ضم بالخاء  
 و باقی قرائت **تشیها ت** قوله عم الشا درست بخواند زیرا که اختلاف  
 است در آن خطای بر رسول راست علیه الصلوة والسلام با خود جمع  
 خلاص با و اکل جامه باشد بخواهر مرصع که دانند پس معنی آن باشد که  
 صون هم از مرون که بر است و نشانیده است آنرا مانند کلیل پس با هم  
 بر معنی شایق که در کتاب ریحی و قرآن او که ضم خواندن است بقوله کلا

و قرآن

۲۹۳

**و ای خطای الطائفة من اهل بیت**  
 یعنی غیر از من قوله ما تبعوا خطوات الشیطان و نظائر آن در مجموع  
 قرآن با سکان طائفة اند و باقی قرآن که در ایشان عنین و در ایشان  
 و کاف کیف و لا است یعنی جفص و قبل و این عامر و کسای ضم ط  
 خوانند **تشیها ت** هر دو قرائه یاد کردند زیرا که از اصطلاح بیرون نشد  
 و معنی در اشیا و تست من هدا یاری و صحت وجه قرآن تا فیم و کت  
**و منک اولی الشاکرین الذین یقرءون و انشده و نزل**  
 و الا دعوا و ان یقرءوا لیسنا خیر انی اعبدوا و یحفظوا انظر مع قرآن شریف  
 شوی او و قبل ازین لایلا و یکثیر لیسنا خیر فالت این دو کاف مقول که  
**عطف از یز و زلیا و فعل لیسنا خیر**  
 بدانکه قرآن سبب اختلاف است و در کسر و ضم کلام و روا و نما و تون  
 و شون و دال چون ازین نوع حرف مذکور و شون که شتم است و در  
 آخر کلمه باشد و حال آن باشد که ساکن باشد و ملاقی حرف ساکن شود  
 که آن اول حرف باشد از کلمه ثانی و بعد از ساکن نای ضم اندام باشد که آن  
 ضم واقع شدن باشد و حرف سوم کلمه ثانی و حرف چهارم مذکور موجود  
 باشد و مدلول نما فی و قول ندوحا خلاص و عامر و ابو هر حرف آخر  
 را از کلمه اولی مکسور در نمایند و باقی قرائت نشان لام قوله اولی و دعا و نما  
 را و او انفع و نما نا نا نشان خیر و شال یون از بعد و شال تون  
 منظور از نظر و شال دال و لغز استغزی از اصحاب که ابو هر و در لام و دال

۲۹۲

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸



مواضع اصحاب هم کرده است که اشارت بقره سوری او و علی ابن ابی طالب  
 و کوان نیز از هم با کسر و شون نقطه الا در دو حرف که اگر چه بعد از تون  
 بیاید که او بر ما علم خود بضم خوانند و آن دو حرف یکی در اعراف خود بر حقه  
 او خوار و حرف دوم در ابر هم قوله خبیثه اجنت و بوجه دوم بقره  
 در حرفی مذکورین بکسر خوانند که اشارت بقوله قال ابره و ان مقولا خلف  
 له فی حقه و خبیثه **تیمات** قوله سقولا اشارت بدانکه گفته  
 اند که ضم طریق این ضراست و کسر طریق نقاش و چون اصل کسر است  
 اتفاقا ساکن اشارت کردیم لایق آن بقوله فی حقه و قوله بضم لزوما اخوان  
 کرد از ان چه در حرف ثالث حرکت عارض باشد خوانند که از ان باب  
 نباشد و قرار کسر آن متفق باشد و در کسر تون از ان خلاف نیست بلکه  
 ضمه در وی تابع حرکت اعراف است و مبدل شود بضمه چنانکه در دایره  
 امری و اذ قال علی کون که این چه ناظم فرمودیم از ویا کسر مقتضی است  
 بقوله علی الروح و ان الحکم و نحو ذلک کوم لا نسلم زیرا که ضم منقسم است  
 بر دو نوع ضمه مجاوره و ضمه متعارفه ضمه مجاوره آنست که در حاله متو  
 هم وصل تابع حرف ثالثه بود علی بنیامجه ناظم یاد کرد قل ادعوا و نحو ذلک  
 تخلاف ضم متعارفه قل الروح و ان الحکم و بلیت الروم قوله و در فعل  
 یس ایضا بقره بضم فی مایه مدلول فارقی و معنی علامه و حقیقت قوله  
 یس ایضا بقره بضم و اخوان مدعیان بر معن زبر که بضم مدلول  
 از روی عریض جایز نبود اگر چه مصرط علی ناظم ضد بضم مدلول

و از من سبب که با غلط کرد او را بر مع که قرأت با ضا ان است و قوله یس  
 ایضا بقره بضم و بضم آن متفق اند و قوله فی علامه اشارت است  
 معنی که در حرف اول که علامت خلافت است بر حقه  
 اسفل خلاف نباشد که ضم اشارت اننا ضم رحمه الله تعالی  
**و اکثر حقیف و از مع الی غیره و فیما و موصوفه**  
 یعنی مدلول عزرا فیه و ایضا عامر و ان ایضا من امن و قوله و لکن ایضا  
 انقی صفت تون خوانند و در حالت وقف و در حاله وصل بضم و  
 کسر تون خوانند و بعد از ان وقع را قوله ایضا خوانند در موضعه مذکور  
 و یا فی قرابت مدلول خوانند و در حاله وقف و در حاله وصل تون  
 را مفتوح باشد و بضم را قوله ایضا خوانند قوله عنهما فیه و یا است  
 با موضع مذکورین و قوله موصوفه ضمه سلسله اشارت است باینجه  
 مدلول فتح ابوبکر و شمس سلسله خبر و کسای فخر خاف من موصوفه فتح  
 و او نشد صدا خوانند و یا فان با سکان و تحقیق خوانند **نیمه**  
 کسر تون لکن و فتح آن و فتح و او موص و اسکان آن از اجماع معلوم  
 شود و بضم تخفیف و رفع و انشای ان اشارت کرد بقوله هم فیما  
 و چون موص تخفیف و مشدد هم و در معنی موافق اند و در تکرار مشدد  
 خفیف بود بضم روایت و حقیقت آن اشارت کرد بقوله هم فیما  
**و قوله تون و از مع الحقیق بعد طعنا و الی غیره**  
**سایر خوانند و ایضا و فیما و تون و از مع**

فیه

۸۰

84

294

804

۹۰۹



یعنی مدلول حق اینست و ابو عمر و لا و نش و لا و سوب و رفوع و اوف  
خوانند زیرا که قرات ایشان مجهول است برنی و برحقی ایشان ایشان  
که در بقوله حقا بعد از آن فرمود و زان محلا یعنی برین که دانند قرات ایشان  
حاصل از آنست که افاق معنی مخصوص و با همان بقیه تا اوفاف بخوانند و برین  
**و قیل یسیر السیر الیه فی دایره حق و قول الراجح فی**  
یعنی مدلول هر دو اصل و در بعضی و دال دنا تا فاع و لسانی و این کلام  
قوله فی السیر کاف بفتح سین خوانند و با همان یکسر و مدلول هر دو  
تا فاع حق و قول بوقع کلام خوانند و با همان بفتح **شیعانت**  
و این جنوا المسلم و قد عوا فی المسلم در سوره انفال با ذکره شود و  
اختلاف بقول در مایه بیاید و گفته اند که مراد از کسر سین مسلم  
اسلام است و فتح صلی مس آنکه صلح کنند در اسلام نیز شاید که آمد باشد  
و درین معنی اشاعت گردید و شایر و جید فادی فتح بقوله اصل و فی دنا  
و قوله اول یعنی دفع نقول بعد از حق ماقول است و نا و یلش است  
که حق بقول ابتدا کلام است و زلزله و غیره که از پیش بود منقطع شد  
و حق حق ابتدای باشد ما بعد و مرفوع باشد زیرا که هر وقت  
او شاعری است با ما قبل و حق ابتدا کلام باشد تعلقی با ما قبل باشد  
**و قیل انما یضرب و افع الخیر فی الامور مما یضرب**  
یعنی مدلول ما دون ضار حرمین و ابو عمرو و عاصم ترجیح الامور و غیره  
که باید بضم نا و فتح جیم خوانند و با همان بفتح و کسر و در بلاغ ترجیح

۸۴۹

۸۵۰

المرور

۱۴ امور مقدم بر بعضی بقول و نظایر آن غرض جعوف الحیث الله و  
یرجع الیه و نظایر انفسر المینا لا یرجعون در مواضع خود باید  
**و انما یضرب و افع الخیر فی الامور مما یضرب**  
یعنی مدلول شمس جامع حرم و لسانی و لسانی که بیشتر است ملک خوانند  
و باقیان با **شیعانت** قوله شکان و قوله قطعه از آن سبب است که  
بضمیف بخوانند و اسفل از بعضی که گفت و نظایر آن جمله قوله لعنت  
کثیرا در احزاب باید و لسانی خواه بود کثیرا اند شقی اند و با آن وجوب  
قوات حرم و لسانی شهری دارد و از کثرت است که شارب الحذر  
کناهی بسیار باشد پس درین معنی اشارت کرد بقوله شیبانی  
**قل العفو للفرع و یجوز لا یغفر لکم الخیر**  
یعنی ابو عمرو و قل العفو بفتح خوانند و با همان نصب و بعد از آن فرمود که  
احمد زیرا و لا غفر و وجه باشد و وجه اول تفسیر ما تدالف و وجه  
دوم تخصیص حرم مواضعت باقی قرا و حرم و فاعله خود باشد و امر  
مسئله بعد از قل العفو ای بد حکما اشارت لنا قل  
**و یضرب و افع الخیر فی الامور مما یضرب**  
یعنی مدلول ما و کاف کیف و عین غلام حرمین و ابو عمرو و این عام و بعض  
حق نظایر با سکان طاق و هم و تحقیق طاق و ما خوانند و با همان بفتح و شید  
خوانند **شیعانت** حرم از آنست و نیست معنی بعضی بضمیف و غیره  
و احتمال دارد که آنکه مراد از وی غسل باشد و دیگر انقطاع دم و هر دم

۸۴۸

۸۴۹

۸۵۰

۱۴۴

814

817

Alf

812

318

314

217

مجلس اول  
در روز پنجشنبه  
در محفل  
در روز پنجشنبه  
در محفل



الحسين والثالث

۹۲۱  
مهر ۴۵

وانما الكرم

مطابق





۵۳۰  
 ۵۳۱  
 ۵۳۲  
 ۵۳۳  
 ۵۳۴  
 ۵۳۵

شکرم مع بری نوزها و الا مبین و بعد لا  
 فی لا تقال ایضا هم فيها ثنائوا بری فی الاخراب مع ان تبدلا  
 و فی التوبة القراء قل هل تربصون عنه و جمع الشاکین هنا انجلا  
 نیز بری م حرف خبرون عنه تلحق قبله الهاء و ضلا  
 و فی الخراب الثناء فی لیا زوا و بعد لا جرفان من قبله جمل  
**و کثر شمول الذي مع نقله و عن علی و جعفر باقصر**  
 بدانکه ناظم نوات بری را که در او افعال مستقبل می آید در بر  
 بیش جمع کرد و مجموع آن در بی و سه موضع می آید که بری از قول  
 واحد اذ عام کند در حال وصل الا در دو موضع که او را در آن دو وجه  
 باشد یکی اذ عام و دوم اظهار و آن در دو موضع قوله و لقد کنتم منون  
 در آل عمران و فظنتم نکفون در واقع که در آن ناظم می گوید و کثر  
 منون الذي مع نقله و عن علی و جعفر باقصر محصلا در بیست و سه  
 و اما مواضع اتفاق که آن می دیکت کلمات باشد بعد از آن اخراج  
 کلمات مختلفه مذکورین بر ترتیب ناظم یا ذکریم و بالله التوفیق  
 قوله و لا یستوا و اینجا ان الذین یزعمون انهم لا یفرقوا در آل عمران  
 محذوف یکم در اتمام و لا یستوا ترا علی الام و العبد و ان در بیان و تلفظ  
 ما فکون در اعراف و تلفظ ما فکون در طه و تلفظ ما فکون در شعرا  
 کا اشارت بقوله و برودی لما فی لفظ مثلا و ما نزل للملاک در حجر و علی  
 من نزل الساطین نزل علی کل اقل کلامها در شعرا و شهر نزل در

سورة القدر کا اشارت بقوله نزل عنه اربع و ما ذکر لا شاصرون  
 در صفات و اما اللمی و لیلی و اذ لم یکنه یا استنکم و در نور و لا نظم  
 نفس و قوله و ان تولوا فانی اخاف علیکم و قوله فان تولوا فاصبر لکم  
 ما ارسلت در دعوی کا اشارت بقوله نظم مع حرفی تولوا به و دعوی قوله  
 و ان تولوا فانی الله ما حل در دعوی و قوله و ان تولوا فانی الله ما حل  
 در امتحان کا اشارت بقوله و فی نورها و الامتحان و قوله و لا تولوا عنه  
 و انتم سبعة و قوله و لا تنادعوا فقتلوا در انقال و لا یخرج من ج الماهل  
 الا ولی و قوله و ان تبدل بهن در اخراب کا اشارت بقوله و بعد لا  
 الی قوله فی الاخراب مع ان تبدلا و قوله قل هل تربصون در توبه  
 و بعضی در قرات بری ان حرف را پس در خواندن منع کرد از اذ الجاه  
 سکن است ناظم و در قول اشان را اشارت کرد بقوله و جمع الیه  
 هنا انجلا یفوق طاهر شود انما که بر و انت صحیح جا نراست و قوله و کثر  
 نیز در ملک و قوله ان لکم لما یخبرون در وزن و قوله و عن علی  
 در عیس و قوله انما دفوا و قوله و لا یزوا و قوله و لا یستوا در  
 حرات کا اشارت بقوله و بعد و لا حرفان یعنی ان دو حرف مذکور که بعد  
 انما دفوا یا ذکر شده در حرات است و الله اعلم **بنی**  
 بدانکه در غیر این موضع سی و سه کلمه اختلاف نیست و از این سبب  
 تعیین مواضع کرد تا غیر از این مجموع خارج باشد و در حاله و فقه حجت  
 ابتدا کنی بری نوات با باقی قرا و او را باشد و در ترک اتمام ما فکون ذلك

**فَعَامِلُ النُّورِ فَخُ كَمَا شَفَى وَخَفَا كَمَا لَعَنَ وَصَبَّحَ**  
 یعنی مدلول کاف کما و صین شفا از عسر و حزن و کسای از بند و افتاد  
 فمعا در حق سوره وان الله نعماء درضا بفتح نور خوانند و باقی قرا غیر از  
 او بکرو فاولون و او عرو و باسکان خوانند و بیک و فاولون و او عرو و بیک و  
 کسر عین خوانند بخاند اشانه کرد مدلول ایشان بقوله صبح به خلا  
**نشیهاست** مراد از اخفا انما اخفاء کسر است و در تیسر و  
 اخفاء اسکان میزد و انت کور است و فتح نور و کسر عین نعماء  
 در حق موضع اصل است ثبیه کسر بدان بقوله کما شفی  
 و تلاوت اخفاء اشارت کرد بقوله صبح به ح  
**و یأون کلکم عزی و رحمة الیه ایفا و الفیاء فی کل**  
 یعنی مدلول عین و کاف ارام حصص و این عسر و کفر حکم با خوانند  
 و مدلول عین و صین شافیا نافع و حزن و کسای بنور خوانند  
 و بجزم را و باقی قرا بنور خوانند و برفع و **ثبیه** از اشارت  
 بجزم دفع که ضد جزم است معلوم شد اما از معرا نام بیت و صبح  
 قرات فرمود و الفیاء برفع و کلا و عین قرات بها خواندن مناسبی  
 یا ما قبل که بعله داشت ثبیه کور شفا بران بقوله عن کرام و حزن  
 قرات بجزم عطف است بر محل فخر یکم که جواب شرط است ثبیه  
 کسر بدان ای شافیا و انت برفع خوانده است عطف  
 کرده است بر محل ما بعد فافتعرا مراد از قوله و کل ایشت

۸۳۸  
 رفظ  
 یا تمام کسرین

**و یحسب کلکم لیس من قبلنا رضا و ولایة فیما**  
 یعنی مدلول سا و را رضا و حریمان و او عرو و کسای بنور  
 و یحسبون و یحسبه و یحسب چون فعل مستقبل باشد یکم عین خوانند  
 و باطنان بفتح سین **نشیهاست** شرط کرده که فعل عین باید که مستقبل  
 باشد بجزم حقی که از عرو و استقبال باشد و چون در باب حب  
 یما است که مستقبل آن بروزن فعل آید نحو علم یعلم و مرض مرض  
 بس کسرین عجب بخلاف اصل است و لکن چون روایت صحیح  
 بکسرین آمده است و موافقت لغت حجاز قرات کسرین شرف  
 یا عین خواندن از حق میاید کما اشارت بقوله سما و رضا و ما علم  
**و قل ان ذوال المیزان کفر فو صیفا و میسر و بالفتح**  
 یعنی مدلول فاء فقی و صاد صفا حزن و او بیک ما و توان عرب بفتح حزن و  
 اثبات الف بعد از حزن و بعد از حزن و ال کسور خوانند و باقی قرا  
 باسکان حزن و حذف الف و فتح ذال خوانند اند و قوله فو صفا ثبیه کرد  
 منع قرا بکذا ان را حزن و حزن قرا نافع و صفا ثبیه اهل حجاز را اشارت و  
**و یصد فوا حقا ان رجوع فو حقا و فی عین عزی و لد**  
 یعنی مدلول فز نما عزم و ان یصد فوا حقا صا و خاند و فوا و بشد  
 و قرا بعد غیر از او عرو و ترجیعون بضم با خوانند و فتح حیم و او عرو و فتح نا  
 و کسر حیم **ثبیه** قوله یصد فوا حقا مراد تخفیف صا است و در  
 شدید و ال شفق اند و سبق صا از ثبیه معلوم شود و اگر نه کشتی و خفا

۸۳۹

۸۳۹  
 ۹۳۰





والمعجزة

ويعهد في ذلك في قصصها وزيارتها

بذلك آيات اضافها رددت آخر سورتها يا ذكرنا بك بك طاهر شهود  
انتم في طهر خلافت آيات زواجره جمل كنهه مجمع را مفصل ذكره بود  
الحيات باطاقة كره في آن نمود از بهر ظهور آيات مخدوع را بنزاد  
كنتم لكن ديايتن ذكرنا ضد اذ كنتم جمل فاري بفتح خواند يا فان  
يا سكان يا شهدوا لكم فاري باثبات خواند يا فان مخدوع خواند  
وذلك بالاعلم و آيات اضافها بترتيب قصيد شمس كنتم و بعد از  
آيات مخدوعها دعاء كبري بر سرهم در آخر سورتها معلوم شود كلا هذا ان  
جداست والله التوفيق قوله و يتي معنى يتي لطايقن بافع و شام  
و حصن بفتح خواند و يعهدى الطالين جزء و حصن يا سكان خواند  
و فاد كرونى اذكر كرا انك بفتح خواند فقط و ذى الذى جزء يا سكان  
خواند فقط و ذى لعلم و رى بفتح خواند فقط و ذى الامن غفرت  
نافع و ابو عمرو بفتح خواند و ذى علم لا تعلم و ذى علم حبيب حرميا  
و ابو عمرو بفتح خواند و حاء خلا رى نثبت و ذى كنهه نشايد رى بفتح  
يا شهدى عرض ناظم ثم و ذى آيات است و اما آيات مخدوعه در سر  
سه است قوله الداع و قوله اذا دعان و قوله و اعنوني يا اولى ابو عمرو  
هرهه با باثبات يا خواند در حاله وصل و در سر جرحين اولين يا باثبات  
نموده و فالتون را دو وجه باشد كما مر في الاصول و اما ادعائكم ليردق  
سورة هشاد و وجهها وضع است فيد هدى و اذا قيل لهم لا تشدوا

و اذا قيل لهم استولوا فاجاب بسمعهم الذى خلقكم الذى جعل لكم  
و اذا قال قيل و نحن ضيع و قدس لك قال اعلم الا اعلم ما تدعون  
حيث تنما آدم من ريد اند هو القواب يستحيون فساكر من بعد ذلك  
اندهو ان قومك حيث تنما ريد الذى قيل لهم من بعد ذلك فلو لا  
من بعد ذلك ففى ان الله يعلم ما تدعون الكتاب يا بعد هذا اسئل لا شيد  
و انما الذكوة مر و اذا قيل لهم امنوا بالبينات ثم اتوهم العظيمة ما تفتح  
لذلك قال الذين اتوا بكم بينهم و من اطرح من فاما قوله ذلك  
فانما الذين من هدى الله هو الهدى من اطرح ما لك فان لا يبال ارحم  
مخلوق و اسمعيل قينا اذ قال له ريد اذ قال ليتيد و نحن مسلمون  
و نحن له مسلمون فان امنوا و نحن له عابدون قل و نحن له مسلمون  
و من اطرح من كنم تعلم من شيع فلتو ذلك قلة او تو الكتاب بكل  
و اذا قيل لهم امنوا ما لعقاب بالمعق ذلك الكتاب بالحق فدينه طهار  
سكين شهر رمضان حتى تبين لكم المساجد لك حيث تفتقرو  
شاسكم من يقول و بنا من يقول رينا في موضعين بجهل قوله  
و اذا قيل له اتوا الله فليس لديكم كفوا الكتاب بالحق ليحكم بين و ما  
الخلق فيه المظهرين شاوكر و لا تحذروا آيات الله عزوا عفة  
الانكاح حتى يعلم ما في انفسكم فقال لهم الله عزوا فقال لهم عزوا  
ان الله تعالى لهم ان اية جاوز هو هو و الذين بخلاف من ابو عمرو  
و قيل ما و جالوت من قبل ان الى يوم شفع عنك يعلم ما بين قال



در بیان

۸۴۴

طالع نزل الانهار له و معذب من شاء المصير لا تكلم له سورة الاعراف  
**و انما جعل التوراة ما نزلت به و ما نزل به في سورة**  
 یعنی مدلول هم ما وراه و در حاشیه این که توان و کما فی و بر عین  
 لفظ توریة در جمیع قرآن با ماله محض خوانند و مدلول فاء فی و جمیع  
 جودا و با بلا حفر و در شی ی خلاف و فاولون مختلف اند با ماله  
 بی خوانند و فاولون بوجه دوم موافق باقی قرا باشد در دفع **بجاء**  
 اصطلاح ناظم است که چون در غرض طلاق کند در مسئله منزل  
 باشد بمرتبه تسلسل و اما خلاف است لکن اعتبار بر کرون است  
 بهوم این مسئله بقوله فی جود که جود لا است بر کرون مطر بسیار  
 می کند بدین اشعار است مجموع کلمات توریة می خواهد و چون اصل  
 الف توریة یا است پس بدین کردن آن با اصل حقی  
 داشت بنسب که در بیان بقوله ما نزلت به و الله اعلم  
**و فی تعلیون الغیب مع یخبرون فی رعی و یرون**  
 یعنی مدلول فاء فی و در رعی جزء و کما فی سبب علون و یخبرون  
 الی جهتم بغیب خوانند و با فاضان خطاب و مدلول ناخبر فراسه  
 انما فاع بر و نه سر تسلیم بر غیب خوانند و فاع خطاب و ارجیه  
 بیشتر در خطاب می خوانند که غیب نیز در تعلیون رعی است ظاهر  
 بقوله فی رعی و قوله حص و خلا اشارت بشمار بوجه قرار غیب  
**و رضوان اصمیر غیری فی العهود کسره و نزل فی الدین النجم**

و سوره انزل  
 نوم است  
 در بیان توریة

۸۴۵

۸۴۶

یعنی مدلول جاد صبح شعیه قوله و رضوان و در جمیع قرآن بضم با خوانند  
 الاقره من النبیع و رضوانه که آن حرف ثانی عفو است با قر استغنی باشد  
 در کس آن و مدلول فاء و خلا کما فی ان الدین یفتح جزء خوانند و با فاضان  
 یکسو و قوله مع اشارت بوجه مشهور تر از شصه بضم رضوان و قوله  
 او یخبرون چون و بدین تاجه آن بلام که و اولو العلم با شد آن عظیم باشد  
**و فی تعلیون الدین فی الدین النجم و فی الدین النجم**  
 یعنی جزء و صمه آن خوانند است و فاولون الدین بضم یا و فتح کما فی  
 و اثبات الف بعد از فاف و در با و با فاضان بفتح یا و اسکان کما فی  
 و حذف الف و تم با **بجاء** لفظ کرون بعد و فواف استغنی  
 باشد از ترجمه و چون بخلاف فیه را می بیند که در ثانی اول و در و در  
 کرد مضامین جزء بقوله و هو الخیر و چون او موصوف بود با موزنی  
 بسیار پس نسبت کرده بقوله ساد مقتضایا و مثل کمی  
 را گوید که مجرب باشد در امور دینی و دنیا و کما  
**و فی الدین مع النجم و اجابته و فی الدین النجم**  
**و فی الدین النجم و فی الدین النجم و فی الدین النجم**  
 یعنی مدلول صاد صفا و مدلول نفا و مدلول خا و خدر استغنی  
 فاع ابو کرون و کثرت و ابو عمرو و این فاع خوانند اند الی الدین و بلاد  
 است و خرج الحی من المیت و خرج المیت من الحی و اما فاضان از لفظ  
 بیست و نه که در قرآن بیاید تحریف یا معنی یکنون و مدلول ناخ و خلا

۸۴۴

۸۴۵

۸۴۶

یعنی قرا سبعة الانافع خوانند اند در سورة سن و آتة لهم الارض الميمنة  
 محضت یا کما اشار بقوله والميمنة الخلف خولا ومدلول خا، خد قرا سبعة  
 الانافع در سورة انعام بقوله او من كان ميتا ودر حجرات اخر اخيه  
 ميتا بحضف یا خوانند اند چنانکه اشارت کرده بدان بقوله وميتا الذي  
 الانعام والحجرات خبری هر انکسی که در ترجمه مذکور که حقیقتا است  
 داخل باشد معقب خوانند و اما انافع وحقص وحره وکسای باشد  
 و قوله ونام ميت للكل جاء متغلا یعنی هر چه از الفاظ ميت یا بدو مراد از  
 وی می باشد خود ما هو ميت و انک ميت و انهم ميتون مجموع قرا  
 بشقیل خوانند که در ان اختلاف نیست پس حاصل سخن بر سه قسم آمد  
 قسم اول مختلف فيه که اولاناظم ذکر آن کرده و قسم دوم آنچه در تفسیر  
 ان اختلاف نیست چنانچه در آخر ما ذکر کرده و قسم سوم آنچه در تحقیق  
 ان اختلاف نیست و ان نحو الميمنة والشم والشم و ان یکنی مینه والا ان کون  
 مینه و لکن مینه اشارات قوله و فی بلد ميت از قید ميت که بیلد کرد خو  
 ملاه مینه بیرون رود زیرا که در بلادها نیست قوله والميمنة الخلف خولا  
 اشارت بدان مراد از وی مینه مباحه است اعطا و ان ارض مینه  
 است پس قوله تعالى حرمت علیکم الميمنة والشم در سور مائده و محل مراد  
 رود زیرا که اشارت حرام اند و چون خوف اشتباه کلمات مختلف  
 فیه بود یکلام شفق علیه اشارت فرمود بدان بقوله خولا  
 یعنی محافظت ان گوش دار از خط مسایل در سن فصل و اندر علم

**و کفها الکوفی قیلا و سکنا وضعه و صوابا کنا**  
 یعنی اهل کوفه خوانند اند بشد مذاه کفها و با قمان بحقیق و مدلول  
 ضاده مع و کاف کفل شعبه و این صواب خوانند اند ماضعت با سکان عن  
 و هم با و با قمان بفتح عین و اسکان نا **شبهات** ضمیر و سکنا راجع  
 نیست با کوفان زیرا که و هم معطوفت بر سکنا که اکو ضمیر و سکنا  
 با اولیان راجع باشد ضمیر و ضمیر با کوفان راجع باشد پس صحیح کفها  
 از مرتبت معطل باشد بل که ضمیر و سکنا مجهول باشد و معسر او صحیح کفها  
 باشد و کفها خلاف نیست لایع مقدم کرد اند و وضعه از بهر ضیق نظم  
**و قرا کرد و در جمیع صحاب و رفع عینه**  
 یعنی مدلول صحاب حره و کسای و حص ذکر ما در جمیع قرآن می خوانند  
 خوانند بعد از الف قوله و رفع غیر شعبة الا ولا یعنی جمع و اگر که اصحاب  
 مذند قوله و کفها ذکر ما بر رفع هر خوانند و در شعبة که او نصب  
 خوانند و در غیر آن کلمه شعبه و اصحاب هم در ای کلمات ذکر ما بحسب  
 اعراب خوانند پس حاصل سخن آن شد که حرمیان و ابو عمرو و ابن عباس  
 و کفها بحقیق خوانند و ذکر ما مذ و رفع و شعبه بشد و و مذ و نصب  
 و حره و کسای و حص بشد و و قصه و در غیر حرف اول مذکور از کلمات  
 صحاب بشد خوانند و شعبه و باقی قرا مذ و حره و حرمیان اعراب خوانند  
**و ذکر مائة و اربعه شاعلا و رفع عینه**  
 یعنی مدلول شاعلا و کسای خوانند و ملاطمة ذکر خوانند و و

و نصب



اما له برقا عن خود باشد تا اشارت بقره انجمه و باغان بنائش خوانند  
و مدلول قاف فی و کاف کلاختم و این عارفی الحجاب ان الله یکسر صحن  
خوانند و باغان بفتح **تبیها** است مراد از قوله و ذکر است که  
تا انما نیست را بیاورد که میبدل کردن و قوله کلا ای حفظ یعنی نگاه دار  
اشانت کرد مرا که ان الله میفید کردم ببعثنا قوله ان الله برزق که پیش  
از ناسد است معلوم کنی که در ان خلاف نیست و بنوان الله  
اصطفیت داخل باشد در کلام ناظم اگر چه بعد از آیه می آید زیرا که  
ان الله بیشک اقرب است و در تلاوت مقدم است بر ان الله  
اصطفیت تا فهم اشارات الناظم رحمه الله تعالی  
**مع الکفر و الا سب ابیت که سب ابی صمد علی و کفر**  
**بعمیر الشوری و التوبه انکسوا الخیر مع قاف**  
بدان قاف سبعة را در کلمات پیش از خلافت است چون فعل مضارع  
باشد و ان در نه موضع می آید و درین سوره است و یکی در کف  
و قوله بیشک المومن در سبمان و یکی در شوری و یکی در توبه و در  
دریم و قوله انما یشرک بعلام علیهم که آن اولی است در جمله در قاف  
چون خلاف نیست معی قوله قسر بشرون از مواضع مذکور در بیت  
اول اشارت کرد بدلول کاف که و نما و نون نصر یعنی بن عامر و صان  
و ابو عمرو و عامر قوله بیشک معی و بیشک بکلمه دال عرات  
و قوله و بیشک الخیر الخیر المعین در سبمان و کف در عرات

۸۸۵  
ع ۸۸

موضع بقم یا و فتح یا و شد بشیر خوانند و در بیت ثانی فرمود که  
مدلول نون هم و هم یعنی عامر و نافع و ابی عامر در عسایر و کاف  
بشر الله بترجمه مذکور خوانند و ان کثر و ابو عمرو و حنف و کسای  
در رخ موضع مذکور بفتح یا و اسکان یا و حنف شین مع الفم خوانند  
که ضد قرات مذکور است پس از ان فرمود و فی التوبه انکسوا الخیر مع  
کاف مع الخیر و لا یعنی حنف در مواضع باشد و ان قوله بیشک هم در هم  
بر حنف و انما یشرک و لبشره المبین در توبه و هم است و قوله انما  
بیشک بعلام علیهم که در اول هم است در مجموع بعلی قرات عامر و نون  
او خوانند پس درین چهار موضع بفتح یا و اسکان یا و حنف شین مع الفم  
خوانند پس حاصل سخن از شین آنست که نافع و ابی عامر و عامر در مواضع  
تسعه بشکل خوانند و ان کثر و ابو عمرو و در شوری تخفیف خوانند  
و حنف در مجموع تخفیف خوانند و کسای در توضیح آل عمران و در  
اسراء کف و شوری تخفیف خوانند و در چهار موضع باقی  
و ان توبه و اول حروف و موضع هم است بشکل خوانند و اول  
**بعلما یا ایضاً و الکتبه فی خا و اعناد افعلا**  
یعنی مدلول نون نفس و همی الله عامر و نافع و جمله بیا خوانند  
و باغان بنون و مدلول هم اعناد نافع انی خلقکم بکسر هم خوانند  
و باغان بفتح **تبیها** است کن میكون را ذکر شد در سوره البقره و انی  
میفید کرد با خلق انی فدیجی کسر خارج باشد و چون قرات غیر شایسته

۸۸۶

شماست داشت با قوله بیشتر اشارت کرد بدان بقوله نص است  
 و چون قرات کسره من ان الله که کلام متعلق باشد و وصف شخصی بر ما  
 قبل از این که این حرف را قبل باشد نسیبه کرد بدان بقوله احادی و فصل  
**و فی طایفه از اینها و بعضی ها مخصوصا و ای**  
 یعنی قرا سببه الانا فی قوله فیکون طیارا یا دل الله و درن سوره و فیکون  
 طیارا یا دلی در بیان پیا ساکن خوانند که در میان طایر است و واقع  
 بالف و درن مکسور میان الف و وا خوانند است بودن قابل و مدلول  
 ملاخص فموجبه هم اجور هم بریا غیب خوانند و با فغان بخون که  
 خدایا است **نسیبهات** بزرگ قرائن مستغنی شد از ترجمه و معنی  
 سوره خود لا طایرا و نحو الطیر خارج باشد و از لفظ ناظم که طایرا  
 منصوب یاد کردی الف و لام که کسبه الطیر خارج باشد و جمله خصوص  
 نسیبه است یعنی که خلاف مخصوص است و بعضی از این مذکور در  
**و الف ها ها هم از بابا و سها الفاخا و کلا**  
 و فی هاته النسیبه من ثابت مدی و اندازد این نسیبه را از این  
**کمال الوعین عن غیره و کما و جید الوعین**  
 یعنی مدلولی نه ذکا و جیم حتی قبل و درش قوله هاتم هر یک که یا بچیف  
 الفی کنند که آن بش از هنر واقع است و باقیان اثبات الف کنند  
 و سهل الفاخا و یقول مدلول هنر الفاخا و حاد حد واقع و ابو عمرو تسهیل هنر  
 ها اتم کند و در مد هر یکی بر فاعل خود باشند از فاعل و ابو عمرو و درش

884

884

84

871

بیک وجه تسهیل کند و در وجه دوم ابدال هنر کند که اشار بقوله  
 و لیس بدل جلا جیم جلا اشارت است بوجه ابدال و درش بر قبل خوانند  
 مستغنی بودن مستغنی بلف و بعضی هنر و نسی و از این امر و کوفان  
 خوانند ها اتم بذا و بعضی هنر و هر یکی از اتم قرا مذکور بر فاعل اصل خود  
 باشد که تسهیل خوانند یا بعضی فاعل اتم و چون از مذاصب قرا واقع شد  
 شروع کرد در نسیبه ها اتم فرمود که مدلولیم من و اثبات و ها هر یکی  
 یعنی این ذکوان و کوفیان و نری که پیش ایشان ها نسیبه است و مدلول  
 را از آن و جیم مثلا قبل و درش ها مدلول از هنر استفهام است و در  
 مسکوت عنهم که فاعل و ابو عمرو و هشام انداختن دو وجه دارد که  
 اشار بقوله و یخمل الوعین عن غیره هم بعد از آن فرمود که بعضی از اتم  
 قرات که ایشان صاحب و جاهت اند و ایت کرده اند که قرا  
 سببه را درین ها دو وجه است یکی اثبات ها نسیبه باشد و یا بدل  
 باشد از هنر که اشار بقوله و کم وجه به الوعین لاجل حال و قوله  
**و یفیر النسیبه و الف ها ها و و و الید الوعین**  
 یعنی هر که از قرا اثبات الف هاند و ها را از هنر نسیبه کرده و مدعی  
 او آن باشد که در هنر مفصل تصر کند او را قصر الف باشد و خواه  
 هر که و خواه تحف و اکس ها را از هنر نسیبه کرده و او را در هنر مفصل  
 مدعی باشد غیر از آنک ها را بدل کرده از هنر او را مدعیین باشد و خواه  
 شخصی هر که و خواه تحف و قوله و الید الوعین مراد از وی و درش

862



398

877  
878

نایاب معنی فاری عیب متابعت ما قبل کرد و آن قوله شلونی اما شله  
 الو آخر الاده است و قوله من شاهدا رتت بر وجه قرائت کسر ج البيت  
 له روايت که اندازيسته که ج کسر صد راست چنانچه ذکر کرد  
**بعضه بک الصادق جعفر بن محمد و بقیه الباقی**  
 معنی مدلولی ما حریان و بر عمرو و لا یضکر کد هم کسر صا و و تخفیف  
 و اسکون را خوانند و با فان بضم صاد و را و شدید را خوانند  
 تخفیف را مرقاری تخفیف را معلوم شد از لفظ تاظم و از ضد شدیدن  
 و شقیق که مانند صدقات اولی را از بهر آنکه از وسط خود خارج  
 و ما اشاء و لب تخفیف قرات اولی و ضری که از ضا و بضم ضا باشد  
**و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها**  
**و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها**  
 یعنی از عامر که مفسوب است بجهت قوله من الملائکه منزله فی  
 سورة و انما منزله فی اهل در عنکوت بفتح نون و شدید زای خوانند  
 و باقی قرا یا ساکن نون و تخفیف زای و مدلول حق و نون تفسیر  
 این کثروا بر عمرو و عاصم من الملائکه مستوفین کسروا و خوانند و باقیان  
 بفتح و مدلول کاف کا و هم ایچلا این عامر و نافع سار عوا الی مخفوف یی  
 و عاطفه خوانند و باقیان یوا و **بشهادت** بدلیل اختلاف در  
 منزلین و منزلون در تخفیف و شقیق زای است پس از شقیق فتح نون  
 معلوم شود و از قرات تخفیف سکون نون که ضد فتح است معلوم شود

848 847

849 848

847 846

و از حد

و از حد سورین بخیر المنزلین و ما کذا منزلین داخل تیا شد و قوله  
 قل سار عوا کاف قل صلیحیت و زیف ندارد زیرا که مسئله سابق نفی  
 شده و مسئله لاحق در ضمیمه است و معلوم شد است که آن حرف  
 صلفه مقدم شده و قوله لا و او مراد و او اولت کی عاطفه  
 است نه و او ضمیر و آن مسئله از باب حذف و اثبات است و در ظاهر  
 و صحت قرات اشارت بکسر و بقله صحیح الفی  
**و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها**  
**و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها و فی اهلها**  
 یعنی مدلولی بجهت از شقیق فتح و قد من القوم فتح و من بعد انصاب  
 الفتح بضم فاف خولد و باقیان در مجموع بفتح خوانند و مدلول دال  
 دلا این کثروا کاین در مجموع خوان بالف و هم مکسور بیانی کاف نون  
 خوانند و باقیان همین مقبوحه و یا شد مکسور خوانند مدلول دال و  
 و لا این عامر و کوفیان قائل بفتح فاف و اثبات الف بنها خوانند و باقیان  
 بضم فاف و کسروا و بعد از الف **بشهادت** کلات فتح را خواه که معنی  
 باشد و خواه متکرر باشد که ما معلوم شود عموم آن در جمیع قرات و وصف که  
 یا را بقله و لا یا مکسور را چنانچه بعد از این باید ما معلوم شود که در ضد  
 این قرات یا مکسور است و شدید کرد قائل بعد از تا قوله افان مات  
 او قائل تقابله هم در روز و معنی ذو و لا آنست که تخفیف تابع  
 الفاست در قائل و قوله لا اشارت بکثرت استماع این دو بیان

847

847

847



**و چون غنای لغت را می بیند و در آنجا می بیند و می بیند**  
 یعنی مدلول کاف کا و در آنجا این امر و کسای بنم بین و غیب خوانند  
 جمع قرآن قرآنی باشد که معروف باشد یا متکروان در حق موضع می آید و در  
 سوره و انزال و لغز و سوره حشر و کوف و حرف نیم نداشت و باقی  
 صلی بافت و لام فوله و نشی و آتش با لام می مدلول شش تا با لام می  
 یعنی طایفه یا نبیست خوانند و همان بندگی **شبهات** معلوم شد و هم  
 الارب اذا جدهم کرم متکد با معروف و قوله کا رسا دلالت بر نبوت اشقرا  
 می کند معنی که حرکت عین رعب ثابت است از جهت روایت و عربیت  
 و بعضی گفته اند اسکان اصل است و ضم نابع اسکان کالضیم  
 و الضیم من یاطم اشاریت کرد و چون بنم بگوید که رسا  
**و قاطبة یغی بالرفع جامع اما یجوز الغیب ضایع**  
 یعنی مدلول جامع اما یجوز و قول از لام مکله شد بر فاعل لام خوانند و قاطبا  
 بنصب و مدلول بین شاع حشر و کسای با یما و یضیر و این فاعل غیب  
 خوانند و باقی قرأ غلط **شبهات** بدانکه یما و یضیر مختلف اند  
 که بعد از وی یضیر می آید پس و الله یضیر و یما یما یضیر لغزش از تاج  
 باشد که قرأه در نزد کیر آن متفق اند و این مسئله از تریب  
 مسائل معلوم شود و لفظ الغیب بنصب با و رفع جایز باشد  
**و من و شاع کما یضیر ما ضایع و در آنجا**  
 یعنی مدلول صا و ضفا و نشر شعبه و این کثیر و این امر و این امر

8۷۳

8۷۴

منم و شاع و است و بخود لك یضیر می خوانند هر گاه که می آید و بعضی  
 در سوره فقط ما فلف احباب مذکور کنند و در باقی کلمات باقی  
 قوام و قی باشد و کسر هم **شبهات** مراد از نیم عموم است یا نحو  
 شاع و انما مانت و قاتریت داخل باشد و قوله ضفا نفرو و انما شاع  
 یوحده ضمیم که آن لغز مشعر است و قاتری آن نسک و یوحی شون  
 کرم است و بعضی در یک موضع با قرامو لغفت کرم جامع  
 باشد بین الغنیم و چون قرات حفص مناسبی داشت با ما قبل  
 و ما بعد نمید که در میان بقوله و بعضی هنا احسن  
**و انما یضیر یوحی و یوحی یضیر و یضیر یضیر و یضیر یضیر**  
 یعنی تمام یضیر و این شاع هم حفص یضیر خواند و غیر حفص غلط و  
 مدلول هم از یوشین شاع و کاف کفلا نافع و حشر و کسای و این امر  
 و ما کان یضیر ان یضیر یضیر یا و فتح یضیر خوانند و قاتر یضیر یا و ضم عین  
**شبهات** عن غنه و من شاع کما یضیر عاید است با حفص و اگر  
 در مکمل ضروری باشد و هیچ را نمید که در ایند و کاف اصطلاح با ظم  
 آنست چون فتح را اطلاق کند و ما کانت شود از ضده صد فتح کسر باشد  
 پس مقتد که در ایند یضیر نام معلوم شود که صد آن اینجا ضم است و از تریب  
 کلمه معلوم می شود قوله و ضم فی فعل تزلزل و یضیر و فتح الفم منزله است بر عین  
 و معنی شاع کفلا آنست که قرات حشر و کسای مشعور  
 است و فاعل کافله حامل روایت آن بود اند و انما علی

8۷۵

ما قولوا الشاهد في قوله لا ينفكوا  
 ذلك وقوله لا ينفكوا وقوله لا ينفكوا  
 يعني مدلول لام بقى هشام لواطعنا ما ضلوا بشدنا ما ضلوا ما ضلوا  
 ذلك ان ويا قى قوا محضين وابن عمرو لا يحسن الذين ضلوا له بعد ان  
 مذکور است وشم ضلوا که در صورت حج است شدیداً بخواد و یا قیلاً محض  
 ناخر است قوله والاخر کلام در آن معنی مدلول کاف کلامه وال در آن  
 عامر و ابن کثیر قوله وضلوا لا کفر و در آخر این سوره شدیداً ناخر است  
 و یا قیلاً محضیناً قوله وقد فالاً اشارت باقی کثیر و ابن عامر که در  
 سوره انعام قوله قد خسر الذين ضلوا بشدنا ما ضلوا و غیر این کثیر  
 ابن عامر محضیناً ناخر است اند قوله و یا قیلاً محضیناً محضیناً و یا یحیی  
 مدلول لام له هشام ولا یحسین الذين ضلوا ایدک وجه یحیی خواهد بود  
 دوم موافقت باقیان کند معنی خطاب خواهند **شیخات** بعد از ذکر  
 یقال کلام ضلوا یا ذکر که مختلف فیه است پس معلوم شد که ما قوا  
 و ما ضلوا قرا کثیر متفق اند در محضین آن و قوله یحیی اشارت  
 باجا بکند کون مرهشام یا یعنی خرن هشام طالبین شدید بود درین  
 موضع پس شدیداً جا بکند می کور یعنی حاصل شد ویرا و از آنجا که بقی را  
 استناد کردیم با شدیداً این موضع معلوم شد که آنچه یعنی و هم کور است  
 و بعد از ی نماید که معنی هشام باشد باطل است و او بعد فاصله  
 است و قوله کلاً اشارت بلایه در سوره کلام مختلفه فیه تمام شد

843  
 844  
 845  
 846

و قوله و لا یفکوا یعنی قرا کثیر این مذاهب را و قوله و لا یفکوا  
 و لا یفکوا یعنی صاحب وجه است قاری این حکمیه و یا یحیی  
**و ان کثیراً و قوا و یحیی غیراً لا ینفکوا و ان کثیراً**  
 یعنی مدلول را رفقا کسای قوله و ان الله لا یضیع بکسرهم خواهد بود و یا  
 یحیی و مدلول هم اخفاء تا ف قوله و لا یفکوا الذين و یحیی و یحیی و یحیی  
 هر یک که با یحیی یا و کسر زای خواهند الا قوله لا یفکوا لغیر الکریم  
 انما که در ان اختلاف نیست و یا قیلاً یحیی یا و ضم زای خواهند **شیخات**  
 از قرینه استنباط عموم باب خرن معلوم شد که خلاف در کلام شدیداً  
 است از قول ناظم که گفت و کسر الفهم معنی یحیی زای کله دایر باشد  
 میان ضم و کسر و این است که مفید کرد پس کلمات لازم پیوسته رفت  
 شود و لا یفکوا و لا یفکوا و لا یفکوا و لا یفکوا و لا یفکوا و لا یفکوا  
 ای قیلاً یعنی جامعیت قرا تا ف میان محضت و یا یحیی و یا یحیی  
**و یا قیلاً محضیناً و یا قیلاً محضیناً و یا قیلاً محضیناً**  
 یعنی مدلول فاء یحیی محض خطاب خواهند است قوله و لا یحسین الذين  
 کفر و انما علی و قوله و لا یحسین الذين یحسین ما انهم لله و یا قیلاً در  
 موضعین یحیی خواهند و مدلول حق این کثیر و او هم و او هم و یا یحیی  
 لغیر مع الله یحیی خواهند و یا قیلاً خطاب **شیخات** قوله فمدامو  
 فرمود ناظم خطاب تا رد باشد و قول انکس که قرا تا ف محض و یا یحیی و یا یحیی  
 و قوله و یا قیلاً با ثبات قرا تا ف این کثیر و او هم و او هم و یا یحیی و یا یحیی

847  
 848

849  
 850



892

810

بَرَاءَةٌ خَيْرٌ يُقَالُونَ شَرٌّ لَا

[illegible]

ارقى قال يجب احمل الى اية ذلك كثيرا يقول لمن ما عهد يوم حسنة  
 المحاربون عن الحرام افعدتم فاحكم خضر ثم قال له والفرقة ثم  
 يقول الناس وله اسلم من ونحوه ومن خرج غير ما يؤمن به ذلك من  
 بعد ذلك فاولئك فودعوا العذاب بها في رحمة الله هم وما الله بظالم  
 والمسلمة ذلك اكمل ربح اذ يقول المؤمنين يغفون ويغفر لهم من ثبات  
 والوصول اليكم الرب بالشركة اذ صدق الله الاخرة ثم صرتم يوم  
 القيمة من قبل الله ويعلم الذين اذفوا وقيل لهم والاسماعيل الذين  
 قال لهم الا يغفل لهم من فضله وخيرا فانهم لم يورسلوا من يخرج عن  
 القول للولن والاولى كانت النار يجمع الامارات الاضواء والسموات  
 وكذا هي من اوتى حقا فانه في ذلك  
 يعني هل اوقعنا ان يحفظ بين خاندنا فان يقول حشد وقوله  
 والادحام حتى رحمه الله خفض ثم خاندنا فان يجب شي بان  
 ما كنت انا اول قضاء تابعه له خندا في كتاب است باعتبار ايات واليات  
 صححه من ادراكه وحشد وحشد من حيث مصر على است وقوله طلائع  
 بتجديد قرات حتى يعني له قراء حتى وقوله والادحام بكون است اجعت  
 روايت حصصه وعرفت ذلك واوالادحام جازات است كدتم اشد كغوله  
 والطور وقوله والي من جواب قسم ان الله عليكم رقيقا باشد وعان عرب بوردك  
 قسم بادحام كدندي بس على ان الخطاب كدري اشد ان الله بغيره  
 كدندي من كدرا حتى كدني باشد كذا الله اشد كدني كدني اشد الام





و باقی قرار درین مواضع بیا خوانند **شهاب** از بهر آنجا  
 این کلمات مذکور درین موضع و قوله کلا حفظ  
 یعنی هر که این قرات را از بهر آنکه در این موضع حفظ است از حفظ  
**و بعد از این آیه الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف**  
 فمورد که این کثیر علی قوله الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف  
 لسا حرق در طه و هذان قصمان در حج و احادیثی هاین در قصص  
 و انما اللین اضلانا در فصلت بشددت خوانند و مدلول دال دم  
 و جاء خلا این کثیر و ابو عمرو و توفی فزانت در قصص شد خوانند  
 و باقی قرار در مجموع کلمات و ابو عمرو در غیر فزانت مخفف خوانند  
**شهاب** از اطلاق ناظم دانسته شد عموم هذان بر کلام  
 درانی داخل باشد و معلوم شد که مراد از قوله شد شد شد نوشت  
 زیرا که عطف کردن است بر توفی و دانسته شد که توفی در فزانت  
 بر شد مدلول هم خلا اشارت است به عام فارغی بدوام بقا و ثبات است  
**و بعد از این آیه الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف**  
 یعنی مدلول شهاب همه و کسای قوله ان تروا النساء و کسای  
 درین سوره و قل اتفقوا طوعا او کرها در توبه بضم کاف خوانند و باقی  
 بفتح و مدلولی ثابت و بی معنی کوفمان و این ذکر که ان جمله اعدا کما  
 و وضعه کما در احقاف بضم کاف خوانند و باقی بفتح  
 قوله شهاب اشارت است به تفرقه قراتی که در این موضع و در این صحنه

893

894

و معالمانه کما است یعنی ماصم و این کوان نگاه داشتند  
 و باقی درین مواضع بیا خوانند **شهاب** از بهر آنجا  
 این کلمات مذکور درین موضع و قوله کلا حفظ  
 یعنی هر که این قرات را از بهر آنکه در این موضع حفظ است از حفظ  
**و بعد از این آیه الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف**  
 فمورد که این کثیر علی قوله الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف  
 لسا حرق در طه و هذان قصمان در حج و احادیثی هاین در قصص  
 و انما اللین اضلانا در فصلت بشددت خوانند و مدلول دال دم  
 و جاء خلا این کثیر و ابو عمرو و توفی فزانت در قصص شد خوانند  
 و باقی قرار در مجموع کلمات و ابو عمرو در غیر فزانت مخفف خوانند  
**شهاب** از اطلاق ناظم دانسته شد عموم هذان بر کلام  
 درانی داخل باشد و معلوم شد که مراد از قوله شد شد شد نوشت  
 زیرا که عطف کردن است بر توفی و دانسته شد که توفی در فزانت  
 بر شد مدلول هم خلا اشارت است به عام فارغی بدوام بقا و ثبات است  
**و بعد از این آیه الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف**  
 یعنی مدلول شهاب همه و کسای قوله ان تروا النساء و کسای  
 درین سوره و قل اتفقوا طوعا او کرها در توبه بضم کاف خوانند و باقی  
 بفتح و مدلولی ثابت و بی معنی کوفمان و این ذکر که ان جمله اعدا کما  
 و وضعه کما در احقاف بضم کاف خوانند و باقی بفتح  
 قوله شهاب اشارت است به تفرقه قراتی که در این موضع و در این صحنه

893

894

الاولی











و اثبات الف خوانند **تجارت** دانسته شد قرات باقیان از  
 ضد و نیز از لفظ ناظم معلوم شد و بالزام است محققان متعرض  
 شد از مبرضه و قوله لا اشارت بصحت قرات کوفیان  
**و اول و آخر الف و اول و آخر الف** خوانند  
 یعنی مدلول لام است و فاء و یاء و هم صیغله هاشم و حق و این که کوفیان  
 و اول کند و لای که پیش از او ساکن باشد مخوم کنند و باقی همان ساکن  
 لام و بعد از لام بعد از او اول مخوم و و اول دوم ساکن خوانند **ثانی**  
 و اول مدلول و مقید کرد و اینها و باقی معلوم شود که باقیست و ضد  
 اثبات باشد پس قرات باقیان بر او نشاند و از لفظ ناظم صد و معلوم  
 شود و حوزی از مدخل بیرون نفع بودیم و مقید کرد و ایند و قوله است  
 صیغله اشارت بدفعه حذف و او اول در قرات این عامر و خمر باشد  
 است بر وایت صحیح و عادی آنرا نیست با جهل کردن از جهل باشد  
**و اول و آخر الف و اول و آخر الف** خوانند  
 یعنی مدلول حسن کوفیان و نافع و کتاب الی نزل و قوله و کتاب  
 الی نزل و کتاب پس نفع نا خوانند و در کلمه اول نفع نون و در دوم  
 نفع حوز و بعد از هوز نونی ساکن خوانند و باقیان بضم نون و کسری  
 در فعل اول و بضم هوز و کسری نای در دوم خوانند و قوله عامر بعد از لا  
 یعنی قوله و بعد از نون علیکم که بعد از کلمین مذکور و باید عامر نفع نون و نفع  
 نای خوانند و باقیان بضم نون و کسری نای **ثانی** قوله حصه

۹۰۹

۹۱۰

اشارت با ستادی قرات کوفیان که اشارت نونی از بعضی عاملی  
 خوانند و عامل اسم است پس قرات ایشان چنین شد و باید اعلم  
**و اول و آخر الف و اول و آخر الف** خوانند  
 یعنی مدلول غیر نون و حقس سوف و شهره و حوز و هر با خوانند  
 و حوز و شهره و با خوانند و باقیان در موضعین نون خوانند  
 و کوفیان بضم و حوز و کسای فی الذکر ساکن خوانند و باقیان  
 بفتح و فاء سبعة غیر از نافع لا و حوز فی المثل ساکن بضم و نفع  
 دال خوانند و نافع باشد بدال و فتح عین خوانند و نفع الین نالون  
 مسهل یعنی نالون و روایت نافع با خفاء عین خوانند یعنی نافع نالون  
 و درش بین نفع و نالون و درش انهم حرکت عین باشد و روانه نالون  
**و اول و آخر الف و اول و آخر الف** خوانند  
 فرمود که حوز و انشیا و او در نون و در نون و در نون و در نون و در نون  
 نفع بضم و حوز و باقیان نفع قوله اسمعیل ای مطلق اشارت به  
 صحت قرات حوز و با اضافه و زاید نیست در نون و اما اندام کبیر  
 در جهل و نفع موضع است الی خلقکم و کلمه هیا بالمعروف فاذا  
 بالمعروف فان وانه اعلم با ما نتم لیبتنکم الخیب ما نافع و نفع  
 و الا صاحب بالمعروف لا یظلم شما ان و الرسول لیسوی اعلم با ما نتم  
 الاصلحات شد خلط و از اقبل هم و الی الرسول رایت و استغفر

۹۱۱  
 ۹۱۲  
 کوفیان

۹۱۳  
 و التور





نما قال الدرافل در کشف و کلامنا قس در طلاق و مدلول الی هذا  
 این کلام را بشکاف خواندانی الی شیئی که در قمر و باقی قرا در مجموع  
 کلمات مذکور که آن ضم است خواهند و مدلول را در حق کسی  
 وقف کند بر قوله و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و قوله العین  
 و معنویات این قوله و الاثف و الاذن و السن و الجروح در کلمات  
 مذکور خسته در حق خواننده مدلول فرائض کثیر و ابرو و اینها  
 موافق کلامی در طبعه اخیر یعنی و الجروح و باقی قرا در کلمات  
 خسته و نفر در حق و الجروح بنصب خوانند **تنبیهات** از انواع  
 کلمات مذکور قدس در البقره ذکر و قریبه در موضع خود باید  
 و نحو رسل و رسلا و رسله و سبل السلام خارج باشد که در آن خلا  
 نیست که مترادف خوانا ظم معلوم شد که کلمات است تحت مختلفه  
 است در جمیع قرآن و نیز کلمات اذن که اشارت بقره و کیفیاتی  
 اذن و لسان را معیند که بقره فی القیم از بهر آن که از مصطلح  
 خارج بود و در حق غیر ملا اشارتست مدح قرا در حق جروح و قوله  
 ونا یعنی اسکان تکو قریب الاخذ است از بهر حق و  
 نعم یعنی و قی اشارت کرد بقوت و کثرت عقل فادری  
**و در بیان کثیر و نصب که در مجموع طایفه کلام**  
 یعنی جمیع وجه الله و لیعلم اهل الاخیل بسیر کلام و نصب بیم خورد  
 و باقیان با سکان کلام و جزم بیم و مدلول فانی کلام اینها

۶۳۰

انفک الیاهلیه یعنون خطاب خواند و باقیان نصب و اهل  
**و قبل یقول الواو عیض و رافع سوی از الجلام**  
**و جزم کلام از عام و لایعز و الذی و بنصب و الکفای**  
 یعنی مدلول غیر عیض ابرو و اهل لوفه و قوله الذی و بنوا باقیان  
 و او عطف خواند و اند و باقیان عطف و قرا مذکور که اثبات و او کند  
 و آنکه حذف مجموع ضیق اند در حق کلام بقول الا ابرو و قوله اوص  
 خواند و مدلول هم تاقع و باقیان امر من و زد در مذکور و باقیان خواند و الی  
 مسکور و تخفف خواند و الی دهم و ساکن و باقیان بیک حال مفتوح  
 شد و خواند و مدلول را و او و حاء و حاء کسای و ابرو و قوله و الکفای  
 اولیا و رمان و بخواند و باقیان نصب و کسای و ابرو و در اما لای  
 و او اذن خود باشد **تنبیهات** قوله الله او مراد اثبات و او است  
 و ضد آن حذف کلام و قوله و رسلا اشارت باظهار دال من و رفته  
 و از قید قوله بالا دقام قرات باقیان معلوم شد که با دما است کن اگر  
 انصاف کردی بر من حرکت دال از بهر قرات باقیان معلوم شد که کن  
 جهت معیند که بقره و حرکت نا فیه دال از مطلق حرکت معلوم شود  
 بر اضطلاع ناظم کلام و عیض اشارتت حسن قرات و بقول  
 و او عطف که از شرط کلام حاصل آمد بسبب و او عطف  
**و بعد از ضم و کلام و بعد از ضم و کلام**  
 صفا و تکرار الیهم و عطف تکرار الیهم من صفة و لا

۶۳۱

نصب و اهل لوفه و قوله الذی و بنوا باقیان

۶۳۲  
 و عطف که از شرط کلام حاصل آمد بسبب و او عطف

نصب و اهل لوفه و قوله الذی و بنوا باقیان

۶۳۳









القبيل من ما ذكره الله او غير رقيقة ذلك كذا في الصالحات  
من الصلوات والجمعة طعام ساكن وانما ذلك يعلم في  
ما بعد من ولو اقبلت كثر وانما قيل في الموت فبعضها يعلم  
والشواهد ولا اعلم ما في نفسك قال الله هذا سورة الانعام  
**فَصِبْغٌ لِلْغَايَةِ وَمِنْهُ لَعْنَةٌ كَثِيرَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ عَنِ النَّارِ**  
يعني مدلول بعد حمزة وكسائي وشعبة من يرفع عنه يفتح  
وكسر واخوانه واخوان يفتح ما وفتح ما وفتح ما وكسائي هم الذين  
يتركبون خواند واخوان ثمانية ففتح ما مقيد كما يناد  
ان يرفع من قوله شاع وانما اشارت بان اختلاف نقله في ابوالعز  
اذا يتركب نقل كره است يتركب واخوان يتركب كره ان يتركب يتركب  
ابو بكر نقل كره است فاطم وابو عمرو واذا قطع كره ان يتركب يتركب  
روايت مشهورة يتركب است ومخاربات كره است وبقوله شاع وانما  
**وَقَدْ هَمَّتْ بِالزَّفْرِ عَيْنُهَا وَبِالنَّارِ النَّارُ**  
يعني مدلول عين من وقال من وكاف كامل حفص واذا يتركب يتركب  
فمنهم يرفع خواند واخوان يفتح وفتح ففتحهم ما قوله من جمع  
سه قرائت حاصل انما فاع و ابو عمرو وشعبة خواند يتركب ثمانية ففتحهم  
يكتب واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
ويكتب مدلول يتركب حمزة وكسائي والله ربنا يكتب باخوانه واذا  
يكتب **فَصِبْغٌ لِلْغَايَةِ** قوله من كامل يعني هروى است انما ي

٩٣٢

٩٣٣

منه فاع من كسائي  
منه فاع من كسائي

كاه ودد من كامل است ودد من كامل ثبت كره من طرش مجاز است  
اشارت بكال اية آنت كاه ودد من كامل است اشارة  
است انما يتركب نقل ثابت است انما يتركب نقل ثابت است انما يتركب نقل ثابت است  
اشان يتركب كاه اية اشارة اختيار كره من قوله شرف فضلا  
اشارت بشرف من قرائت انما يتركب نقل ثابت است اشارة  
**لِّلَّذِينَ هُمْ عَنِ النَّارِ**  
يعني مدلول فاذا يتركب وعين حمزة وحفص ولا يتركب يتركب يتركب  
واخوان يرفع مدلول فاذا يتركب وكاف كسائي وشعبة واذا يتركب  
وكسائي من الموضع يتركب واخوان يرفع من حاصل انما يتركب  
كاه وحفص حرف اخير من موضع يتركب يتركب واخوان يتركب  
وشعبة وكسائي يرفع خواند واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
**فَصِبْغٌ لِلْغَايَةِ** يتركب يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
كره يرفع مدلول واذا يتركب كاه يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
كاه واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
اشا وفتح يتركب اذا يتركب من فاذا يتركب يتركب واذا يتركب  
في كسائي علا يتركب است معنى مدلول وفتح روايت والله  
**وَاللَّامُ الْاُخْرَى** يعني امة واذا يتركب واذا يتركب واذا يتركب  
واذا يتركب باثبات لام وفتح ما الاخر خواند يتركب لام

٩٣٤

٩٣٥

११० ११

مكتبة

قصه نادر از مرصع و مرصع  
بنام خواجه



اشارت به ظهور وجه قرائت و درش و صفت و عايش و اراحم  
**اذا فحنت شجرة لسانها و ههنا فحنتها و الان عايف**  
 يعني اين عامر شاي فحنتا عليه هر باب درش و فحنتا عليه هر  
 و در عايف و حقی اذ فحنت اخرج در انجا و فحنتا ابواب السماء  
 در قمر در جرج شش تا خوانند و با قیام تخفیف **شبهات**  
 مواضع مذکور معین گردانید تا قوله و لو فحنتا علیه و حقی اذ فحنتا  
 علیه را با ما فحنتا لک خارج باشد و قوله کلا ای حقیطه صوفی صافه  
 باید کردن در مواضع انفاقی و شایع است اختلاف کردن در مواضع  
**و اما العدة الشامي بالضم ههنا و عرالف و اوقو**  
 یعنی این عامر شای بالضم و العدة و اوقو و در کتب بضم عین  
 و اسکان دال و حذف الف و فتح و اوقو و اوقو و اوقو و اوقو  
 و اثبات الف بعد از دال خوانند **شبهات** در قرائت اول و ثانی  
 نشد سکون دال را و در قرائت دوم فتح عین را زیرا که سکون دال معلوم  
 شد و ضم دال از لفظ ناظم و فتح و او را تا جماع در فتح ما قبل ما و الثانی  
 و معترض ما و شد از بهر الف و واجب بود ذکر فتح و فتح دال معلوم  
 شد و فتح دال از ضرورت مجامعت دال که پیش از الف  
 بود و قوله و قبل اشارت است با نغمه سور که هفت و سور انعام  
**و ان فحنت عریضه و بعد ما تشبیه و حجه و اوقو**  
 یعنی مدلول هم و چون فحنتا الف و ان عامر و عايف اعم من عمل انکم فحنت

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

خوانند و مدلول کاف کرد و چون ما این عامر و عايف تا به غفور یفحنت  
 خوانند و با قیام یکسر بر حاصل آن باشد که نافع یفحنت عریضه اول و  
 ثانی خوانند و این عامر و عايف نفع حروفی و با قیام یکسر حرفی و مدلول  
 حجه حتم و کسای و شعبه و لیستین نیکر خوانند و با قیام  
 ثانی **شبهات** قوله هم نصرانیه است بوجه قرائت فتح  
 هم از دال را که بدل باشد از قوله تعالی الرجعة و قوله و لا ای وری  
 شایع یعنی حتم و کسای و لیستین سبیل الجبر من شایع سبیل  
 که نیکر و ثانی سبیل جاز است قوله تعالی و ان رفاسیل الی و نیکر و نیکر  
**سبیل رفیع و یفحنت عریضه و ان رفاسیل الی و نیکر و نیکر**  
**یعنی مدلول عامر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر**  
 یعنی مدلول عامر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر  
 بضم و چون سبیل شایع است فتح کفی مد قرائت حاصل شود و حجه نیکر  
 شایع رفیع سبیل خوانند و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر  
 و نیکر و مدلول نون نفع و دال و نون و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر  
 یعنی الحق بضم قاف و صاد و مهمل و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر و نیکر  
 با سکان کاف بقا و حجه مکسور تخفیف خوانند بعد از ان فرمود  
 که حتم رجعه الله نون و سلفا و کالذی استعونه الشیاطین انما  
 مال خوانند که ان پیش ازهای اید و کاش و حال آن باشد که نیکر  
 معتم داشته باشد بر امله کاش اشارت به قوله مفسلا و بدانکه معنی انشال

تخفیف  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳

۷۷۴۴  
۷۷۴۵

7149 02.10  
7150 02.10  
7151 02.10

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



الحلل له این ذرات را دو وجه است در نه موضع می آید قوله واذکر  
 در اینجا و فلان را فلان را در نه و فلان را در نه و فلان را در نه و فلان را در نه  
 در ظاهر و قواه فی سواد الجیم در صافات و قوله ولفظه بالافق دیم  
 و ان راه استغنی در صور اقر و قوله و بن عثمان فی لکل فلا یغنی عن  
 در جمیع شایع موضع مذکور اما در این می کند قوله و یصل السكون الی  
 اصل فی حقا بدیلت یعنی بدلول قاتی و صا و صفا و باء بد حمز و یو  
 بی خلاف و سویی بخلاف اما که کند را را ی که پیش از ساکن باشد و ان  
 در شش موضع می آید قوله رای القهر و رای الشمس در شش موضع و اذاری  
 الانر فلما و اذاری لیس اشکر و در نخل و رای الجر و النار و در کله و فلان  
 رای الجر و النور و الاخراب و در احزاب سویی را دو وجه باشد در کلمات  
 یعنی اما که را و فتح و حزن و ابوبکر اما که فقط و قوله و قل فی الحسن خلفه  
 صلا یعنی در مواضع مذکور سویی و ابوبکر را دو وجه باشد در هر یک می  
 اما که در دوم فتح زیرا که فاعل نظر است که چون ذکر خلاف پیش از  
 در قاری کند عاید با قاری باشد خواه که قاری یکی باشد یا زیادت  
 از یکی و مؤلف این مختصر در دو وجه خوانده است از برای سویی هر  
 بعضی از شایع دشواریها و وجه یعنی بفتح حرف و یکسرها و کسرها با  
 فتح هم و بالعکس **نکته** قوله من حقیقه در لغت ابو سعید را  
 می گویند و مطر نیز و علم را شبیه کند بطور ذرا که زمین و دل یاران و  
 علم زمین شوند پس معنی آن شود که علم صحبه و قوله حسن و قوله یحلی

و قوله و بن عثمان فی لکل فلا یغنی عن

اشاره است با مال محض که اما له هر رای حسن دارد و ترکتش  
 است و دلش قوت مر سویی را و قوله مصیب اشارت به صحت  
 و صحت این توان کامر و قوله یحی جلا اشارت به مال معرفت علم  
 قوت و فلان اینجا بعد آمدن است حاصل سکون و شلیغ  
 سکون این است که باری باشد از آن پس در نه و از آن پس  
**وقف فی کماله و بی و بخلاف آن را و از این کمال**  
 فرموده چون وقف کنی بر کلمات مذکور که آن پیش از ساکن است  
 هم چنان وقف کنی که در قسم اول گفته آمد بخورای لولیا پس اصل  
 نه ب آمده قاصدا فطنت باید کردن از فتح و اما که محض و پیش از  
 و اما را و اورات و دایت قراحت و در فتح و در حالت وصل و  
 و مراد از را و آن خور و و اذ ادا و ک و را و قوله و کت یعنی بخور اذ  
 را و قهر و فلان را و قوله رایت خورای به هم می سازد و در هر چون  
 وقف کند بر فاعل خود باشد یا نه یا ذکر کند و اصولی باشد  
**و حقیقت و با قیل و غیره**  
 یعنی بدلول هم من و هم من اتی بافع و ان ذکوان نون الحاجوی فی  
 بحقیقت خوانند بلا خلاف و بدلول لام له هشام را دو وجه باشد  
 یعنی بحقیقت و شدید که اشارت بقوله له خلف و با فاعل باشد بخوانند  
**نکته** مراد از قوله قبل الله آنست که کاه که پیش از قوله  
 فی الله است متخلف می آید و چون الحاجوی در نظم آورده





۹۸۷  
۹۸۸

و چون فتح کلام و عین سبب قصراست بدان اشارت کرد بقوله فعلا  
یعنی یا اصلاح آورد قصر را فتح عین و کلام قوله صفا نفر اشارت است  
بدفع فاری و حقا بصوت وجه و انضالا بصوت دوا بیت  
**و قفا مع یاسین فی شفا و در ان شفا می باشد و اوله**  
**و یکن و یکن کافیا و ان شفا ای می شود و یکن و یکن**  
یعنی مدلول شفا حق و کسای انظر الی شرف و کلا من شرف  
در حق صورت و لیا کلا من شرف در حق نعم ثاب و می خوانند و با قفا بی فتح  
ثاب و می در مواضع ثاب و مدلول حق این کثروا و یعمروا و یقووا درست  
با ثبات الف خوانند و با قفا بی حذف و مدلول کاف کافیا این عامر  
بی فتح سین و اسکان ناخواند و با قفا بی اسکان سین و دفع با خوانند  
بس حاصل سخن آن باشد که نافع و کوفیان درست بقصر و اسکان سین  
و فتح ناخواند و این کثروا و یعمروا و یقووا اسکان خوانند و این عامر بقصر  
و فتح سین و اسکان ناخواند و مدلول جاحی و دال در این کثروا و یعمروا  
و یقووا کثرا ناخواند و کسر هم خوانند و مدلول جاحی و یعمروا و یقووا کسر و وجه  
یکسر ناخواند و بوجه دوم بی فتح و با قفا بی فتح خوانند **شبهات**  
با نفع حرقی بر خوله و قفا بی مع یکن محرم آن معلوم شد و در کفر فطیر  
از یاد کفر الهاد که کفر در کاف قرا می خوانند در حق و فتح و اسکان آن و مع یکن و یعمروا  
**و جاحی و یقووا و یقووا کافیا و ان شفا و یقووا و یقووا**  
یعنی مدلول کاف کافیا و قفا این عامر و مع یکن اگر با کلا بر منقول خطاب خوانند

در م  
۹۸۹

۹۸۰

و با قفا بی عیب و مدلول عیب و کاف کف شجده و کسای و این  
عامر و اما نه بومنون در جاشد خطاب خوانند و قفا بی عیب خوانند  
بس حاصل سخن آن شد که این عامر و جرح در موضع بی خطاب خوانند  
و نافع و این کثروا و یعمروا و یقووا در موضع بی عیب خوانند و وجه  
و کسای در انعام بی عیب و در جاشد خطاب خوانند **شبهات**  
توله کاف قفا بی قراش خطاب و انعام از انعام و این عامر و جرح در موضع بی خطاب  
مع و یکن و یعمروا و یقووا در انعام و در جاشد بی عیب و جرح در موضع بی خطاب  
**و یکن و یعمروا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا**  
یعنی مدلول جاحی و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا  
لیومنون و در حق سوره یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا  
با خوانند و در انعام و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا  
اول خوانند و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا و یقووا  
یکسر و کاف و فتح با خوانند بس حاصل آن باشد که کوفیان بی فتح و یقووا  
در موضع بی عیب و نافع و این عامر یکسر در موضع بی عیب و این کثروا و یعمروا  
بی فتح در انعام و یکسر و کف **شبهات** فید سخن کوه خروید و یقووا  
المصطلح و قوله فطیر ای عینا اشارت است بصوت وجه قراش ضم  
فیکلام حیات فاری آن کند حال آنک می بین و یی باشد بسبب  
المع معند علیه است از جهت روایت و الله اعلم بالقوا و یقووا  
**و قراش و قراش و قراش و قراش و قراش و قراش و قراش و قراش**

۹۹۱





الف صفا ونوسلا اشارة است بحقیق از سر صفا و تقرب حق سبحانه و تعالی  
**و یصعد جنت کرم و یهده صمیم و جمل العین**  
یعنی مدلول دال دم کا نما یصعد تخفیف و اداسکا و خواند با قاف  
بشد مصدوره فتح خواند و مدلول صمد صمیم با ثبات الف به از صمد  
خواند و مدلول دال دایم و صمد صمدل این کثرت و ابوبکر تخفیف عین  
خواند و با قاف یصعد یصص حاصل از صبی آن باشد که این کثرت یصعد  
خواند تخفیف و حذف الف و ابوبکر یصا عد تخفیف و الف و با قاف  
یصعد یصیل عین و حذف الف خواند **شبهات** اشارت که  
تخفیف صا د با سکون زیرا که صلاحیت اسکان مرصا در ابوبکر  
آنک شد معلوم شود هر قرائت با قیام را و مراد از آنچه گفت و مذ  
حصر زیادتی هذا الف است زیرا که بعد از فتحی اید و معانی و نور ساری شد  
**و یخروج نار یسور و یومض سبع امج یومض الباقی**  
یعنی مدلول عن صلا حصص با غیب خواند و یومض هر درین سور  
و قوله و یومض هر کان لم یلبثوا در یونس و قوله و یومض هر صمیم  
ثم در صبا و با قاف در افعال اویجه مذکور یون خواند **شبهات**  
از تزیین مسائل معلوم شد که در اول انعام و یومض هر جمیعاً ثم غلب  
لذین اشركوا اختلاف نیست اینه را و از فیدائی و یونس که در اول یونس  
و یومض هر جمیعاً ثم یقول للذین اشركوا انکم اخلافت بین و  
نور آن و فرمود فی الا ربع ناصی باشد را بجه بقول از حرف مختلفه

۹۶۸

۹۶۹

است و موضعین قرآن مؤخر داشت موافقت صاحب تفسیر را  
و قوله علی حقنا علی حقیقت قرائت غیب بخشهر هر با هر وی عند داشت  
**و مخاطب شام یعلون و یومض فیها و یخالف الف**  
یعنی امیر ماسی و یازنک با فل معاً یعلون خطاب خواند و با قاف  
غیب و مدلول یون مشتلا حیر و لسانی من یون له عاقبة الحار و درین  
سور و در قصص مذکور خواند و با قاف ثبات **شبهات**  
یون بر کاتار قدیم داشت از هر جفتیم کا اشارت قوله یسلا و یخالی  
**مکانا کما التور و یومض فیها و یومض الباقی**  
یعنی یخبر هر یکا کما مکانات باید با ثبات الف خواند بعد از تونی  
بر صفت جمع و با قاف عذوب الف یصیف و یومض و آن درین سور  
است و در هود و جاث و دینس لک و در زمر کما و مدلول یسلا و یسلا  
کسی الله یزعمهم و الا من نشاء یزعمهم در موضعین یضم دای نماید  
و با قاف یفتح **شبهات** ضم مکا تا تکم حذف کرد تا شامل مخاطب  
و با یان باشد و تعبیر از اثبات الف بعد از کرد و چون فتح در  
اشباع کنی الف حاصل اید و مراد از آنچه گفت و یسلا است که  
الخلافت در زعمهم که بعد از یسلا یسلا آید و درین سور  
**و یومض فیها و یومض فیها و یومض الباقی**  
و یخبر عنه المرفع فی شرکا و یخبر و فی مضمین التامین و یسلا  
و یومض فیها و یومض فیها و یومض الباقی و یسلا فی السور یسلا

۹۶۸

۹۶۹

۹۷۰

۹۷۱

۹۷۲





وخصص بن ندیکر وینه نصب و مدلول کاف کذا وحاء حلا و تون نخی  
 این عامر و ابو عمرو و و عاصم بوم حصان بفتح حا خوانند و با ضان کسر و مد  
 حسن نافع و ذکر تانی شش لغزائین با سکان عین خوانند و با ضان کسر و مد  
 و مدلول کاف کاف و فاف فی و حال در ضم این عامر و حمزه و این کسر الا ان  
 تون نیایش خوانند و با ضان ندیکر و مدلول کاف کاف این عامر قوله  
 ینه فصر فیه بر رفع خوانند و با ضان نصب بس حاصل ان باشد  
 که این عامر الا ان تون ینه بناییش در رفع خوانند و این کسر و حمزه نشاء  
 و نصب و نافع و ابو عمرو و عاصی و کسای ندیکر و نصب **نصب**  
 قوله کف صدق اشارت بر وجه قرات نایب و ان تکی زکر که نایب  
 فعل از برای نایب لفظیه خوانند و مد قوله ذاکا فاف اشارت  
 بر وجه ندیکر تکی و رفع ینه معی چون نایب ینه غیر حقیقی است که  
 فعل نزدیک است با فقام و کاف فی از جهت عربیت زیرا که ینه و ینه  
 یک معنی است و حسن و انشاد قرات این عامر و ابو عمرو و عاصم  
 و انفاق انسان در فتح حصا د اشارت کرد بقوله حلانا و جعل  
 انامه در قرات اسکان معز بود اشارت کرد بدان بقوله حصن من  
 اعداء که اساق این عامر و حمزه و این کسر و شفق اند در رفع ینه و حمزه  
 اهل عربت کون اندیشید که بدان بقوله کاف فی دهم و بر قرات تون  
 بنا و ینه بر رفع کان نامد باشد مستغنی از خبر بس حافظ اهل عربت که  
 باشد و خوانند و با ضان و ادانند و با حافظ نایب که بدان بقوله کلا

و کون

**و تذکره الکر حق علی شدا و ان اکثر و انشاد و انشاد**

یعنی مدلول بن علی و سبب انحصار حمزه و کسای ندیکر و تون و جمع  
 قرآن حصف ذال خوانند و با ضان شدد و مدلول شش شمع حمزه  
 و کسای قوله و ان هذا صراطی مستقیم کسر حمزه خوانند و با ضان کسر و مد  
 کاف کلا این عامر حصف تون قوله و ان خوانند و با ضان شقیل بس حاصل  
 انانجه کشفه امد و قرات باشد **نصب** مراد انت مذکور  
 که در اول مضارع او ثابا شد بخلاف بخوانند که الا ضان که ذال ان  
 تخففات باجم قرا و نیز باید که اگر ثابا باشد در اول مضارع مشغول  
 زواله خوانند که تون اسد شفق اند در تخفیف آن و قوله علی شدا  
 علی ما یشرع باثر باشد و الف نیز علی شدا اشارت و است بطبیع وجه  
 قرات حصار و قوله شرعا ای طریقاً و کسای ای ناما و ابراهیم  
**و تذکره شاف مع الخاف قوامع الزم و مد الحصف**  
 یعنی مدلول شش شاف حمزه و کسای الا ان نایبهم للملاک در  
 سوره و در خل ندیکر خوانند و با ضان نیایش و حمزه و کسای ایضا  
 قوله فادقوا دهم در سوره و در دم یا ثبات الف خوانند و با ضان  
 و با ضان تخففات اند خوانند **نصب** ترجمه ما شهم معلوم شد ان  
 اطلاق و قوله شاف اشارت بر وجه قرات ندیکر یا ضمیر معنی جمع  
 نحو و قال نسوة و قوله عدلای اصل یعنی مد در قرا و با صلاح  
 آورد تخفیف را که ملازم وی است و معلوم است

که بخاری حذف الف فوقاً بشد و را خوانند و با علم  
**و کنز و فتح حجت فيما ذكره با اثباتها و جملها**  
**و در وجه ابطالها و دلالتها و عجزها و الاستحسانها**  
 یعنی مدلول دال ذکر ابن عامر و کوفیان قوله دنیا قیما بکسر فاء  
 و فتح یا و تخفیف خوانند و با فانی بفتح فاف و کسریا و شقیل خوانند  
 بعد از آن شروع کرد در بایات اضافه در صورت و آن در هشت موضع  
 می یابد اول آن وجوب لذی نافع و ابن عامر و حفص بفتح خوانند و معانی  
 نه نافع بفتح خوانند فقط و روی لمصراط مستقیم نافع و ابن عامر و  
 بفتح خوانند و مصرطی مستقیم ابن عامر بفتح خوانند فقط و الفی امر نافع  
 بفتح خوانند فقط و الفی اخاف و الفی اولی حرمیان و ابن عامر و مرد بفتح  
 خوانند و معجای نافع با سکان خوانند فقط و اختلاف رواة در معجای  
 یاد کردن شد در اصول و قوله و الا سکان حجت تخلایست است بلا حجه  
 مخالفی خلاف خوانند با سکان یا و اشارتست بعدم النفاذ بقول  
 که دلیل آن اجتماع سکنین باشد بر آن که روایت نافع ثابت شده است  
 صحیح و اما و دین یا استان باشد که مر و وجد دوم فتح جابجه باقی  
 قر خوانند و اما یا و محدوده قوله و همدان ابن عامر و یثاثر خوانند  
 فقط در حالت وصل و اما ادعای کبیر در صورت جهل و نه است  
 حلقه کرمین بیلور و آنکه سبب و لو تزلزل علیک کتابا الا هروان  
 مستحکم خلاف ابن عامر و منظر من اول الذب بایانده مقل

لذین ولا تذب بایات فذوقوا العذاب بما ولا مدلول الخلفان لانه  
 و من لهم نصرف الا بایات ثم یسهم العذاب بما قل الا قول اکثر  
 ولا اقول اکثر با علم بالتاکون اعلم بالظالمین الا هو و یعلم خلاف  
 عن ابن عامر و یعلم ما فی امر و یعلم ما جرح من المؤمنین و کذب  
 هدی الله هو ابن عامر ملکوت اللیل بای قال لا أحب قال ابن عامر  
 یهدی من انظر من جعل ذکر النعم و خلق کل شیء خلق کل شیء  
 الا هو و اعرض خلاف عن ابن عامر و لا یبدل لکلمات اعلم من یبدل  
 اعلم المحدثین و قد فصل ذکر اعلم بالمحدثین من الکافین جعل  
 را لانه و هو یضمر در قوله ما رزقکم الله الا نسیتم نعمتی  
 انظر من افتری كذلك کذب نحن نزق فکر الظلم من  
**و لا ذکر الغیبه قبل ان یذکرها و خوف الله الخیر**  
 یعنی مدلول کاف کرما ابن عامر قلیلا ما تذکرون قبل ان یذکرها بایانده  
 کند پس تذکرون شود و با فانی حذف یا خوانند قوله و خوف الدال  
 که شرفا علامتی مدلول کاف کر و شیخ شرفا و غیره الا ابن عامر و  
 و کسری و حفص تخفیف دال خوانند و فانی شدید **تیسر**  
 تخفیف تذکرون و شقیل دوا آخر انعام ذکر و فانی از بعضی اشیاء ثانیها  
 یاد کرد بکرم و چون در قرآن حزن و موافقان حق بود و ایضا می  
 از جهت نقل و عبرت اشارت کرد به آن که شرفا علامتی مدلول





خارج باشد یا آن را منضم نیست و قوله وما الماودع یعنی نزل کرد و  
 و ما کذا و آنه را در قوله و ترعنا ما فی صدورهم اختلاف نیست اگر چه  
 قول ناظر خوف الناس هست زیرا که در لاق و ترعنا ما فی صدورهم  
 مقدم است بر و ما کذا لکن چون در پیش مقید کونه است و ما کذا را  
 با اعتقاد کرد تا ظمیر میسر و انشا را اختلاف ده و ما کذا کما است و قوله  
 و چون اهل ایمان را با جلال آفرید و کذا را با شمع آتش کرد و در قوله  
**و انزل الخفیف النور** یعنی نازل شد و ما خلا البیوت  
 یعنی مدلول نور خفیف و سما عاصم و حرمان و او عمر و غیر از تری قوله  
 ان لعنة الله در سوره تحفیف نون آن خوانند و نیز نون را ساکنند  
 و لعنة الله برقع ثانی خوانند و نیز و نیز و عاصم و کسای بی نون  
 آن با شدید و نصب ثانی خوانند و مدلول هم از و صلا تا ف لعنة الله  
 علیه در سوره نور تحفیف نون آن خوانند و برقع ثانی لعنة و غیر از نافع  
 باشند و نصب خوانند **شبهات** مراد از تحفیف نون آنست  
 که نون آن تحفیف کوه اند نه نون لعنة الله زیرا که نون آن با نون است  
 و مراد از مرفوع ثانی لعنة است که صلا حیث اعراب آنرا است و اگر آنکه  
 در آخر کلمه است و سکون نون از لفظ آن و شدیدا از ضد و فتح از فتح  
 معلوم شد و هم ما خلا از من نیست زیرا که قائم مقام است ثانی است  
 و اختلاف ده نون در نون ان لعنة الله است نه در نون ان غضب الله  
 نون ان لعنة ما اهل حرف محله و ثانی است و حکم نون ان غضب الله فی مودعه

۹۸۹

نصب

**و یعنی ما و انزل الخفیف النور** و ما الماودع یعنی نزل کرد و  
 و ما کذا و آنه را در قوله و ترعنا ما فی صدورهم اختلاف نیست اگر چه  
 قول ناظر خوف الناس هست زیرا که در لاق و ترعنا ما فی صدورهم  
 مقدم است بر و ما کذا لکن چون در پیش مقید کونه است و ما کذا را  
 با اعتقاد کرد تا ظمیر میسر و انشا را اختلاف ده و ما کذا کما است و قوله  
 و چون اهل ایمان را با جلال آفرید و کذا را با شمع آتش کرد و در قوله  
**و انزل الخفیف النور** یعنی نازل شد و ما خلا البیوت  
 یعنی مدلول نور خفیف و سما عاصم و حرمان و او عمر و غیر از تری قوله  
 ان لعنة الله در سوره تحفیف نون آن خوانند و نیز نون را ساکنند  
 و لعنة الله برقع ثانی خوانند و نیز و نیز و عاصم و کسای بی نون  
 آن با شدید و نصب ثانی خوانند و مدلول هم از و صلا تا ف لعنة الله  
 علیه در سوره نور تحفیف نون آن خوانند و برقع ثانی لعنة و غیر از نافع  
 باشند و نصب خوانند **شبهات** مراد از تحفیف نون آنست  
 که نون آن تحفیف کوه اند نه نون لعنة الله زیرا که نون آن با نون است  
 و مراد از مرفوع ثانی لعنة است که صلا حیث اعراب آنرا است و اگر آنکه  
 در آخر کلمه است و سکون نون از لفظ آن و شدیدا از ضد و فتح از فتح  
 معلوم شد و هم ما خلا از من نیست زیرا که قائم مقام است ثانی است  
 و اختلاف ده نون در نون ان لعنة الله است نه در نون ان غضب الله  
 نون ان لعنة ما اهل حرف محله و ثانی است و حکم نون ان غضب الله فی مودعه

۹۸۷  
 ۹۸۸  
 ۹۸۹



و حقیقه و الیوم یا ذکر شود در تمام و ایتم و قوله کلا اشارت به اینست  
 این عامه در جمیع احاد بعد برقع خوانند که امر و قوله مع عطف اشاره  
 یعنی گفته اند که در ظاهر لفظ ناظم اشکال وارد است زیرا که معطوف  
 و دواست و جواب اینست که عطف در لغت دواست و چون جواب  
 معطوف است و در مورد جواب ما قبل اثر انحصار لغت معطوف کوفت  
 پس برین مقرر معطوف است با شید و بهتر است که عطف بر معنی اصطلاح  
 و یک کلمه کلمه حصول بر تعلیل باشد یعنی گویم که معطوف دواست و میگوید  
 سه آن است را که معطوف نیست حکم تعلیل معطوف کوفت بخود قوله  
 تعالی و کاشتن لغاتین و قوله دلالت بر اینست که عطف یعنی که در  
 قرأت است و اینم تون و سکون شین خقی که میگوید باده ذلول از جمله  
**و کافر الذین یحلفون فی عینهم و لا یحلفون**  
 مع ایضا عفا و الفاء و بعد معنی در کفا و لا یحلفون را اینست که عفا  
**الذین یحلفون فی عینهم و لا یحلفون**  
 یعنی مدلول را و ما لسانی و کلمه من له غیر هر جمله به با بد معضرا و کسرها  
 و بعد ازها اثبات یا خبر از در حاله وصل و وقف و یا قان برقع را و هم  
 و اثبات و او خوانند بعد ازها و مدلول جارا خلا ابرعوا و یلقون در موضعین  
 این صورت و یلقون ما ارسلت در احفاف با سکان یا و تحقیق کلام خوانند و اما  
 بفتح یا و شد بدلا خوانند و مدلول کفا این عامه در همه صایح قوله معنی  
 و قال الملأ اثبات و او کید بعد از معنی و یا قان حذف و او کنند

۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲

الذین یحلفون فی عینهم و لا یحلفون

و مدلول عین ملا و حزم الا حضم و نافع انکم لما ترون الیهال بعضه سکون  
 خوانند بر صیغه خبر و یا قان بعضی از خوانند خبر اول مفتوحه و یا قان  
 سکون بر صیغه استفهام و مدلول عین ملا و حزم حضم و نافع و یا قان  
 از لانا لاجرا بهنم سکون بر صیغه خبر خوانند و یا قان بهنم بر صیغه  
 استفهام خبر اول مفتوحه و یا قان سکون بر صیغه استفهام  
 که میگوید زیرا که از اصطلاح خارج بود و از قرینه هم محرم الیکم معلوم  
 شد و از لفظ ناظم سکون با تحقیق معلوم شد و فتح قان شد و از نظیر  
 و مقید کور اید فال یفسدن یا بخود قوله و است خبرا لقا شین قال الملأ و یرون  
 و یرون و مقید کور اید فال یفسدن یا بخود قوله و است خبرا لقا شین قال الملأ و یرون  
 که در هر شین آن خلاف نیست و قرا سبعة هر یک بر قاعده خود یا شده و یا  
 و بعضی و غیر آن و در شین ذلول و اس را اصل خود باشد و بیطرفه  
 و لغت از پیش ما ذکر کرد شد و معانی و معنی کلام را و یا قان  
**علی حصر او و نافع و یحلفون فی عینهم و لا یحلفون**  
 یعنی مدلول تا حصر قرا سبعة خبر از نافع حقیق علی غیر ازها و خوانند  
 یعنی الف و نافع خبرا نافع ناظم لفظ کیدمان یعنی یا شد و مفتوح فی  
 الف خوانند و مدلول شین یعنی خبر و کسای یا نول یکل ساحر درین صورت  
 و قوله تعالی و قال فرعون یحلفون یحلفون یحلفون و یحلفون یحلفون یحلفون  
 شد بدلا و یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون  
 خوانند و یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون یحلفون

۴۹۳

491  
499

٩٩٧



٩٩٨ الْقَمْعُ شَلَاو  
٩٩٩ وَالْأَشْيَاعُ دَوْنُهَا

V--

V-1





کرد و بسوزد حال ملک شاه صفا است در قوت وجه و الله اعلم  
**و بصر در زیات مع هر پایه و الطور و التالی**  
**و بصر و عصا و کسر و اول الطور و التالی**  
 یعنی مدلول طاهر است که کوفیان قوله من ظهور و بصر و بصر  
 سوره و قوله الحفنا هم دریا بصر که تا بی حرف طو راست بخیر لغت  
 و فتح تا بر صیغ توحید خوانند و با قاف اللف و کسر تا بر صیغ جمع خوانند  
 بعد از آن فرمود که مدلول دال هم و معنی عصا این کسر و ابو عمرو و کوفیان  
 در سوره بس و الله لصر انا جلنا در بصر معتمد کور خوانند پس معین  
 شود که قرات با قاف آن باشد بعد از آن فرمود که ابو عمرو و بصری  
 قوله و ابدا هم دریا بصر که اول حرف طو راست بکسر تا دریا بصر خوانند  
 که در سوره قرات ابو رفیع است پس قرات رفیع تا معین باشد مرا قفا نوا  
 قوله و ابدا هم دریا بصر مدلول کاف کمر و حاء خلا این عامر و ابو عمرو و دریا هم  
 که در طو راست ادخالی می کنند در میان یا و کاف و بصر خوانند دریا هم  
 و یاد کردن شد که ابو عمرو و بکسر تا خوانند و این عامر بصر خوانند حاصل سخن  
 در ذریات اعراف و امین و موضعین طو آن باشد که این کسر و کوفیان  
 در صیغ توحید خوانند و بفتح تا اول در اول طو که برفع خوانند و اول  
 در امین موافقت کنند با این کسر و کوفیان یعنی توحید و بفتح تا خوانند  
 و در اعراف و موضعین طو و جمع خوانند و کسر تا و در سوره طو و کوفیان

۷۰۴  
 ۷۰۵

که اشغاله هر نفر ابو عمرو و باشد که بفتح قطع و اسکان و اسکان  
 عین خوانند و بعد از عین توفی و الفی اثبات کنند پس گوید و ابغاهم  
 و ذی بصر یا همان الحفنا هم دریا بصر و این عامر و جمع مواضع ابو  
 جمع خوانند و بکسر تا دریا بصر اول در اول طو که بضم تا خوانند و از قاف  
 سبعة تا فتح یا قی مانند در اعراف و امین و تا بی طو و جمع و کسر تا خوانند  
 و در اول طو و توحید و رفع تا بی حرف طو اخرج این سایل از شکلات  
 فصل بود بسطی کردن شد تا خطی بکنند و در باب  
**یعنی و ام معانیت و حید و حید و حید و حید**  
**و فی الحید و الکتای و حید و حید و حید و حید**  
 یعنی مدلول حاء حمید ابو عمرو قوله شهدنا ان بقولوا و قوله و قولوا  
 انما اشركت بحیب خوانند و با قاف بخطاب و مدلول قاف فصل جمع  
 قوله یجدون فی سایه و در سوره و لسان الذي یجدون در ضلوان  
 الذين یجدون فی یا نا در فصل بفتح و اوجا خوانند و کسای شایع  
 حیدر کند در خل فطر و دریا قی با قاف در مواضع مثله بضم یا و کسر تا خوانند  
 و مدلول بین شفا حیدر و کسای و بذر هم بضم را خوانند و با قاف  
 و مدلول بین خص ابو عمرو و کوفیان و در هر قی شفا هم را خوانند  
 و با قاف بی بی از حیدر قرات سبعة را سه قرات حاصل شود  
 فاضل و لك **فصل** قوله فصل ای بین یعنی وجه قرات جمع  
 معلوم و معین شد از قرات با قاف و قوله حیدر نمیده است بخشن

و کسر تا  
 ۷۰۶

و فتح ص

قوات ابو عمرو و زير که مناسب ما قبل و ما بعد است و قوله و ايضا  
 نهاده که معنی نهاده که استرخا است انجا و بدان اشارت  
 می کند که قوت قرات که همان و از عا مر یعنی قرات و اشارت  
 دهاده در حکایت هم غرض سترخی بسیار هم است  
**و چون و نما کنی و نما کنی و نما کنی و نما کنی**  
 یعنی مدلول این سخن و شمس تدا و نفر حص و حسن و کسای می باشد  
 و ابو عمرو و این عا مر قوله شمس که اما ایضا بنم سین و فتح را و یا ثبات  
 بعد از کاف و بعد از الف هم مفتوحه خوانند بخوبی قوله الحقیق بنم کاف  
 و افع و شعبه بکسر سین و اسکان را و شون کاف و خف کاف است  
 و هم خوانند بخوبی ماضی لفظ کرد بدان **نما کنی** ضم ط  
 نمید کرد که از صطلح بیرون رفته بود و مراد از مراد است  
 است و ملاجم علی است و اشارت به بعد از کاف و و صوح و وجه  
**و لا یبصر و لا یبصر و لا یبصر و لا یبصر**  
 یعنی مدلول هم اصل تافع و لا یبصر و لا یبصر و لا یبصر و لا یبصر  
 در شعر محقق تا و اسکان آن و فتح تا خوانند و یا قاتل یعنی تا و است  
 آن و کس را خوانند در موضعین **نمیسا** سکون تا و محقق  
 از لفظ ناظم معلوم شده فتح تا قاری شده از صطلح علیه و مراد وصل و اخلا  
 و کز را بده آن سخن است از لفظ قوله اخلا اشارت به قاری محقق  
**و قل طائف طائف و قل طائف و قل طائف**  
 و اضحی است که از لفظ

۷۱۰

۷۱۱

۷۱۲

یعنی مدلول را و رضی و حق کسای و این کسای و ابو عمرو و از است و طیف  
 بیا ساکن تحریف خوانند و یا قاتل با لفت و هم مکسور خوانند و مدلول  
 هم بعد از تافع و اخرا هم بد و نیم یعنی با و کسرم خوانند و یا قاتل  
 یعنی با و ضمیم **نمیسات** از لفظ یقراش که منی منعق شد از  
 نرسین و قوله فاضل یعنی با و اخیرم کردن و قوله و کسرا هم یعنی  
 مکسور کردن هم را و قوله ادلا اشارت به جوده قرات هم که یعنی  
 گفته اند که قرات هم از ادلا و است و آن در خبر استعال کنند و قوله  
 انما اند هم به من مان و مد در شش گفته و یا هم فی طعیا هم  
**و فی مکی یعدی و فی مکی یعدی و فی مکی یعدی و فی مکی یعدی**  
 هم مراده در موی هفت اضافه است حرم و فی لغو است حرم  
 با سکان خوانند فقط و می فی اسرامل معنی فتح خوانند فقط و می بعد  
 ابعلم و فی اخاف تافع و این کسای و ابو عمرو و فتح خوانند و فی اصطیق کسای  
 کسای و ابو عمرو و فتح خوانند و هذا و عیب تافع یعنی خوانند فقط و یا قی  
 الذین یبکرون این عا مر و هم با سکان خوانند و عا جم علیا است و آن  
 هفت مضاف است و یا محذوف در موی قوله کیدون فقط و یا  
 یا ان در وصل و وقف هشام کنند و ابو عمرو و ثبات کنند در حال وصل  
 و از عام کبر خواه و فتح موضع است از امریک قال بصره و کز جث  
 سیمین برع عیسا هو و فیله علقه فی او عمرو و امروزی مراد از  
 قل اظلم من اولد بیا نه قال لکل الغلب یا جهنمه هاد

۷۱۳



VII

Vig

V17

یعنی مدلول شیء شاع و کاف کفلا این عام و جزو و کسای و لکن الله  
 قله و لکن الله می تخفیف نوز خوانند معنی باسکان نوز تخفیف  
 خوانند در حالت وقف و جزو ماکن باشد لازم باشد در حالت وصل  
 که بکسر خوانند از بهر القاء ساکنین و رفع هاء الله خوانند ایضا در  
 کسب مد کورس و یا فیانی بفتح نون و شد بد آن وضیعه اسم الله  
 خوانند و کسب **شما است** از قید اولین حرف ثالث و یا قید  
 و لکن الله سلم و قوله و لکن الله الف پنجم یروز در نکره در شد بکسر  
 خلاف نیست و در کسب نون و فتح آن قوله و لکن الله در حالت وصل  
 مر فاری تخفیف و از لفظ ناظم معلوم شد که بکسر نون خوانند و در حالت  
 وقف واجب است باسکان خواندن و معانی رموز کسب است  
**و موهن بالغتفیف ذاع و فیه لیمون الحقیق**  
 یعنی مدلول ذال ذاع این عام و کوفیانی و از الله موهن باسکان و او  
 و تخفیف ها خوانند و یا قان شد برها و فتح و خوانند و مدلول معنی  
 عو لا حصص در حرف یعنی موهن ترک نون کند و قوله لید تخفیف  
 ذال خوانند و یا فیان بنون و نصب خوانند پس حاصل سخن از ترجمین  
 سه قرات باشد **شما است** سول و او فاری تخفیف معلوم  
 از لفظ ناظم و فتح آن مر فاری شد و از نظیر و ضد قعی در قوله  
 لم یزوت اثبات باشد و معانی رموز اثبات بفتح نون و وضیعت  
**و بعد عن الیمین علی و فیضا العلو و انجها**

۷۱۷

الف و اوله  
۷۱۸

الجزء العظمی

یعنی مدلول عم و عین علامتا فاع و این عام و حصص و از الله مع المومنین  
 بفتح حمر خوانند و یا فیانی بکسر و مدلول حقا این کسر و یا بجر و اذ الله الصلح  
 الدنیا و هم بالعدوق الضوی بکسر فاع در موضعین خوانند و یا فیانی  
 بضم خوانند **شما است** ان مفید گو داند بعد موهن از الله  
 له بیش از موهن است خارج باشد و قوله عم علامتا بفتح وجه فتح  
 ان یعنی فتح ان عام است از جهت آنکه بعد از عم واقع است فاع  
 ای نو کثرت اعلو ان الله و وحی دیگر علی بعد از الام ای نو کثرت  
 لا ان الله و قوله حقا اثبات بکسر مع موهن و یا فیانی بکسر و یا بجر  
**و موهن لیمون الحقیق**  
 یعنی مدلول غن از و صا و صفا و ها و هدی نافع و شجیه و بزی من حقا  
 عن تینه باطفا و یا اول و لکن الله خوانند و یا فیانی باسکان با  
 و از علم آن کنند در یا بافی و مدلول لام له و میم ملا هستا موه  
 این ذکوان و قوله از نونی اندر ثبات خوانند و یا فیانی بکسر  
**و العین فیما یحسب کاف فشا عیما و کاف النور**  
 یعنی مدلول کاف کاف و فشا و عین عیما این عام و جزو و حصص و کسب  
 الدش کفر و استقرا بفتح خوانند و یا قان و خطاب و مدلول فاء فاشیه  
 و کاف لظاخر و این عام و لا غشیق الدش کفر و یا بجر و در نون و عین خوانند  
 و یا قان خطاب **شما است** قوله فشا عیما اثبات باشد شما با  
 غیر تخفیف مرخص و در اتصال هم جنانکه شهور و غیب این عام و

۷۱۹

۷۲۰



در افعال و تدوین نموده است و بطلان قول کسی حکم نقل کرده  
 است غیب تحسین موضوع را فقط در موضوعی یعنی در افعال و تدوین  
**و اما آنچه که فیا و اکثره السعید السله و اکثره الفیاض**  
 یعنی مدلول کاف فیا این امر را ضملا بجزرون بفتح هم خوانند  
 و باقیان بکسر قوله و ان جعفر السله درین سوره شعبه بکسرین خوانند  
 و غیر شعبه بفتح خوانند و مدلول فاء قطب و صاد صلاح و بویک  
 در سوره اقبال قوله و یزعم الی السله بکسرین خوانند و باقیان بفتح  
**و باقیان بکسر و الباقی بفتح و وضعه الباقی الباقی**  
**و باقیان بکسر و الباقی بفتح و وضعه الباقی الباقی**  
 یعنی مدلول غیر غرض ابوعمر و کوفیان قوله و ان کن منکم ماله یطیبا  
 تدبیر خوانند و آن دوم است که اشارت بقوله و ما فی کن و باقیان بفتح  
 خوانند و مدلول ثانی کوفیان فان کن منکم ماله صامع که از آن است  
 است تدبیر خوانند که اشارت بقوله و ما فی کوفی و باقیان بفتح خوانند  
 بر حاصل آن باشد که کوفیان تدبیر خوانند در موضوع و حرمان خان  
 عامر ثانیست و ابوعمر و اول تدبیر خوانند و در مانی ثانیست و مدلول فافایش  
 جز و تون نقل عامر قوله ان فیکر ضعفا بفتح ضا خوانند درین سوره و  
 باقیان بفتح مدلول صاد صفت و غیر من و فاء فصل ابویک و جز و جز  
 الله انزی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه  
 ضعفا بفتح ضا خوانند در واقع ماله و حصن بوجه ثانی و اضعف کند

۷۲۱

۷۲۲  
۷۲۳

الاشری الی الی الی الی الی

بما فی قرائنهم خوانند چنانچه اشاره کرده بدان بقوله عن خلف و  
 مدلول حار حلا ابوعمر و ان کون له اسری ثانیست خوانند و غیر قوله قل  
 لئن فاندیکم من الاسری برصیفت فعالی مضیم الفا خوانند و غیر  
 ان ابوعمر و ان کون تدبیر خوانند و اسری برصیفت فعلی مقنوح الفا خوانند  
**خبریات** بقیه ثانی و ثالث اول و باقیان برون و در بعضی این کن  
 منک عشرون و ان کل منکم الف فافایش اند و در دیگر موضوع و از اطلاق  
 بیکر شیعی شدن از ترجمه آن وقع را معین گردانند از بعد و قوله  
 خلف بعد از روضه حضرت گفت نامعلوم شود که حضرت را دو وجه است که  
 و اسری حضرت گردانند باقی کوفیان فافایش خوانند و اسری خوانند  
 بشود و قطع کوفیان است یعنی باشد از ترجمه و فاء بر اصل خود باشند  
 در ایه و معانی سوره اشارت به و فاء و حسن لفاظه و کوفیان جاعلان  
**و لا یحیی الکنه و لا یحیی الکنه و لا یحیی الکنه**  
 یعنی مدلول فاء ترجمه ماله کن و لا یحیی بکسر و خوانند درین سوره و در  
 سوره کعبه مدلول ماله ترجمه و کسای قوله ضالک الولا بکسر و او  
 خوانند و باقی قرائن از کسای در موضوع بفتح خوانند و کسای و کعبه  
 موافقت کنند و کسای ترجمه و درین سوره موافقت کنند باقیان بفتح  
 و ائت اضافه در موضوع است درین سوره قوله ان اری ما لا یرون و باقی  
 اخاف الله حرمان و ابوعمر و بفتح خوانند **خبریات** قوله و انما  
 بوجه قرائن ترجمه زیرا که هر فعلی که آن از جنس ضعیفها باشد بکسر و می آید

۷۲۴

جناحه صاعقه و خفاطه و چون کسی را جزو مشفق شد در کف حضرت  
 و قوه وجه قرات شیبه گوید بقوله سقا و قوله اخلا اشارة است  
 اضافة و درش صوف با صمد و نیست و اما ادغام کبریا زده است  
 از حی و حکم آن قدس قائله آنکه قول الاشارة الله الشکله بکونی و درکم  
 من الطبیات القلاب بها منامک طیاره زین الهم و قال الهم من الهم  
 الفشایان کلمه اند هو حسیله الله هو **سورة التوبة**  
**و کثیرا ایمان عذابان عام و روحی حجاب الله**  
 یعنی آن عام قوله لا ایمان لهر یکسویان خواهد بود با شایان بفتح و مدلول حق  
 این کثرتا بر هر دو ان یعنی و اما جدا شد و جدا خواهد بود با شایان بجمع  
**س** ساجده شریفه که در ابتدا و اول آیه ای قوله اما بعد ساجده  
 بروی و در کلمه هم کس از قرآن را بخیر خواهد بود و او را بدو و شریفه و در کلمه  
**عشیرة الکبریا جمع صمد و توبه و اعز و حی و قوی**  
 یعنی مدلول صاد صمدی شجده در سوره با شایان الف خواهد بود صمدی جمع  
 و با شایان تخلف الف و صمدی شجده مدلول را دخی و توبه و قوی کسی  
 و عاصم و طائف الیهود عزیر بنون خوانند و با شایان بی شون و قوله بالکسر  
 و کلا یعنی بقوله شون بنون شون را مکتوب گردانید برای القاسم الین  
 و چون مقید این لازمی نیست ازین سبب که اری شون فون را مکتوب گردانید  
 پس عاصم و در سبب بر اصل مذهب خود است اما کسی درین اصل  
 مذهب او آن بود که ضم خواهد نامتر فی قوله و صمد اولی السالین کن مدلول

۷۲۵

۷۲۶  
عشیرة الکبریا

لروا کسر کما و بصفت قرات شون اشارة کرد بقوله و دخی نص  
**نبیها** در عشرت لفظ جمع مطلق است اما معلوم شود که  
 مراد جمع سلامت است مد جمع مکتوب که مشا را است و کثرت عشرت مد  
 الهه صدق ما فهم نکند از حذف ضمیر که کلمه عشرت نام است بخیر  
 در مکانات زیرا که چون کلمه بصفت جزی میسر ذکر کرد مراد آنست  
 لفظ باشد و چون بر طریقی که بدین خود از وی حذف کرده مراد نام باشد و این  
**بضا و روحی عذابان عام و روحی حجاب الله**  
 فرمود که عام بضا عونی قول کلمه با و اشیان هم بصفت مدلول عام  
 نواز و با شایان بضم ها و حذف هم خوانند **نبیها** نیکو کار  
 کسر را از هر صد و قوله و اعلا اشارة است و بوجه قرات عام که آن  
 لغتی مشهور است و بعضی گفته اند که بصفت خواندن لغت اهل طاعت  
 است و بصفت این لغت اشارة کرد بر افعلا یعنی در باب استرا  
 و التیارات حکم بر قول با عمل این لغت و اما الفی و بدین فی الایوب  
**بضا و روحی عذابان عام و روحی حجاب الله**  
 همز و کسی و محض بصل به الیون لغز و بضم یا خوانند و قوه ضا و با  
 بفتح یا و کسر ضا **نبیها** چون بصل بفتح یا و کسر ضا و مسند یا  
 لغز است و اهل بدعه بدین مایل اند و در قول ایشان از فرمود و لم یخشوا  
 هناك خضلا یعنی که خونی است برین مذهب را از آنک احباب بدعه  
 بدین استدلال کنند و این مفضل ایشان باشند زیرا که استاد و فعل افعال

۷۲۷

۷۲۸  
فالتشکک

ک



بضم مدلول حق آن کثیر و ابرو و دایره الشو درش سوره و در  
 فتح بضم سین خوانند درین دو موضع و یا قان بفتح و درش قول  
 الا انها قریه بضم را خوانند و یا قان با سکن را خوانند **شبهات**  
 در سوره فتح را مقید کرد ثانی تا قوله تعالی طایین بالله علی است که  
 اولست قوله و طینن شریطن است که ثالث است یرون به و در آخر  
 سبیل ویرا از قول لطم که فرمود مع ثانی فتحها معلوم شد که لا یجیب  
 الجهر الاست و مطرا الشو داخل بنا شد و تحریک را مقید کرد و باید  
 بضم در قریه که حاصله او آنست که مطلق تحریک متوال باشد  
 بفتح و چون قرآن هم اصل کرد در قریه نبیه که در میان بقوله جیلا  
 و **و یخبرها المکیه و یزید من صلاتک و یجزل فایح**  
**و یجزل فایح** و چون در سوره فتح را مقید کرد ثانی تا قوله تعالی طایین بالله علی است که  
 یعنی این لشکر با شایست خرفین پیش از فتحها الا انها قریه که آن بعد از  
 استا بقرآن لا و اولی می خوانند و ثانی از فتحها بسبب آنست که در  
 اول آن در آمد مجبور خوانند تا اشارت بقوله ش تحمها المکیه بخیر و یا قان  
 تحمها من و نصب تحمها خوانند زیرا که مقول تخری باشد و مدلولش  
 شدافین علاجهم و کسای و حفص ان صلواتک سکن لهم درین سوره  
 و قوله یا شعیب اصلواتک در مورد توحید خوانند و یا قان جمع قوله فایح  
 الثانی غاری توحید درش سوره فتح را خوانند و در هر دو بضم یا و قاری  
 بضم درش سوره یکبار خوانند و در هر دو بضم یا بس قرا سببه در ضم یا مشفق

۷۲۹

۷۳۰  
۷۳۱

الجزء الحامش

بضم یست بل که مجاز است سبب آنکه ایشان بلا سبب است  
**و ان یصل التکذیب و یواله و یخبرها المکیه**  
 مقید قول یرون شایع و کسای قوله ان یصل سبب مذکور خوانند و  
 یا قان یا نبیت و مدلول فایح یا قان حیر و رحمة لاذن امنوا یخبرها مند  
 و یا قان بفتح **شبهات** نبیه کرد بظهور و وجه قوله قبل شایع  
 و صاله زیرا که استا و فعل است با نقفات و ثانیست ان حقیقی نیست  
 و غیر چون فایح جار مجبور و واقع است بد کسای او بی بود از این  
**و یخبر یرون و یواله و یخبرها المکیه**  
**و یواله و یخبرها المکیه** و یواله و یخبرها المکیه و یواله و یخبرها المکیه  
 فرمود که خاص خوانند است ان یخبر یرون مفتوحه و بضم فایح و  
 که بعد از وی است یرون مضموم و کسر دال و طایفه نصب تا و یا قان  
 یا نبیت و بضم یا و یخبرها المکیه و یواله و یخبرها المکیه و یواله و یخبرها المکیه  
**شبهات** یعنی هم که بقرآن دور بضم ما ضدان که فتح است ثانیست  
 شود و لغت و قان بضم زیرا که رفع و در محراب باشد و ثون تعذیب مقید  
 که و باید بناء زیرا که از حیطه خارج بود و یواله استا که بود جمعیت  
 ثون تعذیب ثانیست بضم و نصب مقید کرد از بهر ضد و چون سبکه  
 یا قان و در کلام عام در آخر کلام از کلمات اولین در بود از بهر  
 فرمود که اغلا ما معلوم شود که هر چه ترجمه اذان عام است  
**و یخبرها المکیه و یواله و یخبرها المکیه**

۷۳۳  
۷۳۴

طیلة

۷۳۷

باشند و بعد از آنکه درین صورت مقید باد کرد و در مورد مطلق و مطلق  
 ناظم است که مطلق محمول باشد بر دفع و بعد از آن فرمود که مطلق  
 صادق است و در بعضی ایوب و ابن اثیر و ابو عمرو و ابن عامر قوله نهی می باشد  
 در اخبار ذوله حرجون که امر الله درین سوره هرگز مقید بعد از چیم  
 کند و کلمتین و اقیانین حذف هم مذکور خوانند **شبهات**  
 و وجد له فی مورد و کلمت که و عنهم بهود تا بقدر باشد و انک التخل  
 هود در توحید است فقط نه در اعراب اما اگر گوید و عنهم از حجه  
 معطوف بر توحید سابق باشد که کشف است صلوات و جد و انجا  
 صلوات مخصوص است کسی را و هم آمدی که اینجا بر مضمون است  
 و قوله شد علا اشارت است ثنا بر قراء صلوات توحید که مراد  
 از وی جنس دعا است و جمل بعضی از ائمه مجتهدین بر وی اند  
 و بعضی قول ایشان بصفای طایفه آن شامه که بقوله فتعاقبوا قد  
 و **وَعَزَّ بِالْعِزِّ وَالْإِزْزَارِ وَفَرَّغَ مِنْ شَيْءٍ كَثِيرٍ وَبَيَّنَّ**  
 یعنی مدلول هم نافع و ابن عامر قوله و اندر بخند و الحذف و او خواهد  
 و با همان با نیات و ایضا مدلول هم قوله اقص الشیء غیانه و ان استیانه  
 در کلمتین بضم هم و کسر سین اول و دفع بتیانه در موضعین  
 خوانند و با همان فتح هم و سین در موضعین و مضرب نیانه خوانند  
 و **وَجَزَّ مَكُونُ الْقَمَرِ صَفْوُ كَامِلٍ يَطْلُعُ فِي الْقَمَرِ**  
 یعنی مدلول عامی و صادق و کاف کامل جمع و ابوبکر و ابن عامر

۷۳۵

۷۳۶

علی ثما جوف باسکان را خوانند و با آن بضم را خوانند و مدلول عام  
 فی و کاف کامل و عین علا حجه و ابن عامر و حفص بقطع ثابو بهر بضم  
 خوانند و با آن فتح **شبهات** قوله صفو کاف اشارت است  
 ثنا بر قاری اسکان جوف زیرا که در حقیقت مکرر بر صفت در  
 مناسب باشد و نیز در بقطع بسبب فتح از جهت عربیت و نقل  
 صحیحی داشت تبیین کرد در بیان بقوله فی کمال علی  
 یعنی مدلول عین علا و فاء فصل حفص و حجه که در نفع بیکر خوانند  
 و با همان ثابیت و مدلول عام و شاحنه اول از آن مخاطب خوانند و با  
 بغیب و فرمود که یا با اضافه دو است درین سوره اما اول می باشد  
 و ابوعرو و حفص بفتح خوانند و با دوم می و حجه بفتح خوانند فقط و  
 قوله علی فصل اشارت است بدانکه دخول که در نفع که جا تر است بنا بر آن  
 است که ضمیرشان مفرد در کاف صلو است و البته دخول فصل و حجه  
 بودی و الله اعلم و یا بخذوفه درین صورت نیامان است و از علم پیر  
 بیست و هفت کلمه است درین سوره از بعد از آنکه علی بن قاسم المکرم  
 بخش ذلك قوله ارسل رسوله نزلهم انا قیل لکن قول صاحب  
 و طهات الله لی علیا حتی یثبیت لک فی القفنه سقطوا و یخبر عن  
 و یوسن للموسین و المومنان جنات و طبع علی لیونن لهم  
 ان یوسن لکن یفتقر قریبات نحن یخبر عن ان الله یقبل و ان الله

۷۳۷



الثواب الرجيم ما بين الامر طاسن الامر حتى بين لهم كاذب  
 ان الله هو الثواب ولا ينفعون نفقة را دند هذ اما نا  
**سورة يونس عليه السلام**  
**واضح من كل المواجه ذكر جي ع جعفر ط اويا**  
 وكفر حبيبه يا كاف وانظف يا سوزها حيف ربي طوا وحب جي خلا  
 شعا صا دقا ما بين حنا حبيبه وفضل وهدا ادري وانظف شعا  
**ودوا الزا لوز من بين بر ويا فاع لبي ع به ها با وها**  
 يعني مدلول دال ذكر وها جي ابو عمرو وازن عامر ولفان غيرا حص  
 الف را اذ الله طاكه در او امل ووش وهو در يوسف ودر عدا وروهم  
 وحب است با ما له محض خواند و مدلول حبيبه ابريك وجرع ولساي اما له  
 محض كند و الف طاطله و طواسيم سه كانه و الف يا ازا ما بين و مدلول  
 كات كمر و حبيبه ابر عامر وجرع ولساي و ابريك اما له محض كند و الف  
 يا اركه حص و مدلول يا اسر سوسي و الف يا مدكور اما له كند يك  
 و بوجه دوم بفتح كات اشر يقول وانظف يا سر و مدلول صاد ص ف و فاء  
 ربي و طاسن ولساي و ابو عمرو اما له كند ها فاحه مرم را و مدلول  
 بين حني وها خلا و شس شفا و صا و صا دقا ووش و ابو عمرو وجرع و  
 لسا ي و حبه اما له محض كند ها طه و مدلول هم نعمنا و حبيبه ابر  
 دوان وجرع ولساي و حبه اما له كند حاح اما له كانه و قوله و بصد  
 و هم يعني ابو عمرو و حبيبه اما له كند الف ادري و مجموع فزان عودا اهدم

۷۳۸  
 ۷۳۹  
 ۷۴۰  
 ۷۴۱

و ما ادركت قوله بانظف شلا معني و حبيم يا ب ادري ابن ذكوان را  
 و وجه باشد على اما له دوم فتح قوله و دوا را اوش من بين حني و فاع  
 مذکور در سور سابق بخلاف لم را و الف كلم ميم را و با ب ادري ووش  
 با ما له من لفظين خواند و قوله فاع لبي ميم ها يا معني فاع ب و واه  
 و فاولون با ما له من لفظين خواند ها و ابرم را و قوله و حاجين حلا  
 يعني ووش و ابو عمرو و حاح حاييم حيف كانه را با ما له من حني خواند  
 و باقي قرآن قوله و اضيا را يا يقول و حاجين حلا و مجموع بفتح خواند  
**تثنيه هات** حني تاظم اصحاب اما له را درن موضع مذکور ما يزار  
 مرم طه و اصحاب فتح طاكه شفق اند و هر حني از طهات مذکور باذ  
 كند و با تده التوفيق بذا لك خالوق و ابريك و حفض و حني و لاس شفق  
 اند و حرميان و ابو عمرو و ابن عامر و حفض و طاسن و با سوس و ابريك  
 و ابن عامر و حفض و ابو عمرو و عوا سوسي بلك و حبه و ففتح يا مرم و ابريك  
 و ابن عامر و حفض و حني و هشام در ها مرم و فاولون و ابريك و ابن عامر و حفض  
 در ها طه و فاولون و ابريك و هشام و حفض و حاحان حاييم حيف طه  
 و حرميان و حفض و ابن عامر و ابريك و ابن ذكوان وريك و حبه در  
 يا ب ادري واه اعلم معاني رموز حاحه اني ميم كنه اسد  
**بجلا حوا لا شا حوا طه حني حنا و ا حوا فبلا**  
 يعني مدلول حني ووش و فاولون لشم ابو عمرو و حفض و حفض الا يا شبا  
 خواند و با فيان حوني و مدلول طه فلي ان لشم و فيان ان هذا الساج

۷۴۲

نسخه سینه و بعد از بین رفتن کسر خواند و با قافان کسر بین و اسکان  
 حاکم الف خواند و قبل ضیاء بعضی متوجه بعد از ضاد خواند و جمع  
 قرآن در میان در میان هجاء بیاض متوجه خوانند **شبهات**  
 ضیا در قرآن سه موضع می آید در سوره و انبیاء و قصص در تلاوت قوله  
 ضیا مقدم است بر فصل و از بهر وزن و آخر افاد و نیز از سبب کلام  
 اسرار حذف کرده و از لفظ ناظم معاوم شد که از بهر قاری مذکور است  
 بوزن قاعلی است و چون از پیش معلوم شد از آنکه در سوره المائد  
 و اعراف یاد کرده که خدا را حرمی بدجائز و آخر آن سوره و  
 سحر می آید بوزن فعل جانی که در میان و انجائی نماید که خدا را  
 و الا با اختصار که در آخر آن سوره می آید یاد کردن بوسیله پس ضعیف باشد  
 که ضیاء اینجا سحر است بوزن فعل جانی که در میان بدان کرد بقوله  
 بعضی مستند باشد صدان قرآن که او را جانی در نزد بود و قاعلی  
**و فی قصی الفیاض مع الفضا و قل اجل الفروع**  
 بعضی مدلول کاف کلا امر لفظی الیهم اجماع بفتح فاع و ضاد و ثانی  
 الف بعد از ضاد و متصل جملهم خواند و با قافان بعضی فاع و کسر فاع و بعد  
 از ضاد بیاض متوجه و اجماع بر رفع خوانند **شبهات** کلام لفظی  
 و ضمیر اجماع حذف کرده از بهر وزن و ترجیح با فنی از لفظ ناظم معلوم  
 شد و کسر ضاد از ضد فاع و هم فاع از نظیر که در سوره نصر فرمود و هم  
 فنی معلوم شد و از اینجه گفت هناد و فاعین است علی اند فنی عام نیست

۷۴۳

ذمان دوم ایما موضع زیرا که بعضی ترجیح نعلی بر آن می دارد و نصب  
 را مستند کرد از بهر ضیاء و قوله حکم الا انما نسبت بوجه قراءه او  
**و فی قوله هاد خلفه کاف و فی قوله الاولی**  
 بعضی مدلول نادر کاف قبل و لا ادیکم به و کلام قسم بوم الفقه حذف الف  
 لا خواند در موضعین و مدلول هاء هاد بزی بیک وجه موا قفیل باشد  
 در حذف و بوجه دوم موا قی باقی قرا باشد در اثبات الف در موضعین  
**شبهات** از جمله فیه قوله لا قسم بقدر البلاء و قول و از مدلول  
 تانی فیه بیرون و در قوله و لما لا اولی است بتعلیل قصر ای نا اقم  
**و ما طبعنا انک کون** **و ما طبعنا انک کون**  
 بعضی مدلول تمسک آخره و کسائی قوله سبحانه عما یشرکون من الملائکه  
 و سبحانه و تعالی عما یشرکون خلق الانسان در بخل و سبحانه و تعالی عما یشرکون  
 ظهر در دوم تبا خطاب خوانند و با قافان در مواضع از بعد غیب **شبهات**  
 بعد فاعله اذا فرق من بهر یشرکون در سوره روم بیرون و در  
 و بعد اول بخل حرف ثالث قوله اذا فرق من بهر یشرکون یشرکون  
 بیرون بود و بدانکه همرا اول از بهر بیان است و چون از قبیل مدلول  
 نشان شد حرف مختلف از منفق نشد که بر آن بقوله است  
**یشرکون و ما یشرکون کفی مناع سوی حقیق**  
 بعضی مدلول کاف کفی این عام هو الهی یسیر که بفتح یا و وزن آن  
 بعد از یا و نشین مع منصوب بعد از تو خوانند و با قافان هم یا و نشین مع

۷۴۴

۷۴۵

و ما کان در سوره و قوله  
 سبحانه و تعالی عما یشرکون

۷۴۶



مستوحش و بعد از آن باید مکتوب شد خوانند و هر اسبوعه را حفظ  
شاع الحوق الدنيا برقع عن خوانند و حفظ نصیب این خوانند  
**تیمها** قوله کنی اشارت به لطیفین که تیرجید حاجت  
و تحمل معنی خنایچه از اقام روایت مخصوص برسد بود نقل کرد  
**و اینگان قطعا در این وقت و در وقت با اینها**  
معنی مدلول حال دون و در این است که در و کسای قطعا من این  
باستان خوانند و با همان بفتح و مدلول این شاع خبر و کسای همان  
پلوانان خوانند و با همان بنا و با خوانند و قوله محسوسه که آن  
لم یلبثوا و لضاوا و داینام باز کردن شد و معانی در میان است  
**و این که بعد از این صغیرا و هاه و نل و اچیفی**  
معنی مدلول صادق صغیرا صغیرا قوله این که بعد از این مکتوب خوانند  
با همان بفتح و مدلول نون با حاکم کسرها خوانند و با همان بفتح پس  
حاکم را و در وقت باشد و مدلول با بن و حاکم را و بن و اچیفی و با حاکم  
خوانند که قرائت سیوم باشد و با همان با تمام فتح خوانند و مدلول پس  
شکلا خبر و کسای بخفیف دال خوانند که قرائت چهارم است و با همان  
که ایشان و درش و این که در و بن و اچیفی مذکور که فتح یا و هاه  
و شد و دال که ضد قرائت خبر و کسای است خوانند پس حاصل از  
مذکور قرائت حاصل از این و با مل فک **تیمها** بعد از  
مقدور که باید بلا تا قوله ش بعد از الحاق و مل الله بعد از الحاق و

۷۴۷

۷۴۸

بعد از الحاق مجموع بیرون روند و مراد از اخفا انما الخلاس فتح  
ها است که کسرها و قطع کرد بنا بر مدحیه شعور و اچیفی و با حاکم  
را بقراءة الخلاس اشارت بقوله بنو محمد و بنیه کرد بخفیف و جده قرائت  
خبر و کسای معنی کسای بقوله شکلا و قوله صغیرا اشارت  
باصول و جده قرائت اچیفی که بعد از این بود و در دال اقام کرد و در کسای  
نار که خبر کسای بود و با هاه و نل و اچیفی و کسای سا کسین  
بود و با مکتوب کرد و با نل و اچیفی و کسای سا کسین  
**و این که بعد از این صغیرا و هاه و نل و اچیفی**  
قوله صغیرا صغیرا صغیرا با حاکم و کسای بخفیف نون و کسای  
و دفع الناس خوانند و با همان فله و کسای بخفیف نون مع التمدید  
و صغیرا نون خوانند و مدلول لام و هم ملا و با نون این چهار حاکم  
جمعون خطاب خوانند و با همان صغیرا **تیمها** کسین  
و کسین نون بخفیف را در جله وصل معلوم شد از کسین جمع علیه و  
اسکان نون در جله و صغیرا از لفظنا ظم و فتح نون مستند از لفظ  
و بنا بر قرائت خطاب اشارت کرد بقوله ملا و مسئله  
الان و مدور و درش در اصول یاد کردن شد و در باب نقل  
**و بعد از این صغیرا و هاه و نل و اچیفی**  
معنی مدلول را و کسای معنی کسای درش و کسای کسین  
خوانند و با همان بنیم در سوز و مدلول فاه و صلا خبر و لا صغیرا

۷۴۹

۷۵۰





٧٨٨  
الحزب والشايف عشر

vgv

v9A

v 39

v 39

خوانند **مستطاب** ضد دفع در مصطلح ناظر نصب  
 باشد و چون ضیق ممکن بود در عبارت مساحت کرد  
**فان قيل خف الكفر طاع** و **عنها عصفور**  
 یعنی مدلول طاع و طاعی این کفر و کوفه و ابوعمر و طاعانی  
 عن شئ در کف باسکان لام و محضف تون خوانند و مدلول عن غنه  
 ابوعمر و واصل کوفه فلا نسائی یا لیس و درین صورت باسکان لام و تخفیف  
 تون خوانند پس معنی شد مراد قاری را که در ترجمه منکر است  
 در موضعین تحفیل خوانند بعد از آن فرمود که مدلول دال  
 دلا این کفر و درین صورت بقیه تون خوانند در باب ز و باید یاد کرد  
 شد اختلاف اند در اثبات و حذف یا حرف مدلول بر او معانی بود  
**و یومئذ یج سأل فی الزی** و **الکفر**  
 مع مدلول هر لغوی و در لغوی نافع و کسای و من خزی و یومئذ درین  
 و من عذاب و یومئذ در معارج بنفخ میم خوانند و با قان جز در موضعین  
 و مدلول حسن نافع و کوفه قان من فرغ و یومئذ در نعل بنفخ خوانند و با قان  
 جز و مدلول نافع و کوفه قان من فرغ در نعل بنفخ خوانند و با قان نافع  
 تون پس حاصل بنفخ از فرغ و یومئذ فرا سجد و یا بجهت قرائت باشد  
 فاضل ذلك **مستطاب** ضد دفع احتجاج است و مراد از تون  
 تون و معانی یومئذ اشارت بر وجه قرائت و جهت آیت  
**تومئذ یج سأل فی الزی** و **الکفر**  
 و فی الکفر قیاس لاه

۷۹۰

۷۹۱

۷۹۲

**ما التور و یومئذ یج سأل فی الزی** و **الکفر**  
 یعنی مدلول عن علا و قان فصل حصص و غیره الا ان شود لغز و درین  
 صورت و عا و شود و در قان و عا و شود و قدیش در عیادت  
 تون خوانند و مدلول فافصل و تون فی جن و عاصم و شود قان اقی  
 بنفخ تون خوانند پس معنی شد که داری سلوت عن تون خوانند  
 و مدلول دال و خی کسای الا بعد التور و درین صورت بکسر دال باشد خوانند  
 و باقی قرائت تون خوانند و دال را معنی کبریا تون حاصل بنفخ آن  
 شد که حریان و ابوعمر و وایق امر در مواضع اربعة تون خوانند و در  
 لغز و تون تون و شعبه در مواضع باشد اول تون خوانند و ترک  
 تون در آخرین و خفص و حتم ترک تون کنند در مواضع خمسة  
 مذکور و کسای بکسر حصص و حتم خوانند یعنی در مجموع تون و مدلول  
 غیر عن و قان فاضل و کاف کلا حصص و حتم و این امر و در استحقاق  
 یومئذ یج سأل فی الزی و با قان بوضع **مستطاب** دانسته شد که  
 حرف مختلف فیه الا ان شود است پس وای شود درج باشد که آن  
 فیه نیست که که آن مختلف فیه بودی پیش از یومئذ یاد کردی  
 و از بهر ضیق نظم یعقوب و سلام مقدم داشت و این را علم  
**عنا فالکفر** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب**  
 یعنی مدلول تون حتم و تون و تون ایال سلمه غالب و درین صورت  
 و قان سلمه قوم در صورت و القاریات بکسر تون و اسکان لام و حذف

۷۹۳  
 و فی الکفر قیاس لاه

۷۹۴



الف خوانند و با قافان بفتح سین و لام و اثبات الف بعد از لام  
خوانند در صورتی که **تجسید** سلمه شقید که دایند بهمان نحو  
فالو اسلاما بیرون روزه و مراد از قصر اینجا حذف حروف مذات  
که تروسیف یا ذکر کردن شده و بالبقیه و قوله علی فصل اشارت است  
بجفت و جده و عجم آن و قوله من فاضل کلا اشارت است بقول  
سید بنویه که گفته است یعقوب منصوب است بفعل مضمر و آن فضا  
**و قاسم از اثر الوصل اصلان و ههنا چون از اول**  
یعنی مدلول هم از اصل و دال دانا نافع و این کثیر قوله فاسر یا هلاک بقطع  
درین صورت و در مجرور فاسر بیایدی و در دنان و ان اسر بیایدی در طه  
و در شعرا بوصل هم خوانند و در مواضع نموده مذکور و در حرف طه و شعرا  
بسر نون نون خوانند و باقیانی بقطع هم مقتوحه خوانند در مواضع باشد  
اول در مواضع اخیر بقطع هم و اسکان نون خوانند و جیم بر اصل خود  
باشد در وقف و مدلول حق این کثیر و بر عمر و و کلا یلغث منکم احد الا  
امر انک برفع خوانند و با قافان بضم **تجسید** مراد از وصل اینجا  
که همز قطع وصل کرد پس در حالت وصل از بهر التقاء ساکنین نون  
مکسور شود و متعین شود که قرات با قافان بصیرت قطع باشد که آن تفتی  
اسکان نون باشد و قوله انا صیرک و اهلک الا امر انک در غلبه قرا  
سیده و در نصب آن انفا است و چه از وجهین اینجا اشارت کرد قوله  
حق و مرده بر قول کسی که قرات دفع ضعیف دارد و قوله اصاو بک که تنکم

۷۶۵

نور

ماذکور شد و قوله اصل دانا خند است بوجه حذف در قرات نقل قول طاهر  
**و قاسم از اثر الوصل اصلان و ههنا چون از اول**  
و چه از وجهین اینجا اشارت کرد قوله فاسر یا هلاک بقطع  
**و قاسم از اثر الوصل اصلان و ههنا چون از اول**  
یعنی مدلول هم از اصل و دال دانا نافع و این کثیر قوله فاسر یا هلاک بقطع  
درین صورت و در مجرور فاسر بیایدی و در دنان و ان اسر بیایدی در طه  
و در شعرا بوصل هم خوانند و در مواضع نموده مذکور و در حرف طه و شعرا  
بسر نون نون خوانند و باقیانی بقطع هم مقتوحه خوانند در مواضع باشد  
اول در مواضع اخیر بقطع هم و اسکان نون خوانند و جیم بر اصل خود  
باشد در وقف و مدلول حق این کثیر و بر عمر و و کلا یلغث منکم احد الا  
امر انک برفع خوانند و با قافان بضم **تجسید** مراد از وصل اینجا  
که همز قطع وصل کرد پس در حالت وصل از بهر التقاء ساکنین نون  
مکسور شود و متعین شود که قرات با قافان بصیرت قطع باشد که آن تفتی  
اسکان نون باشد و قوله انا صیرک و اهلک الا امر انک در غلبه قرا  
سیده و در نصب آن انفا است و چه از وجهین اینجا اشارت کرد قوله  
حق و مرده بر قول کسی که قرات دفع ضعیف دارد و قوله اصاو بک که تنکم

۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸

۷۶





معین نذر داند که در باب وقف بیان کرده اند و وقف بر آن که  
 کند و اضا حکم وصل بیان سکود و در مرسوم است بنا است  
 و قوله ولا یعنی کلمه است در عقب یا نیست است یا غیر آن خارج  
**غیاث** **الرفیق بالجمع نافع و اما التکلیف**  
 و اذ مع اشخاصه البعض منهم و بدیع و لعل یا بعضی بخوا  
 و بدیع بکون لکن فی بعضی و بدیع و بدیع یا بدیع و بدیع  
**سفا و قال جهیدا و کلاهما** **عین ابن العلاء و الفصح**  
 فرمود که نافع رحمه الله القوم فی غیاث الحب بلطفه و قوله فی غیا  
 الحب و او حیثا بر صیغت جمع خواند یعنی خواند غیا یا است و یا غیا و بدیع  
 الف بر صیغت توحید در موضعین و آمده سبعة قوله لا ثبات باخفاء  
 حرکت نون اول خواند یک وجه و وجه دوم با دغام نون اول و نون  
 ثانی باشام خوانده اند و مدلول حصن کوفیان و نافع و بدیع  
 بیان نطق بر خوانده اند در حرفین و یا ثبات نون و مدلول ذال ذو  
 و جاحی از غامر و کوفیان و بدیع و یا ساکن عین قوله بدیع خوانده  
 و یا ثبات یکسر عین خوانده و قلیل با ثبات یا خوانده یا تاجده و اصول  
 یاد کرده شد اختلاف آن پس حاصل سخن از مجموع مذکور تشققات  
 باشد قرا سبعة از بعضی ظهور یا ذکر کنیم نافع بدیع و بدیع یا خوانده  
 در حرفین و یکسر عین بدیع و نون خوانده در حرفین و یکسر عین بدیع  
 و قلیل یک وجه مواضعی یکی باشد و وجه دوم بر تعی یا ثبات یا خوانده

۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶

و نون در حرفین و بدیع و یا نون خوانده در حرفین و بدیع  
 یا ساکن عین و کوفیان یا ساکن عین بدیع و یا خوانده در حرفین بعد  
 از آن فرمود که مدلول ثبات کوفیان یا بدیع و یا بدیع و یا بدیع  
 کوفیان مدلول ثبات شفا حزن و کسای یا بدیع و یا بدیع یا بدیع  
 و مدلول چهر جهیدا و بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع و بدیع  
 و بدیع و بدیع کندی و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع  
 بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
 و اما له محض کندی و بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
 که و بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
 و بعضی از شراح منع اما له محض کرده اند و مؤلف این مختصر بد  
 مشایخ کما یاذن بهما و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع و بدیع  
 شام و اشان بقل صحیح کردند از سلف کما بدیع و یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
**و هیت کثیرا ضلوه و ممره لسان و عین النواوی**  
 یعنی مدلول هنر اصل و کاف کفو نافع و بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
 خوانده و یا ثباتی بدیع و مدلول لام لسان هشام بهضم ساکنه خوانده  
 در مکان یا که بعد از هاء می آید و مدلول وال دلا و لام لوی بر کثر و خلا  
 و هشام خلاف بهضم ناصبت خوانده و یا ثباتی بدیع یا بدیع یا بدیع یا بدیع  
 فتح قرأت حاصل آمد نافع و او کما ان خوانده هیت یکسر هاء و یا ساکن  
 و فتح نا و او کما هیت فتح هاء و ساکن یا و ضم نا و هشام یکسر هاء و بدیع

۷۷۷

ما هنر ساکنه و فتح ما و برجه دوم صمنا و کوفان و برجه و بفتح ها  
 و بار ساکن و فتح نا فا فصره و لث **تنبیهات** اسکان هنر از طلا  
 ناظم معلوم شد که آن مکان باء ساکنه است و معلوم شد که  
 صد هنر یا است که مرسوم بها است و قوله و هنر لسان معنی باء  
 هیت بهنر خواندن مع ضم الی المعنی است مشهور و جابجه و هنر  
**و فی کاف فتح الافر مخلصا نوی و المخلصین**  
 یعنی مدلول ناه نوی لوفان اندکان مخلصا در سون مریم بفتح لام  
 خوانند و باقیان بکسر و مدلول حسن نافع و لوفیان المخلصین که  
 بر صیغه جمع باشد و معترف بلام نخوس عبادنا المخلصین هر جا که باید  
 بفتح لام خوانند **تنبیهات** از قید مخلصا بریم با قیام مخلصا  
 که جمع نباشد بخلاف ایه عید مخلصا خارج باشد و از قید جمع که بلام  
 تعریف باشد مخلصین خارج باشد و قوله المخلصین الی کل  
 مراد از آن آنست که در اول مخلصین لام تعریف باشد که متر  
**مجا و صلی اشاج ذاب الحفصه من فحل و ما**  
 یعنی مدلول حاج بر هر حرفی باشد ما هذا فلن عا شانه ما عا شانه  
 خوانند بعد از شین و در حالت وصل و در حالت وقف حدوقه لغز کند و اما  
 الحفصه لغز خوانند در حالتین و قوله و اما فاحصه دم حفص بفتح هنر خوانند  
 و باقیان باسکان و مدلول شین شمره و لا هنر و کسای و فیه بعضه و در خطا  
 خوانند و باقیان غیب **تنبیهات** مراد از وصل آنست که ابو عمرو

۷۷۸

۷۷۹

و در حالت وصل با ثبات الف خوانند پس صد وصل و وقف با شین  
 در وقف اثبات کنند که مرویون لفظ حاشا در است میان آنکه  
 الف اخیر در وی ثابت است مخرجا شوا و لکن صد و قول متوجه است  
 معلوم شود که مراد اثبات و حدوقه است در الف اخیر و قوله و اما  
 فاحصه و بفتح شین الف ذاب که قرائت او بر اصل است و اندام  
**و یکنه یا شاف و جیه شاف و کاف و جیه**  
**و قینه و قینه عن شاف و ذی الایمان و قالوا**  
 یعنی مدلول شین شاف و هنر و کسای اخا نکل یا خوانند و باقیان  
 بنون و مدلول دال دال را ترکشید و شوا حیت نشا و بنون خوانند و باقیان  
 یا و بعد اول شین شاع و عن مخرجا هنر و کسای و حفص فافه و مخرجا  
 بفتح حاشا و اثبات الف خوانند بکسر یا و امان مخرجا و باقیان و حدوقه  
 خوانند و مدلول عن و شین شد حفص و هنر و کسای و قال لغز یا نه  
 با ثبات الف بعد از یا خوانند و بعد از الف نون مکتوبه خوانند و باقیان لغز  
 بعد از یا بنا مکتوبه میان یا و هائی الف و نون خوانند و مدلول و الی غفلا  
 این لغز و الی الی لث بوقف بهنر مکتوبه بر صیغه جمع خوانند و باقیان  
 بهنر بر صیغه استفهام **تنبیهات** ترتیب مسائل آن بود  
 که نشا با ذکر بعد از آن لغز بعد از آن بیکل بعد از آن حفصا اما  
 از بعد از نظم جابجه اتفاق افتاد یا ذکر و شامعید کرد یا بعد از شین  
 نشا و متعلق الف نون مروی بود و لفظ کوفه بلفظ قینه و قینه نامستغنی

الحجرات

کاف و جیه

۷۸۰

۷۸۱



باشد از ترجمه آنکه معلوم داشت بر ملا استایسوا از بهر نظم و قرا  
 بر اصل خود باشد در تسهیل و تخفیف و فصل و حزن در توقف و ماعن  
 خود و در پیش نیز بر ماعن خود باشد در مدود و در جانت از پیش گفته  
 آمد و قوله و غفلا استعادت است که از بهر تخفیف و غفلا  
 قرا مذکور باد که این است یعنی قرا که از من ترجمه قرا باشد یعنی قرا  
**و این معانی است ایستایسوا و ایستایسوا**  
 قوله معانی است ایستایسوا و در مدود قوله تعالی الله لا یاسر من معنی  
 الله و قوله اعلم نایس از من که از و قوله و استایسوا استایسوا معنی قوله  
 حق از استایسوا از من و قرا استایسوا معنی قوله و قرا و ایسوا  
 معنی قوله تعالی و لا تا یسوا من روح الله و قوله اقلب عن الی بزی بلفظ  
 یعنی بزی بلفظ و چه کلمات مذکور در مکان یا ساکنه ان الفخواتر  
 و در مکان هم متحرکه یا نه متحرکه خوانند و مراد از قلب است که عین  
 با موضوع ظاهر و بوجه دوم مواضع باقی قرا باشد که خوانند کلمات مذکور  
 ساکن یا و حزن و مفتوحه میان یا و بین زیرا که ترک قلب ابدال باشد  
 در قرات با فانی **تنبیه** مراد از ابدال است که هرگاه الفخواتر  
 و بخلاف اشارت کرد با نحو بعضی و دانی و دایب کوه است که رفاقی  
 در کلمات تحسین بقلب و ابدال خوانند است و بر این مبنی قرا خوانند  
**و این معانی است ایستایسوا و ایستایسوا**  
 یعنی مدلول عن علا حص و ما از سلتان من قبل الایرجا لا یوحی الیه

میان این خط و خط بالا  
 ۷۸۲

۷۸۳

در حق سور و الایرجا لا یوحی الیه و استایسوا اهل الله که در نقل مابین  
 بنون و کسر حا خوانند و غیره حصص یا و فتح حا خوانند و مدلول من مدنا  
 و عین علا حص و کسای و حصص من رسول الان و فی الیه که تا فی انبیا است  
 بنون و کسر حا خوانند و با فغان یا و فتح **تنبیهات** مراد از جمیع  
 نظایر مختلفه است یعنی حصص همه کلمات بنون ترجمه خوانند و توحی  
 بر دو وجه ذکر کرد یکی مفید بعضی جمع مذکور قایب و آن لغز است که  
 حصص اعمیل و دیگر مفید کرد بعضی مفرد و آن شعر که خطی است پس  
 معلوم شد که آنچه از کلمات توحی یا یکی از این هفت باشد از من ترجمه  
 خارج باشد بخوبی یا بوی الی بلفظ و توحی که در سوری است  
 ذکر کرد شود و اصحاب ایمان بر اصل خود باشد و ابدال اعلم  
**و تانی بیج ابدال و شد و چه کار که ابدال**  
 معنی مدلول کاف که از و توحی نل از عا و عا معنی بیج ابدال  
 و شد بدیم و فتح یا خوانند و با فغان یا و فتح تانیه و حال الی ساکن  
 باشد و تخفیف جیم و ساکن یا خوانند و مدلول تا تا با کوه فانی قوله و کوه  
 تحقیق حال خوانند و با فغان یا و شد **تنبیهات** قوله تانی بیج ابدال  
 مدلول توحی اول است و در عا و عا تاظم ساحی هست و غرض از این اختصا  
 لفظ بود زیرا که اگر کوه توحی اول حذف کن تا فی یا شعر عن یا بیستی شدن  
 بقیم از جهت الی تا ترجمه نمایند نباید کشف فمود که توحی تانی حذف کن  
 و مراد است که توحی مضمر مفرد و را که بیار و تحریک منقول است و یا

میان حصص و غیر او

۷۸۴

V. A. 9

VAV



**نیم شبهاست** عنوان میشود که باول تا صنوان دوم  
 روز که در جبران شفق انداده و رفع را مقید گردانند از هر وقت  
 و بیش و یا پس در اعواف و یوسف یاد لادن شد و طار طلبه و نیست  
 و جمع طلبه است که مراد هفتی است اشارت بشمار و وجه  
 قرات رفع کلمات اربعه در احوال و نخیل عطف است  
 بر جنات و صنوان صفی نخیل است و غیر معطوفی است بر  
 پس ظهور و بعد رفع همراستاق است که همه کس بپندارند و این  
**و در کیفی عام و این عام و در بعد بالیا بفضله**  
 فرمود که عام و این عام قوله نسفی شد که بخواند و با قان نیامیث  
 و مدلول پس ششلا حرم و کسای بفضل بعضها بیا خواند و با قان  
 بنویس و قوله ششلا شبیه است حفت و صحت و وجه داری قرات یا  
 کد حمل کردن اند بر ما قبل حرف مختلفه از بهر آنکه  
 استناد کرده است با ضمیر اسم استعالی فی قوله الله الذی رفع  
**و اگر از استغفار بخواند آیت او را استغفار و التکل**  
 نویس نافع فی التکل و التکل نویس التکل و التکل نویس التکل  
 و دون غدا هم فی التکل و التکل نویس التکل و التکل نویس التکل  
 نویس التکل و التکل نویس التکل و التکل نویس التکل  
**و عمر بنی النار عاب و عمر علی اصول و عمر**  
 فرمود ناظم رحمه الله چون دعایه جمع آید که در هر یکی از آن جمله دوم

۷۸۸  
 ۷۸۹  
 ۷۹۰  
 ۷۹۱  
 ۷۹۲  
 ۷۹۳

باشد که همه استغفار و در هر یک از نفس کند بخواند آیت او را استغفار  
 و جمع از هر یک در باره موضع ای آید در سوره موضعی و در  
 بیان دو موضع و در مونس موضعی و در نعل موضعی و در عکلیت  
 موضعی و در سحر موضعی و در عافیت موضعی و در و اقصا موضعی  
 و در زعات موضعی ناظم رحمه الله فرمود که قراسبعه در اول کل موضع  
 استغفار کند الا نافع که در سوره نعل در اول اخبار کند و در غیر نعل دیگر  
 قراسبعه باشد الا در اول عکلیت که سیاقی اینجا نیز در اول با جبار خواند  
 مخالف قاعده و الا این عام که او در غیر زعات فاذا وقع در  
 اول اخبار کند و در زعات فاذا وقع با قان و او را شد که با استغفار  
 خواند و الا این کثر و حفت و نافع و این عام که مدلول ایشان را این  
 و غیر غدا هم است که در عکلیت اول اخبار کند و در غیر اول  
 موافق با قان باشد پس این عام بر قاعده اصل خود است کلمه و این کثر  
 و حفت مخالف اصل خود اند در اول عکلیت و نافع ایضا عام بعد از آن  
 فرمود که در کلمه نایبه از مواضع احد عشر اخبار کند مدلول هم این و او را  
 نافع و کسای الا در عکلیت که در ثانی استغفار کند چنانکه باقی قران  
 فرمود که اخبار در ثانی نعل از آن مدلول کاف کن و در رقی این عام و کسای  
 است پس این عام در موضع نیز از اصل مدلول کرد و کسای بر اصل خود  
 است و بعد از آن فرمود که این عام و کسای نویس زیاد کند در ثانی نعل  
 که نند است و بعد از آن اخبار کرد که مدلول هم و در رقی نافع و این عام و کسای

درمانی نعل و زخات اختیار کنند پس غرض از نافع و کسای و این عامرد  
 مجرب تا فی موضع و این عامرد غیر این دو موضع مذکور و نافع در نعل  
 اسفهام کنند و بعد از آن فرمود که قوا بر اصل خود باشد هر یکی در بعض  
 و بعضی و مد و قصر بعد از آن فرمود که مدلول کام و حار حافظ و یا  
 بلا هشام و ابو عمرو و قافون فصل خوانند پس از حضرت و شیخ عبدالله  
 قاضی بعلایت کون است که هشام را قصر نیز باشد و نافع را کف است  
 یا عباد انک در اصول معامد شود و تلف این حرف یک و چنان  
 است که اکثر شایخ از بهر هشام و آن مد است و بعضی بدو وجه  
 و آن مد و قصر است پس حاصل در موضع مذکور بر دو قسم شد یکی که  
 حکم استله او مشفق است و آن هفت موضع است اول در صورت اندا  
 گذار با انا فی خلق جدید و دوم در سحان اندا کتا عظاما و زانان  
 انما در موضعین و چهارم در مین اندامنا و کتا نایا و عظاما اینا  
 طبع و تون و نیم در صورت مجید و قافوا اندا ضللتا فی الارض اینا  
 و ششم و هفتم در مصافات اندامنا و کتا نایا و عظاما اینا لم یعرفون  
 و اندا کتا نایا و عظاما اشالم یخون و حکم این هفت موضع آنست که  
 نافع و کسای در اول اسفهام کنند و در ثانی خبر و این عامرد را اول خبر  
 کنند و در ثانی اسفهام و باقی در اول و در ثانی اسفهام کنند و قسم دوم  
 آنست که اسله او در حکم متفق نیستند بل هر یکی را حکمی است علی حده  
 و آن چهار موضع است در صورت نعل اندا کتا نایا و یا و نا اینا مخرجون

و حکم او آنست که نافع در اول اختیار کند و در ثانی اسفهام و این عامرد  
 و کسای اسفهام کنند در اول و خبر و در دوم و باقیان هر دو اسفهام  
 و دوم در غلبه و آنست که لثا تون الفاحشه سابقکم همان احدی این  
 آنست و حکم آنست که این کثر و حفص و نافع و این عامرد را اول اختیار  
 کنند و در ثانی اسفهام و باقیان در اول و ثانی اسفهام کنند و سوم  
 در صورت واقع و کتا نایا و کتا نایا و عظاما اینا کتا  
 آنست که نافع و کسای در اول اسفهام کنند و در ثانی اخبار و باقیان  
 در هر دو اسفهام و چهارم در صورت از غات انما لمرد و دوق فی النافع  
 انما و حکم آنست که نافع و این عامرد و کسای در اول اسفهام کنند و در  
 دوم خبر و باقیان در هر دو اسفهام **پنجم** است معامد شد که در  
 ثانی غلبه و اول و النازعات و اذا و قش فوا سبعة متفق اند  
 در اسفهام و قوله و دوق عتادتم فی الغلبه و یق خبر و غلبه  
 عام است می عنادی یعنی بی آنکه او را معاندی باشد و این اشارت  
 اشارت بر شد قرات مذکور و قوله کن و یق یق خبر در نعل بری  
 است و اخلا اشارت بعلم و شهر زیادتی نون در اننا لوی حفظ  
 بلا لوی اشعارت است از بهر شهرت مد یعنی شهر راست مذ  
 حافظی که علم است و مراد از آن حافظ مدلول و یا و است  
**و حار و مال فف و قاف و نایا و نایا و نایا**  
 یعنی مدلول دای دنا این کثر و قوله لعل قلم هاد و من قال و ما لکم الله

۷۹۴



من واقع وما عداه سابق در جمیع قرآن چون ازین الفاظ اربعه  
یکی بامد و آخر آن با ثبات با خواننده رعایت وقف و یا قفای تخفیف  
یا خوانند و مدلول صحیح و کسای و ابواب که اهل بیتوی الطلقات اند  
خوانند و یا قفای ثانیث **شیها** محل خلاف را میفید که در این  
تا معلوم شود که قرا سبعة در وصل متفق اند در حذف یا و از قید  
صاحب توقف و ن معلوم شد که استوی بخلاف کلمه دوم است  
نه اول و توقف و ن بعد از هل استوی دو بین است بسبب  
افریقیت پس و شعبین باشد و ترجمه دیگر از اطلاق معلوم شد  
**و بعد از صحاب توقف و ن و ضمیم و صد و انوی**  
یعنی مدلول صحاب جمع و کسای و حصص ما توقف و ن بعبی خوانند  
و یا قفای خطاب و مدلول تا ثوی کوفان و صد و انوی السبل بدن  
سوره و قوله و صد عن السبل در عا فریضه صاد خوانند و یا قفای نفع  
**شیها** ترجمه توقف و ن از اطلاق معلوم شد و ضمیر  
و ضمیم عا بطریق یا صاحب بسبب آنکه در ن ترجمه ریز کوفان ی  
آید پس از آنکه بعد از آن ترجمه زمزی آید معلوم شود که آن  
ضمیم هم است و آن ریز که بعد از و است مفسر او است  
**و است و ضمیم و صد و انوی** **الکاف و الهمزة**  
یعنی مدلول حق و نون تا صراطین و ابو عمیر و و عا هم ما مشاء و است  
با سکان تا و تخفیف با خواننده یا قفای نفع تا و شدید یا و مدلول

۷۹۵

۷۹۶

ذال و لا ابن هار و کوفان و سیعلم الکفار یقیم کاف و یقیم قاف  
و الف و فتح فایر صیغ جمع خوانند و یا قفای الکاف فریضه کاف و  
یا خیر فایر صیغ جمع خوانند و یا قفای الکاف فریضه کاف و  
از لفظ تاظم معلوم شد مترادفی تخفیف و فتح تا مترادف در این قوله  
یثبت الله و از لفظ کاف و کفار مستغنی شد از ترجمه آن و از هر دو  
شعر فید جمع با و کرد و بخت لفظ اشاره کرد بقوات جمع تا لفظ موقوف  
معنی باشد بقوله ذللا و در ن سوره یا و اضافی نیست و اما یا محذوفه  
قول لایبر المغان این کثیر با ثبات با خواننده در حالت وصل و وقف  
و ادغام کثیر در ن سوره یقین است التراتیل جعل یعلمها بالتهاد  
فیصیبها الخاله حاتی کل شی الامثال للذین الصالحات  
طوبی او کثیره ذین اللین من العلم مالک یعلم مانک  
الکاف و ن سوره ابرهیم علیه السلام  
**و فی القصص** **الله الذی انزل فی حقنا مخرجنا من مصر**  
**و فی الزمر** **و فی النور** **و فی النور** **و فی النور**  
**و فی النور** **و فی النور** **و فی النور** **و فی النور**  
یعنی مدلول هم نافع و این عامر قوله الی صراط العزیز المجد الله برفع  
ها الله خوانند و یا قفای ن و مدلول شین شلسا جمع و کسای الم نون  
الله خلق السموات و الارض در ن سوره و قوله و الله خلق کل دابة و در ن  
با ثبات الف بعد از خا و کسرام و دفع حاف خوانند و یا قفای در ن سوره

الشیخ الفاضل

۷۹۷

و اولیایه

۷۹۹

و جزایم کل در تو خوانند و قوله مصرخی سخن بکسر یا خوانند و غیر او فتح  
**شهادت** رفع را مقید کرد از بهر ضد و ضد رفع بر اصطلاح  
 ماکم نصب باشد لکن اینجا فتح مراد است و در عبارت مسامحه کردن است  
 از بهر آنکه فتح مشابه نصیاست و در آنکه اشهر علامات او است  
 اما اگر گفتی واضح القاف بهتر بودی و هم بجایا و نیست از جهت  
 نضج و اماله الراء و عصافی و اختلاف و سلمه و الراجح و جیدة البحت  
 و لایع و لا خلل سابق شد و قوله کما وصل اولسا کین اشارت  
 مصرخی که علت کسر مصرخی شاید آن باشد که یاء اضافه را نشیبه  
 کردن اندکها و غیر و بعد از وی یاء اصلی آوردن بعد از آن یاء صله انداختن  
 و لکن بکسر کردن و خواند کوم که یاء اضافه ساکن بود و با جمع ساکن النما  
 ساکنین شد یا بکسر و گمانند بر اصل النما ساکنین بعد از آن فرمود که  
 نظریه که از نامه خواست روایت کرد است که یاء اضافه را نشیبه  
 بها ضم می کنند و لغت فی ربیع و انشا این بیت کردن است قال لها  
 علی لک و ای فی حالت له ما انت و بالمدحی و از قرأ ابو عمرو و روایت  
 محضی مدن است پس این قرأت صحیح باشد از جهت بی و فعل صحیح  
**و ضم کنا حصر یضو ایضاً و فی ایدیه عطفه**  
 یعنی مدلول کاف لقی و حصر این عامر و نافع و کوفیان قوله ایضاً  
 عن سبيله در صورت و یضو عن سبیل الله درج و لغو الحدیث لیضو  
 در لغت و لیضو عن سبيله در زیر و مواضع از بعد ضم یا خوانند و این کسر

یا تا

و ابو عمرو و یضو و مدلول لام له هشام قوله تا جعل اذن بیث وجه بعد از  
 ضم یائی زمان کند و یائی قرا بکسر یا ساکنه خوانند و هشام وجه ثانی  
 موافق ایشان باشد **شهادت** قوله و لا زوایت فتح و او است  
 و مراد از و لا نشیبه است بوجه ثانی یا در اولی و لا زوایت کما  
 که با ساکنه باشد نحو رقیفه و آخری بوجه ثانی یا در اولی و لا زوایت کما  
 اما چون روایت ثانی یا تا مراد است از هشام بنا بر این است  
 و در خارج ضم و یضو و یضو است پس ضم آن کردن بگو باشد  
 و فتح آن کردن از جهت باشد و از جهت یضو یعنی ضم بصل خارج  
 و لام یضو از بهر وزن حذف کرده و خلاف یضو و انعام و یضو  
 و یضو به الدن در توبه از پیش یاد کردن شد و مراد از اینجا کف و اقبال  
 بالیاء اثبات با است و صدان حذف نه ایک ضدیان و یضو باشد  
 و یضو و یضو قرأت ابن عامر و یضو و یضو قرأت کوفیات  
 و نافع بود نشیبه کسر مدان بقوله کما یضو و یضو و یضو  
**و فی اول الفیض و انفع و انشد و انکار و انکار**  
 یعنی مدلول را را شد کما یضو قوله لنزول منه بفتح لام اول از نزول  
 و رفع لام ثانی خوانند و با فان بکسر لام اول و یضو کلام اخیر از نزول  
 خوانند و در رفع لام الجبال در قوافی اخلاق نیست **شهادت**  
 فتح لام اول از نزول از اطلاق نظم معلوم شد و رفع لام ثانی از قریه  
 اعراب و قوله را شد اشارت است بشما و کما یضو و یضو قرأت اول که است

در کون فخری و در مصرع آخر

در کون فخری و در مصرع آخر



قل لحياء عن الدين

A-5

103

۱۰۴

1494

آدالت کند برآید بخدوفا که آن ضمیمه مستحکم بود و قوله خربت ایا  
 قوا شید است و چون خواند و باقی از جمله و جملات آن از جمله است  
**و یعظم معنی یفسطون یفسطون و یفسطون و یفسطون**  
 یعنی یا، رافضی و حاکم و کسای و یفسطون و قوله و یفسطون درین صورت  
 و اذ هم یفسطون در دوم و لا یفسطون در سوم و یفسطون خوانند در موضع بلند  
 و بافتان یفسط و قوله رافضی حاکم اشارت به یفسطون است که یفسطون  
 فتح اختیار کردن اند و بعضی گفته اند که دو لغت اند مشهور لکن  
 کس در مضامع پیشتر است و مشهور تر من ظاهر نبوده که در بیت  
 قول یفسطون یفسطون لغت که قرات کسای است اولی باشد  
**و یفسطون یفسطون و یفسطون و یفسطون**  
 یعنی مدلول شریف و کسای انا یفسطون هم اجتمع درین صورت و قوله  
 نتیجتاً و اهل در یفسطون باسکان نون و یفسطون هم خوانند و مدلول  
 صحیح و دل دلالت و کسای و یفسطون و یفسطون انا یفسطون و اهل  
 در یفسطون باسکان نون و یفسطون هم خوانند و باقی قرات در یفسطون  
 مذکور نیست و یفسطون خوانند **شبهات** سکون نون یفسطون  
 لفظ ناظم معلوم شد و فتح نون مرثی مشق و لا الذی جمع علیه  
 و معانی در صورت چنانچه یاد کردن شد از پیش و لا الله اعلم  
**فلا یأبى و لا یأبى و لا یأبى و لا یأبى**  
 یعنی مدلول صادق ابوبکر الامراء مدونا درین صورت و قوله

قد نالها و در نال جمع است و نال خوانند در موضعین و باقی است در  
**شبهات** ترجمه تحریف قدنا معلوم شد و از جمله حمل کرد  
 بر ترجمه یفسطون و چون یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
 در صورت و افعول و مرسلات و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
 است لحاظ قوت اختلاف مسائل مذکور در دهن خود بعد از معرفت  
 این و در موضع نالان هر گفته اند که مذهب قوا چگونه است در آن چه  
 انا ان فرمود که درین صورت یا انت اضافه چهار است اول آن یفسطون  
 و دوم انا الفق و سوم انا الفق و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
 در مجموع و چهارم یفسطون آن کثیر یفسطون خوانند و درین صورت یا  
 و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
 و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
**و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون**  
 یعنی مدلول صادق و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون و یفسطون  
 یا و قوله و الا ان یفسطون من دون الله عاصم یفسطون خوانند و بافتان  
 خطاب و مدلول ها، اهلها بزی قوله شرکای الدن درین صورت  
 فقط بخلاف هم خوانند و یفسطون بافتان هم خوانند همچون قرات  
 باقی **شبهات** ترجمه یفسطون انا یفسطون معلوم شد و عاصم  
 و قوله و الا ان یفسطون درین صورت و عاصم و قوله اهلها

فلا یأبى و لا یأبى و لا یأبى و لا یأبى  
 ۸۰۸



نمید است بضعف جودش کای از جمع رسا اما انچه رسا بود  
**و موقر افیضه نورانی** فاعل معانی و موقر جود  
 یعنی نافع قوله شاقون فیهم بکسر یون مجاز و با فان مفتوح و حزن  
 قوله یوقهم الملائکة طایفی و توقهم الملائکة طایفی شد کفر خواند  
 در موضعین و با فان نیابت **شیعاع** شاقون مقید گرداند  
 بفعل ضمیر ماعلم شود کله مختلف فیه و نظیر آن فرموده انعام و  
 فون اجل فانه و قوله و صلا یعنی چنانچه از حزن رواست آمدن بوزایم  
 نیز نقل کرد و قوله **الان** یا شهر و بوحی لیهم و فیکون قد ذکر  
**سما کایا اندری بصر و محض و مخاطب بر و اشکا**  
 یعنی مدلول سما و کاف کامل احسان و ابو عمرو و ابن عامر و ابن کثیر  
 بضم یا و فتح دل خوانند و با فان بفتح و کسر و مدلول شمس برنا حزن  
 و کسای او م بر و الی الخلق الله خطاب خوانند و با فان غیب و مدلول  
 فانه فی و کاف کلا حزن و ابن عامر و الم و الی الطیر خطاب خوانند کاشا  
 بقوله و الاخر فی کلا و با فان غیب پس خرماتی و ابو عمرو و عامر اولم و  
 در موضعین غیب خوانند و ابن عامر غیب اول و خطاب ثانی کسای  
 خطاب اول و غیب ثانی **شیعاع** و درش و ذامه  
 بعدی بر اصل خود باشد و معانی رموز کسای متری نظایرها  
**و زامر فظون اکثر اصنافه** فاعل معانی و زامر فظون اکثر اصنافه  
 یعنی مدلول فظون اصنافه و انصره فظون بکسر و خوانند و با فیان بفتح

فوق شاقون  
 فاعل معانی  
 فاعل معانی  
 فاعل معانی

و ابو عمرو و شفق و ظلاله ثانی خوانند و با فان شد کسر **شیعاع**  
 قوله قبل یقبل انیبه است بضم نون و ذلاق و مفرطون و قوله ضا  
 بفتح هاء و کسر نون و ایت آمدن است بمعنی غدیو یعنی زامر فظون  
 مکرر و حذر دان حال آنکه شاید غدیو است در زیادتی فواید  
**و حق صواب غیر نسبی که مع الشجعه مخاطب**  
 یعنی مدلول حق و صواب این کثر و ابو عمرو و حزن و کسای و محض  
 نسبی که در حق و در موضعین بضم نون خوانند و با فیان بفتح و قوله  
 اجبت الله یجدون شجعه خطاب خوانند و با فان غیب **شیعاع**  
 قوله معلل بفتح لام و کسر نون و ایت آمدن است فتح حال فاعل باشد  
 و کسر حال مفعول و معنی وی اشارت می کند بوجه خطاب و قوله  
 حق صواب اشارت بدانچه نسبی که بضم نون حق خواست  
 جامعه مذکور است و یعرفون و اماها و کسر یاز کون شد  
**و انما انما کانه و غیره** فاعل معانی و انما کانه و غیره  
**فکلا و عده** فاعل معانی و فکلا و عده فاعل معانی و فکلا و عده  
 یعنی مدلول ذال ذامع ابرو و کوفیان یوم طعن کما سکان عین  
 خوانند و با فان بفتح و مدلول ذال داعیه و نون نولا این کثر و عامر  
 و یحزقون لذی صبر و فظون خوانند و با فان بیا و مدلول هم ملکات  
 این ذکوان مواش این کثر و عامر باشد یک وجه و وجه دوم بیا  
 خوانند **شیعاع** قوله یحزقون غیث کور و اند و اند و اند پس  
 که در فظون این خلاص نیست برون و و چون رمز این ذکوان

فوق شاقون  
 فاعل معانی  
 فاعل معانی

فولاد شریف  
بخط امیر کبیر  
سید محمد باقر  
سید محمد باقر

بجمل کشف بود تفصیل قرات او کرد بدو وجه بقوله وعنه نفس الاخش  
الی آخر ونولا اشارتست بنیل قرات مذکور و نول یقین نون  
و فتح نیز ریاست آمد است و یخودون والقدس ساقی شد و الله اعلم  
**سوی المشرق هموا و انشروا فتنوا لهم و کسرت**  
فرمود که این امر بعد ما فتنوا یفتح قاف و نا خواند و غیر او یضم قاف و کسر  
تا خوانند انشروا نول دال دخللا این کسر و لاک فی ضیق درین صحت  
و قوله و لاکن فی ضیق در نمل بکسر قاف خواند در موضعین و افاقان  
یفتح و چون کاشین در ترجمه موافقت داشتند ثبیه کرد بقوله دخللا  
مان و درین صحت یاء اضافه و یاء محذوفه نیست و ادغام کسر بجاء  
و سه موضع است و قوله و سخرکم و التجم سخرات یخلف کسرت  
و الله یعلم ما ان الله یعلم قبل انزل انزل تکلم الملائکه طایفی السلاوا  
و قبل للذن انزل تکلم الانهار لهم الملائکه طیبین امریک  
و یک لذلک تبیین لهم ان قول له اکبرو لی بین الناس الملائکه  
فصبوا البثان سحانه من انعم من حق قریب لهم فخر و لهم الا  
لی بین لهم سبل و یک و الله خلقکم العربیکان یعلم بیک و الله جعل  
لکم من تسکون و جعل لکم من اذواکم و در فکر من الطبیات و سخره  
هم و جعل لکم السبع و الله جعل لکم من یونکر و جعل لکم من یولد  
و الله جعل لکم ما خاق و جعل لکم من لیالیان و جعل لکم من سبل  
یعرفون نعمه الله یخفی الذن العذاب بما و البخی یعظم جزایه

سید محمد باقر

۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸

یسلموا و ما عند الله هو خیر اعلم ما یقول ما در قمر الله من حدیث  
لعل یفهم سبل و یک اعلم من قبل اعلم بالقدس بیور و الامیر  
**و یخروا و اعبدوا لا اله الا هو و یخروا و یخروا و یخروا**  
تسا و یلقاها یضم مشددا کفی یلغین اندر و انشروا یضم شمر و لا  
**و یخروا و یخروا و یخروا و یخروا و یخروا و یخروا**  
یخروا نول حاء جلا ابو عمرو و الاخذ و یخرب خواند و غیر و خطاب  
و مدلول را و کسا بی ایسوی و یخروا نول خواند و با فان بیاء  
و مدلول یخرب و لا و یخرب و یخرب و یخرب و یخرب و یخرب و یخرب  
و او ساکنه بعد از همره خیل و با فان یفتح همره خوف و او ساکنه  
خواند و مدلول کاف کفی این امر کنا یا یلقاها یضم یا خواند و فتح لام و  
شدید کاف و با فان یفتح یا و ساکن لام و یخرب کاف خواند  
و مدلول شمر و لا حمره و کسا بی ایسوی اثبات الف و کسرتون  
باشد بدین معنی بعضی خواند و با فان محذوف الف و فتح نون  
باشد بدین خواند و مدلول دال نا و کاف کفی این کسر و این امر فلا  
نقل لها اوت درین صحت و اف لکم در انبیا و اف لکم در احقاف یفتح فا  
خواند و با فان بکسر در موضع ثلثه و مدلول عین علا و هم اعلم احسن  
و نافع یخرب و با فان محذوف هین فاع و حفص قوله اف  
بکسر شون خواند و ابو عمرو و صحیح بکسری شون خواند و این کسر  
و این امر یفتح و یخرب خواند **سبلها مست** مد بعد از همره لیسوا و



فرستاده معلوم شد و فتح لام بقاء مرثی شد و از لفظ ناظم کون  
 کام مرثی مخفف را از تحلیف غنیه معلوم شد و دانسته شد که مدد  
 بیاورد ایضا است بعد از این پیش از این مدد مرثی و معانی ریزه گام  
**و بالعم و الخیر تک خطا مصوب و جز که المکی**  
 یعنی مدلول هم مصوب این دو لایحه که کان خطا بفتح خا و ط و بعد  
 از ط هم مفتوحه و مد خوانند و این کثر خطا بکسر خا و فتح ط و بعد  
 از ط الفی مدود و بعد از الف هم مفتوحه خوانند و باقیان بکسر خا  
 و اسکان ط و بعد از ط هم مفتوحه خوانند **شهادت** از اصطلاح  
 ناظم معلوم شد که خطا مختصراست درین صورت و از صد مدایت که بر قصر  
 این دو کان معلوم شد و کسر خا خطا از صد فتح این دو کان معلوم شد  
 و قصر نیز مرثی از صد مد معلوم شد و دانسته شد از فرستاده فتح  
 الف بعد از ط باشد و جز در دو وقف بر فاعل خود باشد و قوله  
 مصوب غنیه است بصحت قرآن این دو کان و در قول مکران قرا  
**و عا ط بک شرف شهود و صفا فی القسط**  
 یعنی مدلول شین شهود جز و کسای فلا تصرف خطاب خوانند  
 و باقیان بکسر و مدلول شین ثا و عین علاجه و کسای و حفص  
 و زوا بالقسط اس درین صورت و شعرا بکسر فاف خوانند در مصنفین  
 و باقیان بضم و معانی ریزه طها هر است و الله اعلم  
**و بیعت و غیره اصم و عا یه و ذکر و لا شوق و غیره**

یعنی مدلول ذال ذال ابن جاسر و کوفیان کان سته بضم ه و ط  
 مشهوره می خوانند و باقیان بفتح هم و کاف مفتوحه منوبه  
 خوانند **شهادت** قوله ذال یعنی ثا رسیه ها و خبر واحد ذکر  
 کرد آن وضدان ها، ثابت باشد و در وقف بر فاعل خود باشد  
 از روم و اشام و سهیل هم و قوله ذکر کلا شیم است ثا و خبر و خبر  
**و حقیق مع القوا و اصم و ذکر و اسقا و القوا**  
 و می میرا بکسر خا و شافون بقولون من و از و فی الثانی ذکر  
**شما کفله ایت شیع عی شفی و اکثر و اشکان**  
 یعنی مدلول شین شعی جز و کسای و لغد صرفنا فی هذا القرآن  
 لیکر و ادش سور و لغد صرفنا ینهم لیکر و از قرآن باسکان  
 ذال و هم کاف و مخفف ذال و کاف خوانند و باقیان بتفصیل  
 ذال و کاف مع فتحها خوانند و مدلول فاف فصلا جز ینترجه قرا  
 اول خوانند در سورة قرآن و باقیان بوجه ثانی یعنی بتفصیل و غیر  
 مذکور ثانی و مدلول حق و شین شافون این کثر و ابو عمرو و جز  
 و کسای اول یاد که انسان در سیم بکسر بقید مذکور اول که آن  
 تخفف بود خوانند یعنی بفتح ذال و کاف مع الشفایة المرفین و  
 باقیان یعنی باغ و این عامر و عامر در سیم بکسر بفتح ذال باسکان  
 و تخفف کاف باغ خوانند پس ثا سبعة در مواضع مذکور و چهار  
 مرتبه باشند ثا ذال ذال و مدلول عی عن و ذال دار حفص و این ش

۸۲۲  
 ۸۲۳  
 ۸۲۴

یذکر

كما يقولون بغير خواند ويا فان خطاب ومدلول نون نزل وسمي  
 وكاف كلفه عام وحيث ان واو عمرو وابن عامر عا يقولون بغير خواند  
 ويا فان حرف ولساى خطاب ومدلول نون من وعا حى وبنين ثما  
 كه شطر قرا الذ سيج له السموات ثنائيت خواند ويا فان كه شطر  
 ثنائى اند بغير خواند پس حاصل آن شده كه اين كثير در مواضع باشد  
 بغير خواند وجرم وكساى خطاب واين عامر وناقع وسجده خطاب  
 در اول و بغير در آخرين وخص بغير اولين وخطاب اخير  
 واو عمرو وخطاب طوقين وغبب وسط فاقيل الموانيت الخمسة  
 ومدلول عني متلاخص فقط غيلك وديك بلسر جيم خواند و  
 يا فان باسكان **بشيها** توجده يقولون واخوانه الاطلاق  
 اعظم معلوم شد و مسئله استقها مين وزيروا قد سبق وبيهو لث  
 تخفيف يندر كتيبه كره بقوله شفي وحين قرات ابن كثر اشارت  
 كره بقوله عالم زيرا كه برك نسق مى خواند كاهزه قوله  
 ساء كلفه اشارت بصفت وجه قرات وعلل جمع عامل است  
**وخصف حوى وبعيد كثر فمعه قله وانشاء نيل**  
 يعنى مدلول حق ابن كثير واو عمرو وخواه ان تخفف لم وقوله او نزل  
 وقوله ان بعدكم وقوله فترسل عليكم وقوله فترسلكم در مواضع  
 بنون خواند ويا فان يا **بشيها** تا فترسلكم عطفه نيت  
 ولفظ كره با ثبات واكثفا نكره شرا تا وهم نيايد كسى را

۸۲۵

كه تومل از بغير ناكيد واتمام فائده مكره شده است وحق  
 باشد در تكرار لفظ تخفيف فمعه وحق ثبته است بغير حرف نون  
**خلافت فافخ مع شكور قصير مما صيف ناي**  
 يعنى مدلول ما وصا دصفت حرمسان واو عمرو وسجده لا يلسن خلفك  
 بفتح نا واسكان لام وحذف الف خواند ويا فان بكسر نا وفتح لام و  
 اثبات الف خواند ومدلول هم ملا اين فكون اعرض وناى در نون  
 ودر فصلت بقديم الف بجرم خواند ويا خاير هم مفتوحه ويا فان  
 بقديم همز برا الف خواند **بشيها** مراد از فصلت اخذ حرف  
 مد است واز ناخير همز ناي لا تم ابد بقديم الف وامله ناي واعي ياذ  
 كره شد و بسورش نبيد كره بقوله معا وقوله معا صفا اثبات نسب يا فمعه  
 وحيث ان مد است وخطا فم ولا ثبته است وجه قرات ابن كثر ان  
**يقول لا وكنه فملا ناي وبعيد كثر فمعه قله وانشاء نيل**  
**وحيث بيا حقيق مع الشعر اقل في الروم حرك**  
 يعنى مدلول ثا ثابت عامر وجرم ولساى حى بجرم بفتح نا واسكان  
 نا وضم جيم مع التخفيف خواند ويا في قرايم نا وفتح نا وكسر جيم  
 مع النقيض خواند ومدلول هم وون ندى نافع واين عامر وعامر او  
 تسقط علينا كسفا بفتح مين خواند ويا فان باسكان وفتح وخصف  
 باشد در شعرا وسمي كه كسفا بفتح مين خواند ومدلول لام ليس مقام  
 برك وجه قوله كسفا در دوم وبعيد شكلا اين فكون قول واحد

بغير حرف نون  
 ۸۲۴

۸۲۷  
 ۸۲۸  
 بغير حرف نون



با سکان سیم خواند و هشتم بوجه ثانی و باقی قرائت سیم خواند  
**تجیهات** تاظم تلفظ کرد بیک وجه بقوله بقیر فی الاولی  
 و بوجه دوم بقوله کفیل فان اشارت بوزن وجه دوم و ارشد  
 اولی قوله فبقیر الاثنا که ثانی است خارج شود که امده مشق  
 اندر شد بدان و از حصر کسفا حرف سوره و الطور قوله و ان مرط  
 کسفا خارج باشد که مشق با سکان است و قوله ثابت الشارح  
 است بوجه خفیف بقیر زوا که معجم حاصل شود  
 با یجا دمعدوم و این شارشت بمعنی آیت و قوله عم ندک  
 تجیهه است بجم وجه قرائت کسفا که بفتح جمع کسفا باشد  
**و قال لا و کیف کانه و ضم یا علی بنی و البانی**  
 معنی بدل کاف کیف و دال دارا بن عامر و این نیز قال سحان  
 زنی بفتح قاف قال و لام و اثبات الف پنجم خواند و باقیان  
 بضم قاف و سکان کام و حذف الف خواند و بدل اول را رخی  
 کسای بعد علمت بضم نا و باقیان بفتح **تجیهات** از کفیل  
 دکان مشق شد از ترجمه قرائت و از قید اول قوله کل و قول کل  
 که ثانی و ثالث است برون روزه و قوله ثم بضم میم و فتح نون  
 باشد و وقف ایما در اصول یاد کرده شده قوله که دار تجیهه  
 بقراش که دو لغت اند بیک معنی و یاد اضافی درین سوره قوله و  
 نانی اذا نافع و ابو عمرو بفتح خواند و یاد زوایدش از خیر این لغت

با ثبات خواند در حالین و قوله فقول المهدی نافع و ابو عمرو  
 با ثبات خواند در حالت وصل دون الوقف و ادغام کیر و دو  
 موضع است الله هو و جعلناه هدی کتابک لی نجات قریه  
 لمن یهدیهم فاولیک کان که فضلنا یعنی نوز قهر اولیک  
 کان ذلك کان فی چشمه ملوما دی العرش سیلا اعلم بیما  
 اعلم بکرم و ریک اعلم بمن ریک کان کذب بها البعوثنقوا  
 فتعقلوا المات ثم اعلم من امر ذی علیک کیرا نومن  
 لک فبحرنا نومن لریقک جعل کرم خراش و حذر فقال له  
 فرعون قال لقد الاخن جینا العلم من قله بنو ذی الکف  
**و تکلیف قصور و قطع لطیفه علی الف الشیخ**  
**و فی عهد مراد و قیام و لا یزال فی الف الف**  
 می گوید که حفص سکنه کند در چهار موضع اول درین سوره قوله  
 عوجا بر الف شون عوجا و دوم بر نون من راق و سیم بر نون  
 مرقدنا و چهارم بر لام بل ران در قمره و بین و المطففین و باقیان  
 وصل کنند بی سکت **تجیهات** مراد از سکنه آنست که قطع  
 صوت کنند زمانی سیر له اگر طولی باشد و وقف باشد نه سکت و  
 قوله بلا تجیهه است و بحد جا ز است ابدال در غیر وقف از جهت  
 روایت فقل و جعل و ناخذاد که سکت بود قرائت یا قرا و که  
 که در خارج باشد و قوله لا سکت موصلا یعنی باقیان متصل خواند کسب فی

تجیهات  
 ۱۲۰  
 ۱۳۱

**والتبعية التي تكون من جهة واحدة كالأرض**  
**وغيرها من جهة واحدة وكما في الماء على الصلابة**  
 يعني قوله من جهة واحدة باسكان دال واثباتهم ضم دال وكسر ياء  
 وها باصله خواند ويا ثباتهم ضم دال واثباتهم ضم دال وكسر ياء  
 الا ان ثباتهم او برقا عن خود باشد در صله **شبهات** اسكان  
 را مقيد كند ايند از بهر ضد وصادا از اتمام اجزاء هم شيعين است  
 در دال وكسر ياء را مقيد كند و بايد بعد از دال تا فرمايد  
 بلام و ذكر باقيا كذا تا در ترجمه يون وها لانه خالي  
 واقع نشود و پيشتر در ذكر و قوله اشلا شبه است محقق رايت  
**وفايضا في مع الكثرة و غير ذلك**  
**فداور الحقيق في الزايات و غيرهم**  
 يعني مدلول ضم نافع و ابن عامر من امر كرم و نافع بفتح ياء وكسر طاء  
 و باقيا كسر ياء و فتح نافع و ابن عامر ترا و من له فمير باسكان ناي  
 و شديد را و حذف الف بوزن فخر خواند و مدلول تا با ثباتهم  
 ترا و نفع ناي و محقق ناي با اثبات الف خواند و غير از ابن عامر  
 و كوفيان يعني نافع و ابن كثر و ابو عمرو و مثل فوات كوفيان خواند اما  
 زابرا مشدد كذا و مدلول حريمه نافع و ابن كثر و مثل مشدد  
 لام خواند و باقيا تخفيف **شبهات** منعني شد از ترجمه  
 فوات ابن عامر بلفظ فخر و قوله و صلا اشارت بصحت نقل

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

از جهت عربيت و روايت ابن عامر و قوله عمد ضمير ما بد  
 است با مرقا و سوسى و منهم در تخفيف فتح ملتبس بر فاعل خود  
**و قد فلكا اشكان في صفو جلوله و في غير الباقين**  
 يعني مدلول فاني و صا و صق و حا و حا و حن و شعبه و ابو عمرو  
 احد كرم و قلم باسكان را خواند و باقيا بلسر **شبهات**  
 ذكر فوات باقيا كذا و لغز وجه عن المصطلح و حق در اسكان  
 بود و بايد كذا و بقوله صفو جلوله و قوله كذا باصله شبه بقره كسر و ياء  
**و قد فلكا للشعر و في غير الباقين**  
 يعني مدلول شعر و شاعر و كذا اي قوله ثلثا شاعر و حذف ياء  
 خواند و باقيا بضم و مدلول كاف كذا ابن عامر و لا  
 يشارك في حكمه خطاب و ضم خواند و باقيا بضم و رفع  
**و قد فلكا في مع الكثرة و غير ذلك**  
 قوله و كان له ثمر و قوله و احيى يرمي اشارت كذا كذا عامر در حرف  
 بفتح ناي و ضم خواند و مدلول حاء حصل ابو عمرو و ضم ناي و اسكان ياء  
 خواند و غير عامر و ابو عمرو و در موضعين ضم ناي و ضم خواند **شبهات**  
 فتح را مقيد كذا و ايند كه ان مصطلح برون رفته بود و قرات  
 ترا بزم كذا و قيد تخفيف معلوم شد و قوله حصل اشارت است  
 تحصيل تخفيف در سر باسكان ضم در قرات ابو عمرو و رحمه الله  
**و قد فلكا في مع الكثرة و غير ذلك**

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳



یعنی مدلول جاحل و ثابته ای و عموما و لو قیاس خبر است و ما حذفیم  
 ثابته خوانند و با قیاس ثابته ان و مدلول لام لا ویم ملاهت نام  
 و این دکلان لکنا هو الله با ثبات الف بعد از نون خوانند در حالت  
 دون الوقف و با همان حذف **شبهات** قوله دع یعنی حذف  
 کن یم را و ضد آن اثبات باشد و مراد یم ثابته است که فایده دارد  
 و معلوم شد از قرینه وصل که مد لکنا در طرف است و ان الف است  
 و تعرض اثبات الف در حالت وقف نرساند زیرا که اینه سبعة  
 متغیرات در اثبات الف لکنا کما فی نظام خوانا لکم و با و این لکن  
 و با فراد یاد کردن غرض بنا بر دو قرات این عام و ثبته کوه  
 حذف یم منضم بقوله حکم ثابت زیرا که در مصحف عرا و محذوف است  
**و در کتب شاف و الحقیر علی رفع شیخ**  
 یعنی مدلول شاف شیخ و لسانی و لم یکن شد که خوانند و با قیاس  
 ثابته مدلول جاحل و ثابته ای و عموما و لو قیاس خبر است و ما حذفیم  
 کسای الولا لله الحق برفع خوانند و با قیاس خبر **شبهات**  
 رفع با معنی کوه انداز بهر ضد و از بهر اتمام بیت و تحسین بر وجه  
 قرات رفع الحق با و با نرا با انفراد یاد کرده و قوله الولا لله یاد کرده  
 شد در سورة انفال و قوله شاف اثبات ثبته فایده تدکیر  
 که با ن باعتبار معنی فیه است که رجال اند و ثابته  
 یضمرو نه از وی می آید که در کلام مناسبیت مطلوب است

۱۴۰

وینا

**و عفا سکر الزمیر فی وایس و ایسها**  
**و فی التوراث و لیل الرفع و یوم یقول**  
 یعنی مدلول نون نون و فاعق یام و حیر و غیر عفا با سطات  
 کاف خوانند و با قیاس یضم و مدلول نون کثیر و ابر و عرو و این عام و یم  
 نصیر الجبال ثابته و فتح یا مع التشدید خوانند و قوله الجبال برفع لام  
 و با قیاس نون و کسریا باشد و شبکام الجبال خوانند و حیر و یم یقول  
 بنون خوانند و با قیاس بی **شبهات** فید سکون و ثابته کرد  
 کرد و در عفا و نون را از مصطلح خارج بود و معنی و یوم اشارت  
 به حالت و فصل آمده قرا و صحت نقل و قوله فیلا و الرفع یاد کرده شد  
**و لک کثیر صیغ و عفاک اهل یوم و کایم و کایم**  
 یعنی قرا سبعة خوانند و با قیاس کثیر و نون سور و عفا سطات  
 خیل در سورس هم اول را یضم خوانند و با قیاس نون خوانند و مدلول  
 عوا خلاص در موضعین کسریا خوانند و با قیاس یضم کلام پس قرا باشد  
 قرا سبط را قیاس لکنا لکنا عوا ای و نون لکنا در نون یضم لکنا لکنا لکنا  
**و لکنا ثابته خبر لکنا و مع علی الله**  
 یعنی جمع و ما انشائه در نون سور و ما عوا علیه الله در فتح ضم جاحل  
 خوانند و با قیاس کسریا در موضعین **شبهات** قوله و صلا ای اتباع  
 قوله الهمنی حرف سور فتح را بر وجه کف خوانند و خلاص کسریا  
 و این لکنا را عوا کسریا خوانند و قوله و ما انشائه و رشتا و تسالی و نون

۱۴۱  
 ۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

**بفتح الضم والفتح والضم والفتح**

یعنی مدلول را در وجه و قاء فضلا کسای مجزئ لیرق نیست و فتح با  
 و را و اعلیاء برفع خوانند و اما قائل خطاب و ضم و کسای بفتح و اعلیاء  
**و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء**  
**و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء**  
 یعنی ما حرمیان و ابو عمرو و نفسا زاکیه با ثبات الف بعد از ذی و  
 یا خوانند و اما قائل بحدف الف و شدیدا خوانند و مدلول صاد صاجه  
 و هر که الی شعبه و نافع من لدی و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 نون خوانند و مدلول صاد صاجه و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 خوانند و غیر شعبه بضم و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 لدی و مدلول دال دم و حاء حلا این کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 از لفظ ناظم موضع مذکر که معلوم شد و لام لغت از بهر وزن جلدت  
 کرد و بعضی روایت شعبه نبیه کرد بقوله صا دقا و زاکیه بعد  
 و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
**و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء**  
 یعنی مدلول کاف کافیه و طاء طلال از عا و این کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 در ذی سوره و این پندله از اجا در تحم و این پندله از اجا در تحم و این پندله از اجا در تحم  
 با و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء

۱۳۴

۱۳۴

۱۳۴

۱۳۴

**بفتح الضم و بفتح الضم و بفتح الضم**

لشده نبیه ضمیر بدل است یا بدلت نا حرف متخالفه  
 متحد شوند در صورت و سکون یا مخفف از لفظ ناظم معلوم شد  
 و فتح آن حرفی شد در آن حرفی ان بدل و حرف سوت  
 نور یا یاد نکرد از بهر اختلاف معنی و برقرات تخفیف  
 مدح کرد بقوله کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
**و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء**  
**و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء**  
 یعنی مدلول دال ذاکا این عا و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 هر که و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 باقیان بوصل هر که و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 شعبه و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 حاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 بعد از هم خوانند و مدلول صحاب جفص و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 هر که و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 خفف یعنی تا ابع که قاء الفعل است مخفف کردان و از لفظ ناظم  
 معلوم شد که در قرأت تخفیف هر که قطع باشد و بدین معنی نبیه کرد  
 بقوله ذاکا و این از ان قبیل است که گفته است و اللفظ استغنی  
 عن اللفظ و این کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء  
 تا صدقان نون تخم نکرد و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء

۱۳۴

۱۳۴

و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء و کسای بفتح و اعلیاء



و قوله كذا اي حذفت بعض لفظ حاصيه سدا نكاه دارند مدلول محذوف  
**على قول السديين** كذا اي حذفت بعض لفظ حاصيه سدا نكاه دارند مدلول محذوف  
 يعني مدلول حق و يعني فلا اين كثر و ابو عمرو و حفص بين السديين يعني  
 بين خوانند و مدلول صحاب و حق حفص و حمزه و كساي و ابن كثير و ابو عمرو  
 قوله سدا يعني بين خوانند و مدلول شين شيد و عين و لاخر و كساي و حفص  
 قوله من بين ايد هم سدا و من خلفهم سدا يعني خوانند پس از ترجمه مذکور  
 معلوم شود كه نافع و ابن عامر و شعبه و در مواضع اربعه بضم خوانند  
 و حفص در مجموع بفتح و ابن كثير و ابو عمرو و بفتح موضعين كهف و ضم  
 موضعين بين خوانند و حمزه و كساي قوله السديين كه شني  
 است بضم خوانند و قوله سدا كه مفرد است در مواضع بضم بفتح خوانند  
**و باجوح** ما جوح اهل الكنايا صر و اهل القهقرون  
 يعني مدلول من اصرا عام ان اجوح و ما جوح در نون و ح و اقص  
 باجوح و ما جوح در انبيا همين ساكنه خوانند و با فان بالفت در مكان  
 همزه در مواضع اربعه و مدلول شين شكله حمزه و كساي لا ينفك دون يقهون  
 بضم يا و كساي ف خوانند و با فان بفتح حرفين **شبهات** از لفظ  
 ناظم محل همزه معلوم شد و مراد از آنچه كه شامه حذفت مدامت كه  
 مرسوم است بالفت و ضد آن ترك همزه باشد و مراد از شكل قوله شكلا  
 حركت حرف است كما مر قوله ما جوح بر يقهقرون مقدم داشت بعضي القلم  
 و قوله صا اشارة است بفتح حرف فوات همزه اجوح و در قوله مكر و ايتي مكر و ايتي

**و جرك** ما و المؤمنين و ملة خراجا شقي و اعكس  
 يعني مدلول شين شفا حمزه و كساي جعل لك خراجا دون و نون و لم سلم  
 خراجا و المؤمنين بفتح را و اثبات الف بعد از خوانند و با فان باسكان  
 را و حذفت الف خوانند كما اشارة بقوله و اعكس پس حاصل آن باشد كه باين  
 عامر يقصص خوانند و مواضع ثلث و حمزه و كساي يعكس اين عامر خوانند  
 يعني و مواضع ثلث بعد و نافع و ابن كثير و ابو عمرو و و عامر و در اولين بعض  
 خوانند و در ثلث بعد **شبهات** از لفظ ناظم محل مد معلوم شد  
 و مراد از عكس ضد است و ضد مد قضا است و ضد حركت ساكن  
 و ضد عكس يعكس و انحراف است و مراد اين ان حركت معاني و نون و كساي و قابل  
**و كثر** الله و الدنيا و ستوايع القم و الصرافين  
 كما جمعه حتماء و امر من كثر كما لذي زما النوني و قبل كثر الولا  
 لشعبة و الثاني فتا صيف بلفظ ولا كثر و انما هما الياء قبل لا  
**و زبنا** هو الوصل و الغير و هما بفتحهما و الله  
 يعني دال دليلا اين كثر ما ملكتي منه و نون بدو نون مخفف نون اول  
 مفتوح و نون ثاني مكسور خوانند و با قيان بيك نون مشد مكسور  
 خوانند و شعبه بين القديس بضم صاد و اسكان ز ال خوانند و مدلول كاف  
 كما جمعه بضم عامر و ابو عمرو و ابو عمرو و بضم صاد و ال خوانند و با فان بفتح  
 صاد و ال قوله و امر ساكن بغير و در دما انشوي شعبه نون مكسور كذا  
 كه بيش از انشوي است و بعد از نون همزه ساكن خوانند و در حال وصل و قوله

۱۸۳  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰







و در دو وجه عین ضرب کنی چهار باشد و چهار در سه وجه که  
ضرب کنی دوازده باشد پس ظاهر شد درین صورت که سومی نصف  
و جمع دوری است و در وجه سیم بسمله یک وجه مذکور چهار وجه  
و جمع ضرب کنی چهار وجه باشد و چهار در دو وجه عین ضرب کنی  
هشت باشد و هشت در سه وجه و نصف دو ضرب کنی بیست و چهار  
باشد و چون ضم کنی با دوازده مذکور می شش وجه باشد پس معلوم  
شد که هر یکی را از آنکه که او را در مدیک وجه باشد در وجه بسمله  
او را می شش وجه باشد و **روش** را می شش وجه باشد و **این کمتر را**  
**می شش وجه باشد و این را می شش وجه باشد و این را می شش**  
**وجه باشد و این شصت و می شش وجه بروایت حفص و کسای**  
را می شش وجه باشد پس مجموع و جمع مذکور بسمله سیصد و نود  
و شش وجه باشد و اما اصول قیاس بعد از قانون و دوری از  
ابو عمرو بدانکه بسوی در اماله ها و یا و و وجه است وجه اول اماله  
خرفان و وجه دوم اماله ها و فتح یا و در وجه اول اماله بنی اللقیطین باشد  
او را و ادغام صادر در دال و مد و قصر و ویش با یا مد طول و اماله ها  
و یا بنی اللقیطین و اظهار صادر و این کمتر مذکور قبیر و فتح ها و یا و اظهار  
صادر باشد و **این را** مد مذکور و فتح ها و اماله بحض دریا و ادغام  
صادر باشد و عاصم را بروایت شصت و مد مذکور و اماله ها و یا و اظهار صادر  
باشد و حفص غیر از اماله موافق شصت باشد و کسای مد مذکور و اماله

ها و یا و ادغام صادر خوانند و قرأ سبعة در وجه عین و جمع باشد  
و وقف ذکر سقف باشد و اما اصحاب وصل و سکت و شش و این  
عامر و ابو عمرو و غیره می گویند ایشان است در وصل فقط پس جمع را  
در حالت وصل حور می گویند بسمله در عین دو وجه باشد پس در سه  
وجه ذکر شش وجه باشد و چون و شش و این عامر هر یکی را وصل و  
سکت است هر یکی فاس بر ضرب مذکور ضعف و جمع جمع باشد  
زیرا که هر یکی دوازده وجه باشد و ابو عمرو را بروایت دوری که  
مذکور در ضعف و جمع و شش و این عامر باشد پس دوری است  
و چهار وجه باشد و سومی که قصر است فقط دوازده وجه باشد  
و وجه فتح با از کاف ها یا در وجه دوری داخل باشد پس مجموع  
و جمع اصحاب وصل بنی التورین از جمع و غیره و اصحاب سکت  
شصت و شش وجه است چون ضم کنی با و جمع اصحاب بسمله که آن  
سیصد و نود و شش وجه باشد مجموع چهار صد و شصت و دو  
وجه باشد و الله اعلم **سنوذة مزیم علیها السلام**  
**و عفا بنی بالبحر جاوزی و فاطمة خلفی**  
یعنی مدلول بخار جاوزی و فاطمة و کسای بر می برین بگویند  
تا خوانند در موضعین عجم و با فغان برقع تا خوانند و مدلول شش با  
جمع و کسای و قد خلعتا من قبل بنی و اثبات الف بعد از آن خوانند  
و با فغان در یک کمال بنی تا مضمره و حذف الف خوانند **نه**



سراد از آنجا گفت خراب تر تا است در کتبش و یا مرتی حذف کرد  
 لفظی انظر و مستغنی شدان لفظ بقوانی از ترجمه و اما له حرف  
 نهی و ادغام صیاد در ذکر و اختلاف در کوا و مکرر و نشسته یاد کرد شد  
**و صمکنا کنه و عجمها و لغت صلیا عجمیا**  
 یعنی مدلول ضمیر عجمها عجم و کسای عجمیا و بکلیا کسایا خوانند و یا  
 ضم و مدلول پس تفا عجمین و کسای و خصص قوله شایع عجمیا و قوله  
 علی الرحمن عجمیا و قوله اولی بها صلیا و قوله حول عجمیا و قوله مد  
 الظالمین عجمیا و در مواضع خمس دیگر خوانند و یا عجمیا بیضم  
**شبهات** کسر از بهر ضد متعبد گردانند و بیکنیا  
 مقدم داشت بر نظایر خود از بهر ضمیر و نیز علامت شده است با برقرار  
**و عجمها بیا لیا جری خلون عجمه خلف و شبهات**  
 یعنی جیم جری و حا خل و ش و ابر عجم و کاهب لک ممکن عجم بخوانند  
 و یا اولی یک وجه موا قیاد و وجه دوم موا قیاتی قریبا تید که  
 خوانند مدلول فاء قایز و عین علامت و خصص و کنت نسبیا یعنی نون  
 خوانند و یا میان کسر **نفسه** لام لیهب از بهر وزن حذف  
 کرد و فتح یا معلوم شد از همین مفتوحه که بجا یشت و در قرات لیهب  
 استاد فعل است یا نحو جهاته و تعالی ای لیهب لک الله علاما  
 و بدین معنی اشارت کرد بقوله جری خلون عجمینا بوجه قولش مکتور  
**و عجمها اکثر و خفض الدفر عن شلا و خف**  
 تناقض فاصلا

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

**و بالضم و الخفیف و اکثر عجمهم و رفع قول**  
 یعنی مدلول عجم الدفر و عین عن و شین شدان فاع و حین و کسای  
 فاع و عجمین عجمها بکسر هم من و حینا عجمها خوانند و یا فاع یعنی عجم  
 و ضمینا یا فاع خوانند و مدلول فاء فاصلا عجم فاع قط علیک خصص  
 و فتح تا و فاع خوانند بعد از آن فرمود که خصص بضم تا و بضم عجم  
 و کسای فاع خوانند پس مشیو شد مر یا قیاد که در نحو جیم مدکور میشود که  
 یعنی تا و فاع و شد مر پس خوانند و یا فاع جیمیا و ابر عجم و ابر عجم  
 و شد و کسای اند و مدلول نون ند و کاف کلا ابر عجم و عجم عجمین  
 مرر قول الحق بضم لام قول خوانند و یا فاع بر فتح **شبهات**  
 فرمود انخفض و کنت الکسائی تا محل خصص و یا فاعی کون شود و ضم  
 وصل یا برینند و یا فاع و مدلول حروف و قوله شد اعلی اشارت شد بر قرات  
 کسر و قوله فاصلا اشارت شد بوجه قرات تخفیف و تعبیل فاع و قوله  
 و در قرات مستند است باضمیر الفاعل و علیا منصوب است ضمیر و در قرات  
 است بضم علیا نهی تا اشارت بقوله فاع و قوله ندی ای بخواد و قوله کلا ای غلط  
**و کنه و ان الهمدال و اخبر و خلف اذا فامیت**  
 یعنی مدلول و ال ذاک انی یا بر و یقین و ان الله ندی و بکم بکسر  
 خوانند و یا فاع یعنی و مدلول هم موافق این ذکوان فی قوله اذا فامیت  
 وجه خوانند است وجه اول بهر و لاجل مکسور بر صیغه خبر و وجه  
 دوم جملک قرات یا فاع یعنی خبر من **شبهات** ان مقید گردانند

۱۹۴  
 ۱۹۵

بر او و اسم الله تعالی بس از شیطان خارج باشد و آنکه استفهام  
 خواند بر اصل خود باشد در مد و تسهیل که امر قوله موافق جمع است  
 است و وصل جمع و اصل معنی فله چنانکه در شان رسید بود و  
 در قوله اقامت رسانید بطایان خیال که حق روایت بود در باره و نه  
 و بنحی حقیقا بر من مقام بصره در کار اندک عا  
 معنی مدلول تا بقدر کما می قوله و بنحی اندک بقوا با سکنان خون نایب و  
 تخفیف چشم خوانند و با شان بفتح خون و شد ملجم و مدلول دال دنا  
 این کثر خبر مقام بضم یم خواند و با شان بفتح آن و مدلول با را سطا  
 و یم ملا نالون و این قلوان اثنا و ثوبا هم دایمانی کشید یا و بارادر  
 یا ادغام کشد و باقیان بترک ابدال خوانند و ادغام کشد **نهییه**  
 سکون قول بنحی معلوم شد از لفظ ناظم و فتح خون فارسی شد در فصح  
 علیه و حمزه بر اصل خود باشد در قوله اثنا و ثوبا و با بنحی در مصاحف  
 ثابت است و قوله رض بنحی مجاهد کن یا نفس خود یا بدایحه اشارت  
 کرد در اصول و جامع معرفت آن حاصل کردن بران اصل این  
 بر وجه مذکور و قوله با سطا ملا اشارت است با سطا در وجه  
 صحت ابدال یا با دغام و بره قول کسی که انگار کنند  
 و ولدت عا و از حرف افتد و بکنا سفا و نوح  
 معنی مدلول شمس خا حظه و کما می ما لا و ولدت و کما و اخذ الرحمن  
 ولدت و ان دعوا للرحمن ولدت و ان دعوا ولدت در سوره و قل ان کان

۱۴۶

۱۴۷

للرحمن ولد در زخرف بضم و او و سکن لام خوانند در جمع و مد  
 شمس عفا و حق حمزه و کما می و ان کثر و ابو عمرو با ما له و ولد و انشا  
 در نوح بضم و او و سکن لام خوانند پس بنحی شد کسی که از و  
 است در بنحی بفتح و او و کلام خوانند **نهییه** قوله بضا  
 دلالت می کند بر عموم و لا و قوله سفا اشارت بفتح ضم و ولدت  
 و **و بنحی حقیقا بر من مقام بصره در کار اندک عا**  
 و **و بنحی حقیقا بر من مقام بصره در کار اندک عا**  
 معنی مدلول من حق و باه و بنحی ناظم و کما می سکا و انشوات در سوره  
 و شوری شد کثر خوانند و باقیان بترک ابدال خوانند و ادغام کشد **نهییه**  
 صفا و کاف کمال ابو عمرو و حمزه و شجه و این عامر بنفطون منه دون  
 سوره بنون ساکنه خوانند که بعد از ایا است و بعد از بن طارا مکسور  
 می شد بد خوانند و مدلول حلا و صاد صفت و ابو عمرو و بنفطون  
 در بنحی سوره شوری بنحی مد کثر خوانند پس بنحی شد که آنک در حق  
 مذکور تدبیر شد بجای بنون با و مفعول خوانند با فتح ط و شد بد آن  
**نهییه** مذکور یکا از اطلاق معلوم شده تخفیف ط  
 بنفطون از بنحی مد معلوم شد و بنون را مقید کرد و اندک  
 از مدلول بیرون رخت و معنی رویت اشارت بوجه قرات  
 و **و بنحی حقیقا بر من مقام بصره در کار اندک عا**  
 معنی که آیت اضافه شمس است در سوره من و را می از کثر و نوح

۱۴۸  
 ۱۴۹

۱۵۰



و اجعل لی الله نافع وابوعمر و یفتح خوانند و انی عود و انی اخاف نافع  
 و انی کثر و ابوعمر و یفتح خوانند و ما استغفرک دی نافع و ابوعمر و یفتح  
 خوانند و آمانی الکتاب قرآنیه الاحمر یفتح خوانند و قولها و لا جمع  
 و لیا است و ولیا ثابت الا فی است و حاصل یقول که یات  
 اضافه که با ذکر شد در بیت اولی در اصول مفصل ذکر شد است  
 و در بیت دوم یات زواید است و اذ نام کبر در صورت پیش و یحیی  
 ذکر حجه قال رب انی العظمی الخ الی شیا قال رب اجعل لی  
 الکتاب یقول فمیل لها رسول ذیل که ذلک قال قال ربک  
 جعل ربک الفقه تافط جیث شیا نکل من کان فی الهیة  
 انما یقول له فاعبدوه هذا الحق یوش ما استغفرک اخاه  
 با ربک لعل الله یعلم اعلم بالین و احسن بنیا و قال  
 لیس فی الصالحان یجعل سبیل لهم سبیل طیه  
**الحجۃ فاضل کتبهها اهل مکة معاً و افصح الی انی**  
 یعنی که حجت اذ قال ربی لاهله اهلک ادرین سوره و در قصص یضم ها  
 ضم خوانند در حالت وصل و با قمان یکسر در بعضی و مدلول دال  
 و اما و احلا بن کثر و ابوعمر و انی انارک یفتح هم خوانند و با قمان  
 یکسر **ثنیب** مراد از قوله معاً حرفین مذکورین و لام لاهله  
 از بهر وزن حذف کبود و ضم با از بهر ضمه فیکداند و انی میگوید و ایند  
 با نا ناوله انی است و یقول و در ذیل با الله و اما لاهله از طیه با ذکر شد در

**و توکی و انارک طوی دکا و اخترک اخترک**  
**و انارک طوی اخترک اخترک و انارک**  
 یعنی مدلول دال دکا این امر و کوفان با اورد المفسر طوی در سوره  
 و انارک طوی خوانند و با قمان بترک شریف و مدلول فاکاز حجت  
 و انارک طوی تون انا شد و انا اخترک یبار و انی و انی و انی و انی  
 اذان الی خوانند و با قمان یحیی تون انا و بعد از انا و بعد از انا و بعد از انا  
 تون الی خوانند و مدلول کاف که لا این امر شد و بعد از این قطع  
 مفتوحه و شرک یضم هم خوانند و با قمان اشد یضم وصل و صبر و شرک  
 یفتح هم خوانند **ثنیبها** دانسته شد و طوی اذ هی ان  
 یومین و خلوه ها و لفظ اخترک و اخترک لکش مستغنی شد و در  
 و قوله و ضم فی اندامین یعنی که این امر قوله ای اشد و چون یضم قطع خطبه  
 در ایند ان عزم را مفتوح کرد و با قمان چون مذهب ایشان هم وصل  
 باشد و با قمان یضم هم خوانند و با قمان وصل باشد و قوله دکا  
 انا و است یثنا بر قرآن طوی و قوله فاذا شاکت بصفا ان  
 حجت و احوال او بخا یضم در خطبه یعنی ازان گفته آمد که در نوم قرآن  
 حق تعالی خواند و چون بسوره طه رسید بخواند و انارک طوی خوانند  
 هر دو که چنین کرد ان پس بخواند و انارک طوی و بعد از ان خوشی است  
 فرموده یا حجت من حسن خاتم فی حمله عرش حسین خوانند و بعد از ان  
 فرموده یا حجت من حسن خاتم و سواد یبار و در فرموده که این سبب قرآن خوانند

کسر

سوی فی ہکلا  
۸۷۴  
۸۷۵

ومولود الدنيا  
هذان مستعدون  
جواند

خواص

خداوند یعنی فاعل معیایم متصل کوهانده و هم را مستخرج کوهانده و با  
 بفتح قطع خوانده و کسر هم بر فاعل مضمحل باشد **شهادت**  
 کفن ناظم را کفن هدرن و هدرن مستغنی شد از ترجمه آن و اعادة  
 شد بدان نول کوهانده بر این کثیر که در ساقه بود از بر و شمع قرات  
 هدرن و قوله صل یعنی هدرن را وصل کردن و قوله حواله یعنی هم مکتوب  
 را مستخرج کردن و قوله حج احادیث بفتح و وجه قرات ابو عمرو از حد  
 ثقل عربی و دره قول منکر روایت ابو عمرو و رحمه الله گفته است  
 که آن خداوندی که مثل ندارد که از حرف فاعل خوانده اند از این  
**و قول کجا بحر سقی و تلفظ رفع البحر معاق**  
 یعنی مدلول شیء شیء جزو و کسای یک بحر کسری و حذف الف  
 و اسکان جا خوانده و با فاعل بفتح سین و کسر و اثبات الف خوانده  
 میان سین و و و مدلول هم مقبلا این دو کان تلفظ ماضی معارف  
 خوانده و تجلیل و انابت و با فاعل بحر و مذکور **شهادت** از تلفظ  
 ناظم بحر و ماضی معارف شد از ترجمه کفن و رفع را شید و دانید  
 و شد مدخول آن و شد مدخول و تلفظ و تحذف حرف ما ذکر  
 شد و نیز تحقیق و تسلیم و قوله است و را صل و قوله بحر از بحر  
 نظم مقدم افشاد و تلفظ و تجلیل و مخرافات از تلفظ قوله  
 سقی نمیده است و باید در رسم بحر بقراءت است  
**و اینجا که خواند که بحر و تلفظ سقی**

AVA

AV 9

AVV

الخطبة  
١٧٩

242

64











ثم نقضوا بسلام خوانند و با قان و ایشانی نری و کالون و علم خود  
 و لسانی اسکان لام خوانند **شیبات** همسکری معلوم شد از  
 جمیع علیه دفعه سکری از تحاسری و ثابت آن که گفت و محرک آن باشد  
 از هر سکوت عنه اخفا اسکان کند که ضد تحریک است و نص کرد بر اسکان  
 لام از هر آنکه کسراول در کلمات محمود باشد و قرا هر یکی بر اصل خوانند  
 و اما مال سکری و لیض و هذان یاد کردن شد و قوله و سنی تنبیه است  
 بر صحت وجه قرات مذکور و قوله که جید حلا ایشا داشت وجه  
 لسلام لیقطع زیرا که قرات کسراول خود است پس اول طلاق  
 باشد و از جهت ظاهر شد چنان او و تکلیف شد وجه او و اول علم  
 و مع فاطر انصب لعلوا نظرا لفرق و دفع سوا غیر  
 و غیر صحاب فی الشریعه ثم و لیس قوا غیر کما لشیعته اشیعلا  
**فحفظه عن افع مثله و قل معانید کاف الی غیر**  
 یعنی مدلول نون نظم و همز الفذ عام و نافع من ذهب و لولودین  
 سوره و فاطر نصب خوانند و دو وضعی و با قان غیر و قرا سبعة غیر از  
 حفص حواله برقع خوانند و حفص نصب خوانند و قوله سراجا هر دو سرت  
 سبعة غیر از حفص و سمن و کسای برقع خوانند بر شعری شد و حفص و غیر  
 و لسانی را که مدلول ایشانی صحاب است نصب سوا بعد از آن فرمود که  
 شعبه قوله و لیس قوا اند و هم بقیه و او و شد بد فاختا و با قان اسکان  
 و او و بحیف فاختا بعد از آن فرمود که نافع فحفظه الطیر بقیه فاختا و شد بد

۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷

نور

خوانند و با قان بخا و بحیف فاختا و مدلول بین ششلا حیرت کسای  
 جعلنا منکا دو وضعی این سوره یکسری خوانند و با قان بفتح  
**شیبات** بحذف همز لولودا و لود شد و اکثر فاکه سوره بخون  
 اند یا که لودنا خوانند که فتح است مشعری باشد بر حفص و با و عا ن کرد  
 قوله و لیس قوا نام شوره اختلاف قرات آن و توجه فحفظه حواله  
 لولودا آن از هر اختلاف و قوله فحفظه یعنی اخفا و کرد و بد جماعه کرد  
 دفع سوا و در آنکه در قرا ایشا خبر میدا است که آن العاکل است  
**و نافع حق و فحیف ساکن افع و المصور**  
**نعم فحفظوا و الفیه فی یاقالون و غیر علاه**  
 یعنی مدلول حق این لیس و غیر و آن الله و نافع بفتح یا و فاقا و سکون  
 مال و حذف الف خوانند و با قان یضم یا و فتح وال و ایشا الف و کسر  
 فاختا و مدلول همز اغلا و نونی نفع و جاز فحفظوا نافع و عام و ابو عمرو  
 اذن اللذان یضم همز خوانند و با قان بفتح و مدلول همز و غیر علا نافع و این  
 عام و حفص اللذان فاعا لولون بقیه فاختا و با قان کسر و چون کلین  
 با هم و یلزم کنی فاسبعة بر چهار مرشد باشند نافع و حفص اذن یضم  
 همز و فاعا لولون بقیه فاختا و با قان و ابو عمرو و شعبه یضم همز و کسرا خوانند  
 و این کسر و چون و کسای بفتح همز و کسرا خوانند و این عام فقط بفتح  
 همز و با خوانند و مدلول همز و با قان و با نافع و این کسر لیس و با نافع  
 بحذف وال خوانند و با قان ثقیل **شیبات** چون قرات فاختا

با سکان م

۱۹۸  
 ۱۹۹



از ترجمه تمام معلوم می شود لفظ کرم بقوله یا فاع و ذراع الهی  
**و یضربها فکنا یا یاعزیز** یعنی بفرستد و بکشد یا یاعزیز  
 یعنی بفرستد و بکشد یا یاعزیز و خدای عز و جل و یافان  
 چون مغشوعه و بعد از ذوق با ثبات الف خوانند و مدلول ششم  
 و دال در خلا حزن و کسای و این لیکن ما بعدون بغیب خوانند و یافان  
 خطاب **بنیها** ضمیر اهل کفها حذف کرد از بهر وزن و ترجمه  
 احیی از لفظ معلوم شد و ترجمه آن دیگر ناظم یاد کرد و در خلا اشارت  
 بدخول حکم بعدون در مقابل و رغیب یعنی بعدون تابع ما قبل شد  
 در غیب که آن افسوس و وینجه بود است  
**و فی ساجد و ان معا جاز خیر لا مدنی**  
**والاول مع لغزین یلغون علی سبوی شعبه**  
 یعنی مدلول حق این لغز و ابو عمرو و فی ما شامع اجزین و معاجزین  
 اولیک در سوره و سبای بشی و مدحیم و خدایا خوانند و یافان  
 بتعقیف و اثبات و مدلول حق یلغوا غیر از شعبه و انسان ابو عمرو و  
 و کسای و حفص از در سوره و در لغت قوله مدعون بغیب خوانند  
 و حرمیان و این عامر و شعبه خطاب خوانند **بنیها**  
 مراد از حرفین کلین معاجزین است و خصوصیت مد و محل آن  
 از لفظ ناظم معلوم شد و فکنا و مدخلا یاد کرد شد و مدخول مقید  
 کرد تا بدانی قول تا ما فی قوله ان الذین مدعون من دون الله تعالی می شد

۴۰۰

۴۰۱

۴۰۲

در قوله خیرا اشارت است بحسن اضا فیه بیت حق تعالی و ان قوله بی  
 للطائفتین یا فاع و هشام و حفص بفتح خوانند و یا فاع و فاع  
 و الیاد و حق بود ان کمتر با ثبات یا خوانند در حالتی و در س و ابو عمرو  
 و معانی وصل با ثبات خوانند و در س کف کان بکسر و در جمیع قرات  
 با ثبات یا خوانند در حالت وصل و ادغام کیر در بین سوره سی و در س  
 الساعه سی الناس سکا دی لبین لکم الارحام ما شاء العزیز  
 یعلم من بعد بان الله هو الحق الاخره ذلك القاضات جنات فی  
 الموضعین الناس و یا العاکف فید لا بهیم مکان یدفع عز الیها  
 ان الذین کان کلین یکلف کافه حکم منهن عاقب مثل  
 ما عوبد بان الله هو من دون هو و ان الله هو من کلکم  
 یقع علی الارض اعلم ما حکم منهن یعلم ما فی السی تعرف فی حق  
 یعلم ما بین جفان هو بان الله هو من سوره المومنین  
**اما انتم و جد قریب الی اصابکم شیاف عظم**  
**مع العظمه و انتم و انکم الصخره حقه و ثبوت**  
 یعنی مدلول دال دارا این اثر و الذین هم لا ما تا نصر در س و در  
 معارج حذف الف خوانند و یغیث واحد و یافان با ثبات الف  
 بر صیغ جمع و مدلول شیخ شاف حزن و کسای و الذین هم علی علمهم  
 حذف الف خوانند و یغیث و یغیث و یافان با ثبات الف بر صیغه  
 جمع و مدلول کاف لوی و صا و صلا این عامر و ابو عمرو غطا در سوره

الکرم و الذین هم  
 ۹۰۳  
 ۹۰۴

والعظم

این سوره بفتح عن واسکان ظاهرا خواندی الف برصفت توحید و  
 با حان یکسر عین و فتح ظا و اثبات الف بصفت جمع خوانده و مد  
 حق این کفر و اوج و نیت بضم نا و کسر با خواند و با حان بفتح نا و ضم  
 با خواند و مدلول دال ذلالت این عامر و کوفان سینا بفتح سین خواند  
 و با حان یکسر **بشیهاست** دو کلمه آخرین را معطوف کرد ایند  
 بر اول تا ترجمه ایشان از اول مستفاد شود و جمع اگر چه مطلق است  
 حصول جمع صحیح باشد لکن اجماع درین را در تحقیق باشد جمع مکرر  
 قوله فاربا ای الما یعنی در صورت حال نیز توحید کن حال الله مافی  
 یعنی بآیات ترجمه سال شریف جمده اما شهر است و کسر را مقید  
 کرد ایند از بهر شد و قوله نیت بر سینا بکس لا و قه بضم ک  
 و ضم **و فتح من کعبه سبعین و یون و یون و یون و یون**  
**و از یون و التور حقیقت کوف و یون و یون و یون و یون**  
 فرمود که قرآسیعه بعد از آن شعبه من کعبه را بضم میم و فتح زای خواند  
 و شعبه بفتح میم و کسر زای خواند و مدلول حق این کفر و اوج و نیت  
 تبارک و تعالی خواند و با حان حرکت ثوبن و اند قرا هر کی بر اصل خود باشد  
 در اماله و مدلول تا ثوبی کوفان و ان هن یکسر هم خواند و با حان بفتح  
 و مدلول کاف کنی این عامر با سکان قول خواند و با حان بشدید پس  
 حاصل آن شد که حریبان و اوج و بفتح هم و تون و شد مد خواند و  
 کوفانی یکسر هم و شد مد تون خواند و این عامر بفتح هم و سکان و حنی

۹۰۸  
 ۴۰۶  
 و التور حقیقت  
 و التور حقیقت

خواند و مدلول هنر اجمالا فاع ما را بضم و ن بضم نا و کسر میم خواند  
 و با حان بفتح نا و ضم حیم **بشیهاست** شد ثوبن حنیث ثوبن است  
 از نزا و مراد از حنیث ثوبن ثوبن است بفتح باقی قوله اشارت  
 ثوبن است درینا ابدال کند ثوبن با الف و قرا سیعه چون وقف  
 کند بر قول تبارک و تعالی یا شد با ثبات الف و قرا سیعه خود در اماله  
 و در حالت وصل انکم ثوبن خواند و نیز بر اصل خود باشد در فتح و اماله  
 کما تر و شیهاست و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون  
**و فی کعبه سبعین و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون**  
 یعنی بر صبر و میقولون الله و میقولون الله و میقولون الله و میقولون الله  
 ی کلام جز خواند و با حان با ثبات کلام جز خواند **بشیهاست**  
 مراد از کلام نایب است که آن اولین است و مراد از آخرین  
 دو کلام است در آخرین آخرین و از بعد آخرین احتراز کرد و آخر  
 اول قوله میقولون الله عل افلا ندرون که در آن خلافت  
 نیست و اما در ابتدا اوج و بفتح هنر الله خواند و با حان  
 در حالت وصل و رفعت سلام جز خواند و الله اعلم  
**و علی حفص الرقیع عن یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون**  
 یعنی مدلول حق عن و مدلول لغزین و اوج و یون و یون و یون و یون و یون و یون و یون  
 علم الغیب حفص هم خواند و با حان بفتح و مدلول شین و لا حنه  
 و کما یستقوننا بفتح شین و کاف و با ثبات الف بعد از کاف

۹۰۷

۴۰۸



9.9  
91.  
911

912

913

919<sup>6</sup>

22

برقع خوانند و باقیان بنصب و قرا سبعة غیر از حصص من الکاذبین  
والخامسة برقع خوانند و حصص بنصب و مدلول هر از خلا نافع اند  
غضب الله بحقیق نون مع الاسکان و کفر بها و در حقها الله تعالی عظم  
و باقیان بشدد نون مع الفتح و فتح ضاد و حرها را الله خوانند و مدلول  
شین شماع حمر و کسای هم بشدد بشدد کر خوانند و باقیان با نیت و مدلول  
صاد صاحب و کاف کلا سبعة و این عامر قوله او انما یعبر غیر بنصب  
را خوانند و باقیان **بهر شیها** انا ملاق ناظم قوله و افعه معلوم  
شد که رافعه مخصوص است بسورة نور پس قوله و افعه در حد داخل نباشد  
و اربع مقید کورد ایند و اول و خامسه باخیر تا اربع ثانی و خامسه اول  
که منفی الضی و رفع اند خارج باشد و مدلول قوله ان هر یاری  
و انا لفظ ناظم معلوم شد و دفعه مرشد را از جمیع علیه و مراد از کس  
فرضاد است و قوله و یرض بعد از سراد جز اسم الله است در قوله  
ان غضب الله و المحصنات و خطوات و غیره و ان لعنة الله  
یا و کمره شد و قوله شایع اشارتست با نشاء اطلاق مناظم  
رحمه الله و در حد باشد که مشغی است از ترجمه  
**و در حد که قصه محمد ص و قوله و افعه معلوم شد**  
**بهر شیها** انا ملاق ناظم قوله و افعه معلوم شد  
یعنی مدلول حاجت و باقیان برقع و کسای کوف و در حد بنصب  
خوانند و باقیان بنصب و مدلول همه و کسای و کسای و کسای

۹۱۵  
۹۱۶

بمدخوانند با اول را و بار دوم را هموز و باقی قرا باشد و مدلول  
کاف کلا و صاد صیف تسبیح بفتح با خوانند و باقیان بکسرا و مدلول  
صاد صیف و تسبیح رها حمر و کسای و بر کسرا و قد نباشد خوانند  
و باقیان بشدد کر قوله و حق لفظ یعنی این اند و بر کسرا و قد نباشد  
لفظ باقیان بشدد کر خوانند پس از بحث مذکور بکلا قرا سبعة  
را در حد بنصب و جد باشد و چون قطع نظر کنی از مراد مد و در  
نور سة قرات و چون هیچ کس در حد با قوله نافع و این عامر و  
خوانند در حد بنصب و انرا بشدد کر و قد نباشد و در حد بنصب  
و سبعة و حمر در حد بنصب و کسای در حد بنصب و قد نباشد و جد باشد  
و چون میان حمر و سبعة بمخالفت باشد بسبب مدس شش باشد  
قرا سبعة را و چون وقف کنی بر توفد س و جد باشد قرا سبعة را  
و چون وقف کنی بر توفد س و جد باشد قرا سکا و در حد و ام  
کامر قیاب الوقت بر چون تسبیح مذکور را ضرب کنی در سه  
و جد توفد همچون و جد حاصل شود فاعمل ذلك **بهر شیها**  
از قول ناظم که فرموده فی مان اظهار با معلوم شد و زیادتی مد از باب  
مذموم شدن است و ضمة آن قصه باشد و ضمة نیز یا نزل هر یا  
باشد و نام یاه اول دنیا بند از باب و حمر معلوم شدن است  
و توفد و تلاوة بر تسبیح مقدم است و اینها المومنون و تطهیر  
آن و بیست و یک قد سبق و معانی و در حد ظاهر است و الله اعلم



وَأَتَوْنَا نَزَارِي سَجَاب وَرَقِيعَةً لَدِي ظِلِّ الْجَارِ

یعنی نزی قوله سحاب غیر شون خواند و یا فانی شون و مدلول آن  
دارد این کثر ظلمات بخواند و یا فانی برقع پس حاصل از ترجمین  
قرآ سبعة راسه قرات باشد فانی آنکه **شبهات** قوله  
وما نزل المزی نفی قرات شون سحاب است و ضد آن اشات  
باشد و جز را مقید گردانند از بهر ضد و قوله واران درایست  
اشارتست بعلی راوی و اوصل نسیه است بر صحت نقل  
**کما استخلف اضمته الکثیر صا دقا و فاند لول الجف**  
**و اقل ثلث ارفع شوی فحید و ففت و لا وقف**  
یعنی مدلول صا دقا شعبه کما استخلف الذی یضم نا و کسر کم  
خواند و یا فانی بفتح نا خواند و مدلول صا و صا حیه و ال و لا شیه  
و این کثیر و لید لضم یا سکان با و یخفف دال خواند و یا فانی بفتح  
با و شدید دال و قرآ سبعة غیر از مدلول صحبه ثلث عوربات که آن  
ثانی است برقع خواند و مدلول صحبه حمز و کسای و شعبه نصب  
خواند **شبهات** در آنک شعبه جون وقف کند بر حرفی که  
پیش از هم استخلف است هم را مضموم گرداند و یا فانی مکسور داند  
و قوله اضمته مع الکسر یعنی شعبه نا را مضموم و لام را مکسور خواند  
قوله خلق کل شی و یعتقد یا که کرده شد و لک مقید گردانند و یا فانی  
نا قوله ثلث مرات متغی القصب هر و ن رود و قوله وقف یعنی بخت

918

919

لن بر قوله تعالى صلوة النساء اکثرلت برقع خوانی یا مضموم  
خوانی مقدری و بر مقدم آنک مضموم کوفی بریدن و ففت من  
برعش اکا اشار بقوله و لا وقف قبل القصب ان قلت باید و در  
با، اضافه و زواید نیست و اقام کبیر می و یک موضع است مائة  
جلد، المحضات ثم یا ربعة شهدا من بعد ذلك یا ربعة شهدا  
عند الله هم و حسبونه هینا نکلم بهذا ان الله هو یؤذن کم و ان  
قيل کم و الله یعلم ما لیعلم ما یجدون نکاحا یکاد زیها الاثال للانس  
والاحوال رجال و لا یصار لجزءه فیصیب یه یکاد شتا برقع  
درعب بالاضار حلو کل من بعد ذلك لیکم منهن افا فوی لیعلم  
بیشتر ان یقولوا الرسول لعلکم الهم و منکم من بعد صلوة النساء  
برجون نکاحا لیعض بانهم قد یعلموا انتم سورة الفرقان  
**و اکثر منها التوزیع و جرمنا و فجعا برقع**  
یعنی مدلول شی شاع حمز و کسای حینه با کل منها بنون خوانند  
و یا فانی یا و مدلول دال و صا د صا فید و کاف کلا این کثیر و  
شعبه و این عام و جعل کم برقع کام خوانند و یا فانی بضم  
رفع را مقید گردانند از بهر ضد و اقام باقی فراه بخم خوانند از  
و اما اول المثلث بطور شده است و صیغها یا ذکر شد و قوله دل صا فیه  
کلا نسیه است ثلثا روجه جرات دفع و جعل وجه دفع ثلثا بعد  
استیفاء یا شدای و یجمل و بر شرط جزو ای واقع شود

و اکثر منها التوزیع و جرمنا و فجعا برقع  
920

جا نر باشد بجز او دفع و جزم بر نهد و عطف باشد بر قوله جعل  
**و جزم بر او** از غلام فعل و نون شام و مخاطب نشیط  
 یعنی مدلول دال دار و عین علامت و کثر و حصص و موم و خشم و عین  
 خوانند و با قیاس بنون و این عامر و فنون الهم اضلاله بنون خوانند و با قیاس  
 یا بس از ترجمه قرات محشر و فیقول قرا سبعا داسه قرات حاصل  
 شود چون کلمش جمع کند قیاسه لک و مدلول بنون حاصله قیاس  
 سبطی بنون خطاب خوانند و با قیاس عیب **نمیست** محشر و با قیاس  
 و بنون سیاد کردن تید و در عدد ان کلمات چهارم است و بنون عین  
**و نون زنة التوراة** از رفع و خوف و اما لا لک الفی  
 یعنی مدلول دال و خطا این لک و نون الملائکة بنون نون اول محشر  
 و نانی ساکن و نای محفف و کلام مرفوع خوانند و قوله و الملائکة بنصب  
 خوانند و با قیاس و بنون بیک نون محفوم و نای مشدد و کلام مفتوح  
 و ناء الملائکة مرفوع خوانند **شماست** قوله ذر التوراة عی  
 ثانیاً نونی زیاده کرد انداختن کثر بنون اصلی و سکون نون از لفظ  
 ناظم و از اطلاق معلوم شده شود و ارجح و بنون و ان مذکر مادی  
 شد و ترجمه نزل بر ترجمه مشق معلوم داشت تا با آن ضم کند قوله  
 الملائکة و قوله دخل الاشاره بنون عی که یاد کردن شد  
 از مضافات عی و دخل است که عی و داخل می شود در امریک  
**تسوق حق الشیخ مع ما و غالب و با عراف**  
 و اینها سترها و لا

الجزء التاسع عشر

یعنی مدلول بنون غالب ابو عمرو و کوفیان و بنون مشق و بنون و در  
 کاف محفف شین خوانند در موضعین و با قیاس بنون و مدلول  
 شین شاف حزم و کسای لما یا مریا بنیبت خوانند و نیز سراج که بعد  
 از یا مریا است بضم سین و را و حذف الف بر صیغه جمع خوانند  
 و با قیاس نامریا بخطاب و سراجا بکسر سین و فتح را و اثبات الف  
 بعد از یا بر صیغه توحید خوانند **نمیست** توحید یا مریا از اطلاق  
 معلوم شد و حذف بنون یا مریا کرد از بنون و بنون و صیغه جمع سراج  
 از لفظ ناظم معلوم شد و صد آن از بنون سراجا نیز داشتند و با مریا  
 و سراجا بیک معنی است که از بهر اختصار و بدان اشارت کرد  
 بنوله و لا حقانی یا منافع سابقه کوفیان و اشارت کرد بقوله محفف و عین  
**و لا تقربوا الصلوة** و الا کثر و بنون عی و کلام  
 یعنی مدلول بنون نافع و این عامر و لم تقربوا بضم یا خوانند و با قیاس بنون  
 و مدلول ثاقف کوفیان بضم تا له بعد از کاف است خوانند و نافع و این  
 لک و ابو عمرو و این عامر بضم یا و لک را خوانند و کوفیان بفتح یا و ضم تا  
 خوانند و این کثر و ابو عمرو و بنون بفتح یا و کسرا خوانند و فاعل ذلک و مدلول  
 کاف لاری و صاد صلا این عامر و ابو عمرو بضم عاف و یحذف بنون فعلین خوانند  
 و با قیاس بنون **نمیست** شدید ان کثر و این عامر از پیش معلوم شده  
 است و چون آنرا با رفع و جزم جمع کنی چهار قرات باشد قرا می بیند  
 این کثر بضعف شد و بنون و غلام جزم خوانند و این عامر بنون و بنون



بوشبهه خفيف و دفع فعلین و حزن و کسای و جف و ابوعمر و  
 و تاف و خفیف و حزن فعلین و قوله فيه مهانا باذکره و  
**و بعد از این اما حفظ صحیح و یقین و اضمحلال**  
**سوی صحیح و ایا قوی و یقین و اضمحلال**  
 یعنی مدلول و مدلول صحیح ابوعمر و صحیح و کسای  
 من از و اجزاء و با شایء الف خوانند و صیغ فوجید و یا الف  
 بر صیغ جمع بعد از آن فرمود که قریب بعد غیر از صحیح قوله و لغوی  
 چنانچه با و فتح لام و شد بدخاف خوانند و مدلول صحیح بفتح یا و اسکا  
 لام و محقق شاف خوانند بعد از آن از آیات اضافه و یا یاد کرد قوله  
 ان قوی الخذ و تاف و ابوعمر و بوی بفتح خوانند و قوله یا لینی الخ  
 ابوعمر و بفتح خوانند فقط و درین سوره یا صد و قد است **شبهات**  
 چون قرات سوره سابقه تمام شد آخر از آن داخل اشام بیست و یک  
 سوره غنی فرمود و هر دو و لیست ثورث القلب انضلا یعنی ای دینا  
 شرط که قابل و لغوی و لم رسا ندو شام کروند هم چنانکه ای ازین  
 صادره حاصل شود و غریب کرد سامع را بر فعل خیر ذن استعارت  
 و تعجیل دادن و اما ادغام کبیر و محله است لعل یس یزیرا خلق کل  
 جعل لك یعمل لك قصور و کذب بالاشاعة سیرا فخطاه  
 هیا الملائکه یزیرا اخاه هر دو ذلالت کثیره و چون نشود  
 الله هو یب الی ربك کیف جعل الکمر البیل لیا است

۹۲۵  
 ۹۲۶

ربك قدیرا و اذا قبل لهم ذلك فواما سورة الشعراء  
**و بعد از این اما حفظ صحیح و یقین و اضمحلال**  
**کافی و اما لا تکه الامم سائر مع الحضر و اضمحلال**  
 یعنی مدلول مسم و اما قبل این دو کوان و لو قیاس و اما لجمع حاذرون  
 بالف بعد از حاذرون و اما قبل حاذرون و اما قبل حاذرون  
 و اهل کوفه قوله فارحین بعد از فایا ثبات الف خوانند و یا فان حذف  
 الف و مدلول هم العلاء و کاف و کاف و فی و نون و تاف و ان و امر  
 و حزن و عاصم الا خلق بضم خا و لام خوانند و یا فان بفتح خا و اسکا  
 و مدلول غن غیظلا ابوعمر و کوفان کذب اصحاب الیکه درین سوره  
 و در صا و اسکا و لام و حزن مفتوحه بعد از لام و کسرا خوانند و چون  
 بعده وصل ابتدا کنند مفتوحه کروند و حزن و یا فان بفتح لام و تا  
 بغير هم خوانند و وصل و وقف **شبهات** صل مد از لفظ  
 فاعلم معلوم شد و از بعد از حصر و فاعلم معلوم داشت و قوله مع العز  
 مراد زنا دق هم است و محل هم و حمله هم از لفظ فاعلم معلوم شد  
 و از حصر و حصرین شعرا و صا و الیکه مجر و فاعلم معلوم شد  
 در هم از منقذ اند و حزن در سکت و ورش در نقل بر اصل خود باشد  
 و اما له طسم و نرا و اخلاص و ارجح و نم و تلف و اسم و ان اسر  
 و عیون از چشم یاد کرد شد قوله ما الی ما هم و غیظلا جمع غیظله  
 است و غیظله و رخت بسیار و یا کف در بعضی بحث قراتشون

۹۲۷  
 ۹۲۸

و بعد از این اما حفظ صحیح و یقین و اضمحلال  
 کافی و اما لا تکه الامم سائر مع الحضر و اضمحلال  
 یعنی مدلول مسم و اما قبل این دو کوان و لو قیاس و اما لجمع حاذرون  
 بالف بعد از حاذرون و اما قبل حاذرون و اما قبل حاذرون  
 و اهل کوفه قوله فارحین بعد از فایا ثبات الف خوانند و یا فان حذف  
 الف و مدلول هم العلاء و کاف و کاف و فی و نون و تاف و ان و امر  
 و حزن و عاصم الا خلق بضم خا و لام خوانند و یا فان بفتح خا و اسکا  
 و مدلول غن غیظلا ابوعمر و کوفان کذب اصحاب الیکه درین سوره  
 و در صا و اسکا و لام و حزن مفتوحه بعد از لام و کسرا خوانند و چون  
 بعده وصل ابتدا کنند مفتوحه کروند و حزن و یا فان بفتح لام و تا  
 بغير هم خوانند و وصل و وقف **شبهات** صل مد از لفظ  
 فاعلم معلوم شد و از بعد از حصر و فاعلم معلوم داشت و قوله مع العز  
 مراد زنا دق هم است و محل هم و حمله هم از لفظ فاعلم معلوم شد  
 و از حصر و حصرین شعرا و صا و الیکه مجر و فاعلم معلوم شد  
 در هم از منقذ اند و حزن در سکت و ورش در نقل بر اصل خود باشد  
 و اما له طسم و نرا و اخلاص و ارجح و نم و تلف و اسم و ان اسر  
 و عیون از چشم یاد کرد شد قوله ما الی ما هم و غیظلا جمع غیظله  
 است و غیظله و رخت بسیار و یا کف در بعضی بحث قراتشون

منهم نیست و این است و در حق شماست و در حق شماست و در حق شماست  
**و فی تزلزل الخوف والرجوع والامير وبعيد**  
**وانت تزلزل الخوف والرجوع والامير وبعيد**  
یعنی مدلول این بود مدلول ما حسن و حرمیان و با بر و نزل  
تا برقع قوله الروح وقوله الامير خوانند و باقی بشدند و از  
نزل و حسب اسیر که بعد از نزل است خوانند و این امر محسوس اولم  
یکل شایسته خوانند و قوله لیسر آیه برقع و باقی آن اولم کل شد و بر آیه  
نصب خوانند و مدلول طاعت خوانند و باقی آن کثیر و کثرت خوانند  
و توکل علی العزیز خوانند و باقی آن امری خوانند **شبهات**  
کسفا و الغطاس و تبعهم با ذکر شد و قوله و اوطا نه حلا اشد  
نظهور و حاشا امری فاعلم که قرآن اشان و امری و معنی و باقی آن  
**و اجبر اجری و عبادی و امری و عبادی**  
بجای آن اضافه در سوره بیرون است آن اجری که در حق موضع  
نافع و امری و این امر و محض بفرع خوانند و باقی آن نافع بفرع خوانند  
لفظ و مدلول نافع و امری و بفرع خوانند و این امری و محض بفرع خوانند  
لفظ و مدلول نافع و امری و بفرع خوانند و این امری و محض بفرع خوانند  
نافع و امری و بفرع خوانند و این امری و محض بفرع خوانند  
و در حق علم ما تعلمون حرمیان و امری و در سواضیع ملک بفرع خوانند و باقی آن  
روا بدو در سوره نیست و اما از غام کبر و کثرت موضع اسیر است

۹۳۱

ان یزول رسول رب العالمین حال رب السموات قال لمن  
قال بکم قال رب المشرقی حال من بعدت قال لا حول و قوا الا  
قال لیسر موسی الصبیح یلج من اذن لک یغفر لنا قال لا یبیه  
ان یقری و در سجده و قبل لیسر من حق الله هل اذ قال لیسر  
نوسن لك قال رب اذ قال لیسر اذ قال لیسر اذ قال لیسر  
خلقک و الجبله طالع یزول لیسر رب العالمین نزل  
ان هو **سورة التین**  
**شهاب یزول و قال یزول و ما ملک فخریه**  
یعنی مدلول تاقی کوهانی او انیم بشهاب یزول خوانند و باقی آن  
شون و مدلول دال دنیا این کثیر و باقی آن خوانند و این امری  
هشده و باقی آن ملک تون کسور شد و مدلول تون تون فلا علم ملک  
بفرع کاف خوانند و باقی آن بفرع کاف **شبهات** تون و شون  
بیک معنی اند و باقی آن کثرت خرم و چون است که عطف کرد  
تون یا یزول و باقی آن یا یزول از یزول و حذف کرد قوله  
و نا شیده است بفرع قرات این کثیر و محسوس ملک و باقی آن  
**مجاہد الخیر و در حق یزول و یزول و یزول و یزول**  
یعنی مدلول ما یزول و باقی آن یزول و یزول و یزول و یزول  
در حق یزول و یزول و یزول و یزول و یزول و یزول و یزول و یزول  
نزه زاهر فیل است آن امری خوانند و باقی آن وقف که در حق و باقی آن

۹۳۲

۹۳۳



ع ٣٩  
ع ٣٨  
ع ٣٧

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

92v





خوانند و با همان خطاب **بیهات** قوله صل یعنی هر دو را هر دو  
 بردان و خدا آن هر دو قطع باشد و در وصل آن و فتح دال از لفظ نام  
 معلوم شد و سکون دال مرگاری مخفف یا از نظیر معلوم شود و لام مکسور  
 باشد مرگاری و اصل را و گاری و طمع را ساکن و در کوفه مقدم است  
 مل ادراک که اشارت بقوله قبله بیدگونی و ترجمه بیدگونی از اطلاق معلوم  
 شود و قوله دکا اشارت بشا را اصل مل ادراک در مرتب و جزو قریش  
 در بیدگونی یا ما قبل و یا بعد از این است پس آن شبید گوی بقوله جلا  
**بهادی عبادی فیما العی ناصبا و الیا لکل**  
 یعنی بدلول فله فتح جزو و ما است بهادی العی درین سوره و در دوم بنابر  
 منجوحه پیش از هاء ساکنه و حذف الف خوانند و قوله العی مضرب یا  
 و با قافان بیامکسور و فتح هاء و اثبات الف و العی مخفض در موضعین  
 خوانند و جزو و کسای چون وقف کنند بر هاء موافق دم مصحف  
 کنند در سورتی یعنی یا ثبات یا خوانند و غیر از آن جزو و کسای در مل یا ثبات  
 یا خوانند و در دوم مخفف یا کما اشارت بقوله و الیا لکل ف و فی ارقم سه لایلا  
**و انو فاقصر و افیض الضرع فیما یفعلو العی**  
 معنی بدلول عی مله و فاق و فاقض و جزو و کل اوق و فتح نا و حذف  
 الف خوانند و با همان یا ثبات لاف و بعد از الف ثبات مشهوره خوانند  
 و بدلول حق و لام له ان لفتوا و ابو عمرو و عثمان خیر ما مفعولین غیب  
 خوانند و با همان خطاب **بیهات** مراد از قصر حذف حرف

۹۴۲

۹۴۳  
۹۴۴

مداست و فتح آن و وصل آن مرگاری مثبت و از لفظ ناظم معلوم  
 شد و فتح و یقیند که اندک از مصطلح بیرون رفت بود و من فرغ  
 بومید و مفعولین یا ذکوره شد و غیب کرد که یا است اضافه درین  
 فتح است عالی لا اوری الیه هدایا کثرو و شام و عاصم و کسای بفتح  
 نرا اندوا و زغی ان اشکروا و من و بری بفتح خوانند و ای است  
 سربان و ابو عمرو بفتح خوانند و ای الف و یلیوف اشکوا فاع و من  
 بفتح خوانند **قوله** فی قول من یا یعنی آن اضافه درین سورتیست  
 که یاد کردن شد بر قول کسی که عالم است درین فن و در بر قول  
 کسی که قوله خا انانی الله انش قسر شمر که پیش از قلم باه آن از یا است  
 است و قالون و ابو عمرو و حفص یا ثبات یا خوانند و در وقف بخلاف  
 غیره خاتمه در اصول یا ذکوره شد و در حاله وصل بفتح یا خوانند و در  
 در حاله وصل بفتح یا خوانند و در حالت وقف بخلاف یا و با همان مخفف  
 یا در حالتین و اما از قلم کبر درین سوره است و شش است یا آخر زیا  
 و ورت سلین و حشر سلین قال رب و زین لیمز بعلما لافیل  
 لیمز ان تقوم من مقامک من فضل ربی یشرک لنفسه عز و کلمات  
 کانه هو هو و او ثبات بخلاف عن ای عمرو العلی من قبلها قبلها  
 معن خالی المذنبه تسعة قال لفرمه ال لوط خلاف عن ای عمرو  
 و اتزل لکر فاعل الیه عن من یزکر لایعلم من لایعلم ما کنی کنی  
 یا ثباته الیل لشرکتوا سوره القصص

ملازم

وفي ذي القعدة من الف وبأيدى وثب رفعها

یعقوب دولتشیر شلاختر و کسای و بی بیاه مشوجه در میان  
نوف و فتح و اباد اخیر د قلب کند باف و در اما له بر اصل خود باشد  
و قوله و فرعون و هابانی و جنودها در اما تله مرغ خواند کاشا  
بنزله و ملت دفعه بعد شکلا و باغان و نری یون مخیمه و کسرا  
و فتح و انقب اما تله خواند **شیخات** مراد از انده گفت شکلا  
مید کون است و جنم و کسای در اما له در اصل خود باشد و قوله است  
که

و جزای بصره مع شلوغی و بیصدای بصره و  
بقی مدلول شش سهاجن و لسانی عدا و جزای بصره و استان نای  
خواند و با قان بقع حا و زای خواند و مدلول ظا ظامیه و غیره  
ن کث و کوفیانی و فافع حتی بصره و کسر دال خواند و او  
باین بار مقبعی با ویم دال **شیبهاست** جن و کسای بر اصل خود  
شد و انحام صاد نای دوقله حتی صدر و ووش بر اصل خود باشد

در ترغیب بایستد و کسر را از بهر صد مقید گردانید و هائین

وَجَدْنَاهُ مُدْغِقًا ضَرِيقًا وَالْقَيْحُ مَالُوحٌ كَقَيْحِ الْفَخْرِ  
بَعْضُ مَدْلُولٍ فَأَرْفَتُ حُزْنَ أَوْجَعُ مِنْ الْمُنَادِيَةِ جِيمُ خَوَاسِدِ  
وَمَدْلُولُ نَزْلِ عَامِ نَفْعٍ وَبِأَقْبَانِ كِسْرٍ وَمَدْلُولُ عَجْدٍ وَكَافٍ لِعَفْ  
شَيْعَةٍ وَجَهْرٍ وَكَسَايَ وَأَنْ عَامِرٍ مَنِ الرَّعْبِ بَعْضُ دَاخِلٍ أُنْدُ عِبْرَاتِي

بقض خوانند و مدلول ذال بآیا این عامر و کوچیان باستان ها خوانند  
سر قرا سبعة داسه قرات باشد فاعل ذلک **یغیهاست** و جده مملکت

عنه در جوق از شمس جده ثانی قوله والفقه بل معلوم شود زیرا که نصیح  
که می باشد اول و بعد فقه که باشد عفا انما و در اول که دوست

يصدقني ارفع حرمته في نصوصه وقال مؤيد

یعنی مدلول کافی و نور مقصود جهته و عام و عاید قافی برقع ثانی  
خوانند و اشارت بخیم و مدلول دال دخلا او کثیر و قال موسی یضربوا

عطف خواند و ایمان با اشیاء **شیوات** دفع و انقیاد گردانید

از هر صد و هفتاد و نه دینار و سی و هفت تن و دو درم و دو درم  
از خرف و او عطف است نه و او خیر و قوله شیوه اشاد است

ما خلاف در وجه دفع بصدفی که دصفت و کار است یابد  
وضع بصب که در حال باشد و از آنجا که در و اشاعه

ما نقر الصلوة والقيم جود عجز ان في ساجد

مغنی مدلول نون ماء نقر عاصم وان نشاء ابو عمرو و ابن عامر انهم لیسوا  
 البرجوعون یضم یا و تفرجیم خوانند و اما ان یفتحا و کسر حتم و مدلول

اقی کوفان قالوا امران یکسرینی واسکان حا وحذف الف خوانند

فصل پنجم در بیان احوال و اشیای در میان ایشان و حکایات  
**محتاجات** قوله تبار من نزل قوله خاسطی بنا دارد و چون وارد

بفعل نیامده یعنی نمرم شدند و نعلفش با قبل دادند و نعل شدند

موضع نصب که حال باشد ازها آرسند و والله اعلم

عن مدلول قول ماء نقر عاصم وان كثر ابو عمرو وابن عامر انهم ليسوا

از مجموع بسم یا فتح جیم خوانند و اقیان بفتح یا و کسر جیم و مدلول  
ای کو فان غالا امران کسر سنی و اسکان حا و حذف الف خوانند

اما فان مغتیبین و کسرها و اثبات الف در میان بین و خط خوانند

بفعل نیامده یعنی نمرم شدند و نطفش با قبل دادند و حامل شدند

10

186



از قوله سوى اخرف لا ريبه في اتصالها وغييبه كرد بخافطت  
 روايت حصصه واجتباب از خط بقوله ثوب <sup>و الله اعلم</sup>  
**و بجي خط يعقلون حفظه و حقيقه**  
 معني مدلول خا خط قواسمه الا نافع بجي اليه شد كبر خوا شد نافع  
 بخطاب و مدلول حا حفظه ابو عمرو فلا يعقلون اضي و عذنا و غيب  
 خواند و با فان خطاب محض حرف بنا بفتح خا و سين خواند و با قفا  
 بهم و كسر يني **شهادت** ترجمه بجي و يعقلون از اطلاق معلوم  
 شد و قوله حفظه اشارت بر و است بزدكي كه كشت ابو عمرو و رحمه  
 بخير كروا نيد را و ي را در معقلون خطاب و ديگر خواندن و اظم قطع  
 كرد بر مذهب ابو عمرو يعني زيرا كه آن اشهر است و في امها و بيا  
 و هم هو ويكان و يكانه ياذ كرون شد و قوله تح لا اشارت بر اختيار  
 محض فتح حريف را و قوله خط معني خطا است اي جا و فرما شد  
 بمصطلح ناظم كه جز اطلاق كند در موضعي كه ممكن  
 نديكروا نيست باشد جعل بزيديكروا كسي كه مصطلح ناظم را كابر  
**و عجزني و ذوالثنيان و ابي ابراهيم علي معاني**  
 و جوني از اختلافات فرش و درن سوره فارغ شد فرمود كه يا ارضا فاه  
 دو اذن است اول آن علي علم عذني حرميان و ابو عمرو بفتح خواند  
 و ابن كثر را و و جده باشد بخا بجه در اصول ياذ كرون شد و قوله و ذوالثنيان  
 معني بخديني ان شاء الله نافع بفتح خواند و اي آنت و اي انا الله

بفتح معاني شده  
981

بفتح معاني شده  
982

و اي اخاف الله حرميان و ابو عمرو در مواضع مله بفتح خواند  
 و يني ان عذني و يني علم من و يني علم من انضا حرميان و ابو عمرو  
 در مواضع مله بفتح خواند و اي اذ ان اكلت نافع بفتح خواند و لغني  
 اتيك و اعلي الميع نافع و ابن كثر و ابو عمرو و ابن عامر در موضعين بفتح خواند  
 و يني روا حفص فتح خواند فقط و يا زوايد قوله ان بلذون و درش  
 و رحالت و صل با ثبات يا خواند فقط و اذ نام كبره و درن سوره يني و نه  
 موضع است اليه نمار و منكل له في قال رب فقوله انه هو قال  
 رب مد قال له قال رب عني فقال رب اي قال لا تخف قال  
 لا اله الا انت اعلم قال رب اي و جعل لكما و يني علم من هو جوني  
 بصاير الناس عنده هو القول اعلم من قبله هي با علم بالمصديق  
 القول ربنا الميق سبحان الله يعلمون جعل لكبر قوم موسى طلاق  
 و ينيكروا اعلم من اخلا الله لا هو سوره **العنكبوت**  
**ترجمه خطب و عجز و ذوالثنيان و ابي ابراهيم علي معاني**  
 معني مدلول مجده شجده و عجزه و كسا ي اولم نزول كيف خطاب خواند  
 و با ثبات بغييب و مدلول حقا ابن كثر و ابو عمرو و يني انشاء درن سوره  
 و اي عليه النشاء و ترجم و الله اعلم انشاء در واقع بفتح يني و اثبات  
 الف بعد اذ يني خواند و با ثبات باسكان يني و حريف الف خواند  
**شبه** هذا انشاء و ترجم ان از لفظ ناظم معلوم شد و عجزم طاعتك  
 از جمله جسته نيز لا معلوم شد و عجزه در خط واصل خواند و درن سوره و اذ





سه است الى ديني انه نافع وابعد عن دفعه خواند و باعد دي الدين  
 نافع و ابن كثير و ابن عاصم بفتح خواند و ان ارضي واسعة ابن  
 بفتح خواند و بيا و زوايد در سورة نيت و اما ادعاه كبر مست فتح  
 اعلم بها قال لغومه تعديب من و برهم من فامله انه و اقال لغومه  
 ما سبقكم بها قال رب اعلم بها الا امر الله كاشف و قد بين لك  
 و زين لهم يعلم ما يدعون الصلوة شهي يعلم ما و غير سلوا  
 معلوما في السموات الموصى بها لانهما لا تعلم بفتحها و القبر لغوي  
 و قد ربه اظهر من اوله بفتح جهم شوي و مع سورة الروم  
**و ما في الشاوي ما و بوزيد في كالعالمين كبر و افلا**  
 يعني مدلول ما حرمان و ابوعمر و ثم كان ما قد بفتح خواند و باذان  
 بفتح و مدلول فا. ذكا قبل لفتح بفتح بعض الذي بوز خواند و غفر  
 بيا **شبهات** از قد ثانی قوله كيف كان عاقبة و قل مير و في كاد  
 فانظروا كيف كان عاقبة كد حرف اول و ثالث است بيرون و رند  
 له در دفع هردو آمده متفق اند و العالمين و لزوا و دلائق بفتح  
 مقدم اند و قوله و ليدفعكم من رحمة اختلاف نيت و قوله علا  
 نبيه است خصوصيت علما و اشارت بداعي كد اول در قوله العا  
 از بهر علت است بشر علما عربيت و اختلاف در لام ثانی است چون  
 در اخبارش الله تعالى بفتح و است در حاشی فون اند و بفتح نية كرون بفتح  
**الذين اخطأ به و اوافوا كذا و واجمعوا انهم**  
 شرفا علا

981

989

يعني مدلول هم ان نافع لذي و اني اموال الناس بفتح خطاب و ضمها  
 و سلون و او خواند و باذان غيب و فتح يا و اد و مدلول كاد كبر  
 و شن شرفا و عين علا ابن عاصم و حزم و لسا و و حفص فانظر الى انما  
 رحمت الله بآيات الف بعد از ما خواند بر صيغ جمع و باذان غفر  
 الف بر صيغ توحيد **شبهات** لغز و امفيد كذا ايند بلا فوله  
 ملاير و باذان ردد و از فوله خطاب ضم معلوم شود كذا فوات  
 باذان يا و مفعول به باشد كذا ان غيب است و جوتي رحمة  
 انرسيار است اشارة كود شما بوجه قرات جمع بقوله كبر شرفا علا  
**و يفتح كذا في قوله الطول و جسد و جسد و جسد و جسد**  
 يعني و باذان في قوله لا يفتح و في سورة بذكر خواند و باذان ثابث  
 و مدلول حسن نافع و كوفان هم كاتيف در غاف غيب خواند و باذان  
 ثابث و مدلول فا. فاي از حزم هدي و رحمة در ثابان بفتح خواند  
 و باذان بفتح **شبهات** ترجمه بفتح انما ملاق معلوم شد  
 و نفع آخر مسلك دوم است و بيت با با و ل مسلك لغز تمام كود  
 و قوله فانرا نبيه است بصفت حزم و مريضة او كذا ماست  
 بغير وزي يا قن كسي كه شايست او كند در علم و عمل  
**و يفتح كذا في قوله الطول و جسد و جسد و جسد و جسد**  
 يعني مدلول صاحب حزم و لسا و و حفص غفرها هز و باذان  
 خواند و باذان بفتح و مدلول هم ان و شين شرع و حار خلا

940

941





از بی و ابو عمرو و مشهور است از وجهی که یاد کرد تا ناماندا  
 ایشان با ورتن نامعلوم شود که عمل بر وجهی مذکور صحیح است  
 قوله و با این معنی محقق است که در وقف و اصل خود باشد و  
 هر که قرا سجد در مراتب مذالای بر اصل خود باشد که تر و قوله حج  
 مثلا اشارت به حق تحت قرات و روایت صحیح و در بر قول  
 متکون و قوله را صیغه بجای اشارت بقول سید که حذف  
 الحذف را تر شده است و ایضا که در محققان در قاص  
**و نظام در این معنی و اکثر لغات و الفاخف**  
**و حذف تکرار قد سمع كما هنا و هناك**  
 معی جام نظام هرون در این صورت بضم تا و له ها خواند و بعد از آن  
 فرمود که مدلول ذال قبل این عامر و کوفیان محقق ها و مدظا خواند  
 بعد از آن فرمود مدلول تاء ثبوت کوفان محقق ها نیز خواند **قوله**  
 قد سمع كما هنا یعنی قوله و این نظام هرون تر سجد در صورت قد سمع  
 معن حکم مذکور دارد از ضم و فتح و اثبات الف الا الحذف نظام عامر  
 منفرد باشد محقق در صورت قد سمع و نافع و این کثیر و ابو عمرو و  
 سوره قد سمع بفتح حرف اول و شد نظام ها با فتح حرفین و حذف  
 الف خواند پس حاصل آن باشد که این سببه در این صورت بر چهار  
 مرتبه باشد و در وضعی مجاوله بر سه مرتبه زیرا که نظام هرون  
 نظام هرون بضم تا و کسر ها و محقق نظام و اثبات الف بعد از نظام خواند

۹۹۷  
۹۹۸

والله اعلم

و این عامر بفتح تا و ها و شد نظام و اثبات الف خواند و هر که کسای  
 نظام هرون بفتح تا و ها و محقق نظام و اثبات الف خواند و نافع و این  
 کثیر و ابو عمرو و بفتح تا و ها و شد نظام ها و قصر نظام خواند و در صورت  
 سمع الله این عامر و حمر و کسای بفتح تا و ها و شد نظام و اثبات الف بعد  
 از نظام خواند و سما و عامر که تر قاتل ذلک **شبهه** قوله و فی الفا  
 حذف از لفظ عامر مفصل است و تعلیق با قبل ندارد و برادر نظام  
 الف است از نظام و این بهر مختصا حرفی قد سمع ایضا مذکور و معانی  
**و نحو جعل قصر و خال الظنون و الی سبیل**  
 یعنی مدلول نحو عتاب این کثیر و ابو عمرو و حمر و کسای و محقق و نظام  
 بالله الظنون و اطفا الرسول و قاضوا التیسل حذف الف خواند  
 در حالت وصل و امان یا اثبات الف و مدلول فای و جاز حلا  
 حمر و ابو عمرو و در واقع مائه حذف الف خواند در حالت وقف پس  
 حاصل آن باشد که نافع و این عامر و شعبه یا الف خواند در حالت وصل  
 و وقف و ابو عمرو و حمر بقصر خواند در حالت ایس و این کثیر و محقق  
 کسای بقصر خواند در حالت وصل و بعد در حالت وقف **شبهه**  
 از قرا سجد هیچ کس اثبات الف در حالت وصل و حذف الف در حالت  
 وقف خواند اند و از این در حذف الف و هر بعد از سبیل و ابو عمرو و ام  
 خال الحیة و الی سبیل و در حالت وصل و وقف و هر بعد از قصر حذف مداس  
**مقام بقصر و التان غیر الدخان و التوا علی**  
 ۹۹۷

۹۹۹  
۱۰۰۰

۹۹۸

الحزب الناصري والشيوعي

11





پس حاصل صد قرات باشد و باید سبب را قائل آنست که **تشیقات**  
 مراد از آنست که اسکان بین است که حرف ثانی است و صد آن حرف است  
 و صد قصر مد است که مراد از لفظ ناظم معلوم شد که مراد از مد اثبات الف  
 است که حرف سیوم است و فتح را مقید کرد اندک تا ف ذکر که از اول  
 کلمه بعید بود و قوله لیس یا ذکر شد و صد باب فعل بفعل بر مفعول  
 اید بخواند محل و المخرج و یان نبیه کرد بقوله عالم فی جلا  
**بجاریه یا فیه الزای و الکفور دفع شیما کما**  
 یعنی مدلول جا و کاف که مراد صایب حرمیان و ابو عمرو و ابن عباس  
 و شعبه و هل تجازی لا الکفور یا شیومه و فتح زای و اثبات الف بعد  
 از زای و لا الکفور دفع را خوانند و با صان و هل تجازی بضم نون کسر  
 زای و یا ساکن در مکان الف و نصب را لا الکفور رخا و مدلول  
 حاکما ابو عمرو و ثنی اکل خط خذف شون خوانند و یا فان شون خوانند  
**تشیقات** اکل مقدم است بر تجازی در لاق و الف بجاری مدلول  
 شد از اجماع نحو ملاجری نه از لفظ تجازی زیرا که در لفظ صد اثبات الف  
 ممکن است و یا بجاری مرکاری را از تجزیری معلوم شد و قوله کما  
 اشارت بکثرت امثال قرات بفتح زای نحو هل یجوز و الیوم تجزی  
 و غیرها و اضف جلا اشارت بحسن وجه اضافه اکیلی  
**و تجزیری یا علی یفقه شادرا و جلا و الکفور فیه**  
 یعنی مدلول حق و لام لوی این را بر او بر و هشام و ثنی بعد از شادرا

474

410

و حذف الف خوانند و تافع و این ذکران و کوفیان با اثبات الف بعد از یا  
 و عقیف عن خوانند و کوفیان و بلاد صدق پس مدال خوانند و یا فان  
 تخیف **تشیقات** خصوصیت مدلول آن از لفظ ناظم معلوم  
 و شد مدلول باشد بر مدال صدق که عین الفعل است و صلاحت  
 آن دارد و چون قرات بعد مواش دسم است شهرت آن  
 تشیه کرد که ما ندان است لم یق له حق لوی و یا علم  
**و فیه الف و الکفور یا و جلا و الکفور فیه**  
 یعنی مدلول کاف کامل این امر حق را دفع بفتح فاء زای خوانند و یا  
 قریب فاء کسر زای خوانند و مدلول حاکما و شریع ابو عمرو و جلا  
 این اذن له بضم هم خوانند و یا فان بفتح **تشیقات** حرم و مقید  
 که باید از بهر ضمه و اذن بر فتح مقدم است و در لاق و عشر هر  
 بقول یا ذکر شد و معانی و سوا اشارت بثنای و جمع قرات  
**و فی العزیز التوجید فیه و جلا و الکفور فیه**  
 یعنی مدلول فاء تاجزین قوله و هم فی العزیز با ساکن را و حذف الف  
 بر صفت توجید خوانند و یا فیان بضم را و اثبات الف بر صفت جمع خوانند  
 و مدلول جلا و صحیحه ابو عمرو و صحیحه و کما ای و ای لهما اشارت  
 بضم و خصوصیت مدال الف خوانند و یا فان بر او خصوصیت بعد از الف خوانند  
**تشیقات** فیه توجید هر مدلول معلوم شد از لفظ ناظم و ضم اکثر قرات  
 از لفظ این نحو خطرات و فاء توجید و فیه و کما ای و ای جمع بنا و در شادرا

481

412



قواهم هر یکی در سینه مد بر اصل خود باشد و چون بر قاعه خود باشد  
 در وقت و جیل یاد کرد شد و چون قراحت موافق رسم بود تنبیه کرد  
 بقوله فان قوله حاوا تنبیه است با احتمال معین در شوا و ش  
 یعنی تا دیکه از ناس بیوش باشد و شاید که از ناس باشد  
**و اجری عیادی نیا مضاهها و ارفع عیادی**  
 یعنی با اضافه دین سوره است از اجری الا نافع و ابو عمرو  
 و ابن عامر و حفص بفتح خوانند و عیادی الشکور حتم با سکان خامدوری  
 اند سبب نافع و ابو عمرو بفتح خوانند و یا صفر و قد دواست قوله کالجوا  
 و تیری و ریس در حرف با ثبات یا خواهد در حالت وصل دون الوقف و  
 ابو عمرو و موافق و ریس باشد در کالجوا فقط و ان کثیر کالجوا با ثبات یا  
 خوانند در حالت وصل و وقف و در تیری موافق قی باشد که حذف  
 یا خوانند و چون از سوره سبب فارغ شد شروع کرد در ظاهر فرموده بود  
 شس شکلا حتم و کسای هل من خالق قیوا له حفص الخلیل و اما ان  
 والبع و شب و اوله و مدحونها یا ذکر شد و شکلا یعنی جمله تعالی بر مفسد شد  
**و جری بیاض مع قی نایر و کل به ارفع و هو عی**  
 یعنی ابو عمرو و ان لعل لا لک بحری یا، مصدوم و قی و ای و اثبات لک  
 بعد از ای و کل برفع کام خوانند و یا همان وزن قنوجیه و کسر زای و یا  
 ساکن بعد از زای و بیض کام کل خوانند **شبهات** غرض از کده  
 بیاض و کفتم هم ایانا الله و قد صدق و قد صدق هر دو ما خود بود

**و فی التی المحفوظ من اسکنه فاشیا نفعی**  
 یعنی مدلول فاشیا حتم و ملر التی با سکان حتم خوانند و با ثبات  
 و مدلول حق و قی و عین علا این کثیر و ابو عمرو و حتم و حفص  
 فشر علی حقیقت حذف الف بر صیغه توجید خوانند و با ثبات یا  
 الف بعد از نون بر صیغه جمع خوانند **شبهات** التی غید بود  
 حفص با سنی هم فوع قول المکر التی مرون دود که متفق ارفع است  
 و حفص صیغه مدینات و محلی ان از لفظ ناظم معلوم شد و قی و ک  
 موحده بفت وقف بها کد و جامع ثبات و بیست و زلا و مقدم است التی  
 و با اضافه دین نامده است و زواید قوله تیری فقط و ریس با ثبات  
 یا خوانند در حالت وصل و اقامه کبیر و سوره سبب یا زن است بعلیا  
 بعلیم من اذن له فخرج عن قال دیکم قل من یزکک و یجعل له و یقدر  
 بقول الملائیکه و تقول للذین کان یکر و اذکم کبیر و سوره فاطر  
 و است مرسله بوزن فکمر اهل ذیول الغری جمیعاً خلقکم موخر  
 لشیخه و الله هو کان یکر و الا نعم خلقت خلایف شیخه لیس  
**و فی التی یضرب الرفع کف عیادی و جف فعرنا**  
 یعنی مدلول کف و عیادی ارفع و حتم و کسای و حفص مدلول الغری  
 کام خوانند و با ثبات یا برفع و شعبه قوله فعرنا ثالث تخفیف زای خوانند  
 و با ثبات یا برفع **شبهات** دانند که و انداز بر ضد و مراد  
 از تخفیف است که زای مدد را تخفیف گویند و اما لیس و اقامه قوله

و فی التی یضرب الرفع کف عیادی و جف فعرنا

و او با در کردن شد و قوله بجمله یعنی قرابت سجد معنی سجد تارخ در حقیقت آن  
**و با علته حذف** اما بحقیقت در الفقه سجد معنی سجد  
یعنی مدلول سجد معنی و کسای و سجد حذف ها خوانند اما در  
قوله و ما علته و یا نشان یا ثبات ها و مدلول یا حرمیان و ابو عمرو  
و الفقه رده بر رفع خوانند و یا نشان یا ثبات **شیبها** علت  
مستند که را نید با تا قوله ما علته که حرف تا فی است خارج باشد  
که آمد در حروف ها آن منفق اند و او عطفه در اول و الفقه بر او  
تا آن ندرت الفقه خارج باشد که در نصب آن منفق اند و المیشه  
و در زمانه سجد کردن شد و ما رفاه و جلاوت دفع و الفقه بر او  
و سالم از حذف اشارت سکود بقوله سما و حلاله  
**و با حقیقتون افق شما الذی خوف جلوب و سجد**  
یعنی مدلول سما و لام لغرمیان و ابو عمرو و هشام و همی و حصر  
بفتح خا خوانند و از سجد مدلول با و تو خارج و ما لونی و ابو عمرو و خلفا  
فقه کنند و مدلول فاء فقهلا حزن یا سکان خا و خفیف صا و خا و سجد  
مدکور در ترجمه بکسر خا و شد صا و خوانند و یا نشان این دلوان  
و عام و کسای سجد فاء الی لک **شیبها** قوله سجد یعنی الفاء  
و قوله خفیف یعنی الصاد و قوله فقهلا یعنی فاء شد و جمع قرابت معصون  
فان چهار قرابت است بطریق ناظم و صاحب تمیز و وجدیم که کلمات  
بروایت سجد آن اختیار ناظم است و مؤلف حروف بر قال الله احد

۹۱۷

۹۱۸

و احد در شهر سده ثمانین و ستماده در خرو بن بطریق غله الاختار  
**و با حقیقت** الامصار در ختم جمع الجمع از بهر سجد کسر  
یا خا ندو بر باقی شایع چهار وجه خوانند سجد ناظم یا کس  
**و با کس علته حذف** اما بحقیقت در الفقه سجد معنی سجد  
یعنی مدلول ذال ذکر این عام و کوفیان قوله فی شغل فاکهون بضم سین  
و یس خوانند و یا نشان یا ثبات یا سکان فین و مدلول سین ششلا حزن  
و کسای فی فلال بضم طاء و حذف الفه خوانند و یا نشان یا کسر طاء و یا ثبات  
الف من اللامین خوانند **شیبها** ضم و مقصد که و ایند از بهر سجد  
و مراد از قصر لام عدم اشباع حرکت لام است تا اذان الف حاصل  
و خصوصیت مد و محل آن علوم شد از لفظ ناظم و قوله ششلا اشارت  
بیاد و در مقام حزن و کسای و را کس خفیف و او و قوله ساکن  
شغل جان باشد دفع فون یا ثبات و یا ثبات یا سکان یا سکان  
مفعول ضم باشد و قوله ذکر اشارت بر وجهین مدکورین فافهم و کس  
**و با حقیقت** کس معنی فقهلا خویش و **و با حقیقت**  
یعنی مدلول حزن اخو و فون بضم ناظم و عام جیلا کثیرا بکسر جیم و یا  
و شد بد لام خوانند و مدلول کاف کای و حار حلا از عام و ابو عمرو  
بضم جیم و ساکن با و خفیف لام خوانند پس آنک از فوا در چنین مدکور  
نیست بضم جیم و با و خفیف لام خوانند و یا نشان این کثیر و حزن و کسای  
باشد **شیبها** کسر و مقصد که و ایند از بهر سجد و شد بد مدکور

۹۱۹

۹۲۰  
و با حقیقت  
۹۲۰



[illegible][illegible]

رسید چو از حوض بر سیل و جوب و قله فضا اشارت شد  
 معنی مذکور نیز تشبیه است بر آنچه ادغام درش مواضع مخصوص  
 است بجز درواکه اصل باب از این ابو عمرو و است  
**بمنه نون ندر و الکو الکلی نصو اصنوه شعو**  
**ثقلیه و اصنوه شعو و الکو الکلی نصو اصنوه شعو**  
 یعنی مدلول همان فی و نون در حوض و عاصم نرسیده بشوین خوانند و با همان  
 بصفت شون و مدلول صادر صغیر شعبه الکو الکلی نصب خوانند و باقی  
 خفض پس در مزج کاشی قرار بوسه مرثیه باشند و مدلول پس شلا  
 و من ملاحضه و حوض لایسعون بفتح سین و شدیدا آن و شدیدا  
 خوانند و باقیان باسکان سین و شریف سین و هم خوانند و مدلول  
 شش شلا حوض و کسای بل عبت بضم نا خوانند و باقیان بفتح و مدلول کاف  
 کیت و با بل این علم و تا کنون او با قونا درش حوض و دروا قعد باسکان  
 و او خوانند در موضعین و باقیان بفتح **بسیما** صل شدید در  
 موضعین و فتح سین معلوم شد و تا ری شد در از لفظ نام و سکون  
 آن مر جند ف از نحو لایسعون حبیبها و اسکان منزل شد و با و  
 زیرا که صلاحیت آن دارد و باقیان و هم یاد کردن شد و قوله کیت  
 بلا اشارت با بحد فقه اسکان از و درش اندک اند و حوض  
 نسبت بل با غسل فلی دارد تشبیه صکر و بدان بقوله لیسع الملا  
**و فی غیره الذی فی انشراح و طایفه الاخری نوی**  
 و اما نیز قوت فا ضکلا

۹۹۵  
۹۹۶

و کسای

۹۹۷

یعنی مدلول شش شلا حوض و کسای و حوض فون درش حوض بکسورای خوانند  
 و باقیان بفتح و مدلول نادر نوی کو قیال در واقع بکسورای خوانند  
 و باقیان بفتح و مدلول نادر فاکلا حوض قوله الیه برفون بضم یا خواهد و با  
 قوا بفتح **بسیما** معین کداید بصل کسورای درگاه از اول کله  
 در بود و مراد از آخری ها فقه است و باقی و باقی یاد کردن شد و با  
 الی الی اسکر و بون در صفت شش شلا حوض کداید بقوله شلا  
**و الذی بالضم و الکریم و الیاس و الذی بالضم**  
 یعنی مدلول شش شلا حوض و کسای ما ذاری بضم نا و کسورای و با سکان  
 خوانند و باقیان بفتح نا و خوانند و در اماله اند بر اصل خود باشند  
 و مدلول هم شلا این ذکوان قوله و ان الیاس در حالت وصل حذف هر کد  
 بیک وجه و بوجه دوم هم باقی قرا با ثبات هر قطع مکتوب خوانند **بسیما**  
 قوله و الیاس حرف لهن مراد حذف همه است در حالت وصل پس بر  
 مذرب آنک هر را وصل کرد و چون ایند کند هر را مفتوح کرد و با  
 و درانی وجه له هر قطع باشد مکتوب پس این ذکوان بیک وجه در  
 حالت وقف بجز الیاس را بکسورای خوانند و بوجه نا می مفتوح و باقیان  
**و فی صحایف و انشراح و ذیت و الیاس و الذی**  
**مع الفتح و انشراح و ذیت و الیاس و الذی**  
 یعنی قرا سجد قرا لیسع و حوض و کسای او مدلول ایشان صحایف است  
 قوله و ان ذیت و ذیت برقع کلمات الله خوانند و بعضی و حوض و کسای نصب

۹۹۱

۹۹۹

۱۰۰۰



خوانند و مدلول دال دنا و غنی ای کثیر و ابو عمرو و کلوغان علی الیاسین  
 بکر همن و سلون لام و حذف الف خوانند و واقع و این فامریغ همن و  
 کسر کلام با ثبات الف خوانند **نیمه** قوله و صلاهی وصل کن یا  
 قصر همن الیاسین با آن حذف الف آل یاسین باشد که بعد از همن  
 می آید و قوله دنا غنی ای قرب غناه یعنی نزدیک و سهل است استعنا  
 ماوی ترجمه مکنه از نادول یعنی بعد از آن فرمود که با آن اضافه  
 است ای اری و سجدی ان شا الله و ای اذعک باقی همنه با بفتح خاوند  
 و این کثیر و ابو عمرو و موافق با شد داول و ثانی و چون سجدی یا ان  
 شا الله متصل است اشاره کرد بقوله و ذوالثیاب و باء محذوفه قوله  
 لردن فقط و رش در حالت وصل یا ثانی یا خوانند و اقامه کبره است  
 و الصافات صفا فالنجا جرات نجا فالنالیات ذکره الیوم مستلوی  
 قول ربنا اذا قبل لهم ذریه هم الما بین اذا قال لایه والله  
 خلقکم اذا قال لقومه **سوره قصص**  
**و صرنا و شاع خالصه اصفه الرجب**  
 یعنی مدلول شاع حرم و کسای مانها من فوق همن فاشد  
 و بافتان بفتح و مدلول لام له و همن الرجب هشام و باقی خلاصه ذکر  
 الدار باضافه خوانند یعنی حذف شون و باقیان با ثبات شون خوانند  
 و مدلول دال دخللا ان کثیر و اذ لم بعد باقی عین و اسکان با و حذف  
 الف بر صفت توحید خوانند و ثانیان کسر عین و فتح با و ثبات الف بر

۱۰۰۱

جمع خوانند **نیمه** صیغه توحید بعد از الفظ ناظم معلوم شد  
 و صیغه جمع مشهور آن عباد است و عباد در نزاع و یحاطا لصدفهم  
 داشت و دخللا اشادت بدین معنی و در توحید بعد از ایوب و انفق  
 اند و این است که ترجمه خلاصه مقدم داشت بر ترجمه بعد از ابرهیم که  
 آن بخلاف فیه است زیرا که قریب است بخالفه و لیکه و سور الیسع  
**و فی عود و زمره جلا و یقاف**  
 یعنی مدلول دال دم و جلا از کثیر و ابو عمرو و هذا ما نودون معین  
 خوانند و با ثبات بخطاب و مدلول دال دم این کثیر در سوره قاف  
 ما نودون لکل عیب خوانند و غرض این کثیر خطاب و مدلول شین  
 و عن علاجه و کسای و حفص و عسای در دل سوره و عسای فادین  
 هم بشد بدین خوانند و با ثبات در موعودین تخفیف سبب خوانند  
**نیمه** ترجمه توحید و از اطلاق معلوم شد و شد در عسای  
 از لفظ ناظم معلوم شد و قوله شاد در علا اشادت است و جده قرات  
 بشد و بنیبه بخت و عذاب مر کما قرأوا و الله اعلم  
**و آخر البصری یقر و قصه و وصل الخزان**  
 یعنی ابو عمرو و آخر من شکله ازواج یعنی همن و حذف الف خوانند و باقی  
 بفتح و ثبات الف بعد از عین خوانند و مدلول حا خلا و شین شرع با و  
 و همن و کسای و حفص و عسای و وصل خوانند و باقیان یعنی قطع  
**نیمه** مراد از قصه حذف حرف مد است و محل آن الفظ ناظم

۱۰۰۲

۱۰۰۳

10. 26

1004

1000

100



الف بوضیعت توحید **تیمهاست** ضم بر وجه مقدم داشت در  
 تلاوت اگر گفته بودی وبالغصب ضم و رجعت حلاوق آن زیاده بودی  
 بسبب ترشید نگاه داشتن و قوله واجعا مطلق جمع حمل من  
 صیو است و در صیغاتی که لا مشطوا یا ذکرین شد و یا امر  
**و در نام و فی التور که همما و غیره** **فحق حقیقت**  
**تکون وحده نام و فی التور و فی جامع ناعما**  
 یعنی مدلول کاف که تا این عامر نام و فی عید و وفی تحقیق نون اول  
 مفتوح و ثانی کسور خواند و باقی قریب نون خواند و بعد از آن شروع  
 در بیان تحقیق و شد نون قریب که مدلول هم نافع و اتع عامر تحقیق نون  
 نمواند پس نافع که از اصحاب قریباقی است بیک نوز تحقیق خواند و این  
 عامر که صاحب نون بود تحقیق نون خواند و غیر از نافع و اتع عامر  
 بیک نون شد خواند پس حاصل از توحید این اند سبب دانه قرات  
 بعد از آن فرمود که کوفیانی فحش و غش در موضع این سوره و فحش  
 در سورت تحقیق نام اول خوانند و باقیان بشدد در مواضع نیکه  
**مشبهات** قرات نافع و اتع عامر اگر چه مواضع ندر تحقیق نام و فی  
 اما در لفظ آن مضمون ندر ذکر که این عامر و نون می خوانند که آن اصل  
 و قوله که همما اشارت بدین معنی و در توحید نام اضافه به نام و فی  
 عید نافع و اتع تر بیعت خوانند و آن را و فی الله همز با سکا و خوانند  
 و اتع امرت نافع بیعت خوانند و اتع اخاف حرمیان و ابو عمرو بیعت خوانند

۱۰۰۱  
۱۰۰۴

فولای عبادی الفی اسرقوا ابو عمرو و حتم و کسای با سکان خوانند  
 و یا زواید قوله فیت عبادی سومی در حالت وصل بیعت یا خوانند در  
 حالت وقف با سکان یا و ادغام کثیر است و هشت است انذار بالحق  
 یکم ششم بیجا نه هوانه خلقک و انزل لک خلقک و جعل لک فکر  
 طفلا من نفا و لک و عمل الظالمین الی قوله اظلم من اولاد الصفا  
 جند و سبی التفات جیعا بحکم من انهم انقابه نری العذاب  
 جنة اولولوا ان الله صافی جند و سبی خالی کل بی جزایها  
 اعلامها و قال لهم الی الله ذرنا و قال لهم **تموزة المؤمن**  
**و یا عو خطیب اولوی علمهم کاف و کاف**  
**و سکان لک و سکا و سکا و سکا**  
 یعنی مدلول همز از و لام نوی نافع و هشام و لدن مدحون من دونه  
 خطاب خوانند و باقیان محیب و مدلول کاف که این عامر است و نیک کاف  
 خوانند و غدا و بها خوانند و مدلول تا شلا کوفان او ان با سکان و او اند  
 و مش لک و ساکن همز زیاده که دانند و باقیان بیعت و او خوانند و حذره  
 کنند و مدلول همز الی و معی تا قبل و حاء حلا نافع و حفص و ابو عمرو و نظهر  
 بضم یا و کسرها و الفنا و نصب دال خوانند و باقیان بیعت یا و ها و زفتح ال  
 خوانند پس قریب دانه قوله ان و قوله یظهر خون جمع کنی چهار قرات  
 باشد قرات اول **تیمهاست** قوله علمهم و سکا و سکا  
 توحید است و قوله و الفی یعنی مش لک و او همز ندر کن دریا که چون

۱۰۱۰  
۱۰۱۱  
الکاف و سکا و سکا و سکا





للهن ان قسرا دعام صغيرا بشد سورة فصل  
**واستكان بحساب بكثرة ذكرا وقول سيد**  
 يعني مدلول ذال ذكرا ابن عامر وكوفيان قوله في ايام حسرات بكثرة  
 حا خواند واما ان باسكان بعد از ان اشاره كرد بفتح واما له ان بهر ابر  
 الحارث ذال ذكرا بحساب واكثر نقله ترك اما له الحيا ذكره ايدخاطم  
 در ميسر كفت واذا من است كه ناظم بضعف روايت اما له اتمام كرد  
 بقوله انما لا مولفان مختصر در دوشو و سه و سه و سه و سه و سه و سه  
 و تسع و تسعا به جميع مشاع بدو وجه خوانده است و چون در حتم  
 خطي عليه السلام و شيخ الفراء برهان الدين جعبري نعم الله بغير الله  
 در حتم جمع الجمع مدني حروف رسيد كفت بروايت ابو الحارث اما له جايز  
 است واقعه در تسمير بر عمر و داني نقل كرد است حكاه است  
 نه روايت لکن فتح اشهر و فتح است بر الله عز وجل و يا شاد و شاد  
**وحيه يا صير مع فيه ضمة و افلا اخذوا الجمع**  
**لبيحة ان تملأ كافي المصاف و يا يري**  
 يعني جا، خذ قرأ سبعة عيرا ز نافع و يوم بيشتر ما و مقصود و فتح شين  
 و دفع اعدا خواند و نافع بنون مفتوحه و ضم شين و نصب اعدا خواند  
 و مدلول غم و عين غنفلان نافع و ان عامر و حفص و ما يخرج من ثمرات  
 با ثبات الف بر صيف جمع خواند و با ثبات حروف الف بر صيف جمع  
**شعرات** قوله يا، ضم دو شده عا و ضدا و نون است و ضم و ضم

۱۰۱۶

۱۰۱۷  
الحزب الخامس والعشرون

فتح و ترجمه اعدا از اطلاق معلوم شده و ناري توحيد وقف بها كند  
 و ناري جمع ثبات و اللذين و يلحدون و اربا و ابجي و اما لذي ياد كرون  
 شد و بياضه اضافه قوله ابن شركا ي ان كثر بفتح خواند و الى ذنبي الى  
 و رش و ابر عمر و بفتح خواند و قانون را دو وجه با شد كذا و بقوله  
 به الخلف لجلال و يا، محذوفه در بن سورتي نيامن است و اذ عام كبر  
 شاندر است فقال لها، انطلق كلشي، خلقكم النار لهر دار المله  
 جزاء، نودون و بن نديون تركلا من الشيطان نزع، انه هو و القصر  
 لا تبعدوا بالذكرا، فقال الله قبل للرسول و اخلف فيه من  
 بعد خيرا، نيز بفتح سورة السورتي و الخرف و الدجا  
**و يوحى نفع الحارث و يعاين غير صاحب**  
 يعني مدلول ذال دان ابن كثر كذا لك يوحى بفتح حا و اثبات الف بعد  
 از حا خواند است و با ثبات كسرا و بعد از جا يا، ساكنه خواند و قوله  
 مبعده غير از صاحب ثبات يعاين و يعيب خواند و مدلول صاحب حتم  
 و كسبي و خصص خطاب خواند و مدلول كا و و هر اخلا ابن عامر  
 و نافع يعلم الذين بوضع ضم خواند و با ثبات نصب **شبهات** يوحى  
 كه و آخر سورتي است حتم تكرد يا اول كه قراوان متغيا اند و كسر حارث  
 و روايت فتح يا، يوحى آيدن است در ملفظ كرون و الف يوحى با نشد  
 از يوحى يوحى و يا، يوحى از غير يوحى لهر و ترجمه بقولون ان اطلاق  
 شد و از ترجمه لا اوقع معلوم شد كه كله مختلف فيه يعلم با ثبات

له بعداً لهذا الذي يجادلون في آيد ويعلم اول كذا بعداً وفعولون ما  
 فراسقوا في ذلك من وجه وكم وكذا ونزل الغيث والريح ونقطر ونبت  
**وكانت قاعكم في كبر فيهما في النجاة من الله**  
 يعني مدلول عم نافع وان ما من قاعا ليست ايديكم بغيرنا خاوند ويا خاوند  
 در اول كلمه يا ثبات فاخواند و مدلول شين سلا حزم وكساى كباى  
 الا تم دون سوره و در بيم بكسرا پيش از يا ساكنه غير الف خواند و يا  
 نفع يا بعد از يا يا ثبات الف و بعد از الف هم هم مكسور خواند  
**ثبات** از اطلاق ناطم معلوم شده كه در اول كلمه يا شد و از  
 كبر و كباى مشعشع شد از وجهه آن و قوله سلا اشارت است بخت  
 قرات حزم وكساى و قوله عم اشارت است بر آنچه در صحت  
 شام و مدینه هما كسبت مرسوم است بقاء و اهداى  
**و بين قاف مع قوحي سكننا انا يا واز كبر**  
 يعني مدلول هم انا نا نافع او برمل رسول قوحي برفع لام او برمل  
 اسكان يا، وحي خواند و يا يا ن محب برمل و وحي خواند و قوله ان انتم  
 از سوره زخرف است فرمود مدلول شين سلا و هم الملاحزم وكساى  
 و نافع صفا ان كسر بكسره خواند و يا ثبات نفع و قوله سلا الصلا  
 اشارت بعلو و رايست و صحت آن از صحت عربيت و در سوره  
 يا، اضافت است و يا محذوفه قوله الجوا فخط ابن كثير ما اشارت  
 يا خواند و در حاليش و نافع و برعه و يا ثبات خواند و در حاله و صل

و  
جمله

**و بينا في ضم و نفع صا به عباد برفع الدال في عند**  
 يعني مدلول صا به حصص و حزم وكساى او من عا، بضم يا و نفع نون  
 و اشديدش خواند و يا ثبات نفع يا و اسكان نون و بحيف شين  
 و مدلول فن لغلا ابو عمرو و كوفان عباد الرحمن بيا مشفوحه و  
 الف بعد از يا و رفع دال عباد الرحمن خواند و يا ثبات در مكان يا نون  
 ساكنه و حذف الف و فتح دال نفع عند الرحمن خواند و قوله غلظا  
 نفع لغلا في الشير اذا غلظا اشارت بر آنچه قرات عباد و عند  
 بيك معني است و كسره لفظ شين مختلف است و و الهم  
**و سكنوا في كبر كوا و اشهدوا امينا و في المدينه**  
 يعني مدلول هم امينا نافع اشهدوا خلفهم بضم يا نفع و في المدينه  
 هم و او و سكنوا شين خواند و مدلول يا بيل فالون ادخال الف  
 بيان همز شين بيك وجه و وجه دوم ترك ضد كند و موا فقت كند  
 با و دش و ان قول اشهر است و در قرائن شين ساكن باشد و يا ثبات  
 اشهدوا خلفهم بضم مشفوحه و نفع و نفع همز سهله خواند و نفع  
 شين **ثبات** از لفظ ناطم معلوم شده كه قوله سكن مراد  
 سكن شين است و ضد را يا و نفع همز حذف همز باشد و مراد از مد  
 القاست كما قرء قوله كوا و عبادت از همز بن و يا ثبات كوا  
 نافع قرات بقرء امينا كذا و نفع قرات على السبعين من الناس  
**و قوله ان كبر كوا و اشهدوا امينا و في المدينه**



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

عم ۱۰۲

1-78

1044

۱۰۲۷

1072

وفي قوله كثير الصبر بعد نصية وخالصا  
يعني يدلون فاني ونون نصير حمز وعاصم وقيله يا رب يسر لى وهاج  
الصلاة خواتمها فان بفتح وضم مع الصلاة خواتم ويدلون كاف كونه  
اطلا اعرام وناضه فسوف نعلمون خطب خواتمها فان نصيب

شبهه

از دروغ آن و نظایر آن نمید کرد بقوله اخلا

بِخُشْيِ عِبَادِي لِيَا وَيُعَلِّمُنَا عِلْمًا وَرُبَّ السَّمَوَاتِ

نافع ویزی و ابو عمر و من شقی بفتح خواند و یا عبادی ابو بکر در حاله

وصل بفتح خواند و در حاله وقف باسکان و نافع و ابو عمر و ابن عامر

باستان خوانند در حالیکه و این سر و حصص و حزم و لسانی محدد  
با خوانند و بار محض و فز و فاعله و این ابرام و در حاله و وصل یا شات

ياخواند و مدلول دال دنا و عين علي ابن لثير و حفيص بختي في البطلان

بند کیر خوانند و یا قان ثانیث و مدلول نامشلا کوفیان رقیب التوا

بحر احوال و باقیان بر مع **پیشوا** فوله عیاد الیا اخر میا

1024

شد و خض بلاذ بهر ضد تنقید گردانید و چون حکم بر مضاف است

نه بر مصاف الی دیس معلوم شده خلاف دریا، و آب است نه دریا،  
السترات و تقدیرت السترات رنگ و ریت المکبر و ز رود

که قرار در رفع آن متفق اند و چون لغظین صالحین رفعی دارند

جمله اعراب غیبیه که بیان بقوله تبارک و تعالی و غیره جز کرد و بر خفص میزدند

وَصَرَّاعِلَهُ الشَّعْرَى نَبَاتٌ فَتَحَوُّهُ إِلَى بَحْرٍ وَفِيهِ

بضم نا خوانند و مدلول را و و بجا کسی ذق انك بفتح هم خوانند

و یاقان بکسر بعد از آن بیت دایم کودیایا اضافه سوق دختان و

وایرهم وبقوه خوانند ولی فاعلش و درش بفتح خواند و بار محذوف و دو

ان نرجون و فاعتر لون و رش در حالت وصل با ثبات خوانند در موضعی

کسر را میفید کرد اینداز بهر ضده و مراد از ضم و کسوف و

وهم اصلون السمر و هم ماء اعلی است و قوله انك تنحو امراد فتح  
خرجت زواك حرق اولت و مطلونی فیه بر اصطلاح ناظم منزل

باشد بر حرف اول تیسده که در قرع معنی بقوله بیعای ای مشبه من بیعای

في حين وجده من جهة النابيل والصحة من جهة الحرية وادغام اليهم

1072-

٢٢٢



1000

[illegible]

1. 1000

25





و فی انظار هدی و بصره و کینه و تخیل

یعنی مدلول حق ملا و حاجه جنس و ابوعرو و الدن قیاسا بضم قاف و کسر  
 غیر الف خوانند و با قافان یعنی قاف و ثام اثبات الف میان قاف و ثا  
 خوانند و مدلول دال لا این کثر غیر اسن حذف الف خوانند و با قافان  
 با اثبات الف بعد از هم خوانند و مدلول هادی بی انفا بیک  
 بعضی خوانند و بوجه دوم بعد از حجه قرات باقی قراست و مدلول حاء  
 حصلا ابوعرو و امالی لهم بضم همز و کسر لام و با مفتوحه خوانند و با قاف  
 یعنی همز و لام و اثبات الف بعد از لام خوانند **شیبها** معنی  
 قصر ایضا حذف حرف مد است و خصوصیت مذ و محل ان در میان  
 مله مذکور از لفظ ناظم دانسته شد و مثله انفا و اکثر کثرت خوانند  
 نیست پس ناظم اشاره کرد به بحث روایت قصر انفا بقوله هدی و امالی  
 از لفظ ناظم معلوم شد و فتح یا از قید بس غیر ابوعرو و اماله هم نشود  
 الا با ساکنه زیرا که حرکت مطلق یاد کردن است پس صد ان سکون باشد  
 بنام افتداد و هر یک از قراین از ابوعرو و اواصل خود باشند و اما له امالی  
 و عیتر و کاف یاد کردن شد و قوله علی حجه و لا اشاره است بوجه قرات  
 و صریح رسم در قتلوا و قوله حصلا شیهه است تا بعد از ای هم امالی  
 وقف گذر بوسولگ و انشا کند امالی تا فرق ظاهر شود میان آنکه  
 فعل سندا یا شیطانی باشد یا با حق سبحانه و تعالی فافهم ذلك  
**و انرا همرا کینه صحابا و بنوا کثر یعلی الیاصف**

یعنی مدلول صحاب جنس و حمز و کسای و الله یعنی اسرا در هر کس  
 خوانند و با قافان یعنی مدلول حاء صنف ابوعرو و لیونکم حتی یعنی و بنوا  
 اخبار کرد و در واقع مله بیا خوانند و با قافان بنون **شیبها**

قوله و انرا اشاره است بمعنی کلمات مذکور یعنی متفاد امر خوش بجهانه  
 باش و صبر کن و مشقات تا اجزای در آخره و رضوانه و السلام با ذکر  
 شد و قوله و فی بنوا اول سوره فتح است حکما اشاره بقوله

و فی بنوا کثر یعلی الیاصف

یعنی مدلول حتی این کثر و ابوعرو و لیونکم با الله و بنوا و بنو و بنو  
 بغیب خوانند و در کلمات ابدید و با قافان خطاب و مدلول حق غدیروا

ابوعرو و لیونکم فسیبونه بیا خوانند و با قافان بنون **شیبها**

حذف لام لیونکم اگر در لفظ کوبا خواند آن بقوله و بعد از الله از بهر  
 وزن و ترجمه آن معلوم شد از اطلاق و نیز ستونید حذف کرد و در هر  
 بیاض کرد از بهر صند و ثا تسلسلا از کوار معنوی و بهر قوله ادراک

ان اشارت کرد بقوله تسلسلا و ابرق السو علیه الله قد ذکر

و انرا همرا کینه صحابا و بنوا کثر یعلی الیاصف

یعنی مدلول شیخ شاع حمز و کسای بکم ضمرا بضم ضا خوانند و با قافان  
 یعنی و مدلول حمز صحاب یعنی حمز و کسای کلام الله بکسر لام و حذف الف

خوانند و با قافان یعنی کلام و اثبات الف بعد از لام خوانند **شیبها**  
 مراد از قصر حذف حرف مد است و ضد حذف اثبات باشد و کلام

۱۰۳۱

سیان

۱۰۳۲

وخصوصیت آن از لفظ نام معلوم شد و بدخلة و بعد به یاد کرد شد  
 و قوله شاع اشارت بر آنچه وجه ضم ضرا شوع هم است در نظار  
 او گفته آن بودن الرحمن بضر و قوله و كل اشارت بر لغز  
 کلام کلام الله مقرر الف یعنی فسر الف شاع کسر باشد و ملازم وی  
**یا یعلمون حجرت شطاء دعا یا جد و اقصر**  
 یعنی مدلول حاج ابو عمرو با یعلمون بصیرا بعبید خوانند و با قنای خطا  
 و مدلول دال دعا و هم ماجد این کثرت و این کوان اخرج شطاء بفتح طاء  
 خوانند و با قنای با سکان و مدلول هم ملا این کوان فاذنه بفتح ذال  
 خوانند و با قنای با ثبات الف بعد از هر **شیها** یا یعلمون  
 صلیف است که بعد از کلام الله می آید پس ما یعلمون بصیرا خارج باشد  
 که قرائت شود در خطاب آن و جاء حرك ترجمه است و مراد از بضر  
 عدم حرف مد است و مسامع بوزن فتح یا خر سید و علی سوده قد  
 ذکر و معانی دروز اشارت بر بوجوم و صحت قرائت و لفظ  
 دعا مقصود کسر و ایند از هر وزن و شروع کرد در جهر از قوله  
**و فی یعلمون دعوت یعلمون یا اذینا و اکره و اذینا**  
 یعنی مدلول دال دم این کثرت بصیر یا یعلمون که در آخر سوره است  
 بعبید خوانند و با قنای خطاب و مدلول هم از و صا و صفا نافع و  
 بوم قبول یا خوانند و با قنای بنون و مدلول هم از و صا نافع و دال  
 و خطا نافع و خبر و این کثرت و ادبا و التجود بکسر هم خوانند و با قنای

۱۰۴۳

اذا قاله و خلاصه  
 عم ۱۰۴۴

بفتح **شیها** ترجمه یعلمون از اطلاق معلوم شد و بشیرا و مبتدا  
 و با لکم عدد کوه و ما و از قوله و ادبا و است که در سوره قاف است  
 زیرا که آنرا یاد کرد در میان قبول و بنا دی پس و ادبا و انجوم در طور  
 اخراج باشد که فرا در کسر آن متغیر اند از طرق نافع و خطا جاز باشد  
 که اشارت باشد بر آنچه کسر ادبا که مناسب بود است و چون  
 غیب یعلمون مناسب ماقبل بود و معنی شبیه کرد و از قوله ایضا  
**و یا ایها الذین یفرون دلیلا یخلفون و قلوا یا ابا انور**  
 یعنی مدلول دال دلیلا این کثرت یوم نیادی با ثبات یا خوانند و کپک  
 در حال وقف و بوجه دوم مخدش موافقت باقی قرا و مدلول ششم  
 و صا و صد لا خیر و لسانی و شعبه الله لعل شل برض لام خوانند و با قنای  
 بفتح **شیها** چون این کثرت اختلاف بود در وقف و در متابعت  
 صاحب بصیر و این مسئله در وضع یاد کرد و معانی دروز کاستر  
 و بنا و آخر مسامع قاف است و بشقی و نوز و و و عید و در ذکر  
**و فی الضعفاء اقصر من کل العین و یا اوفی و یخلفون**  
 یعنی مدلول را و ادبا و لسانی فاخذ بقصر الضعفاء یعلمون عین و خدش  
 الف خوانند و با قنای بکسر عین و ثبات الف پیش از عین و مدلول ششم  
 و صا و خلاصه و لسانی و ابو عمرو و قوم نوح بجز خوانند و با قنای بصیر  
 و بزم قدر ذکر **شیها** که اسکان فتح باشد و بول آن معتدلات  
 پس کثرت عین شاع حمل بر ضعیف که بمعنی علیه است و خوانند

۱۰۴۵

الروا و الح و الم و الن و الهمزة  
 ۱۰۴۶



الصاعقة وبنی ناول صكه كفته آمد بنیید كد بقوله واو یا و  
 جون از سائل و التاریات تاوغ شد شروع كرد در سورت و الطور و قوله  
**و یضربوا نجما یونبعث و ما التنا اكسیر و**  
 یعنی یضیعون اضمیك كرم یض و المصیطرون لسا و عاب باللفظ  
**و صا كرا ی قمر بالخالف ضبعه و كذا و**  
 یعنی ابو عمرو و الیین اسوا و اشعنا هر یقطع هم و یاسكان تا و عین  
 و اثبات نون بعدها الف خواند و غیر ابو عمرو و یوصل هم و فتح تا الف شدید  
 و فتح عین و در مكان نون و الف تا سا كند خواند و مدلول دال دنیا اكثیر  
 و ما التنا هر كسیر لام خواند و غیر ابو عمرو و یقطع هم و مدلول هم الحلا و الی  
 تاخ و كسای انه هو فتح هم خواند و یامان كسو و مدلول كاف كرم نون  
 یض ابز امر و عاصم فید یضیعون یض یا خواند و یامان یفتح و مدلول كم  
 لسان و زامی ملا هاشم و یصل هم المصیطرون یسین خواند و یامان  
 غیر یضض یضاد خواند و یضض با دو وجه باشد يك وجه سین و وجه  
 دوم صا دكا اشاد بقوله عاب بالخالف و مدلول قاف تمام خلا در دو وجه  
 باشد وجه اول با شام زای و اقی قرات خلف و وجه دوم یضاد  
 و قوله ما لذب هشام بشدید الی خواند و یامان یخفف **نبیها ت**  
 حذف همیر كود از و ابغضهم از یه و زنی و از لفظ بكلمین شغفی شد  
 از نوحه و مصطلح ناظم است كه در اطلاق حمل اعراب بنحرف اول  
 منقول باشد اما چون لام نزدیک بود بهضم در التنا حروف وسط و الف

۱۰۳۹  
 ۱۰۴۰  
 ۱۰۴۱

حرف اول داده و قوله دنیا شید است برن حق مذکور ای كسدا  
 قویا و یضیعون بیهیطرون مقدم داشت از یه و زنی و لذب  
 از سائل و الف است و لا یغ و لا نایم و در یه هم فید صكه  
**ما و یضیعون و اقی اشد ما و التنا اكسیر و**  
**و یضربون نجما یونبعث و ما التنا اكسیر و**  
 یعنی مدلول سین شدا حزم و كسای اقیما و زنه یفتح تا و سول هم و فتح  
 الف خواند و یامان یض تا و فتح هم و اثبات الف بعد از هم خواند  
 این كثر قوله و ما و یضض یضض و یضض یضض سا كند خواند و غیر ابو  
 یضض هم شدا و در مكان هم یضض یضض یضض سا كند خواند و مدلول سین  
 شنی و حاحید اجزم و كسای و ابو عمرو و خاشعا یضض یضض خا و كرم  
 سین و یخفف سین و اثبات الف بین خا و سین خواند و یامان یضض  
 خا و فتح و شدید سین و حذف الف خواند و مدلول قاف قطب و كاف كلا  
 حزم و ابز امر یضیعون عدا یخطاب خواند و یامان یخفف **نبیها ت**  
 از لفظ تا و زنه و یضض یضض شد از نوحه و یضض یضض یضض یضض  
 از یه هم جلا لفظ كه در مصطلح كفته بود و باللفظ استغنی عن الفیه  
 از جلا و جزو سایل سوره نیم تمام شد و یضض یضض خاشعا و یضض یضض  
 كودنا از نوحه یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض  
 و اشعنا و التنا و اللات و فواصل و عباد الی و یضض یضض یضض یضض  
 و یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض یضض

۱۰۴۰  
 ۱۰۴۱

قرأت ورد بر قول مکران و از سوره محمد علیه الصلوة والسلام ناسور حسن  
 عز وجل یا ایضا قد نیست و اما یا، مجد و قد در جاف چهار است و عید یا  
 و من خاف و عید و من یا ثبات یا خوار در حال وصل و اما یا ثبات  
 در موضع خود یاد کردن شد و قوله المناهی نافع و ابو عمرو یا ثبات یا  
 خوانند در حال وصل و این کثیر یا ثبات خوانند در حال پیش و در سوره  
 یا آت مجد و قد هت است یبع الذی نری یا ثبات یا خوانند و قبل  
 و یا فی قرآن عذف و درش و ابو عمرو در حال وصل یا ثبات یا خوانند  
 و الی الذی در حالین این کثیر یا ثبات یا خوانند و نافع و ابو عمرو در وصل  
 و قوله نذری در شش موضع می آید تقریر و درش باشد که در حال  
 وصل یا ثبات یا خوانند و از عام کبیر در سوره محمد علیه الصلوة والسلام  
 نه است الصالحات خواتم فلا تناصر لهم الا من یزله عندک قالوا  
 العلم ما اذا یعلم مثلیکم القتال دایت ما بین لهم رسول لهم  
 ما بین لهم و در سوره فتح از عام سیزده است لیفقر لک الله ما شقم  
 من ذنوبک المؤمنات خیات سیتقول لک یغفر لک شأ و یعذب  
 من شاء فعلموا فی قلوبهم فجعل لکم فعلموا و تعلموا ارسل رسوله  
 الکفار رجاء السجود لک اخرج شطاء و در سجرات از عام پنج  
 است الامر لعنتم الا لثاب یس ان یا کلیم و قیام لثاب و قیام  
 یعلم ما و ذرا از عام هشت است و یعلم ما یوسوس قریبه هذا قال الضمیر  
 القول لک یقول لک هم ذک جمل طلوع الاغنی عنی اعلم ما یقولون

و در و از آیات از عام نه است ما فانیات ذروا من افک قتل  
 حدث ضیف لک کالی قال یلک انه هو العقیق ما یلک قیل لهم  
 امر یضمر ان الله هو و در کور انه هو خزان ذیل و در و الیهم از عام  
 نه است الملائکه نسبه اعلم من قیل اعلم من احدثی اعلمکم اعلم  
 یس ایقی و انه هو احدث و انه هو امات و انه هو اعنی و انه  
 هو رب الشعری المحدث فیه یجوب و در قرآن عام و است ام  
 یقولون عن فی صدق **سورة الرحمن عز وجل**  
**وَاللَّيْلِ ذِی الْجَوَارِجِ وَنَارِ الْفِجَارِ**  
 یعنی مدلول کاف کنی از عام قوله و الحب و ذو و الیهم ان در موضع  
 بنصب خوانند و مدلول بین شکلا حرم و کسای و الیهم ان بحر نوز خوانند  
 و برقع حرفین و فیهین و یا فی قرآن در موضع الله برقع خوانند پس حاصل  
 سه قرات باشد قراسمه و **آیهات** از بهر اختلاف معنی و او  
 عاطفه را در سر و او عاطفه آورد و عید و مثیل و انداز برضد  
 و بحر در مصحف ثانی و الحب و امر سوم و یا لف ثبیه کربیات  
 یقول کفی و قوله شکلا ای قید و صورت یعنی حزم و کسای  
 نری و الیهم ان باشد کرب و در جفص و **وایه اعلم**  
**وَاللَّيْلِ ذِی الْجَوَارِجِ وَنَارِ الْفِجَارِ**  
**وَاللَّيْلِ ذِی الْجَوَارِجِ وَنَارِ الْفِجَارِ**  
 یعنی مدلول هت از عام حی نافع و ابو عمرو و خرج منها بضم یا و قیام

و در و الیهم ان الله هو

و در و الیهم ان الله هو





بهمین خوانند و با قافان بفتح آن و مدلول صاد صفا شبعه انما المقرون  
 بذا مدق همین مفتوحه بر صیغه استفهام خوانند و با قافان مخدوفه  
 زاده خوانند و صیغه خبر **ثبیهات** بر اصطلاح ناظم تحقیق  
 باشد بر دال قدزنا و همین وصل را در ترک را نید از هر شیم معنی و  
 شبعه بر اصل خود باشد در محقق و قصر همین و از وی روای شکیل  
 همین نه آمده است لکن از طرق ناظم نیست کما اشار بقوله صفا و لا و قد  
 در تلاق موخر است از شرب و قوله دارا شاده است بوجه حقیقت  
 قدزنا و اشکها بمن و غیر فون و او با و تا و التثاء و شکوهی قد ذکر  
**موقع بالاسطر** و **الضرب** و قد اخذ منهم و اکثر الخ **جاء**  
**ومشا فلهذه** و کل فی و انظر و ناظم یا **خبر** **الضرب** **فصل**  
 یعنی مدلول سر شام همین و شای موقع المجوم باستان ما و مخدوف الف  
 خوانند و قافان بفتح واد و اثبات الف بعد از واد خوانند و مدلول جا حولا  
 و ضمیر عه عایاست با و مرور و داخل میا فکر بصر همین و کسر جا اندر همین  
 قاف میثا فکر خوانند و با قافان بفتح همین و ضمیمه فاف میثا فکر خوانند  
 و مدلول کاف کفی این را هر دو کل و عدله برفع کلام خوانند و غیرا و یضیم مدلول  
 قاف فیصل همین انظر و ناظم بقطع همین مفتوحه و کسر طارخ را و با قافان وصل  
 همین و ضم طار و در حالت ابتدا همین را معصوم خوانند **ثبیهات** مراد از قصر  
 الخ مخدوف حرف مد است و صد آن اثبات مذکور و موقع آخر مایل و الله  
 و قد اخذ اول جدید و رفع میثا فکر از اطلاق معلوم شد و قوله میثا عه  
 و یضا عه باد حکور شد و چون قرات این ماسو اصفی اجاست

۱۰۴۱  
۱۰۴۲

موافق

ثبیه کرد بدان بقوله کفی و الله اعلم بالصواب  
**و یوحی الشارح** **ما نزل الخفیف** **أرجع و القحان**  
 یعنی قرا سبعه غیر از این ماسو را بوم که یوحی شد که خوانند و این ماسو  
 ثبایت و مدلول همین از و همین عذنا فح و حفص و ما نزل من الخ تحقیق  
 زای خوانند و با قافان بشدید و مدلول دال دم و صاد صلا این لثوق  
 تحقیق صاد ان المصدقین و المصدقات خوانند و بشدید صادین کلین  
**ثبیهات** ترجمه بخدا نا اطلاق معلوم شد و تحقیق منزل شد  
 و کونین نزل و عطف کرد صاد المصدقین و المصدقات بر نزل معلوم بود  
 تحقیق صادین و چون حالت کسر و ترجمه کلین سبب عطف  
 بر نزل امر کسر و استقرار و کما بقوله دم صلا و اما اعلم  
**و انما ذکرنا** **فیه جفیطا** **و قل فی الغفر من جف**  
 یعنی مدلول جا حیطا ابو جهم و ما انکم مخدوف الف خوانند و با قافان  
 با اثبات الف خوانند بعد از همین و مدلول عم نافع و این عامر قافان الله هو  
 الغفر خفیف هو خوانند و با قافان اثبات هو **جیهات** مراد  
 از قصر مخدوف حرف مد است و صد آن اثبات مذ باشد و وصل مذ  
 و خصوصیت آن از لفظ ناظم معلوم شد و قوله حیطا یعنی کافار  
 مصطلح ناظم لا و با بطل و صفا نا قدر و چون قرات نافع و این عامر قافان  
 مصحف مدی و شای است ثبیه کرد با ن بقوله و صلا موصلا و در  
 سوره مائده و در جدید یا اضاف و ذهابها مدح است و ادام کبیر

۱۰۴۳

۱۰۴۴



الخبر لك والغنية  
١٠٤١

1.48

1099

في الحسرة قدوت عدم استمرارية

1-918

1-49

22

1091

109A

507





کانه خستب با سکان پیش خوانند و با شان بضم **تیهات**  
 نخست اول سلسله منافقین و سکان را مفید گردانند بضم از به قصد  
**و خفت نو و القایما یعلمون صفی کون و او**  
 یعنی خرم القاف خفت نو و او سلسله منافقین و او خوانند و با شان بشدید  
 و او مدلول صاف شد به با معلوم که ختم سوره منافقین است و خوب  
 خوانند و با شان بخطاب و مدلول جا حقا ابرو و فاصدق و اکون با تا  
 و او بعد از کاف و نصب قول خوانند و با شان بخذف و او و حزن و نون  
**تیهات** قوله و خفت نو و او امراد بحقیف من کله است که آن  
 و او است و ترجمه یعلمون از اطلاق معلوم شد و وصل و او اکون  
 از لفظ ناظم و نصب را مفید گردانند از بهر قصد و معلوم بود اکون  
 مقدم داشت از بهر وزن و چون قرات نافع بنا بر اصل کله است که  
 آن بحقیف است تیهه گردان بقوله الفا و در سینه و جمعه و شافعا  
 و تخمین بار اضافه و زواید نیست و در سوره صف یا را اضافه است  
 من بعد از اسم حرمیان و او بهتر و و شعبه بفتح خوانند و اضافی نافع  
 فقط بفتح خوانند و یا زواید در صف و مسال و قرش و سوره جمعه  
 نیست و ادغام کبیر در سینه شش است اعلم بها المصونین فان الله  
 هو اعلم با بانهم القادرا هن نعلم بهن و در سوره صف و سوره  
 اعظم من ارسا رسوله الخ و او بر وزن و در جمعه چهار موضع من  
 قبل الخ العظیم مثل الوتر من الله و من الخ و در و باقی

و این سوره را بختم خفایه  
 ۱۰۷۳

دو موضع تطیع علی قبل لضم و در ثانی چهار موضع خفایه معلوم  
 و چهارمین آن هو علی الله بعد از ان شروع کرد در سوره طلاق و ثانی  
**و بالغ لاشون مع خفایه امر و الخ ففی الخفیف**  
 یعنی خفص ان الله بالغ امره بخذف شون خوانند و امر و باقیان  
 با ثبات شون و نصب من و مدلول را و قل کاسی عرف بعضه خفیف  
 را خوانند و با شان بشدید **تیهات** ضد نفی اثبات باشد و صله  
 ها یا باشد و ثانی چه را و او و ثانی نصب را و وصل بحقیف ان  
 لفظ ناظم معلوم شد و سینه و سینهات و کافین و کاف و الا و الا و الا  
 کون شد و عرف اول سلسله تحیر است و قوله رقل اشارت  
 به عظیم ثانی و صحت وجه از جهت عربیت و و الله اعلم  
**و صرحا شعبه من یخوف علی الفیض**  
 و بعد که شعبه نوبه صرحا بهم نون خوانند و باقیان بفتح و مدلول  
 شش شوق حزن و کاسی من تفاوت بشدید و او فی الف خوانند و باقیان  
 خفیف و او با ثبات الف پیش از او **تیهات** صرحا از سایل  
 تحیر است و من ثنوت اول سلسله ملک و محل مذاخرات فارک  
 خفیف معلوم شد و خصوصیت مذاخره ما قبل معلوم شد و قوله  
 شی تهللا یعنی حرارت مذکور در شهرت و صحت وجه تیهه  
 است بر وزن صید شوق شود در خفیف باشد و و الله اعلم  
**و این سوره را بختم خفایه و الوصل و الخ**

و این سوره را بختم خفایه  
 ۱۰۷۴

و این سوره را بختم خفایه  
 ۱۰۷۵

و این سوره را بختم خفایه  
 ۱۰۷۶

یعنی حکم هر بنی الامنم در اصول یاد کرده شد اما لفظ این کلمه معین  
 نکرده بود زیرا که به تبعیت الامنم ادراج کرده بود پس محتوات  
 که در موضع خود معین گردانما اختلاف فارسی در این فرمود که  
 قبل از این اولی در حالت وصل ابطال کند و او را مقدم داشت  
 بر حقا زیرا که سرانظم آن بود که مسئله الامنم در بیت تمام کند  
**فیتحقا شکرنا صر مع غیب فکون مع رضی**  
 یعنی مدلول را در کسای بد معین حقا بهم ها و قوله فیتحقا رضی  
 هو غیب خواند و یا قان با سکان جا حقا و خطاب فیتحقا رضی خواند  
**شبهات** یعنی از اتمه قراوات کرده اند که کسای را در وجه  
 در حقا و ناظم متابعت صاحب بیس و کو و قطع کرده بهم ها حقا کاشا  
 بقوله فیتحقا شکرنا صر مع رضی و ضم را میفید گردانید از بهر ضمه و ضم کرده  
 با حقا فیتحقا شکرنا صر مع رضی و ضم را میفید گردانید از بهر ضمه و ضم کرده  
 با قوله فیتحقا شکرنا صر مع رضی و ضم را میفید گردانید از بهر ضمه و ضم کرده  
 نشود از آنجا که هم من در ضم و یا خود غمرا و دایت ناظم قبول کرده تا  
 بعضی مذکور را که آن طریق ناظم نیست و سبب یاد کرده شد و ضم را میفید  
 عاید با این اضافه است تا ما معی اور حقا حرمان و ابو غری و یا بر  
 و حصص فتح خواند و اما اهلکی قرا سبعة غیر حتمه فتح خواند  
 و یا معز و فیه و حرف است قوله تکریر و تکریر و فیه فقط با ثبات  
 خواند و در سورة طلاق و تحریم بآیات مخلوق فیه نیست و از اتمه

۱۰۷۷

در موضع است و در طلاق جت سکنه و قوله امر و یا و در تحریم اتمه  
 سه حرف است لم تحریم ما کان الله هو ان طلاق و در سکن شش  
 حرف است نکاد تکریر الامنم من جعل لکم الارض کان  
 تکریر برز قلمر و جعل لکم و فی سورة فی سورة الفقه  
**و ضم مع بر الفونظ الدور قبله فاکثر و غیر**  
 یعنی مدلول با خاله سبعة عیما ذنا فیه لیز لفرکان بهم یا خواند و ناظم  
 فتح یا خواند و مدلول را روی و حلا کسای و ابو غری و ضم را میفید  
 ثا و خواند و فتح یا و یا ثانی بفتح فانه اسکان یا **شبهات**  
 ضم رضی عا بد است یا شیوخ قرا و لام لیز لفرکان حذف گردانم  
 بر حرف اول منزل شود که ان یا است و این سله آخر نوی است  
 و من قبله اول الحاقه و اتمه فون در و دهان پیدلنا یاد کرده شد  
 و از آن در الحاقه قد ذکر و معانی و مورخا بخند از پیش از ذکر شد  
**و یخو شفا الیه و ایه و صلا و سلطانیه و غیر**  
 یعنی مدلول شش شیخ و کسای لا یعنی منکم نکر خواند و یا قان ثا  
 و مدلول فاء فتوصل حقه قوله ما لیه و سلطانیه و درن سور و ما هیبه در  
 الفارقه بغیرها خواند در حالت وصل در مواضع دلش و یا ثبات در لث  
 و فیه و یا قان با ثبات ها در حالت نیست **شبهات** ترجمه یحیی از  
 اطلاق معلوم شد و اما کلام و حسابیه قرا سبعة در حالت وصل  
 و فیه با ثبات خواند و بجمع کلمات مختلفه و شفعه مرسوم اند بها

۱۰۷۸

۱۰۷۹



**ویدگون یومنون قاله بخلافه داع ویرج**

یعنی مدلول من مقاله این دو ان مخالف عنه و مدلول لازم له و دال  
 داع هشام فاین کتبی خلاف فلان ما مد کون و علیلا ما نومون یا  
 غیر خاندان و کون بوجه دوم و با فاین درو صغیر خطا می ماند  
 و مدلول لازم فلا کسای بخرج الملائکه شد بخواند و با فاین تیا جیت  
**تشیها** ترجمه مسائل مله از اطلاق معلوم شد و چون در  
 روایتان کون فله را اختلافی بود تنبیه کرد بدان بقوله مقوله  
 و تیک کون از آخر الحاقه است و بر نومنون مقدم داشت  
 از بهر وزن و بخرج از مسئله معارج است و **و الله اعلم**  
**و قاله غرض از غیره در الفخام و قول**  
 یعنی مدلول فین غرض و دال دان ابو عمرو و کوفان و این کتبی  
 بخرج مخففه متوجه خواند و با فاین عامر در مکان هر از خواند  
 سید از هر با از او یا از یا خیا نه ناظم اشامه کرد بدان و غرض  
 دان اشانیت بوجه هر از هر که از او وضع است آنکه هر فیه که محتاج  
**و قاله فانه فزع سنوی جفصه و قولها**  
 یعنی فرائضه غیر از جفص فاعه للشوی بخرج خواند و جفصه  
 بجز آن فرمود که جفصه ها و فاعه بول اشانیت خواند و بجز آن  
 صغیر جفصه و غیر جفصه فاعه بول و صغیر جفصه و بول و فاعه  
**الی یصیفه و جرات علی ذار و قولها**

۱۰۸۱

۱۰۸۲

۱۰۸۳

**ویدگون یومنون قاله بخلافه داع ویرج**

یعنی مدلول من علا و کاف کام جفص و این عامر الی نصب یقم نون و  
 صاد خواند و با فاین بفتح نون و اسکان صاد و مدلول همین تعبیر  
 نافع و لا نندن و دایم و او خواند و غیر او بفتح **بید** قوله الی  
 از سبب این معارج است و دال از سبب این معارج و دال و خطا نام و بفتح  
**دعای الی یصیفه و جرات علی ذار و قولها**  
**و جرات علی ذار و قولها**  
 اشارت کرد به اضافه سد موضع در سورة فوج است قوله دعای الی  
 اعلم حرمان و ابو عمرو و این عامر بفتح خواند درو صغیر و بفتح  
 جفص و هشام بفتح خواند و با فاین شروع کرد در سورة جین و فرمود  
 که مدلول کاف که و شین شرفا و بین علا این عامر و جین و کسای و جفص  
 بفتح خواند هر از آن جین و او منضم شود با آن و جمله آن دهانه است  
 اول آن و الله تعالی و آخر آن انا شاکر الملوک و با فاین در مجموع یکسر  
 آن خواند و فرمود که فرائضه متفق اند در فتح و ان المساجد و بعد  
 از آن فرمود که مدلول صاد صوی و الف العلاء ابو یکر و با فاین و الله اعلم  
 یکسر هم خواند و با فاین بفتح **تشیها** بیان آن که بخلاف  
 بود که آمد غیر از سبب موضع مذکور آمد سبعة متفق اند در فتح آن  
 و قوله صوی جمع صوم است و ان نشاق باشد که از بهر اعلام نصب  
 کردن باشند صوی که و جیکسر ان ظهوری دارد زیرا که استیفاء یا  
 عطف باشد بقوله انا معناه و قوله یقی آخر فوج است و ان اول جین

۱۰۸۲

۱۰۸۳

۱۰۸۴

١٠٨٨  
١٠٨٩

1090  
1091









خضر معلوم شد و شاون ايجر مسايل انسانست و وقف اول و المرسلا  
 و چون منطوق دلائل برقرات باهيان نداشت گفت و يا لهرا فوجم  
 و از مبروزن فاه قدرا حذف کرد و شد بدستور شد بدول بر مصطلح  
 ناظم و الملقبات و فالمعيرات ندر با دكون شد و نبييه كوديلزوم كوديلزوم  
 ياد دالهم از مبركسها و انشاء و محاسن سكون يا يا بقوله فتا و ان  
 است كد حزن عالهم مبركسهم همها خواهد و شوق وجه خطايشا و ان  
 اشارش كود بقوله حصنا و محلا و وجه فوات ابو عمر و در وقت نبييه  
 كود بقوله حلا و برا كه اصل آن از وقت است و فادايي و جود حلا  
 وقف بها كند و غير او وقف بنا و در قيامه و انسان و مرسلات يا  
 محذوقه و اضافيه است و ادغام كير در قيامه سه است لا اضم بهم  
 ولا اضم بالنفس ان لو تجمع عظامة و در انسان سه است الهم  
 لم يكن يشرب بها لحن نزلنا و در المرسلات چهار است فالملقبات  
 و كذا تلت شعيت و لا يوزن لهم و اذا قيل لهم  
**وَمِنْ سُورَةِ النَّبَاِ اِلَى سُورَةِ الْاِنْفِاقِ**  
**وَقَوْلُكَ شَيْئًا قَصِيرًا قَوْلُكَ لَا كَذَابَ اِلَّا خَفِيفٌ**  
 يعني مدلول فاه فاحش حرم لبثين حذف الف خواند و بافتان اثبات  
 الف بعد از لام و كسا ي و لا كذا ابا تخفيف دال خواهد و بافتان شده  
**شبهات** مراد از حذف حرف مداست فاه لفظ ناظم معلوم  
 شده كه مد الف است بعد از لام مر فادايي مثبت و لا كذا ابا تخفيف

الحروف الشون

۱۰۹۹

قصه

زيرا كه مفيد است بلايش قوله يا ثناء لدايا كه حرف اول است خارج  
 باشد كه قرا در شديان شفيقانه و شد بدستور شد بدول زيرا كه  
 عين الفعل است و فحش و عسا فاه اذ كرون شد و قوله فاش شبهه است  
 و انچه لبثين حذف الف مرسوم است و وجه آن در عربيت كبر است  
**وَمِنْ سُورَةِ النَّبَاِ اِلَى سُورَةِ الْاِنْفِاقِ**  
 يعني مدلول فاه فاحش حرم لبثين حذف الف خواند و بافتان اثبات  
 و بافتان برقع و مدلول فاه فاحش و كاف كلا عام و ان عامر و ما  
 ينيها الرحمن جز خواند و بافتان برقع بر قراسبعه و كد كد كد  
 قرات باشد **شبهات** از انچه ريت التورات اضافه است  
 فظاهر قوله الى زيه كه مضاف است باها و خبر فاحش باشد و كذا  
 كود نامعلوم شود كه اختلاف مشا را ليه در اعراب ريت است نه و قوله  
 التورات و فاه فاحش و كذا اي جعل مشا و اشارش بوضوح وجه  
 قرات و ابيد من في الحديث الى عند نبي ادا است و فان اشارت  
 بعث استاد و قوله كذا اشارت با تمام مسايل سورة حم  
**وَمِنْ سُورَةِ الْاِنْفِاقِ اِلَى سُورَةِ الْاِنْفِاقِ**  
 يعني مدلول فاحش عظاما تخزع با ثبات الف خواند بعد از قرات و  
 بافتان حذف الف و مدلول حرم فاحش و ان كذا الى ان تركي در  
 سورة فاه فاحش و فاه فاحش و سورة عيس و در موضعين  
 حرف ثاني ياكه آن را يني است و مراد است مشدود خواند و بافتان

۱۱۰

۱۱۰۱

در

۲۶۲

**تخفيف** **بشبهات** مراد از مد فی اذنی حرف مد است و از لفظ  
 ناظم معلوم شد که آن الف است بعد از نون و نون که مختلف فیه  
 است که دو نقطه بر سر دارد پس قوله نون و نون که مختلف فیه  
 ناظم در تیره و مسئله استقامت و اما له فواصل و طوی یا کون شد  
**فمنعنا من ان ناصبنا فیه** **فمنعنا** **فمنعنا**  
 شروع بود در سوره عین و فرمود که عام قوله فتنعه الذکری  
 عن خواند و با فانی برقع و مدلول تا رتبه کوفان الی طعامه انا  
 بفتح هاء خواند و با فانی بکسر **بشبهات** تصدی مقدم داشت  
 از هر انحصار و نصب را مفید که دانند از هر ضد و انا صیدنا  
 آخر ما الی عین است و اما له فواصل قد ذکر و معانی بعد از سابق  
**و حقیق حقیق** **فمنعنا** **فمنعنا** **فمنعنا**  
 معنی مدلول حق حقیق و حقیق مجسم خواند و با فانی بشدید و مدلول  
 شین شریعت حق حقیق و کسای و انشور و ابرو و شریعت بشدید  
 خواند و با فانی تخفیف و مدلول عن عن و همز اولی و نیم ملاحظه  
 واضح و این که گویا سرعت بشدیدین خواند و با فانی تخفیف پس  
 جمل کلمات با هم دیگر جمع شود چهار مرات باشد واضح و این فانی  
 و حقیق شد بطریق و تخفیف وسط خواند و این کثیر و ابرو و عین  
 تخفیف طرفین و شدید وسط خواند و شعب و هشام شدید اول  
 و تخفیف اخیری و حقیق و کسای بشدید اولین و تخفیف اخیری

۱۱۰۲

۱۱۰۳

**وطا بنظیر حوا و وحق فعدل انکونی**  
 بعو مدلول حق و را و او این کثیر و ابرو و کسای و با حوا علی العین  
 بنظیرین نظر خواند و با فانی بضا و کوفان فعدل تخفیف و این  
 خواند و با فانی بشدید و مدلول حق این کثیر و ابرو و عین و هم لا ملک رفع  
 بهم خواند و با فانی بفتح **بشبهات** ضاد و فضا بنظیر از لفظ  
 معلوم شد و فعدل اول سایل انقطاع است و تخفیف مثل است  
 بر عین الفعل فعدل که آن است و عوجه يوم اذا طلاق معلوم شد  
 و از جدیدیم که قوله يوم المذبح خارج باشد و يوم آخر انقطاع است  
 را و اشارت به بلا جده رسول علیه الصلوة و السلام بنظیرین بضا و ضا خواند  
 و در مصحف عثمان بنی الله علیه الصلوة و السلام است و در مصحف عبدالله بنظیر  
**و فواکهن اقصی علا و حوا و فیه و فیه و فیه**  
 بعو مدلول حق و لا حصن اقصی و فواکهن بضم و فیه و فیه و فیه  
 با ثبات و مدلول را و اشد کسای و هشامه مسک بفتح حاء و مقدم الف  
 بر اواخر در با فانی بکسر حاء و اخیر الف بعد از انا خواند **بشبهات**  
 مراد از قصر حذف حرف مد است و هشامه در تلاوت مقدم است بر  
 فاکهن و نیمه کدر که بیعت بنیم بقوله و اشد و لا و قوله اقصی  
 علا اشارت است حذف الف فاکهن در دم و بل و این مد  
 کلمه و بعد از مطهرین شروع کرد و در اشتقاق فوال  
**یصلی فی الاضمره و یصلی فی الاضمره و یصلی فی الاضمره**

۱۱۰۴

۱۱۰۵

۱۱۰۶





۱۱۱۲	فَلَا تَرْضَى وَلَا لَه
۱۱۱۳	الْجَنَامَ نَدَى قَم فَا تَهْلَا

154



با ثبات اخوان و ورش و قنبل در حالت وصل با ثبات خواند و در  
 حالت وقف از قنبل با ثبات یا نیز روایت آمده است و قوله کزین  
 و اهانتی بزی با ثبات یا خواند در موضعی در حالتین و نامع  
 کند در حالت وصل و از ابو عمرو ثبات و حذف هر دو را می آید  
 است اما مشهور از وی حذف یا است و اما له فواصل یا که  
 و ادغام کبیر و رسوخ عم البیل لباسا الملائکه صفاء اذله و در  
 نازعات فالساحات سبحا فالساقات سبحا الراجحة تنبجها  
 و در تکویر القنوس فوجت المون سبلت افسس بالطنس لقول  
 رسول الغیب بطنین و در انقطاع رکبک کلا و در مطمین  
 تکلذب به الاموال فی النجاة فی تعرف فی یسرب بها و در  
 انشاق الک کادح بک لک حاء افسس بالشفق اعلم بها و در ریح  
 و المومنان ثراة هو الفرد و ذوالعرش و در نحو ذلك قسیر  
 کبیت فعل فعل ربک مقول ری فیقول ری و در لک لا افسس  
 و در یس قال یسیر و در بیل و لک بالیسنی و در افسی و فی شرح النین  
 ادغام حب و من سورة العلق الی اخر القرات  
**و عرف فی انصار و عرف فی انصار و عرف فی انصار**  
 معنی قنبل فوکه ان راه استغنی بحذف الف خوانده است و با ثبات  
 با ثبات **شبهات** مراد از آنچه گفت و در اینجا به متعلا اشارت  
 است بقول ابن مجاهد که روایت کرده است بر قنبل خواندم ان راه

بغیر الف و ان سهواست و با آخر رحمه الله بنید لود و با نجد روا  
 از قنبل صحیح است و قول ابن مجاهد درین سبیل معنی نیست که او  
 سهواست که است که با کبار خیانت و سبکی و مهدوی و ابو عمرو  
 دانی نقل کرده اند قصر از قنبل و مؤلف این حروف  
 بر مشایخ کبیر و قصر خوانده است فافهم ذلك و بالعلم  
**و مطلع کثیر اللام و جبت و جرت الزین فاهم**  
 معنی مدلول را وجب کسای مطلع البکر کلام لهما و غیر کسای یفخ  
 خاند و مدلول من آهلا و هم مشاهدا نافع و ان ذکر ان شهر البریة  
 و غیر البریة بهتمز مفتوحه بعد از یا سا که خوانند و با ثبات یا شده  
 مفتوحه بعد از را **شبهات** مطلع از سرقه ثبات و الیة  
 ان لم یکن و قوله فاهم معنی که غیر را صحیح گوید ان و با درین و ادغام  
 صبا و صا ما هیبه یاد کرده شد و معانی و نور اشا و تسبعت حو  
 قرأت و لیس که کم اعتفا باشد بعد از ان شمع و وانه صحیحه کلد لغو  
**و ان مرقد اصمیه و ان مرقد اصمیه و ان مرقد اصمیه**  
 معنی مدلول کاف کا و در این امر و اسای لزول المحم بضم المخرجه  
 و با ثبات یفخ و مدلول شین شایه و کاف کلا حن و کسای و بر عامر  
 الی جمع ما لا یستدیم خوانند و با ثبات **شبهات** کلام  
 لزول حذف کوفه که در نمازیه طویل فطش نیامده است و ان  
 عدم خبر و اطلاق لزول معلوم شد که خلاف وی در

فافهم ذلك و بالعلم

اول است پس حرف ثانی قوله لزومها خارج باشد  
**وَجَعَلَ الْقَبْرِ فِي عَصْوَابِهَا بِالْأَلْبَانِ**  
**وَالْأَلْبَانُ كَالْعِزَّةِ وَالْحِزَّةِ وَلِي جَنَّتِ قَارِئ**  
 یعنی مدلول صبیحه صبیحه و حزن و کسای در غم مدح بزم عین و بزم  
 خوانند و باقانی بفتح و قرا سبده غیر از این عامر لا یلا ف قرین بیاسانه  
 بعد از کسب خوانند و این عامر بخدق یا و قرا در اثبات یا قوله ایلا هم  
 منفق اند موافقت رسوم را **ثبیهات** عدد آخر مساوی هر بیت  
 و بعد از مسئله لا یلا ف تا سوره بیت اختلاف نیست الا قوله و  
 دین در کافرون نافع و حفص و هشام بفتح خوانند و نری را دو وجه  
 و باقانی با مسکن خوانند و یا حقه در اصول را ذکر شد و اشارت به قوله  
**وَمَا أَلِيَّ لَهَبٌ وَلَا سَكَنٌ دُونََهَا وَجَاءَ الْمَرْفُوعُ**  
 معنی مدلول دل دوتا این کثر ما الی لهب با مسکن خوانند و باقانی  
 بفتح و مدلول نون ترا عامر جمله الخطب بفتح خوانند و باقانی  
 بر رفع **ثبیهات** از غیب لهب با بی ذات لهب خارج باشد  
 که قرا در فتح آن مشغولند و جمالت معید کو باید بصب از بهر صفت  
 و لغوا یاد کردن شد و قوله دوتا اشارت به رجوع قرات در کتب  
 اهل عربت بهر آنجه تعلق با خلاف قرائی داشت اذا و قرآن  
 تا آخر جماعت مذہب ایشان بعد از ذکر دم و آنچه در نظم می تجدید بودند  
 و اشارت نمید کلام بدان و باقی در کتب اهل عربت مذکور است از انجا

۱۱۱۸  
۱۱۱۹

۱۱۲۰

و یا مدللید و یا مد الفوق و اما اذ عام کثیر در سوره علق علم بالقلم  
 و در قدر ما یله القدر لیسله القدر و مطلع الخرم کن در آن وجه که وصل  
 سوره کند و عرو فی سبلة و در لم کن البره جزو و هر در عادیات  
 و العادیات صیغ الحیر لشید در فالعیرات صیغها و در قارعه فامدها و  
 و در هم تطلع علی الافیة و در قیل کف فعل و فعل زیک و در صیف  
 الصیف طبع و و در دین یکد بالین لا و جونی از قرش  
 حروف فارغ شد شروع کرد در بیان تکبیر بقوله  
**مَرْوِي الْقَلْبُ لِلَّهِ فَاسْتَسْقِمْ قَبْلًا وَلَا تَعْدُ**  
 یعنی آقام دل و میرای آن ذکر حق سبحانه و تعالی است پس در آن  
 حال که متوجه او شوی آب دل را بیا کردن حق تعالی بقوله الله  
 اکبر یعنی که او غفیر تر از مجموع خطا است بعد از آن می کرد  
 از حیازت ذکر و سراد از روض مجلس ذکر است یعنی زلفه ذکر که  
 در آن تسبیح و تهلیل باشد و در مشو و قوله فتح لا المحل الجوی یعنی  
 انقطاع المطر اشارت درین بیت که ذکر گفتن دل را زدن دارد و ترک  
 ذکر کردن دل را میراند و غفلت و قساوت دل فزاید و حال علی الصلوة  
 و السلام ان الله ملائکه یفخون علی سجاس الذکر فی الارض فانهوا  
 ص

باب التکبیر

۱۱۲۱

ص  
 ص  
 ص



فی ریاض الجنة قالوا ابن ریاض الجنة قال یحیی بن النضر  
 ما غدا وروحوا فی ذکر الله **تسبیحات** یعنی ذکر تکرار  
 ناظم موافقت ابو هرودانی کرد و حدیث نبوی نامعلوم شود که تکبیر  
 لغنی انکجا خاست بدانکه در آنرا آمد است که خوشه انکور من است  
 خدای علیه الصلوة والسلام آورد و بعد به سالی سوال کرد و گفت  
 اطعمونی من فضل ما در کلمه الله و چون آنرا بار کرد سالی بگرفت  
 و بفر و خست آنرا مشتری آنرا تا نیا نموده و رسول خدای آورد سالی  
 تا نیا باز آمد و آنرا بشد و باز بفر و خست و مشتری بخدایت رسول خدای  
 علیه الصلوة والسلام آورد سالی دو نوبت سوم باز آمد و سوال کرد  
 رسول خدای علیه الصلوة والسلام برنجید و فرمود آنک ملج یس چهل  
 روز و چ منقطع شد و منافقان شادی کردند و گفتند خدای محمد  
 با و ختم گرفت پس چهل علیه السلام سوره و القی با و در چون  
 رسول علیه الصلوة والسلام شنید صدق بر اشتهاد و چیلان کرد  
 مرفوع که ابرار کثرت الله اکثر و اظرف بعضی از فضل بگید یاد کرد که اشارت بفرموده  
**و اشیر الله بالمشیرة علیه و ما مثله للعبد حیة**  
**ولا عمل النجاة عز الله بعباده الخیر من ذکره و مقبلا**  
 آثار جمع اثر است که از سن رسول خدای علیه الصلوة والسلام است  
 و مشرأه کثرت ذکر است یعنی مقدم داد ذکر بر غیر ذکر و مداومت  
 کن بر آن که بهتراز مشایعت سنت رسول خدای علیه الصلوة والسلام

۱۱۲۲ و توبه  
 ۱۱۲۳

ثا حصی باشد روز قیامت که او تبارک باشد باشد از عذاب حق  
 در دنیا و آخرت بجا باشد روز جزایی روز قیامت از عذاب حق  
 تعالی بغير از ذکر باشد و قرآن از ذکر حق تعالی است و ماضی از ذکر  
 و قال علیه الصلوة والسلام قرأه القرآن فی الصلوة افضل فی غیره و قوله  
 القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسیح والتکبیر افضل من الصدقة  
 والصدقة افضل من الصیام والقیام الجنة من النار و جوب  
 قرات قرآن افضل الاعمال است و ان افضل جزا باشد که اشارت بفرموده  
**و من شغل القرآن عنه لم یکن له جزا اخر الذکرین**  
 غیر من و لحظه باید است با ذکر می فرماید هر شک که ذکر او قرات  
 قرآن باشد حق سبحانه و تعالی عهده و اجری تمام ترا بخند بگویی  
 دیگر دهد بخاند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من شغل قرآن  
 القرآن عن دعای و سئلوا اعطیت افضل ما اعطى الذکرین  
**وما افضل الاعمال الا اقتنا جمع الخیر خلا**  
 یعنی ماضی بر جمعی است که چون با ری ختم کند قرآن را در عقب  
 آن شروع کند در ختمی دیگر یعنی آنرا قطع طول باشد اشاعه کرد  
 در دنیا و آخرت از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردند که  
 کدام عمل افضل است که بزرگ قریب یا بدین حق تعالی  
 فرمود الحال المیراث یعنی خیر الخیر شروع کند در ختم ثانی  
**و فی غیر الذکرین یکن جمع الخیر من قرآن الخیر**

۱۱۲۴

۱۱۲۵

۱۱۲۶

**اذا كبروا في آخر الناس دعوا مع المرحوم**  
 ضمير فاعداست با افضل اعمال و شاید که عاید باشد با حال مرگ  
 یعنی قرائت از بهر اثر تکریر و غیره و از قرآن سوره چنان داشته اند تکریر  
 لغت بنا بر حدیث مذکور از آخر سوره و الضحی یا اخروا للیل یا آخر  
 سوره قل اعوذ برب الفاس و بعد از تکریر در آخر قل اعوذ سوره فاتحه خوانند  
 اند و بعد از فاتحه از اول سوره البقره خوانند اند تا قوله و اولی الامر  
 و دلیل ایشان روایت علوه است در حق الله عزه که گفت قرآن بر اسمعیل  
 بن مریم طین و حق الله عزه می خوانم چون سوره و الضحی بمیدم فرمود  
 تکریر یکر یا آخر ختم که بعد از آن تکریر می خواند و روایت این کلمات از جمیع  
 اذیان کتب از رسول صلی الله علیه و سلم و فرمود مسلسلا اشارت  
 بدین روایت مذکور **شبهات** تا علم رحمه الله اضافه کرد  
 تکریر را با اصل که مطلقا و بعضی از امامیه فرموده اند مخصوصا در شب آخر کبریا  
**وقالیه النبی عزرا الصبح و بعضی من آخر اللیل**  
 یعنی روایت از نبی صلی الله علیه و سلم است تکریر الضحی و بادا آخر اللیل کما مر  
 بنظر ظاهر در روایات شایعه که در اکثر اوقات تکریر در آخر و الضحی است  
**فان شئت قطع دونها و علیه اوصل انکرا**  
 تا علم نماید در کیفیت تکریر و رسم الله لفظ کردن و وقف و وصل هر یکی  
 از آن پنج و کرد میان مد و وجه اول آن وقف کند بر آخر سوره ساقط و بر  
 مقور و شاید که بر تکریر و وقف کند و بسم الله متصل کند اند از اول سوره

جنوب

۱۱۲۸

۱۱۲۹

۱۱۳۰

۱۱۳۱

یا بسم الله بر وقف کند و بجز از آن قسم ایشان کرد بقوله فان شئت  
 تا قطع دونها یعنی اگر می خواهی قطع کن بر آخر سوره بدون تکریر و وجه  
 دوم آن وقف کند بر تکریر و برین نظر شاید که وقف کند بر دیگرها  
 و شاید که بعد از وصل کند و شاید که بر بعضی وقف کند و بر بعضی وصل  
 و بدین وجه ایشان کرد بقوله او علیه و وجه سوم آن وصل کند مجموع  
 را یعنی آخر سوره را با قل یکسر و آخر تکریر با قل بسم الله و آخر بسم الله با قل  
 سور لا حقه و بدین وجه ایشان کرد بقوله اوصل الضحی بعد از آن فرمود  
 که در حق انقطع بعد مسلسلا یعنی چنان خواند و وقف کنی و حال آنکه تکریر  
 بسم الله گفته باشی و مراد است که تکریر و بسم الله با هم بگویند بعد از آن  
 کند و بسم الله و این دو صورت باشد یکی آنکه وقف کند باشد آخر سوره ساقط  
 و دیگر آنکه آخر سوره متصل کوایند باشد تکریر و بسم الله و این  
 دو قسم را بر نیست زیرا که بر تقدیر بسم الله در آخر غیر مستحسن  
 باشد پس مجموع صورتها و قسم باشد چنان و علی غیر چنان که مر  
**واقوله عزرا ان او منور و الله انشیر الی الوصل**  
**و ادنیج علی قرآن یا سوره یا لا تصانها الضحی**  
 یعنی چون قاری وصل نماید و آخر کلامه ساکن باشد نحو عبادت  
 و عاقبت یا خود منور شد نحو تکریر و حامید در صورتی حرف ساکن  
 و منون را مکسور باید که دانند و غیر از ساکن و منون حرف آخر را  
 ادراج باید کرد و بر ادراج خود منور می متصل کرد و دانند تکریر و حال



آنکه اعراب آخرین باقی باشد و آن بر سه ضرب باشد یکی مفتوح و یکی  
 الحاقین الله اکبر و دوم مضمر نحو الا بئرا الله اکبر و سیوم مجرور و ثانی  
 النعم الله اکبر بعد از آن که در او وصل ها ضمیر و آن در دو موضع  
 قوله لمن خشی ربه و ضمیر بر ربه که در وصل آن پیش از تکبیر الشاکین  
 واقع است و آن مقصور شود بقوله عنه یعنی در قرائت نری که  
 در آن حوصل بود بر میان نشدین تا قوله لتوصلا اشارة و نسبت بوصول  
 و دوم یعنی بمحافظت سبایل بر کون تا جمیع خطای تو عمل میشد تو  
**وقال لفظ الله اکبر و قوله لا محمد الا ذر الخ**  
 بعد از آن شروع کرده در بیان لفظ تکبیر خیر است که الله اکبر و این  
 روایت کرده است از نری که لا اله الا الله زیاده که می بر تکبیر و  
 اتفاق عاقلان بر دو هیئت و هلال یک معنی است و مراد از آن که لا اله الا الله  
**و قیل ان الله فی بعض قاری و عرف قبل بعض**  
 هذا اشارت به هلیل معی روایت تکبیرا بر سه ودانی روایت کرده  
 است از شیخ خود ابو الفتح قاری و نیز دانی روایت تکبیر و تخیل  
 از شیخ خود از طریق ابن جاهد نیز کرده است از هرقمیل  
 کا اشارة بقوله و عن قبل بعض تکبیر لا و ضمیر عاید است باقبیل  
**باب**  
**مخارج الحروف و صفاتها التي يحتاج القاری اليها**  
 ناظم رحمه الله چون از احکام و اختلاف قرائت بروغنی قول

۱۱۳۲  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶

بر سه ودانی رحمه الله خارج شد موافقت کرد با بعضی از قرائل مخارج  
 حروف را بیان کرده بود و چون خواست که قصیده مکرر باشد  
 و خواندن زیاده بر سه و کا قال فی الاصول و انما هذا ذات بشر فاجد  
 درج کرد در آخر قصیده معروف مخارج حروف که اگر قاری حق هر  
 حرفی تواند که از او در در ادانصافی باشد در قرائت او و اعانت نماید  
 و بعضی ذکر مخارج حروف پیش از بحث ادغام کرده اند که حقیقت  
 ادغام موقوف است بر معرفت تفاوت و تفاوت و نباعده در مخارج  
 و قیوم و ضعف در صفات و صفات برده نوع است آن نوع که قرا  
 یان مخارج اند یا کرده و اضمحاض کرده در صفات مشهوره و مشهور است  
 قرا و شرح کرده اول در مخارج حروف و شرح تلویح و تخیل ظاهر و مبسوط  
**و هالک و اولی الحروف و ما حلی جهابذة النقاد**  
**و لا یستغنی عن لا و او عند صلیل الذی**  
 مراد از او این مخارج حروف است و چون بدان دهده بود اشارت  
 کرد بقوله هالک و معنی هالک است که بشان مخارج حروف محلی یعنی  
 معلوم کن که منشأ آن از چیست و هر حرف یکی را از یکایک حقه  
 صحیح قرائت بر دانستی ایشان موقوف است و رسول هدای صلی الله  
 علیه و سلم فرمود لما امر بالقرآن مع الشفرة الکرام البریه و بیاد  
 باب بر قول الله قرا که بر قول ایشان افتاد بود از حقائق آغاز کرد  
 که اشارت بقرآن جهابذة النقاد و امر که بصحولی آن بقوله محصلا

۶۶۰  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶





بر اول ذکر حروف حلقی که بعد از آن ذکر حروف قحی بعد از آن ذکر  
 حروف شفوی قوله ستهای بی حروف هفت گانه مذکور زین باشد  
 از حلق بر حاصل سخن آن باشد که از پیشین موعودیا مذکور هفت حرف  
 از اول حلق باشد تفصیل مذکور در آن هفت حرف چهار حرف  
 کلمه اهاغ است بکمالها و حاء از اول حشا و عین از اول  
 غا و خا از اول خلا پس بخارج حلق تمام شد بقوله سیه  
**و حرف که اقصى اللسان و فوقه الخنک الحظ**  
 چون از بخارج حلق فارغ شد شروع کرد در خارج قحی فرمود که  
 یک حرف از اقصى لسان و خنک اعلا است که آن کاف است  
 بخانه بعد از ذکر خارج حروف معلوم شود که آن اول کلمه  
 فارسی است و قوله و حرف با سفل اشارت است بکاف که آن اول  
 کما است و کاف از مخرج دوم قحی است و مخرج کاف نیز از اقصى  
 لسان و خنک اسفل است کما اشارت بقوله و حرف با سفل  
**و وسطها منته ثلث و حافة اللسان فاقصاها**  
**الواجب الاضراس و هو له مما يعرف الیه من**  
 یعنی چیم و شیخ را از مخرج سیوم قحی اند از وسط لسان و از وسط  
 خنک اعلی و ایشان از اول کلمه جری و شرط و سری اند و قوله  
 و حافة اللسان بیان است از آن مخرج چهارم قحی که آن ضاد  
 است که از اول کلمه ضایع است و فرمود که ضاد از بیرون بیاید

۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰

و بار بار و از سر دهانها و طرف دهان که از اضراس خوانند و فرمود که  
 از جای این جا ترا شد کفش اما از جای این جا ترا شد و از سر دهان  
 غیر از الخطاب رضی الله عنه از قضا حقی که داشت از جای این گفت  
 واضبط قرا بودی در عمل آوردن آن و در وقت گفتی هر دو دست  
 اشارت کردی و قوله و حافة اللسان اشارت بجایب لسان  
 واقعی چیزی آخر آن باشد پس فرمود قضاها و جورت و  
 قضا اسطالقی هست اشارت کردید آن بقوله لحرف نظری که  
**و حرفی از اها الى منتهاه قد یلی الخنک الاغلی**  
**و حرفی از اها الى منتهاه قد یلی الخنک الاغلی**  
**و حرفی از اها الى منتهاه قد یلی الخنک الاغلی**  
 یعنی مخرج لام که مذکور است در اول لاح بعد از مخرج ضاد داشت  
 یعنی نزد حافة اللسان لا منتهای طرف لسان و از خنک اعلی  
 که بالای اسنان ضوا حک و انبایب و ریایات و ثنایا است و آن  
 مخرج ششم است از قحی و قوله و دونه دو و لاهنی نون که مذکور است  
 در اول نون فلا از مخرج ششم است از قحی و مخرج نون شیب مخرج  
 لام است یا ندکی کما اشارت بقوله و دونه و لا مخرج او بالای لام است  
 تر و پس مخرج لام و در آن مخرج هفتم است و نزدیک است مخرج نون  
 که مذکور است آن در اول دمی و مذهب قطرب و قرا و ابوعرو  
 مخرجی ثلث که لام و نون و در آن طرف لسان اند و قوله و لا

۱۱۳۲  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰

معنی مقول از ایشان اینست که یا فزون شد واضح است که اولاً بگوید  
**و منزه عن علیا ثلثه و منزه عن اطرافها**  
 منزه در موضعین بهت عاید است باطراف لسان و مثله اشارت  
 بطا و دال و ناکه مذکور اند در اوایل ظهور و درین وقت و هر سه حروف  
 خارج میا و طرف لسان و اصول ثنایا را لا کف و فرموده که از خارج  
 اند از من و صیر اطرافها عاید است با ثنایا یعنی ط و ثا و ذال که مذکور اند  
 در اوایل تظلی که خارج می شوند از میان طرف لسان و اصول  
 ثنایا، علی حال آنکه مایل اند غفلت اعلی که از خارج نمی اندازند و  
 مثله معنی مدح حرف مذکور ثنایا در هر دو مایل مدح حرف مذکور اند اولاً  
**و منزه عن علیا ثلثه و منزه عن اطرافها**  
**و منزه عن الشقی فی الشقی**  
 یعنی از طرف لسان و از میان ثنایا علیاً منزه مدح حرف است که  
 مذکور است در اوایل صفا و جمل و در مدح صفا و بین و رای از  
 منزه مدح هم اند و چون از خارج خلق و دم قانع شد شروع کرد در خارج  
 شقه بنفوله و حرف من اطراف ثنایا و مراد حرفی است که مذکور است  
 در اوایل فی و منزه قاذبا طین شقه سق و اطرافها ثنایا یا لا است که  
 منزه اول شقه است و قوله الشقی جعل لثا یعنی دا و ویا و می و هر  
 حرف از خارج دوم شقه اند از باطن شقه فزمن و از اطراف ثنایا  
 بالاین که مذکور اند در اوایل و چون بخیر و لایق منزه

اشاره به اول ثلثه  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷

با نهم است و منزه ثا و در هر بعد ازین با ذکر شود  
**و منزه عن علیا ثلثه و منزه عن اطرافها**  
 اخباری کنند که حروف مذکور داد اوایل کلمات این دو بیت  
 که این بعد ازین می آید و ترتیب مذکور ذکر کنم هر حرفی در اوایل  
 کلمه الایهار حرف که از در کلمه اول کلمات این دو بیت  
 که ام و آن کلمه اهل است مجموع حروف و معنی است از آن شروع کرد  
**اهل جانا و خلا فانی کما حروف شرطی**  
**منزه عن علیا ثلثه و منزه عن اطرافها**  
 چون همان منزه است و حروف که از این حرف منزه مذکور معلوم  
 شد معانی این کلمات چنین می آید که طاطالب این فن را فایده  
 معنی نیز باشد مراد از اهل افزع است و از حشا قلب و از غایب  
 ضال و از خلا حدیث یعنی قرات و از ضایع منزه و از لاج ظهور  
 و از غفلت مراد کثر العطا است و نسبت در مذکور مدح قاری یعنی  
 نرساند دل که راه را یعنی کناه کشنده را قرات قاری یعنی از غایت  
 آنک نزدیک است بقول و جذب هجراتک جاری است و منزه  
 و قوله شرطی سوری ضایع یعنی آسانی و خوش بیتی که حق تعالی  
 شرط کرده است از هر کسی که او منزه و یا خشوع باشد  
 محال آنکه از مایه کثرت سیر نماید و بی غریب العطا باشد  
 و مراد قاری است که منزه باشد صفات مذکور و در حدیث باب

درین شرط  
 منزه کج  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷



1194

727

کلمه جمع کرد قوله اجدت لفظ و در حروف صفت  
 نوع است و بعد از آن فرمود و ما بش رخوا المشدده غیر نزل یعنی که  
 این حرف غیر نزل از آن قسم آید که میان شد و رخوا و  
 اند بر اینجه غیر ازین دو قسم مذکور اند که آن اجدت لفظ  
 و غیر نزل است شانزه حرف بود مجموع حروف رخوا شد شد  
 ناظر و اکثر نقله حروف رخوا ستره حرف شمره اند  
 زیرا که حروف هله زامیان شد و رخوا و کوفه اند و اظم  
 آنرا از حروف رخوا کوفه است که اشارت قوله و وای حروف  
 المذ و الرخوا کلا من حاصل سخن آن شد که حروف  
 بیت و نه و انقسم کرد و اند بر سه قسم اول شدین محضه و آن  
 مش حروف اجدت لفظ و قسم دوم حروف غیر نزل که  
 میان شدین و رخوا است و قسم سوم رخوا محض و آن شانزه  
 حرف باقی مذکور و بصحت قول خود اشارت کرد و قوله  
 و الرخوا کلا یعنی اخبار قول من قوی و کالی دار و رخوا و کالی  
**و فطاحصر عطا سبع علو و مطبق هو**  
 فرمود در بیت که از حروف مذکور هفت حرف مستعملی اند  
 که ایشان قوی اند بر غیر حروف سبعة مشعلی که  
 آن است و دو حرف اند مجموع سبعة مشعلی و حروف مشعلی  
 را جمع کرد و فطاحصر ضبط و آنرا فرمود که بر دو نوع اند

نوع اول مطبق و آن صاد و ضاد و ط و ظا اند که اشارت الیه  
 بقوله و مطبق هو الضاد و الظا و الجا و ان اهلای یعنی هر یک از  
 ضاد و ط و ظا خواه نقطه بر سر یا شد یا نباشد پس غیر این چهار حرف  
 را حروف منفصله گویند زیرا که انطباق ضدا افتتاح است  
 و نوع دوم از مستعملی خا و غین و قاف اند که رجه  
 علوی دارند اما مطبق نمی شوند بخلاف نوع اول که  
 در وقت گفتن ایشان زبان چون طبقی خنک اعلی را بپوشاند  
**و صاد و سین و هملان و ذالها صغیر و سین**  
 فرمود که صاد و سین و ذال را بر حروف اند و صغیر زیرا که  
 در وقت گفتن ایشان آوازی با آن پیوند آید که بصغیر  
 ماند قوله هملان اشارت است بصاد و سین یعنی نقطه  
 ندارند و بداند حروف صغیر از نوع قوی اند و سین نیز و او را  
 اسم نفسی شد زیرا که در لغت نفسی توسع و انشمار است  
 و چون فاری تلفظ کند بشن که صوتی صکبه ظاهر شود نفسی  
 و منتشر و در هنر پس آن صفت قوی است در سین  
**و میز و لا و و و ز و ن و ک المشطیل الضاد**  
 بعد از آن فرمود که لام و را و ضاد از حروف قوی اند و لام و را  
 منصرف خواهد و اما لام و را و ضاد را مشطیل و قوله پس را غفلا  
 یعنی که ضاد و مشطیل است یعنی نقطه دارد و لام و را از آن منصرف



خواهند که از مخرج خود متصرف شوند تا که مخرج نون برسید  
 و در این امر باقی دارد با طرف لام و ازین است که الف را  
 با لام کردند و قوله کما المستطیل المضاد اشارت است به  
 درضا و نیز اخرا فی است زیرا که در کتب آن زیادت  
 در آن یکصد تا متصل شود مخرج لام ۵ والله اعلم  
**کما الکاف لها ویراوی لجلالی و فطر جلاله**  
**و اعرافها الفاء کل عیدها فهدا مع النون**  
 فرمود که الف موصوف است به ویراوی و از آن سبب ویراوی  
 خوانند که وی را میگردد عند اللفظ در حلق بعد از آن خبر داده که حروف  
 آوی موصوف اند با غلال یعنی بهم و الف و ویراوی و با را از آن سبب  
 حروف علی می خوانند که متغیر و متغلب می شوند از حلقی به حلقی دیگر  
 و فاف و طاف و با و جم و دال را فرمود که موصوف اند بلفظه  
 کما اشار بقوله و فی قطب جد خمس طلقه علا و اطلاق تیا باشد  
 برین خ حرف الیا و از سخت در وقت لفظ در شان بر این حرف  
 نیز از آن نوع اند که دریشان اوصاف قوی است بعد از آن فرمود  
 که ثانی شهر و نرسد بصفت مذکور از حروف مذکور  
 زیرا که چون وقف کنی بر ثانی دمان صوفی نباید پیدا شود از سخت  
 اگر عند اللفظ مخرج وی سخت منقطع شود و در این صورت  
 بخلاف اخوات ثانی بعد از آن فرمود که آنچه گفته آمدند

۱۱۸۴  
۱۱۸۹

از صفات حروف کافی است مرکبی را که خیر ثانی  
 توفیق دهد که حاصل کند چنانچه گفته آمد **ح**  
 بدانکه حروف مذکور را گیت و ده حرف اند اسماء و یکصد  
 که ذکر آن بطول انجامد از آن جمله حروف حلقیه اند  
 و ناظر در اول فصل گفت حرف را فرمود که از حلق  
 اند و بعضی الف را نسبت کردند به قوله فرمود  
 باقی را حلق و گفت که حروف حلقی است **و حروف**  
**لثویه** اند و آن ثانی و کاف است و لهات آن گوشه سرخ  
 باشد که در آخر زمان از حلق اعلی فرو و خسته باشد و **حروف**  
**شجره** اند و آن سین و با و جیم است و مراد از شجره آنکه گشاده  
 دهان است و حروف حلق در حلق از زمین جدا شود همان آنرا  
 شجره گویند و **حروف اسلیه** اند و آن صاد و سین و زای است  
 و اسله نیز بای سر زبال باشد و **حروف طعیه** اند و آن ط و ثا  
 و دال اند نسبت ایشان بانطع گفته اند و **حروف لثویه** اند و آن  
 ط و ثا و دال اند نسبت شان بالثویه که اند زیرا که از گوشت  
 بر زبان باشد و **حروف لثویه** اند و آن را و لام و نون اند  
 و شاید که در بعضی حلق طرف زبان باشد و بعضی را و لام و نون  
 را ثوی گفت اند و دال را ثانی بکس قول مذکور  
**و حروف لثویه** اند و آن حرف با ویم و فاست

و شفه لب باشد پس نسبت کردند حرف را با آن **و حروف**  
**جوفه یا های اند** و آن حرف الف و و او و با است نسبتشان  
 با جوف کردند زیرا که ازا قوی حلقی اند و بعضی موافق  
 ناظم را کامتر صنف را ضم کردند با حروف **عله شبیهات**  
 بدانکه صفات مذکور که ناظم یا ذکر بعضی صفات قوت  
 است و بعضی صفات ضعف اما جبر و شد و اطلاق استعدا  
 و استطالت و قلقله و ضعیف و نفی و اغراف و تکرار مجموع صفات  
 قوت است و همس و رخاوة و انفتاح و استغفال و مد و اعتلال  
 و هوای صفات ضعف است پس قوت و ضعف هر حرفی از حروف  
 محاسب وجود و عدم این صفات باشد در وی یعنی هر حرفی  
 که از صفات قوت در آن بیشتر باشد قوی تر باشد و هر حرفی  
 که صفات ضعف در وی بیشتر باشد آن ضعیف تر باشد و هر  
 حرف که در وی صفات قوت و ضعف مساوی باشد متوسط  
 باشد مثلاً شاید القوت است زیرا که در وی جبر و شد و  
 و اطلاق و استطالت و قلقله جمع آمده است که در مجموع  
 صفات قوت است کامتر و ها شدید الضعف است زیرا که  
 منضم همس و رخاوة و انفتاح و استغفال و بعد مجموع است  
 پس در غایت خفا باشد زیرا که این صفات ضعف است  
 کامتر و هم متوسط است در قوت و ضعف زیرا که منضم همس

و شد است و نیز انفتاح و استغفال در وی هست پس متوسط  
 باشد و باقی حروف برین چه گفته آمد قیاس کنند که این ضعیف  
 مرئوس را و بدین معلوم شود حسن الادغام و قسده قوله و جبر  
 و رخاوی آخرها درین مرتبه مذکور چهار نوع از صفات حروف  
 بر سهیل اجمال یاد کرد و بعد از آن بتفصیل اضداد آن ذکر کرد  
 و از تفصیل اضداد معلوم شود و باقی صفات بران قیاس کرن  
 شود و معانی صفات را بیان نکرد در بابیات اغما و بر ظهور  
 و بعد از آن فرمود که عشر یعنی حروف همس حرف است و بعد  
 از آن جمع کرد آنرا در تحت کسف شخصی تا و هم نیاید کسی را که  
 صله هاء شخصی که آن با است از حروف همس است و بعد از  
 خطب خود فرمود که حسن قلقله تا و هم نیاید کسی را که شوی چه  
 از حروف قلقله است و بعد از آن خطب فرمود سبع علوا  
 بهر این معنی فرمود که و الخو که مالا ناض باشد بر آنکه میزد  
 او در حروف رخاوی تا آن حرف مذکور است نه سیزده که  
 اختیار دیگران است و قوله به صلا آن از آن گفت که معلوم شود  
 که ضاد و شین بهم از آن قسم نیست و قوله منحرف لام و را  
 و کورت فرمود که لام و را در هر دو ضعف اغراف هست بعد  
 از آن فرمود که و از صفات تکرار نیز هست پس در دو ضعف  
 باشد یکی اغراف و دیگر تکرار و مراد از این با غفلا است که

تفصیل آن



حروف معجم باشد کامر و معنی اعراف حق اشهرها است و از اینجه  
 ذکر کرده است ازاوصاف حروف عذرخواست  
 بقوله فیهامع التوفیق کاف مجتلا <sup>و الله اعلم</sup>  
**وقال فوق الله الاکثر من لا کمالها حسنا مینو**  
 چون ازا حکام قرات و مخارج حروف فایغ شد شروع کرد  
 بشکر و ثناء حق تعالی که توفیق داد تا نظم را بفضل و احسان  
 خود که تمام کرد این قصید را و حال انک نیکو و مبارک  
 آمد ظهور آن که هر که آنرا بخواند منفعت شود از آن و بوی  
 این کتاب سماع دارد از مشایخ کبار که منقولست از ناظم  
 که در هر مقامی که این قصید باشد در اینجا برکت از آن  
 موضع منقطع نشود بسبب اخلاص و نیت پاک ناظم رحمه الله  
 که این نظم را نه از بهر اظهار فضل و سمعت جمع کرد  
 پس حق تعالی آن سعی و نیت و بر اصابه نکو دایند پس از آن فرمود  
**و ابیانها الف برید لشومع مایه شبنم عین زهر**  
 یعنی که ابیات قصید زهر را و صد و هفتاد و سه بیت است  
 و صفت کرد مرایات را بقوله زهر او کمالا یعنی حال آنست  
 که منظم شد ابیات مذکور و روشن و تمام و روحی که هر آن  
 کسی که صلاحیت اشغالش باشد بقدر خود بهره مند  
 شود از این قصید و مستغنی شود از مطولات یعول <sup>و الله اعلم</sup>

۱۱۹۰

۱۱۹۱

**و قد کسبت منها المعانی عیایة کما عین عرک**  
 درش بیت مدح قصید کرد فرمود که معانی این قصید  
 سبب الفاطمید و اسناعات لطیف و عنایت و اهتمام ناظم  
 برشید شد است همچنانک توفی آن عاری است از کلمه  
 فیجده و مراد از عود کلمه فیجده است و متصل فافیه قصید  
 می خواهد و چون فافیه عاری باشد از کلمات فیجده  
 مع ضیقها غیر آن بطریق اولی که عاری باشد مع سخته از کلمات  
**و تم بحمد الله الخلو سهله من هذ عن منطق**  
 یعنی تمام شد این قصید بتوفیق حق تعالی و مراد از خلق  
 اینجا نظم است یعنی نظم کردن آن حال آن بود که آسان  
 بود و نیز دور بود از سختها بدوی فایده و مراد از مقول  
 لسان است اضافت کرد آنرا با قصید بر سبیل مجاز  
**و لکنها بنی من الناس کما هوها اخافه یجفوا**  
 معنی هیچ دریا نیستی نیست این قصید را الا آنکه می خواهد کسی  
 را که همناء او باشد در استعداد و نیز این باشد که اگر  
 تقصیری و اهالی زنده باشد غرض بر کند از آن و اگر ترکی بیند  
 که در آن رکعاتی از روی لفظ یا معنی باشد آنرا اصلاح کند  
 بر وجهی از وجهی یا خد کند بر ناظم و چون اول مدح قصید کردن  
 بود در آخر عدلان می خواهد و اضافت با خودی کند بقوله

۱۱۹۲

۱۱۹۳

۱۱۹۴



1193

1199

وفاك عمر الزم حيا وميتا في كل الانصاف

مرد کی او را محروم نکند از رحمت خود و قوله فنی کان للانسان

اگر بخلاف آن بیند تعلم خود از آن درک دهد

39v

گرچه صحبها و مرید و ملسوب بخط یافتد شود  
 ان بعد از ان رجوع کرد با حق تعالی ثوابه

وَفَضَّلَا

إِذَا فَعِ الْعِبَادَ

امید واران را عطا و احسان عفو کن خلی که واقع شدن باشد

که رجا دارند آسمانها عالی است ۵۵۵

است و او خداوندیست که منفرد است در بزرگی  
و بعد صلوة الله علیه و آله و سلم علیک و آله و سلم

محمد المختار للمجد كعبه صلوة شاهي الزهري مسك

است و برتر از این است و لعبه است مرز و کی و شرف یعنی  
کسی که شرف و بزرگی خواهد یا بد که تفرق بدو کند

معطی باشد چون بوی مشک و عود ۵۵





**و بنده علی اصحاب نهجنا بغیر نهج نبی و نهج نفل**

و ظاهر کند این صلوات بر اصحاب رسول رضوان الله علیه  
اجمعین و بعد از خود را که نهجی نه باشد و نهجی نه بود  
بلک دایم بود بیوی ذریب و غیر نفلی و ذریب را بعضی نفسیر  
به نبات خوش بوی و بعضی فرجیل کون اند و بعضی گفته اند  
درختی است بکون لبنان و رقی آن مانند بود و رقی پرده و نهج معبر  
و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ثم الکتاب بعون رب  
الارباب فی الفی لایعنا خمس و العشر و غیر المجهول و غیره  
بیدار بعد الضعیف المحتاج الی رحمة رب العبد

محمد بن ابی بکر بن محمد الحافظ  
المعلم احسن الله احواله  
فی القاریت  
آمین

سوره های که این سجده است اذ و ر ش ا ر ا ر ق ر ا ن  
اول اعراف و بعد و نخل اسرا مرم و ج و بعد از آن ق ر ف ا ن  
نمل اتم و حمر است نیم با الشفاق اقراخوان  
شاه فی دست بعد اخرج هم چو در صا و مذهب نمان

هذا الكتاب المسمى بترجمة الجريد في شرح القصص ذكره المحدث الضعيف  
المحتاج الى رحمة الله الطاهر جعفر بن حسن جعفر لما حفظ الحصة من هذه القصص  
وشرحها واولها وجميع المومنين والنفسات والمسلمين والمسلمات الامم  
محمد بن محمد الحافظ الملقب بشهاب الله عليه وعلى آله وبنو آله في رجب الاخير سنة

2/11/14